جلد ششم

مجموعه آثار ۹

مسائل هزاره

حسین نایل



جلد ششم

مجموعه آثار ۹

مسائل هزاره

حسین نایل

آب‌ایستاده به مساحت ده‌هزار هکتار و دشت ناور به مساحت هفت‌هزار هکتار به‌وسیلهٔ فرمان شماره ۷۰۷ در سال ۱۳۵٦، مطابق ۱۹۷۷ میلادی، مطابق نورم و استاندارد IUCN (اتحادیهٔ بین‌المللی حفاظت طبیعت و منابع طبیعی) به حیث پارک ملی اعلام گردید. تعداد پرندگان آبی از قبیل قاز و مرغابی در این دو جهیل به ده‌هزار می‌رسند. اهمیت بین‌المللی این دو جهیل در کنفرانس بین‌المللی مرغان آبی منعقده رامسر (ایران) شناخته شده و این دو جهیل در کتاب آمار سرخ (Red data book (IUCN به حیث حفاظت‌گاه پرندگان آبی درج گردیده است. عدهٔ زیادی از مرغان مهاجر آبی قزاقستان، سایبریا، پاکستان و هندوستان در این دو جهیل در هنگام مهاجرت توقف می‌نمایند. در حدود یک تا دو فیصد جمعیت قاز حسینی جهان در دشت ناور تخم‌گذاری نموده؛ در حالی که آب‌ایستاده مرکز اصلی تخم‌گذاری کلنگ سفید، که از پرندگان نادر جهان است، می‌باشد.

پاره‌ای از متن کتاب

انتشارات بنیاد اندیشه

ISBN 978-9936-635-21-0
9 789936 635210

بسم الله

جلد ششم

مسائل هزاره

یادداشت‌هایی دربارهٔ تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ

حسین نایل

تاریخ/ ۱۳

مجموعه آثار ۹

انتشارات بنیاد اندیشه
۱۳۹۷

سرشناسه: نایل، حسین، ۱۳۱۰- ۱۳۷۶
عنوان و پدیدآورنده: مسائل هزاره، جلد ششم، حسین نایل
مشخصات نشر: چاپ اول، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه، بهار ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: وزیری، ۲۷۲ صفحه
موضوع: تاریخ، رجال، ادبیات، فرهنگ، مجموعه مقالات
شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۳۵-۲۱-۰
ISBN: 978-9936-635-21-0

....

مسائل هزاره، جلد ششم
(تاریخ، رجال، ادبیات و فرهنگ)
حسین نایل
ناشر: انتشارات بنیاد اندیشه
ویراستار: حسین حیدربیگی
صفحه‌آرایی و طرح جلد: هادی مروج
چاپ و صحافی: کاج
نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۷، کابل
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۶۰ افغانی
شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۳۵-۲۱-۰
ISBN: 978-9936-635-21-0
آدرس مرکز پخش: کابل، سرک دارالامان، سرک اول، خانه ۸، بنیاد اندیشه
شماره تماس: ۰۷۸۸۳۱۱۵۲۴

یادداشت ناشر

حداقل در طی یک دهۀ اخیر، صنعت چاپ و نشر کتاب در افغانستان رو به رشد بوده است؛ این بهبودی را هم می‌توان در نوع کتاب‌آرایی دید و هم در کیفیت چاپ و این جای بسی مباهات است. اما چیزی که این بازار را مغشوش ساخته است، عدم نظارت رسمی نسبت به کیفیت چاپ محصولات فکری و فرهنگی است؛ هر بنگاه نشراتی دیدگاه ارزشی- کیفی خاصی برای خودش تعریف کرده است. این مسأله هرچند به نحوی سوار بر بال آزادی بیان است؛ اما پی‌آیندش گاه چاپ آثاری است که از نگاه کیفی، بافت ساختاری، زبان و قدرت محتوایی ضعیف به نظر می‌نماید. انتشارات بنیاد اندیشه با توجه به این کم‌وکاستی‌ها، گام به میدان نشر گذاشته و سعی دارد، علاوه بر حمایت نیروهای پژوهشگر و فرهنگی و چاپ آثارشان، نگاه کیفی، از لحاظ فرم و محتوا نسبت به آثار پژوهشی و آفرینشی، داشته باشد.

از سوی دیگر، در دهه‌های پر شر و شور و گذشتۀ تاریخی نابسامان این آب‌وخاک، آثار بسیاری در زمینه‌های تاریخ، ادبیات و مباحث فکری خلق شده و بار تحولات و درد و رنج این ملت را در سینه دارند، تحولات و رنج‌هایی که همزاد و دوشادوش انسان افغانستانی حرکت کرده و با قلم و فکر نسل‌های گذشته و امروز، میراث تلخ نسل‌های آینده شده‌اند. اما بسیاری از همین میراث خلق‌شده در دهه‌های گذشته در پستوها مانده‌اند که کم‌کم در غبار شتاب‌آلود زمانه گم می‌شوند؛ آثاری که نمی‌دانیم برای خلقش چه خون دل‌هایی خورده شده است و چه رنج‌هایی تحمل. انتشارات بنیاد اندیشه بر این است که نگاه ویژه‌ای نسبت به چاپ این‌گونه آثار داشته باشد و از اولویت‌های خودش تعریف کند. امید است که مورد قبول طبع خوانندگان و پژوهشگران افتد.

انتشارات بنیاد اندیشه

کابل، بهار ۱۳۹۷ شمسی

فهرست مطالب

بخش نخست مقالات

بخش دوم بیانیه‌ها

بخش سوم گزارشات

بخش نخست

مقالات

مربوط به مسائل هزاره[1]

... مشکلی که وجود دارد حقی است که دولت برای زیر پا نهادن دیگران برای خود قایل است. به استثنای مناطق قبیله‌ای و هزاره‌جات، افغانستان همیشه اطاعت از یک قدرت مرکزی را گردن نهاده است.[2]

تقریباً تمام قوم هزاره که ساکن مرکز کشور هستند، شیعه‌اند، ولی در شهرهای کابل و غزنه کاملاً در اقلیت‌اند و در کویته و شرق ایران مهاجرانی هستند پر تحرک و پویا.[3]

برای هزاره‌ها هویت قومی، سیاسی و مذهبی غالباً معنای واحدی دارد. هر سه واژه غالباً بدون تفاوتی به کار برده می‌شوند (متذکر می‌شویم که واژه قوم در هزاره‌جات بیشتر به معنای یک طایفه است تا رابطهٔ خویشاوندی). این احساس هویت فرهنگی به ویژه نزد جوانان روشنفکری که مهاجرت کرده‌اند، به صورت ناسیونالیسم هزاره تغییر شکل داده است.[4]

در سال‌های شصت چندین مدرسهٔ علوم‌دینی از سوی شیعیان در ولایات افتتاح شد و مدارس شهرها نوسازی شدند. در هزاره‌جات سید بهشتی به افتتاح مدرسهٔ تخت ورس همت گمارید. در این مدرسه محصلان دبیرستان‌ها را نیز در دورهٔ تعطیل مکتب‌ها می‌پذیرند. در کابل، واعظ که در زمان نورمحمد ترهکی به قتل رسید، به مدیریت مدرسه محمدیه می‌رسد و به بنیادگذاری انجمنی فرهنگی اقدام می‌کند که در میان جوانان شیعه ذی‌نفوذ بوده است. او که در زمان داوود بازداشت می‌شود به نوشتن خاطرات زندان می‌پردازد... [5]

روحانیت شیعه بیش از همه هدف این سرکوبی‌ها بود. سید واعظ سرپرست مدرسهٔ محمدیه

---

۱. اولیور روا، افغانستان: اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمهٔ ابوالحسن سرو قد مقدم، مشهد، سال ۱۳۶۹.

۲ . همان، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۸۲.

۴. همان، ص ۸۴.

۵ . همان، ص ۸۰.

و یکی از فعالان تجدید حیات تشیّع، در فوریه سال ۱۹۸۹ به همراه اکثر طلاب ناپدید شد. ده‌ها روحانی شیعه در چهارکنت، دره‌صوف، یکاولنگ و جاغوری بازداشت شدند....[۱]

مناطقی که لطمه دیده‌اند آن‌هایی هستند که در آن‌ها حکومت نوعی کنترل نظامی در اختیار دارد؛ اما احساس می‌کند که تسلط کافی بر مردم ندارد. این مناطق عبارتند از: غرب، شمال و کابل. در این نواحی غالباً شدت سرکوبی‌ها، کینه‌های قومی دیرینه را از نظر پنهان می‌دارد و در این میان هزاره‌های حواشی هزاره‌جات بهای بسیار سنگینی می‌پردازند. مناطق ییلاقی شرق (و اقلیت حاکم) از طریق همبستگی قبیلوی حمایت می‌شوند.[۲]

سپس در مرکز با دره‌صوف در هزاره‌جات از دسامبر سال ۱۹۷۸ و در پی آن‌ها شمال ارزگان از ماه آوریل همان سال؛ سالگرد انقلاب ۲۷ آوریل با قیام هزاره‌جات (یکاولنگ، ناور، مالستان، لعل و شهرستان...)، همراه است.[۳]

اهالی وردک که رژیم برای ترغیب آن‌ها به گوشمالی هزاره‌ها، با آن‌ها تماس گرفته، (باز هم سیاست قبیله‌ای) اسلحه را به زمین می‌گذارند و پست دولتی را اشغال می‌کنند (آوریل ۱۹۷۹).[۴]

هزاره‌جات شیعه‌مذهب از همان اول شورش، خودمختار می‌شود و خودمختار باقی می‌ماند.[۵]

یکاولنگ (مرکز هزاره‌جات)

در این‌جا سوادآموزی اجباری وجود نداشته؛ اما آگهی اجرای اصلاحات ارضی در جوی که به دلیل توقیف روحانیون شیعه در محل و در کابل، واعظ، محمودی و ناصری، نفر دوم و سوم را به‌خوبی نشناختم، دچار تنش شده است، موجب انفجار می‌شود. ولسوالی روز سی‌ام آوریل ۱۹۷۹ به تصرف مجاهدین درمی‌آید و به‌جز یک ماه یعنی ماه مه سال بعد، به صورت قطعی به تصرف آن‌ها باقی می‌ماند. رئیس شورشی‌ها سید محمدعلی لم‌لم سولجی در ژوئیه ۷۹ کشته می‌شود. تأثیر روحانیت محلی سرنوشت‌ساز بوده است.[۶]

جاغوری (جنوب هزاره‌جات)

در این‌جا از اصلاحات ارضی و سوادآموزی خبری نیست؛ اما ناپدید شدن سه تن از روحانیون

---

۱. همان، ص ۱۴۸، مقصد از کشتار عام دورهٔ تره‌کی و امین است.

۲. همان، ص ۱۴۸.

۳. همان، ص ۱۵۳، در ارتباط با قیام‌ها.

۴. همان، ص ۵۴.

۵. همان، ص ۱۵۶.

۶. همان، ص ۱۶۴.

تربیت شده در ایران، شریفی، احمدی، فقیهی، موجب نهضتی می‌شود که در مالستان به رهبری یک روحانی به نام مهدوی آغاز می‌شود.[۱]

حضور شیعیان در نهضت مقاومت

هزاره‌ها اکثریت شیعیان افغانستان را تشکیل می‌دهند. از این‌جا که آن‌ها در کوهستان‌های مرکزی افغانستان متمرکز شده‌اند، اهمیت استراتژیکی فراوانی در نهضت مقاومت دارند. زیرا هزاره‌جات هم یک گره ارتباطی و هم یک پناه‌گاه مناسب در مقابل حملات بزرگ است. شوروی‌ها از همان اوایل سال ۱۹۸۱ از وسوسه کنترل این ناحیه دست برداشتند. چون هزاره‌جات در جنگ با شوروی‌ها شرکت ندارد، به یک جنگ داخلی خزنده کشیده شده است. با درگیری‌های ناگهانی و منقطع، نحوه رفتار، تکیه‌گاه‌های سیاسی و اشکال سازمان‌دهی، به شدت شیعیان را از اکثریت سنی مذهب متمایز ساخته است. تنها یک حزب شیعه است که واقعاً با شورشی‌ها به مبارزه برخاسته: حرکت اسلامی که ریشه در شهر (میان قزلباش‌ها) دارد، اما توانسته به‌خوبی در حواشی هزاره‌جات مستقر شود.

الف. هزاره‌جات

۱. وضعیت قبل از جنگ

منشأ هزاره‌ها و سازمان‌دهی اجتماعی آن‌ها تا قرن بیستم به‌خوبی شناخته نشده است[۲]. به نظر می‌رسد که نظام قبیله‌ای به رهبری میرها که خیلی بیشتر از پشتون‌ها دارای سلسله مراتب و طبقات مجزا از هم بوده نظام مسلط بر این قوم بوده است. هنوز هم وجود نابرابری‌ها و خشونت روابط اجتماعی خطوط اصلی چهرهٔ جامعه هزاره‌هاست و آن‌ها را از دیگر اقوام متمایز می‌کند. در اواخر قرن بیستم[۳] اشغال نظامی هزاره‌جات توسط عبدالرحمن و تعرض قبایل پشتون که چراگاه‌ها[۴] را به قهر و غلبه متصرف شدند، فروپاشی نظام قبیله‌ای سنتی را به دلیل مهاجرت، تداخل گروه‌ها و نزول قدرت سیاسی میرها به دنبال آورد.

در شب کودتای کمونیستی، هزاره‌جات ناحیهٔ فقیر و دورافتاده‌ای است که زندگی روستایی آن هنوز زیر نفوذ میرها، ارباب‌ها و بیگ‌ها است. با این‌همه مهاجرت شدید کارگران هزاره به سوی کابل و ایران و افزایش تعداد کودکان مدرسه‌رو، چهرهٔ منطقه را تغییر داده است. چهار طبقه از افراد نقش

---

۱. همان، ص ۱۶۴.

۲. ر. ک: E. Bacon تحقیقی پیرامون تاریخ مغولان هزاره، ۱۹۵۱.

۳. قرن نوزدهم درست است نه بیستم. کاتب.

۴. ر. ک: H. Kakar، آرام‌سازی هزاره‌های افغانستان، ۱۹۷۳.

فعال در جنگ ایفا خواهند کرد.

میرها قدرت اقتصادی محل را برای خود محفوظ داشته‌اند و در قدرت سیاسی با کارمندان پشتون شریکند. گرچه داود همیشه ضد هزاره‌ها بود، اما امان‌الله و سپس ظاهر شاه می‌کوشیدند نخبگان و ریش‌سفیدان هزاره‌ها را جذب دستگاه دولت کنند. به این ترتیب، در انتخابات سال ۱۹۶۵ غالب نمایندگان هزاره از میرها بودند و اهل محل (حاجی نادر از بامیان و حاجی سلطان از لعل)[۱].

جامعهٔ روحانیت شیعه تحت تأثیر ایران نوسازی می‌شود و این روند در سال‌های ۵۰ تا ۸۴ شدت بیشتری می‌یابد. تمایز واضح، ملاهای روستایی سنت‌گرا را رو در روی شیخ‌های تربیت شده در نجف یا قم قرار می‌دهد. شیخ‌ها شدیداً به استادان ایرانی یا عراقی خود وابسته‌اند و متابعت سیاسی آن‌ها در نهضت مقاومت اختلاف موجود را میان آیت‌الله‌های ایرانی و عراقی تداعی می‌کند. گرچه بسیاری از شیخ‌ها سید هستند (و اینان بیشتر از دیگران سنت‌گرا هستند)؛ اما تعداد کمی از آن‌ها از خانوادهٔ میرها هستند.

سیدها در هزاره‌جات یک کاست [طبقه] واقعی را تشکیل می‌دهند که با غیر سید ازدواج نمی‌کنند. آنان که مدعی‌اند از اعقاب پیامبرند به ویژه مورد احترام شیعیانند. زیرا انتساب آن‌ها به پیامبر از طرف دامادش علی اولین امام شیعیان صورت گرفته است. سادات خود را هزاره نمی‌دانند، بلکه عرب معرفی می‌کنند. افسانه‌ای می‌گویند که آن‌ها حدود قرن شانزدهم در پی تقاضای مردم محل به هزاره‌جات آمدند. هزاره‌ها آن‌ها را در رقابت با همسایگان سنی خود که سیدهای بسیاری داشتند، به محل دعوت کردند. سیدها که عمامهٔ سیاه دارند و مردم دست آن‌ها را می‌بوسند، به راحتی هدیه قبول می‌کنند، اما یک طبقه اجتماعی خاص را تشکیل نمی‌دهند. به دلیل مذهبی بودن «کاست»، آن‌ها بدون کم‌ترین مشکل می‌توانند ملا یا شیخ شوند، اما در مقابل تعداد کمی از میرها سید هستند.

در اواسط سال‌های دهه چهل گروه جدیدی پدیدار می‌شود: جوانان تحصیل کرده، آن‌ها که به شدت سیاستگرا، ترقی‌خواه و پیرو ناسیونالیسم هزاره هستند، به سوی مائوئیسم (کشتمند نخست وزیر سابق یکی از نادر کسانی است که طرفدار شوروی است)، یا طرفداری از آرمان امام خمینی کشیده شده‌اند. مائوئیست‌ها که غالباً از خانوادهٔ میرها در نواحی پیشرفته هزاره‌جات (جاغوری و بهسود) صاحب قدرت هستند، آن‌ها به تأسیس نهادهای مارکسیستی و در عین حال ناسیونالیسم دست زده‌اند؛ مثل حزب مغول (هزاره‌های ملی‌گرا خود را مغول می‌دانند) و تنظیم نسل نو هزاره که در کویته و در اواخر دههٔ چهل در محافل هزاره‌های مهاجر تأسیس شده است. این حزب احتمالاً به

---

۱. نویسنده اشتباه کرده است. حاجی نادر از سرخ و پارسا نماینده شده بود.

تشویق مقامات پاکستانی برای مقابله با حمایت کابل از جدایی طلبان بلوچ و پاتان برپا شده است. خمینی‌گراها، همان‌گونه که دیدیم، زیر پوشش جماعات فرهنگی تأسیس شده در کابل و قندهار، گرد شخصیت‌هایی چون واعظ محسنی، نیز در نجف و میان کسانی که به ایران مهاجرت کرده‌اند، به فعالیت‌های سیاسی روی آورده‌اند. آن‌ها طرفداران خود را نخست بیشتر از میان قزلباش‌ها انتخاب می‌کردند تا هزاره‌ها؛ زیرا در هزاره‌جات رهبر مذهبی اسلام‌گرایی که مقام برجسته‌ای داشته باشد، وجود ندارد.

۲. نهضت سال ۱۹۷۹ علیه کمونیست‌ها

در سال ۱۹۷۹ آتش قیام‌های محلی شعله‌ور می‌شود، اما به زودی تمایل بر ایجاد هماهنگی در سطح کل هزاره‌جات پدیدار می‌شود. در سپتامبر ۱۹۷۹ چندین صد نفر اعم از میر، ملا، سید، شیخ و روشنفکر در ورس اجتماع می‌کنند. پس از طی مراحلی که به‌خوبی شناخته نشده[۱] سید بهشتی به عنوان رئیس «شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان» انتخاب می‌شود.

فرماندهی نظامی به سید محمدحسن جگرن، فرزند یکی از اعیان خوات سپرده می‌شود. او یکی از نادر هزاره‌هایی است که افسر حرفه‌ای بوده است. زوج بهشتی- جگرن بعد از این بر «شورا» حکومت خواهند کرد.

وضعیت نظامی خیلی زود تثبیت می‌شود: دولتی‌ها در تمام هزاره‌جات فقط دارای یک پست نظامی در بامیان هستند و شوروی‌ها هرگونه عملیات نظامی را از سال ۱۹۸۹ قطع می‌کنند. منازعات داخلی به زودی آغاز خواهد شد.

شورا به سه گرایش روی می‌آورد؛ یک قطب غیرمذهبی که میرها و چپ‌گرایان[۲] را حول خود گرد آورده، آن‌ها را در سازمانی به نام تنظیم که در کویته بنیان نهاده شده، باز خواهیم یافت. دیگری قطب اسلام گرایان تندرو و متشکل از شیخ‌های طرفدار انقلاب ایران؛ آنان هم با میرها که متهم به فئودال بودن هستند، مخالفند و هم با کاست سیدها که متهم به فساد و پارتی بازی‌اند، که ظاهراً صحت دارد.

یک مرکز سنت‌گرا و روحانی نیز وجود دارد که زیر نفوذ سیدها است. همین مرکز که در ابتدا اکثریت را در دست داشت، تا سال ۱۹۸۳ تکیه به هر یک از دو بال خود به طور متناوب بر شورا حکم می‌راند.

۱. به استناد منابع محلی اولین رئیس شورا عبدالواحد سرابی، وزیر سابق، اهل غزنه بوده است، اما او یک ماه پس از انتخاب به این سمت به رژیم امین پیوسته است. ما نتوانستیم صحت یا سقم این ادعا را بررسی کنیم.

۲. اتحاد مائوئیست‌ها و اعیان یکی از اصول پابرجا در نهضت مقاومت افغانستان است، چرا که اولی‌ها غالباً فرزندان گروه دوم هستند.

۳. نبرد میان تمایلات مختلف تا سال ۱۹۸۳

تا تابستان سال ۱۹۸۳، مرکز برای در هم شکستن قدرت سیاسی میرها، بر بنیادگراها تکیه می‌کند. سران اصلی میرها، نظیر محمدامیر بیگ از قزل، ابتدا توقیف و سپس به پاکستان تبعید می‌شوند. اما در تابستان ۱۹۸۳ تندروهای شورا، با تکیه به حزب هزاره طرفدار ایران به نام «نصر» که تاکنون خارج از شورا بوده، به کودتایی علیه سید بهشتی دست می‌زنند. نیمی از والی‌های محلی شورا، مثل اکبری در بهسود و علوی در لعل و شخص معاون بهشتی، صدیقی نیلی (صادقی نیلی) با نصر متحد و در صدد گرفتن ورس بر می‌آیند. اما با کمک جگلان (مقصد سید حسن جگرن است) که دهقانان ناور را بسیج می‌کند و با میرهایی که قبلاً مغضوب بودند نظیر غرب‌داد از بهسود و حاجی نادر از ترکمن، متحد می‌شود، کودتا در لحظه حساس با شکست مواجه می‌شود. نصر که بخش اعظم قلمرو خود را از دست داده، به پایگاه‌های خود در دایکندی، ترکمن و دره‌صوف عقب‌نشینی می‌کند. این وضعیت تا سال ۱۹۸۴ برقرار می‌ماند و شورا می‌تواند نظام خود را در محل مستقر سازد.

۴. حکومت شورا

شورا لباس‌های دولت رژیم گذشته را به تن می‌کند. همان ساختمان‌ها، همان دستورات اجباری و همان بیگاری و مالیات و یونیفورم. این تنها گرایش در نهضت مقاومت افغانستان است که به جای آن که به وضوح از دولت‌گرایی فاصله بگیرد، با علاقهٔ تمام در قالب دولتی که بیشتر تقلیدی است تا واقعی، درمی‌آید.

دربارهٔ این دولت‌گرایی مشکل‌آفرین، می‌توان از خود سؤال کرد: چگونه مذهب شیعه که به طور سنتی از آن به سرکشی و گردن‌کشی یاد می‌شود، به این خوبی در هزاره‌جات با دولت الفت یافته است؟ چه بر سر تشیع یا سنت ایرانی آمده است؟ با این‌همه به خاطر داشته باشیم که جامعهٔ هزاره بافت دیگر اقوام افغانی را ندارد؛ کمترین همبستگی، بیشترین فردگرایی، کمترین استحکام و یکپارچگی خانواده‌ها [حاکم است]. در هزاره‌جات خانواده‌هایی یافت می‌شود که فقط مرکب از یک زن و شوهر است، حتی بیوه‌هایی وجود دارند که به تنهایی فرزندان خود را بزرگ می‌کنند که در دیگر نقاط حتی به ذهن خطور نمی‌کند و این می‌رساند که ساختار خانوادهٔ پر جمعیت در هزاره‌جات جایی ندارد؛ به علاوه بی‌خانمان‌ها و جذامی‌هایی که این‌جا و آن‌جا پراکنده‌اند. هر چه مفهوم قوم ضعیف است مفهوم دولت قوی است. سلسله مراتب اجتماعی در محل معنایی شدید تا کاست می‌یابد.

هزاره‌جات به ۹ ولایت تقسیم شده است: جاغوری، ناور، بهسود، ورس، لعل، یکاولنگ، بلخاب، دره‌صوف و دایکندی. هر ولایت زیر نظر یک والی که یک فرمانده دولتی او را کمک می‌کند، اداره

می‌شود. شهرک‌ها توسط یک شهردار انتصابی اداره می‌شوند. روستاها به حسب نظام سنتی خود سازمان‌دهی می‌شوند. چهار جبهه نظامی در اطراف هزاره‌جات مستقر شده: جاغوری، ناور، بهسود و بامیان که هر یک تحت فرماندهی یک فرمانده نظامی خودمختار است. به خلاف بقیه نهضت مقاومت، این نحوه اداره از مردم کاملاً جدا شده و حالت یک بوروکراسی کوچک به خود گرفته است که فاقد کارآیی و غالباً همراه با فساد است: ساعت کار تعطیل روز جمعه، کاغذ تمبردار برای نوشتن تقاضاها، بایگانی برای ادارهٔ مالیات‌ها و جز این‌ها. همه والی‌ها از سادات هستند و جوانان تحصیل کرده حاشیه نشین شده‌اند. ما در فصل سیزده، نحوه سازمان‌دهی نظامی را ملاحظه خواهیم کرد.

تا سال ۱۹۸۳ میلادی مردم این نظام را به دو دلیل پذیرا بودند؛ نخست به این دلیل که دهقانان اعماق منطقه هزاره‌جات، جایی که پایگاه‌های استوار قرار دارد، آدم‌هایی هستند که به زندگی زیر انقیاد یک سلسله مراتب خشک عادت دارند. سپس آن که شورا از یک مشروعیت مضاعف بهره‌مند است؛ مشروعیت مذهبی به دلیل شأن سیادت و مشروعیت ملی، چرا که تبلور خودمختاری مورد تقاضای هزاره‌جات که مدت‌های مدیدی است در آرزوی آنند و این به عکس، دلیلی است به دستیابی یک حقیقت سیاسی در هزاره‌جات. آن‌ها می‌گویند: ما هزاره‌ها نیز کارمندان خود را داریم. فساد آن‌ها خود بهترین دلیل ملموس بر وجود آن‌ها است، زیرا به هر حال آن‌ها چیز زیادی برای اداره کردن ندارند.

در این جا یک انتقال قدرت واقعی هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی از میر به سید صورت گرفته است. با این‌همه شورا در نهایت با شکست مواجه می‌شود و این شکستگی که بیشتر به دلیل معایب خودش است تا کشمکشی که رقبای آن اعمال می‌کنند. مسألهٔ مهم فساد شورا است؛ مالیاتی که شورا از مردم می‌گیرد، سنگین‌ترین مالیاتی است که ما در افغانستان ملاحظه کردیم. نخست به نظر می‌رسد که اصول فقه شیعه سخت‌تر از اصول فقه حنفی است؛ از سوی دیگر، کسانی که مالیات را جمع‌آوری می‌کنند قانون را به مفهوم وسیع کلمه تفسیر می‌کنند و در گرفتن بیست درصد کلی تولید به جای بیست درصد درآمد خالص تردیدی به دل راه نمی‌دهند. در خاتمه آن که آن‌ها مردم را مجبور به پرداخت مالیات می‌کنند و رشوه می‌گیرند. (فراموش نکنیم که یکی از اقدامات اولیهٔ شورا خلع سلاح مردم بوده؛ کاری خلاف عادت در نهضت مقاومت). این طرز فکر سیدها که خود را گروه خاص می‌دانند و مفهوم سلسله مراتب را که شیعیان دارند، از اهل تسنن افغانستان متمایز ساخته موجب شده که شورا به صورت نهادی جدا از مردم درآید.

۵. خمینی‌گراهای مخالف رژیم

نصر سازمانی است طرفدار امام خمینی که در همان آوان کودتای کمونیستی توسط گروه‌های فعال نفوذی ایجاد شد. این گروه‌ها در سال‌های دههٔ هفتاد در کابل تشکیل شدند (مثل گروه مستضعفین)؛ و از سوی فعالان مذهبی نجف که امام خمینی معلم آن‌ها بوده (روحانیت مبارز) حمایت می‌شدند. نصر اعضای خود را از میان هزاره‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند، برمی‌گزیند. هیچ نشانه‌ای که برساند نصر با حزب توده یا مجاهدین خلق رابطه دارد وجود ندارد. سازمان مجاهدین خلق طرفداران دیگری در افغانستان دارد (سازمان مستضعفین). رهبران احتمالی نصر به‌خوبی شناخته نشده‌اند و به نظر می‌رسد بیشتر گروهی باشند که در داخل افغانستان و بر اساس ملاحظات محلی سازمان‌دهی شده‌اند تا بر اساس یک حزب واقعی.[۱] از زمرهٔ این رهبران می‌توان به عبدالعلی مزاری در شمال اشاره کنیم. چون نصر سازمانی است روشنفکری، جز از طریق اتحاد با روحانیت محل نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. این سازمان از ایران کمک دریافت داشته است؛ چند حزب کوچک (نیرو و نهضت) که خود را طرفدار ایران اعلام کرده‌اند، عموماً در مناطق مورد ادعای نصر و شورا به سر می‌برند، ولی هیچ نقشی ایفا نکرده‌اند، مگر در زمینه فرهنگی مثل افتتاح مدارس در جاغوری.

حدود سال ۱۹۸۳ میلادی نام جدیدی ظاهر می‌شود: پاسداران. به نظر می‌رسد که این سازمان مستقیماً به تشویق پاسداران ایران ایجاد شده است. پاسداران افغانی توسط انشعاب کنندگان از شورا (صادقی نیلی و اکبری از بهسود) رهبری می‌شوند. در ابتدا آن‌ها شدیداً به نصر وابسته‌اند، اما به سبب آن که نصر مایل است در قبال ایران خودمختاری خود را حفظ کند و در پاسداران ادغام نشود، تنش‌ها پدیدار می‌شوند. پاسداران از ایران اسلحه به مقدار بسیار محدود دریافت می‌کنند و جوانان هزاره‌ای که در ایران زندگی می‌کنند به آن می‌پیوندند. در رأس آن‌ها شیخ‌های جوان قرار دارند که در ایران تربیت شده‌اند، اما بسیار مخالف با سیدها هستند.

تا سال ۱۹۸۳ علی‌رغم حملاتی که هر ساله در تابستان انجام می‌دهند، آن‌ها نتوانسته‌اند قدرت را که تقریباً به طور انحصاری در اختیار شوراست از کف آن خارج کنند. اما در تابستان ۱۹۸۴ آن‌ها بهشتی را از ورس مقر فرمانروایی‌اش می‌رانند و بر دو سوم هزاره‌جات مستولی می‌شوند. شورا به ناور که در تیول جگرن است عقب‌نشینی می‌کند. بر سر بهسود میان دو اردوگاه کشمکش وجود دارد. ظهور ناگهانی این طرفداران امام خمینی را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ نخست آن‌که مردم از زیاده‌روی‌های شورا به ستوه آمده بودند و تنها امکان انتخاب دیگر، روی آوردن به خمینی‌گراها یا

۱. تفاوت رفتار افراد نصر در داخل مؤید این معناست: ترکمن‌های هزاره بیشتر فرقه‌گرا هستند، حال آن که مردم جاغوری و بهسود در به روی خود نبسته‌اند.

میرها بود که کوشیده بودند در بطن شورای ارباب‌ها که به لحاظ رقابت‌های سنتی محکوم به ناتوانی بود، به سازمان‌دهی سیاسی دست زنند. میرهای نواحی نزدیک کابل (حاجی نادر و غریب‌داد) که بستگی بیشتری با شورا دارند، به هنگام دو تعرض پی‌درپی نصر (اولی در ۱۹۸۳ و دومی در ۱۹۸۴) از لحاظ سیاسی حذف شدند؛ دیگران نتوانستند با هم به تفاهم برسند و این امر صحنه را برای طرفداران خمینی خالی کرد. با این‌همه دهقانان به هیچ وجه در گروه‌های جدید که خاص جوانانی است که از ایران مراجعت کرده‌اند، شرکت نمی‌کنند. بنابراین، وضعیت هر لحظه می‌تواند تغییر کند، زیرا آن‌چه در هزاره‌جات عجیب می‌نماید بر هم خوردن مکرر اتحادها و زیر و رو شدن ناگهانی اوضاع است، به عکس ثبات یا کندی تحول که در احزاب مناطق سنی‌نشین دیده می‌شود.

دیدیم که حرکت خمینی‌گراها حرکتی همگون نیست. از این رو حرکت اسلامی که در سال ۱۹۸۰ خود را طرفدار ایدیولوژی خمینی می‌دانست، اکنون مخالف آن است. امیدهایی که افغانستان در مورد ایران در دل می‌پروراند، اکنون همه مبدل به یأس شده‌اند. با این‌همه پدیده جالب توجهی رخ نموده است: بازگشت ملاهای جوانی که در انقلاب اسلامی شرکت داشته‌اند به هزاره‌جات. آن‌ها که در قم تحصیلات خود را به پایان برده‌اند،[۱] جوانانی هستند با سواد و پر تحرک. از آن‌جا که با معنای سازمان‌دهی آشنا هستند، صرف‌نظر از هر پیوندی که با سیاست داشته باشند، بر جامعهٔ سنتی تأثیر نهاده‌اند. به این ترتیب، ما شاهد افتتاح مدارس و کتابخانه‌هایی در روستای زیر نظارت آن‌ها هستیم، حال آن‌که شورا هیچ کاری انجام نداده است. این مؤسسات فرهنگی عبارت‌اند از: مدارس نهضت در انگوری با تعدادی کودکان مدرسه‌رو، کتابخانه نصر در خوجور (شاید غوجور) با چند قفسه کتاب خاص کودکان و... زنان، مدارس علوم‌دینی در این‌جا و آن‌جا و جز این‌ها. این یک انقلاب کوچک فرهنگی است که در هزاره‌جات صورت گرفته است.

۶. طرز رفتار شوروی

تردیدی نیست که منافع شوروی در آن است که اوضاع هزاره‌جات را به حال خود رها کرده و از دخالت نظامی در آن خودداری کند. با این‌همه باید به دو واقعیت اشاره کنیم؛ نخست آن‌که درگیری‌های هزاره‌جات یکدیگر را توجیه می‌کنند و ارتباطی به تحریک از سوی خاد (یا کا.گ.ب) ندارد. در هزاره‌جات یک معضل اجتماعی وجود دارد که در نواحی دیگر وجود ندارد یا آن که حل شده است؛ جامعه هزاره جامعه‌ای است بسته و ضوابط موجود در این جامعه شیعه‌مذهب (وجود طبقه روحانیت، سلسله مراتب و احترام به اقتدار) وابستگی‌ها را شدیدتر می‌کند. شک نیست که

---

۱. شیعیان افغانی از هنگام درگیری ایران و عراق دیگر به نجف نمی‌روند.

شوروی‌ها از وجود این تعارضات بهره‌برداری می‌کنند، اما آن‌ها عامل این تعارضات نیستند. دیگر آن‌که علی‌رغم به ستوه آمدن مردم از اختلافات داخلی، آن‌ها هیچ تمایلی به پیوستن به رژیم از خود نشان نداده‌اند؛ رژیم کابل بیش از همیشه به چشم هزاره‌ها همچون یک رژیم بیگانه جلوه می‌کند؛ در نظر آن‌ها قدرت کمونیستی شکلی دیگری است از قدرت پشتون. در نهضت مقاومت هزاره‌ها توانستند دوباره سیادت خود را بر زمین‌های‌شان به دست آورند: کوچ روهای پشتون دیگر پیدای‌شان نشد و یا مجبور شدند با هزاره‌ها هم‌چون افراد همسان خود رفتار کنند. در نهضت مقاومت هزاره‌ها توانستند به آرزوی دیرینهٔ خود جامهٔ عمل پوشانند: یک خودمختاری داخلی واقعی، باری حتی در حرف هم رژیم هرگز این حقیقت را تأیید نکرده است. به استثنای مائوئیست‌ها، تعداد هزاره‌هایی که به کمونیسم روی آورده باشند بسیار اندک است و همین اندک هم از محیط‌های شهری آمده‌اند. هزاره‌ها اختلافات میان خود را بر بازگشت تسلط پشتون‌ها ترجیح می‌دهند و در صورت بحران، مهاجرت به ایران بهتر از پیوستن به دیگران است.

امکان دارد که رژیم بر آن شود که از گروهک‌هایی که قبلاً مائوئیست بودند مثل تنظیم استفاده کند. این گروهک در سال ۱۹۸۰ به انتشار کتابی موسوم به هزاره‌جات دست زد که در آن ایجاد هزاره‌جات بزرگ توصیه شده است. این کتاب در حقیقت ترجمهٔ بدون دخل و تصرف کتاب خزریچی اثر ل. تیمورخانوف نویسنده روس است که در سال ۱۹۷۲ در مسکو منتشر شده است (انتشارات نوکا). اما لازمهٔ بهره‌برداری از چنین تبلیغاتی آن است که شوروی‌ها سرانجام سیاستی را که در مورد ملت‌ها در پیش خواهند گرفت، به طور قطعی تعیین کرده باشند، در حالی که این سیاست میان ایجاد ملت‌هایی متعدد (به ضرر پشتون‌ها که توده کمونیست‌ها را تشکیل می‌دهند) و یا کمک به سلطهٔ پشتون‌ها،[1] در نوسان است.

آخرین عامل ناشناخته نقشی است که ایران ایفا می‌کند. منطق حکم می‌کند که اگر نظارت ایران بر هزاره‌جات تحکیم یابد ایران یا باید به سازش با شوروی‌ها تن در دهد (تا آن‌ها در قبال بی‌طرفی ایران در مورد گروه‌های سنی، به هزاره‌جات که به صورت یک جمهوری تقریباً خودمختار در آمده‌اند، کاری نداشته باشد) و یا به صورتی روزافزون درگیر امور شیعیان شود و این چیزی است که شوروی‌ها به ظاهر از آن واهمه دارند.

---

۱. با قبول این خطر که امکان نفوذ در دیگر اقوام را که امروزه جنگنده‌تر از پشتون‌ها شده‌اند، از دست بدهند.

ب. حرکت اسلامی

حرکت اسلامی (که نباید آن را با حرکت انقلاب اشتباه کرد) که حزبی است اسلام گرا، اما متحد شورا با پیروان معدود، اما دارای کارآیی نظامی، خود نقش حلقهٔ اتصال را ایفا می‌کند. این حزب که توسط شیخ آصف محسنی قندهاری که پشتوزبان است و اصلاً هزاره نیست، بنیان نهاده شده، طرفداران خود را از میان شیعیان تحصیل کرده و آشنا با سیاست از هر قومی که باشند انتخاب می‌کند؛ به ویژه قزلباش‌ها و نیز هزاره‌ها و پشتون‌ها. حرکت اسلامی بیشتر در حواشی هزاره‌جات مستقر شده، زیرا اعضای آن شهر نشین‌هایی هستند که به روستاها آمده‌اند: جنوب مزار شریف در چهارکنت (جایی که نقطه شروع قیام در سال ۱۹۷۹ بود)، غرب کابل با پغمان و دهن سیاه‌سنگ، جاغوری و بی‌شک در اطراف قندهار. این تنها حزب شیعه است که حقیقتاً با شوروی‌ها می‌جنگد؛ پابرجاترین جبهه‌های آن در مزار، بر گردنه اونای (کوتل اونی) نزدیک بهسود با فرماندهی رضوی و در جنوب غربی غزنه قرار دارند. این حزب در شهرها نیز دارای شبکه‌های مخفی است؛ رهبرانی با ارزش و رزمندگانی مجرب دارد. از دیدگاه ایدیولوژیکی پیرو اسلام میانه رو (شریعتمداری در ایران و خویی در عراق) است. حزب روابطی حسنه با سلسله مراتب آیت‌الله‌های ایرانی دارد، اما روابطش با پاسداران و اطرافیان خمینی متشنج است. شیخ محسنی که شاگرد قدیمی آیت‌الله خویی[1] است. با آن‌که از سال ۱۹۷۹ در قم سکونت دارد، مورد سوء ظن اطرافیان امام است. در سال ۱۹۸۴ حزب بر آن شد که به کویته نقل مکان کند و از لحاظ سیاسی با جمعیت که از نظر ایدیولوژی و عضوگیری مشابه آن در میان اهل تسنن است، متحد شود. حرکت پس از آن که در سال ۱۹۸۳ مورد حمله نصر قرار گرفت، در محل با شورا متحد شد. نهضت مقاومت شیعیان به‌جز در هزاره‌جات و اطراف آن در جای دیگر به حساب نمی‌آید.[2]

در هزاره‌جات نمونه‌ای از حاشیه کردن سیستماتیک خوانین به وقوع پیوسته است. روحانیت شیعه که ساخت محکمی دارد، اقدام به خلع سلاح خوانین کرده و دست آن‌ها را از قدرت سیاسی کوتاه کرده است؛ مضافاً با گرفتن مالیات‌ها و عوارض سنگین آن‌ها را در هم کوبیده است. خوانین کوشیدند با ایجاد یک شورا ارباب‌ها به مقابله برخیزند، اما سران اصلی آن‌ها زندانی و از سوی شورا تبعید شدند و بقیه خانه‌نشین شدند.[3]

... در جاغوری واقع در جنوب هزاره‌جات که مبدأ خودروهایی است که به پاکستان می‌روند، دو

---

۱. رقیب قدیمی ساکن عراق خمینی که به هنگام جنگ خلیج از مهاجرت به ایران خودداری کرد.

۲. روا، اولیور، اسلام و نوگرایی سیاسی، ص ۲۳۴-۲۲۲.

۳. همان، ص ۲۳۸.

اتحادیه وجود دارد؛ یکی سنی و یکی شیعه. پس از ماه‌ها رقابت توافق کردند که بازار را تقسیم کنند؛ برای هر گروه نوبت حرکت تعیین شده و بلیط در دفتر کنفدراسیون تنظیم شد.[1]

در هزاره‌جات بازارها مثل قارچ از زمین می‌رویند و کالاهای اساسی را عرضه می‌کنند. تجار عموماً دکانی در کابل دارند که به دست یک فرد سالخورده که خطر اعزام به سربازی او را تهدید نمی‌کند، سپرده‌اند. دکان‌های مناطق آزاد شده در اختیار جوانان است؛ بازار برای حمل و نقل کالاهای خود با هم متحد شده‌اند. نهضت مقاومت به افتتاح پاسگاهی برای نظارت بر بازار و البته دریافت عوارض بسیار بالا در هزاره‌جات اکتفا کرده است. نهضت هرگز خودش شبکه‌ای برای تهیه مایحتاج مردم غیر نظامی به وجود نیاورده است که به دلیل نبردها به انزوا کشیده شده‌اند و فاقد بازارند. هر خانواده برای تهیهٔ مایحتاج خود به صورت منظم به صوب نزدیک‌ترین بازار نهضت به سفری پر خطر دست می‌زند.[2]

در هزاره‌جات کمبود نیروی کاری کشاورزی به وضوح مشهود است.[3]

مواردی چند از فساد دیده شد. این پدیده در هزاره‌جات فراوان است، نیز در چند کمیته دور افتاده که به حال خود رها شده‌اند.[4]

فعالان جمعیت موجب بازگشت تعادل سیاسی میان اقوام که ضامن انسجام نهضت افغانستان است، شده‌اند؛ مثلاً هزاره‌ها با پیوستن به نهضت به خودمختاری بیشتر دست یافته‌اند، چیزی که نمی‌توانستند از یک حکومت مرکزی پشتون یا کمونیست انتظار داشته باشند. آن‌ها با رضا و رغبت در نهضت مقاومت با دیگر اقوام همکاری و به آن‌ها کمک می‌کنند، زیرا اکنون خود را برابر با آن‌ها احساس می‌کنند.[5]

تقلید از ارتش‌های حرفه‌ای

در هزاره‌جات به همراه شورا و در شمال غربی به ابتکار جمعیت نمونه‌هایی دیده شده که مستقیماً از ارتش دولتی اقتباس شده است. شورا در تقلید مدل دولتی پیشرفت زیاد کرده: سربازگیری اجباری مشمولان جوان در بیست‌ودو سالگی، خلع سلاح مردم و انحصار داشتن سلاح برای قدرت عمومی و استقرار یک گارد شخصی برای بهشتی (رهبر شورا) که اصولاً از فرزندان سادات تشکیل شده

---

۱. همانی، ص ۲۵۳.
۲. همان، ص ۲۵۴.
۳. همان، ص ۲۵۵.
۴. همان، ص ۲۵۵.
۵. همان، ص ۲۶۴.

است. ارتش شورا که تحرک زیادی ندارد، درون پادگان‌هایی در داخل قلمرو به صورت جبهه‌هایی در مجاورت دشمن پراکنده است. کارهایی که در ارتش دولتی معمول است، در این‌جا نیز دیده می‌شود (سان واژه و پوشیدن یونیفورم...) و افسرانی تمام وقت که صلاحیت نظامی چندانی ندارند، زیرا هزاره‌های معدودی در ارتش بوده‌اند، مشمولان جوان را آموزش می‌دهند... سعی شد یک واحد بسیجی ایجاد کنند و هزینه و غذا و اسلحهٔ هر نفر را به عهده هشت خانواده بگذارند، اما این سیستمی است غیر مردمی. این انحصاری کردن جهاد توسط حزب حاکم موجب شده که مردم به طور کلی از نظامی‌گری دور بمانند و در جنگ‌ها شرکت نداشته باشند. دیگر احزاب (نصر و حرکت اسلامی) که نرمش بیشتری دارند، تنها طرفداران خود را بسیج می‌کنند؛ به این ترتیب ارتش شورا عدم کارآیی خود را به اثبات رساند.[1]

۱. همان، ص ۲۷۶.

دربارهٔ بامیان[1]

جلب سیاحان نیز بر فعالیت خود در بعضی از شهرهای افغانستان می‌افزاید. شهرهایی که از این اهمیت برخوردارند به ترتیب عبارتند از بامیان، کابل، پغمان، استالف و در زمستان جلال آباد...[2]

دربارهٔ جمعیت کابل

... طبق نظر هان یک چهارم جمعیت شهر کهنه از خود کابل بود و ده درصد آن از اطراف مورد سؤال از نقاط دوردست کشور بودند و تنها حدود ۱/۵ از هزاره‌جات به آن‌جا کوچ کرده بودند (هان، ۱۹۷۲: ۲۵ به بعد). دسته‌ای از مهاجران برای مدت معینی در کابل می‌مانند؛ آن‌ها کارگران غیر فنی هستند، به کارهایی چون سقایی و برف‌اندازی روی می‌آورند.[3]

ساختار قومی در کابل

... ساختار قومی جامعه شهری افغانستان دیدنی است. کابل که در زمان قدیم مرکز تاجیک‌ها بود، حال از هر کوی و برزن و رسته و دسته و نژاد نشانه‌ای دارد. طبق تحقیق دوپره (دوپره، ۱۹۷۵: ۹) نیمی از اهالی ایرانی زبانان تاجیک و قزلباش و ربعی اهل هزاره که دری صحبت می‌کنند و ربعی هم از مردم پشتون هستند.[4]

دربارهٔ هزاره‌های ساکن کابل

... و بالاخره مردم هزاره که در بیشتر محله‌های شهر پراکنده هستند. آن‌ها در نقاطی چون دهمزنگ و کارته پنج [کارته سخی] (بین دانشگاه و دره کابل) زندگی می‌کنند؛ محله‌ای که از نظر شیعیان آن دیار متبرک (زیارت سخی) است. حتی در مسافرخانه‌ها و کاروانسراها، هزاره‌ها بیش از سایرین دیده

---

۱. گروتس باخ، آروین، جغرافیای شهری افغانستان، ترجمهٔ سید محسن محسنیان، مشهد، ۱۳۶۸.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. همان، ص ۵۴، بررسی‌ها در سال ۱۹۶۸ صورت گرفته است.

۴. همان، ص ۶۱، در ارقام هزاره‌ها تا اندازه‌ای غلو شده است.

می‌شوند. مردم هزاره که بعد[۱] از سایر اهالی مقیم کابل شده‌اند، از پیشهٔ ویژه‌ای برخوردار نیستند. شغل آن‌ها بیشتر سقایی، باربری، رفتگری، برف‌روبی و کارهای ساده دیگر است. البته در سال‌های دههٔ شصت افرادی از ایشان کارهایی چون عتیقه‌فروشی و تجارت و صنایع‌دستی روی آورده‌اند.

دربارهٔ شهر پلخمری

طبق اسناد شهرداری جمعیت شهر به ۲۰۰۰۰ نفر (۱۹۷۳) می‌رسد که ۴۵ فیصد آن تاجیک (بیشتر از پروان)، ۳۰ فیصد پشتون (از لوگر و...)، ۲۰ فیصد هزاره (از غزنی و هزاره‌جات) و ۵ فیصد بقیه ازبک و ترکمن هستند. در بین هزاره‌ها تعداد بسیاری شیعه‌مذهب یافت می‌شوند که چهار مسجد ویژه خود دارند. کارگران متخصص کارخانه‌ها بیشتر تاجیک یا هزاره می‌باشند، در حالی که کارمندان دفتری و اداری و مدیران مسئول اهل کابل هستند. آن‌چه جلب نظر می‌کند ترکیبی است که در جمعیت شهر وجود ندارد. شرکت اهالی غوری و حومه در ترکیب مزبور بسیار اندک است...

دربارهٔ قلعه‌نو

... در سال ۱۸۶۳ این محل ویرانه‌ای بود که از برج و باروی قدیمی و چند چادر عشایری هزاره‌ها تشکیل می‌شد (ویمبر، ۱۸۶۴: ۲۶۳).

... قلعه‌نو در سال ۱۹۷۳ قریب به ۳۰۶ ساختمان مسکونی و حدود ۳۰۰۰ نفر جمعیت داشت. بیشتر اهالی از هزاره و در حد کمتری تاجیک‌های هراتی و پشتون‌های قندهاری بودند.[۲]

دربارهٔ بالا مرغاب

... در قرن نوزدهم منطقهٔ مسکونی شهر محصور به دیوارهای بلند و استحکامات دفاعی بود. در این محل عشایر جمشیدی و هزاره چادرهای خویش را بر پا می‌داشتند.[۳]

دربارهٔ کسبهٔ هرات

... آن‌چه مسلم است بازار هرات به دست هراتی‌ها می‌چرخد، ولی کسبه متعددی از قندهار به کار لیلامی‌فروشی و کفاشی و مردم هزاره‌جات به کار لیلامی‌فروشی، دوزندگی و نانوایی مشغولند.[۴]

۱. همان، ص ۱۰۵.
۲. همان، ص ۱۵۲.
۳. همان، ص ۱۵۲.
۴. همان، ص ۲۲۱.

رود هیرمند[1]

این رود که بزرگترین رود واقع در فاصلهٔ عرض جغرافیایی رود دجله تا سند است، از حوالی سرچشمه کابل‌رود، در ارتفاع حدوداً ۲۰۰۰ متری کوه‌های مرکزی افغانستان سرچشمه می‌گیرد و از دل نواحی پرفراز و نشیب هزاره‌جات به طرف جنوب غربی روان می‌شود و پس از طی کردن این نواحی کوهستانی به اراضی حاصل خیز زمینداور می‌رسد. در حوالی ریگستان بزرگترین ریزابه این رود یعنی نهر ارغنداب در آن می‌ریزد و آن‌گاه در بیابان‌های جنوبی کشور به تدریج راه خود را به طرف غرب می‌کشاند. این رود در نزدیکی مرز ایران با شیب تندی به طرف شمال می‌گردد و پیش از آن که به مرداب عظیمی که به هامون هلمند موسوم است بریزد، حدود ۸۰-۶۰ کیلومتر از مرز مشترک افغانستان با ایران را تشکیل می‌دهد. کل طول رود هلمند احتمالاً بالغ بر ۱۱۳۰ کیلومتر است. این رود همراه با شاخه‌های فرعی و ریزابه‌های خود تمام منطقه جنوبی افغانستان یعنی ناحیه‌ای به وسعت حداقل ۲۵۸۰۰۰ کیلومتر مربع را زهکشی و آبیاری می‌کند.[2]

دربارهٔ کوشانی‌ها و آبدات بامیان

... یک قبیله ترک به نام کوشان یا کوشان‌ها که از رود اکسوس یا جیحون به طرف جنوب رانده شده بودند، باکتریا را به تصرف خود در آوردند. از آن‌جا که این فاتحان جدید هیچ الگو و ایده‌ای برای سامان دادن به شکل حکومت نداشتند، ناگزیر همان ساخت و سامان کلی حکومت یونانی‌ها را حفظ کردند و علاوه بر آن خط و الفبای یونانی و نیز سکه‌های ایشان را به عنوان استخوان‌بندی امپراتوری کوشانی برگزیدند.

کوشانی‌ها تا میانه قرن اول میلادی از هندوکش گذشته و بر ناحیه‌ای که به گندهارا موسوم بود و تمامی طول راه رود کابل را دربر می‌گرفت، تسلط یافته بودند. دین بودا که بیشتر توسط آشوکا راه

---

۱. کلیفورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمهٔ مرتضی آسوری، تهران، ۱۳۶۸.

۲. همان، ص ۲۷.

خود را به این نواحی گشوده بود، در عهد حکومت برجسته‌ترین فرمانروای کوشان یعنی کانیشکا در زمینه‌های پیکرسازی و هنر، به رفیع‌ترین مدارج خود دست یافت. در این دوره مبلغان آیین بودا از گندهارا، از طریق ابریشم تا سمرقند و از آن‌جا تا چین و مغولستان پیش رفتند و تعالیم بودا را تا اقصی نقاط قاره آسیا اشاعه دادند.

تمام نقاط دیدنی و مشهور بودایی هندوکش در حاشیه راه زیارتی بزرگی که برای آمد و رفت زوار بودایی ساخته شده بود و چین را با هند می‌پیوست و علی‌الخصوص در فاصلهٔ میان تنگه خیبر و بلخ واقع‌اند، در شمال غربی کابل و در میان کوه‌های هندوکش درهٔ مشهور بامیان قرار دارد. در این‌جا صخره یا دیوارهٔ عمودی عظیمی از ماسه سنگ است که سنگ تراشان همه عصرها را به مبارزه می‌خواند. در دل این دیواره سنگی عظیم که مایه شهرت جاودانه این دره گردیده است، دو مجسمه عظیم از بودا یکی به ارتفاع قریب ۵۲ متر و دیگری به ارتفاع ۳۵ متر حجاری شده‌اند و اطراف آن‌ها را تعداد بسیار زیادی مغاره‌های ساخته دست ایشان پوشانیده‌اند.

خاندان کوشان در حوالی ۲۲۰ میلادی یعنی آن‌گاه که خاندان‌های کوچکی در این‌جا و آن‌جا سر بر افراشته و بخش‌هایی از این مملکت را به تصرف خود در آورده بودند، منقرض گردید. انقراض این خاندان صدا دهندهٔ پایان یک عصر یا دورهٔ شکوفایی فرهنگی و هنری بود که از آن پس هیچ‌گاه در دره‌های هندوکش تکرار نشد.[۱]

هزاره‌ها

هزاره‌ها که شمارشان در اواسط دههٔ (۱۹۷۰م، ۱۳۵۰ش) تخمیناً ۸۰۰۰۰۰ نفر بوده، در ناحیه وسیعی در مرکز افغانستان در دل کوه‌های سخت و صخره‌ای و دره‌های تنگ زندگی می‌کنند. این نواحی که به هزاره‌جات موسوم است چندان حاصل‌خیز نیست. بخش اعظم این نواحی لم یزرع و کم آب است؛ جسته گریخته چشمه‌هایی از دل سنگ‌ها بیرون می‌آید و کیلومترها کانال دقیق و سنجیده ساخته شده است تا هر قطره از این آب را که تبخیر نشده باشد برای آبیاری به مزارع پراکنده و تنگ برساند. گله‌ها نیز ناگزیرند به چرا در دامنه‌های صخره‌ای کوه‌ها اکتفا کنند.

هزاره‌ها سنتاً از اعقاب نیروهایی شمرده می‌شوند که چنگیز خان مغول در این سرزمین گماشته بود. با این حال مردم شناسان بر این گمانند که هزاره‌ها خیلی پیش از قرن (۱۳م، ۷هـ‌ق) به نواحی مرکزی افغانستان آمده‌اند. ایشان با آن‌که با مردم محلی افغانستان در آمیخته‌اند، اما استخوان‌های پهن گونه‌ها، چشمان تنگ و باریک و ریش‌های اندک را از نیاکان مغول خود به میراث برده‌اند.

---

۱. همان، ص ۱۴۰.

نام ایشان از هزار فارسی که رساننده افراد واحدهای نظامی مهاجران اولیه مغول بوده، مشتق گردیده است. این مردم مسلمان و شیعه‌اند و به زبان فارسی صحبت می‌کنند؛ بخش کوچکی از ایشان نیز در ایران زندگی می‌کنند و به هزاره‌های غربی مشهورند.

هزاره‌ها سربازان کم‌نظیری در میان خود می‌پرورانند و در سال‌های قبل از تبدیل حکومت افغانستان به جمهوری عدهٔ کثیری از افراد مورد نیاز ارتش را تأمین می‌کردند. آن عده از ایشان که در هزاره‌جات زندگی می‌کنند، عمدتاً زندگی شبانی دارند، از فصلی به فصل دیگر به دنبال مراتع می‌کوچند و کشت و زرع اندکی دارند؛ عموماً بسیار زحمتکش و صرفه‌جو و درستکارند. اما زیستگاه‌شان ناسازگارتر از آن است که بگذارد ایام دمی به کام ایشان باشد. از همین رو بسیاری از ایشان برای تأمین حداقل درآمدی که زندگی آن‌ها را بگرداند، به دنبال کارهایی همچون نوکری و خدمت‌گزاری راهی نواحی جنوبی و شرقی افغانستان (خصوصاً کابل) می‌شوند و همین امر موقعیت اجتماعی ایشان را بسیار تنزل داده است.

مردان هزاره ریش خود را می‌تراشند و لباس‌های مرسوم ملی افغان‌ها را می‌پوشند، ولی به جای عمامه‌های مرسوم افغانی عرقچین گلدوزی شده بر سر می‌گذارند. زن‌های ایشان نیز به جای شلوارهای بلند و گشادی که معمولاً مرسوم است، لباس‌های دامن‌دار بلند می‌پوشند.[۱]

۱. همان، ص ۵۹-۵۷.

درهٔ شکاری[1]

... انسان اگر قدری به اوضاع جغرافیایی و صورت طبیعی تقسیمات آب‌های جاری منطقه هندوکش مقابل شود، فوری وضعیت طبیعی درهٔ شکاری در نظر او جلوه‌گر می‌شود و بدیهی است رودخانه‌هایی که از هندوکش می‌خزد به دو حصه تقسیم می‌شود. یکی عبارت از دسته رودهایی است که از دامنه جنوبی سرچشمه گرفته، علی‌العموم به طرف شرق روان است و به رود سند می‌ریزد. نقطه‌ای که در این‌جا قابل دقت است این است که رودخانهٔ بامیان از کوه بابا سرچشمه گرفته تا پای کوتل شیبر جانب شرق روان می‌شود و به واسطه این‌که کوتل شیبر ۳۱۰۰ متر ارتفاع داشته و خط تقسیمات آبی شمرده می‌شود، رودخانه مذکور به سمت اصلی حرکت خود جریان یافته نتوانسته مجرای خود را تغییر و سینه هندوکش را شکافته جانب شمال روانه می‌شود. این تنها رودی است که از کوه بابا یا به زبان دیگر از دامنه جنوبی هندوکش سرچشمه گرفته، تیغه کوهستان را قطع و به طرف شمال آن جاری می‌شود. پس راه درهٔ شکاری عبارت از همین راه طبیعی است که با آب بامیان یک‌جا منطقهٔ کوهستانی را عبور و وسیلهٔ رفت‌وآمد مرکز و مزار گردیده است.

فاصلهٔ کابل از نقطه‌ای که جادهٔ شکاری از جادهٔ بامیان جدا می‌شود ۲۱۵ کیلومتر است، ولی ما در تعیین فواصل نقاط ذیل، دهن شکاری را صفر فرض کرده روی این حساب می‌نماییم. از کثرت بقایای خرابه‌های ادوار اسلامی معلوم می‌شود که درهٔ شکاری، با این‌که رود بامیان از آن عبور می‌کند، در طی قرن ۱۲، یعنی در قرنی که اقتدار اسلام بعد از اضمحلال دیانت بودایی در این نقاط به عروج خود رسیده و هنوز فتنه تهاجمات مغول در پرده خفا بود، ممر رفت و آمد قافله‌ها تا حدود شهر قدیم سرخشک و شهرسگان و... بوده است. فاصلهٔ دهن درهٔ شکاری، مزارشریف ۴۰۰ کیلومتر است... تا دوآب میخ‌زرین که به فاصلهٔ ۶۴ کیلومتری در دهن درهٔ شکاری واقع است، شش پل چوبی روی رودخانه بامیان کشیده شده که جادهٔ شکاری را از ساحل راست به چپ و از چپ به

---

۱. کهزاد، احمدعلی، طی سه هزار کیلومتر در افغانستان، مجلهٔ کابل، ۱۳۱۲.

راست تغییر موضع داده می‌رود.

فاصلهٔ تاله و برفک حدود ۹۱-۸۰ کیلومتر، جاده درهٔ شکاری تا فاصله ۱۴۵ کیلومتر با رودخانهٔ بامیان یک‌جا بوده و به طرف یک سلسله تپه‌های خاکی که تا ۳۵ کیلوتر افتاده، امتداد دارد. در این قسمت آب و سنگ یک قلم پیدا نمی‌شود.

در بخش اقوام افغانستان[1]

در عین حال در کوهستان مرکزی خراسان که به نام غور، غرجستان یا مطلق جبال یاد می‌شود، مردم دیگری به نام هزاره و نکودری جا گرفتند که بعضی پیش از هجوم مغولان به این خطه وارد گردیده و بعضی در اثر لشکرکشی چنگیزخان و جانشینان او در آن جاگزین شدند. اینان با مردم محلی که تاجیک آمیخته با ترک بود[2] و امرا و سلاطین غوری از بین ایشان ظهور کرده بودند، آمیزش یافته زبان آن‌ها را با مخلوطی از لغات ترکی و مغولی قبول کردند و خودشان به نام هزاره و مسکن‌شان به هزاره‌جات شهرت یافتند. در قرن پانزدهم هزارگان در اثر مساعی دعات شیعه، مذهب مذکور را پذیرفتند، در حالی که بخش بیشتر مردم خراسان سنی مذهب بودند.[3]

... در این جنگ‌ها (جنگ‌های نادر شاه افشار در هرات) علاوه بر ابدالی‌ها و غلجایی‌ها یک عده از افراد ترکمن و هزاره هم به طرفداری از آن‌ها شرکت داشتند، اما سیدال خان قبل از این‌که ایرانیان هرات را فتح کنند، با افراد خود از شهر خارج شده به قندهار بازگشت. در اوبه، درویش خان هزاره به دست قوای ایرانی اسیر افتاد و به اردوی نادر فرستاده شد و در آن‌جا به قتل رسید.[4]

پس از فتح قلعه گرشک، اردوی ایران از هیرمند عبور نموده به شاه مقصود رفت و یک دسته لشکر را به قیادت کلب‌علی خان معروف به کوسه، برای جمع‌آوری غله به هزاره‌جات فرستاد.[5]

... در قسمت شمال قندهار یعنی در زمینداور که تا آن وقت هنوز متعلق به هزاره‌ها بود، کلب‌علی خان کوسه نخست با مقاومت شدید مواجه شده بدون مقصد به قندهار بازگشت. نادرشاه او را به فلکه بسته چوب زد و بعد یک قسمت از توپخانه‌اش را به آن سمت ارسال نمود که در اثر آن قلعه

---

۱. فرهنگ، میر محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد ۱، (۱۳۶۷، ۱۹۸۸ امریکا).

۲. پتان‌ها، سر اولاف کیرو، لندن ۱۹۶۲، ص ۱۲۲.

۳. همان، ص ۱۶-۱۵.

۴. لاکهارت، لارنس، سقوط سلسلهٔ صفوی و اشغال ایران از جانب افغانان، کامبریج، ۱۹۵۸، ص ۱۶۴. (قتل درویش‌علی خان هزاره در آن هنگام توسط اردوی نادر درست نیست، زیرا در سال‌ها پس از آن نیز زنده بود و در زمان احمد شاه سمت بیگلربیگی هرات را داشت).

۵. همان، ص ۶۴.

مذکور هم فتح شد.[۱]

۱۷۴۹ میلادی

... احمد شاه حکومت شهر را (هرات) به درویش‌علی خان هزاره سپرده خود به سوی مشهد لشکر کشید.[۲]

... در مراجعت به هرات احمد شاه اطلاع گرفت که درویش‌علی خان حکمران شهر مذکور، درصدد از بین بردن او می‌باشد، لهذا او را زندانی ساخته و پسرش تیمور را به جای او حاکم هرات ساخت.[۳]

جنگ تیمور با سیک‌ها

در عین حال شاه برای مقابله با سیک‌ها آمادگی گرفته در سال ۱۷۷۹ (شاید ۱۷۸۹ باشد) از کابل به طرف پیشاور حرکت کرد و از آن‌جا یک دسته هجده هزار نفری را مرکب از قوای پشتون، هزاره و قزلباش در تحت قیادت گل‌محمد خان ملقب به زنگی خان فوفلزایی جهرچی باشی مأمور ساخت تا بر قوای سیک که در سمت دیگر رودخانه سند اردو زده بودند، شبیخون برد.[۴]

عهد زمان شاه

زمان شاه به راه هزاره‌جات از هرات به کابل بازگشت و در سال ۱۷۸۹ باز به سوی پنجاب لشکر کشید.[۵]

عهد دوست‌محمد خان

... هزاره‌جات که در مرکز افغانستان واقع است در این عصر دوباره از اقتصاد پولی به اقتصادی طبیعی تنزل نمود. برنس که در سال‌های ۱۸۳۰ به آن‌جا مسافرت کرده می‌نویسد که «هزاره‌ها پول نداشتند و از ارزش آن بی‌خبر بودند.»[۶]

... محمدحسن خان پسر دوست‌محمد خان بیست‌وپنج ساله حاکم هزاره‌جات شد[۷]. محمدحسین خان پسر دیگر دوست‌محمد خان از مادر هزاره بود که به هزاره‌جات مأمور حکومت

---

۱. همان، ص ۶۵.
۲. همان، ص ۸۲.
۳. همان، ص ۸۳.
۴. همان، ص ۱۰۹-۱۰۸.
۵. همان، ص ۱۲۴.
۶. همان، ص ۲۰۷.
۷. همان، ص ۲۱۳.

شد.[۱]

عهد حبیب‌الله خان

... هم‌چنان وی اکثر هزاره‌هایی را که در عصر امیر سابق به طور اسیر جنگ به راه کابل آورده شده و با اهل و عیال‌شان در قصر سلطنتی و خانه‌های اعیان به عنوان کنیز و غلام به سر می‌بردند آزاد ساخته و بعضی از دختران‌شان را در حرم خود داخل کرد. به این صورت برای آن‌ها و خانواده‌های‌شان امکان اعاده حیثیت را میسر ساخت.[۲]

کار عملی مهم دیگر که در این عصر و زیرنظر شخص امیر صورت گرفت، تألیف کتاب سراج‌التواریخ، در تاریخ افغانستان از عصر احمد شاه به بعد توسط مورخ محقق و دانشمند فیض‌محمد هزاره بود. مؤلف این کتاب نه تنها معلومات جامع و کاملی را در مورد دورهٔ سلطنت سدوزایی و محمدزایی، برای بار اول در یک تألیف نفیسی جمع‌آوری نموده بلکه سعی ورزیده است تا در زیر پرده عبارات تعارفی که گریز از آن در شرایط آن عصر خارج از امکان بود، یک سلسله حقایق را در مورد نواقص اداره و بیدادگری زمامداران به گونه‌ای مفصل و مستند ثبت تاریخ کند.[۳]

... راجع به مردم هزاره که از همه بیشتر زجر و عقوبت کشیده بودند، فرمان جداگانه‌ای مورخ دوازدهم رمضان ۱۳۲۲ (۱۹۰۴م) صدور یافت که عکس آن در کتاب افغانستان تألیف همیلتن عیناً چاپ شده و در آن تذکر رفته که «ملک و زمین شما که تا حال به مردمان مهاجر و ناقل افغان داد شده، حکم کردیم که بعد از این به دست خود شما باشد... و هر قدر ملکی که از مردم هزاره قبلاً به افغان داده شده باشد... در بدل آن از زمین‌های خالصه نوآباد سرکاری ملک و زمین داده شود.» معلوم نیست در اثر این فرمان و فرمان‌های همانند آن‌چه تعداد از مردم هزاره که به خارج پناه برده بودند، به افغانستان بازگشتند و چقدر از آن‌ها توانستند زمین‌های‌شان را دوباره به دست آورند و یا زن و اطفالی را که از ایشان به اسارت رفته بود، بازیابند. اما وجود کتله‌های هزاره در خراسان ایران و بلوچستان انگلیسی و ترکستان روسی نشان می‌دهد که یک عده کافی از ایشان، این کشور را برای همیشه ترک گفتند.[۴]

عهد سقوی

در محیط شایع گردید که شهزاده حیات‌الله به اتفاق سردار محمدعثمان خانف نادرعلی خان

۱. همان، ص ۲۱۴.
۲. همان، ص ۳۲۳.
۳. همان، ص ۳۲۵.
۴. همان، ص ۲۹۹.

جاغوری و میر آخوند احمدعلی بهسود، نقشه از بین بردن حبیب‌الله را طرح کرده بودند.[۱]

... هزارگان به علت الغای رسم بردگی از جانب امان‌الله شاه و میلان شاه مذکور به سوی مساوات در بین اقوام به او وفادار مانده به مخالفت با نظام جدید ادامه دادند.[۲]

در مورد بازگشت امان‌الله خان

... اما یک عده ۱۰۰۰ نفری از مردم هزاره که به علت الغای بردگی به امان‌الله شاه علاقه‌مندی داشتند، درست در همین هنگام از منطقه سکونت‌شان در جاغوری، به استقبال از او برآمده، نقطه سوق‌الجیشی مقر را که در نیمه راه غزنی و قلات واقع است، ضبط کردند و به نیروی قندهار موقع دادند که بی‌دغدغه خاطر به سوی غزنی پیشروی کند.[۳]

موقع دفاع علی‌احمد خان از امان‌الله در قندهار

... علی‌احمد خان با کمال همت تن مجروح رفیقش را به دوش کشیده به خانه یک نفر هزاره پناه برد.[۴]

در بیعت با نادر خان

... تنها مردم هزاره‌جات به علت علاقه‌مندی خاصی که به امان‌الله شاه داشتند، در بیعت با محمدنادر تعلل ورزیدند. اما چون خود را تنها یافتند و اثری هم از امان‌الله شاه در بین نبود، بزرگان‌شان چون غلام‌نبی خان دره‌صوف و فتح‌محمد خان بهسود به کابل آمدند و رتبه اعزازی حاصل کردند.[۵]

... خواجه هدایت‌الله رئیس تنظیمیه هزاره‌جات، و محمدولی خان بدخشی و غلام جیلانی چرخی و محمدمهدی خان از طرف نادر خان محکوم به اعدام شدند.[۶]

قتل نادر خان

به روز ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ برابر با نومبر ۱۹۳۳ میلادی، شاه در محفلی که به غرض توزیع شهادت نامه‌های متعلمین لیسه‌ها در باغ ارگ ترتیب شده بود، به ضرب گلوله یک نفر از متعلمین لیسه نجات به نام عبدالخالق به قتل رسید.[۷]

---

۱. همان، ص ۳۸۸.
۲. همان، ص ۳۸۹.
۳. همان، ص ۳۹۰.
۴. همان، ص ۳۹۲.
۵. همان، ص ۴۰۵.
۶. همان، ص ۴۱۶.
۷. همان، ص ۴۱۷.

... شخص قاتل که بلافاصله پس از حادثه گرفتار و به ارگ آورده شده بود، معلوم بود. او جوانی بود ۱۵ ساله به نام عبدالخالق از هزاره‌های مقیم کابل که در لیسهٔ نجات تحصیل می‌کرد. تاریخ‌نویسان خارجی دربارهٔ هویت عبدالخالق و انگیزهٔ او در این کار مرتکب اشتباهاتی شده‌اند که منشأ آن نشرات نادرست و غرض‌آلود مطبوعات دولتی افغانستان بوده است و به اساس آن وی را پسر نامشروع غلام‌نبی شمرده‌اند[1]؛ اقدام او را نیز اکثر مؤلفین مذکور یک حرکت انتقامی وانمود کرده‌اند که صرفاً به غرض خون‌خواهی غلام‌نبی خان چرخی صورت گرفته بود.[2]

حقیقت امر این است که خداداد پدر عبدالخالق از جمله ملازمان خانواده چرخی بود و عبدالخالق شخصاً از کودکی با جوانان آن خانواده که هم‌سال و هم‌مکتب او بوده دوستی و رفاقت داشته است. معروف است که تفنگچه‌ای که وی در کشتن نادر شاه به کار برد هم غلام‌نبی خان برای او سوغات آورده بود. معذالک انگیزهٔ او را در کشتن شاه نمی‌توان علاقه‌مندی به خانواده چرخی و انتقام غلام‌نبی خان به حساب آورد، زیرا در آن صورت باید این حادثه یگانه حادثه از این قبیل در آن وقت می‌بود و شکل استثنایی می‌داشت؛ در حالی که در دورهٔ پادشاهی محمدنادر شاه چند حادثه از این جنس رخ داد که به ظاهر انگیزه‌های جداگانه داشتند، اما مخرج مشترک آنان سلب آزادی‌ها و استبداد و تبعیض حکومت در بین اقوام بود. چون جوانان نمی‌توانستند از طریق دیگری نارضایتی‌شان را ظاهر سازند، ناچار به ترور متوسل می‌شدند و این‌گونه حوادث را بار می‌آوردند. در این میانه جوانانی که در آلمان تحصیل کرده بودند، به اثر تماس با عناصر انقلابی در آن کشور اعم از آلمانی و مهاجرین شرقی، روش تندتر اختیار کرده در بازگشت به وطن این طرز فکر را از طریق معلمی در لیسهٔ نجات به متعلمین آن مکتب انتقال دادند. چنان‌چه سید کمال خان و محمدعظیم خان که اقدامات‌شان در باب گذشته یاد شد نیز از همین جمله بودند و دومی در لیسهٔ نجات شغل معلمی داشت و استاد عبدالخالق به شمار می‌رفت.

اینان در سال‌های ۳۲-۱۹۳۱ غالباً در کافه‌ای که یک نفر انقلابی هندی به نام مته سنگ در کابل تأسیس کرده بود، جمع شده به صحبت‌های سیاسی می‌پرداختند و افکار ضد دولت خودکامه را پخش می‌کردند[3]. از آن‌جا که عبدالخالق نیز در چنین هوا و فضا زیست می‌کرد و از نظر قومی به اقلیت زیر فشار هزاره مربوط بود، می‌توان گفت که در تشبث ناجایز او به ترور، مخالفت با استبداد و تبعیض پا به پا با علاقه‌مندی به خانواده چرخی مؤثر بوده است. متأسفانه هیأت موظف نخواست

---

۱. تتلر، سر فریزر، افغانستان، ترجمهٔ عبدالوهاب فتایی، ص ۱۴.

۲. سیاست خارجی افغانستان، ص ۱۹۸.

۳. سیاست خارجی افغانستان، ص ۱۹۷.

یا نتوانست کار استنطاق را که ممکن بود حقایق مهمی را در مورد افکار عامه در برابر کارهای دولت آشکار سازد، به اسلوب درست و مطابق به احکام شرع و قانون اجرا نماید، بلکه آن را تابع حس کینه‌توزی و انتقام‌گیری ساخت و با چنان خشونت و شکنجه‌های قرون وسطایی اجرا نمود که در اثر آن حقایق از میان رفت و اشخاص مورد تحقیق که علاوه بر شخص قاتل، شامل یک عده از نزدیکان و رفیقان او و حتی مردمی که به کلی بی‌تعلق به این مسئله بودند، به وسیله شکنجه مجبور ساخته شدند تا به مطالب دور از حقیقت اعتراف کنند و هر چه را پرسش کنندگان می‌خواستند، بگویند و امضا کنند. در پایان چنین استنطاق غیر اصولی، عبدالخالق به عنوان قاتل، یک نفر هم‌صنفی او به نام محمود به عنوان معاون درجه یک و عبدالله و محمداسحاق و محمدعزیز از متعلمان مکتب نجات به عنوان همکاران درجه دوی او مجرم شناخته شدند.

جلسهٔ محاکمه به تاریخ ۲۴ قوس منعقد گردید و در آن علاوه بر عبدالخالق، محمود و برادرش علی‌اکبر خان، محمدایوب معاون لیسهٔ نجات، غلام‌رسول خان معلم ورزش مکتب مذکور، میر سید قاسم خان معین وزارت معارف، خداداد پدر عبدالخالق، مولاداد کاکای عبدالخالق و قربان‌علی خان مامای عبدالخالق، غلام‌ربانی و غلام‌مصطفی پسران غلام‌جیلانی خان چرخی و عبداللطیف خان پسر عبدالعزیز خان چرخی محکوم به اعدام شدند. مزید بر آن محکمه، امر اعدام سه نفر دیگر از روشنفکران را به نام میر عبدالعزیز خان، میر مسجدی خان و محمود خان به جرم نشر شبنامه نیز صادر نمود. از این جمله میر سید قاسم خان در دقیقه آخر به اثر مداخله فیض‌محمد خان وزیر خارجه از مرگ رهایی یافت و بقیه به دار زده شدند. به استثنای شخص عبدالخالق که به شیوهٔ غیر انسانی بند از بند جدا ساخته شد؛ سه نفر دیگر از هم‌صنفان او، عبدالله، محمداسحاق و محمدعزیز به حبس ابد محکوم گردیدند.

واضح است که اکثر اشخاصی که در این وقت به جرم قتل نادر اعدام شدند، هیچ‌گونه دخل و تعلق و حتی آگهی از نقشه عبدالخالق نداشتند و فدای حس کینه‌ورزی و انتقام‌گیری گردیدند. اما کینه‌ورزی به این هم پایان نیافت و دولت توسطه نشریه‌ای در شماره ۱۵ قوس ۱۳۱۲ هـ‌ش، جریدهٔ اصلاح، اقدام عبدالخالق را توسط موجود بودن روابط نامشروع در بین او و یک نفر از خانم‌های خانواده چرخی توجیه نمود که طبعاً هیچ کسی آن را باور نکرد، اما موجب نفرت عامه گردید.

هر چند اقدام عبدالخالق به سقوط دولت خانواده محمدنادر شاه که شاید هدف و مقصد او بود منجر نشد، اما ناکامی سیاست شاه مذکور را مبنی بر پایان بخشیدن به اختلافات سیاسی از طریق اعدام مخالفان و دهشت‌افگنی دولتی آشکار ساخت و امنای دولت که عمدتاً اعضای خانواده او

بودند، تصمیم گرفتند تا در آینده از کشتن عناصر مخالف خودداری کنند یا اقلاً ایشان را علناً محکوم به اعدام نسازند و به جای آن مخالفان سیاسی را در زندان از بین ببرند.[۱]

میر غلام‌محمد غبار، سرور جویا، براتعلی تاج، عبدالحی عزیز، فتح‌محمد (فرقه‌مشر)، نورالحق خان و محمدصدیق فرهنگ اعضای مؤسس حزب وطن بودند.[۲]

در ۱۹۵۰ عده‌ای از اشخاص از جمله سید اسماعیل بلخی از علمای شیعه، خواجه محمدنعیم خان قوماندان امنیه سابق کابل، محمدابراهیم خان معروف به بچه گاوسوار از بزرگان هزاره، امیر علی‌گوهر خان غوربندی، قربان نظر صاحب منصب اندخویی، محمداسماعیل وکیل سرخ و پارسا و محمداسلم خان از جغتو دستگیر شدند به نام این‌که می‌خواستند به کمک خارجیان حکومت را سقوط بدهند و بدون محاکمه تا سال ۱۹۶۴ یعنی ۱۴ سال در زندان ماندند.[۳]

در سال ۱۹۵۱ عده‌ای از اعضای حزب وطن از جمله غبار، براتعلی تاج، فتح‌محمد فرقه‌مشر، علی‌احمد نعیمی و میر محمدصدیق فرهنگ و نیز عده‌ای از حزب خلق، محمودی و ویس زلمیان، زندانی شدند.[۴]

مسألهٔ رسمیت زبان در قانون اساسی

در مسألهٔ زبان غلام‌محمد فرهاد وکیل کابل به رسمیت زبان دری اعتراض نموده پیشنهاد کرد که رسمیت به زبان پشتو محدود بماند. در جواب رمضان‌علی شریفی وکیل جاغوری، با استشهاد از آیه کریمه «و علمه البیان» از مساوات زبان‌های افغانستان دفاع کرد و در پایان مباحثه به پیشنهاد عبدالهادی داوی متن مسوده به این صورت تعدیل شد که «از جمله زبان‌های افغانستان، پشتو و دری زبان‌های رسمی می‌باشند.[۵]»

در مورد جراید سیاسی غیر دولتی

... هم‌چنان در سال ۱۹۶۸ جریده شعلهٔ جاوید به صاحب امتیازی داکتر عبدالرحیم محمودی (برادر داکتر عبدالرحمن محمودی) به صفت ارگان حزب دموکراتیک نوین تأسیس گردید. این حزب که از نظریات مارکسیستی خطه پیکنگ پیروی می‌کرد و در محیط به نام شعلهٔ جاوید شناخته شد، اداره

۱. همان، ص ۴۲۵.
۲. همان، ص ۴۹۹.
۳. همان، ص ۴۵۵.
۴. همان، ص ۴۵۶.
۵. همان، ص ۴۹۱.

متمرکز نداشت و رهبران آن چون محمدعثمان معروف به لندی، محمداکرم و محمدصادق یاری[1] از خانواده اعیان هزاره‌های جاغوری و داکتر عبدالرحیم محمودی و داکتر عبدالهادی محمودی در عین حال با دولت و با سایر احزاب مخصوصاً حزب دموکراتیک خلق می‌جنگیدند و گاه در داخل با یکدیگر ستیزه داشتند.[2]

۱. نام وی صادق‌علی بود نه محمدصادق. وی داکتر طب بود.

۲. همان، ص ۵۱۵.

در بخش اقوام افغانستان- بخش دوم[1]

از مصاحبه مایکل بیری نویسنده امریکایی با رستم‌علی سی ساله از مردم بهسود و رفیقش علی‌بخش: «خلقی‌ها در بهسود به مصادرهٔ اسلحه اقدام کردند. آن‌ها شبانه با موتر جیپ به قریه‌ها آمده مردم را بدون موجب لت‌وکوب می‌کردند و حتی آنانی که تفنگ شکاری‌شان را تسلیم می‌دادند هم از لت‌وکوب نجات نمی‌یافتند. آن‌ها شبانه می‌آمدند و اسلحه، پول و لباس‌های مردم را به زور می‌گرفتند و با خود می‌بردند... اطفال می‌گریستند، اما آن‌ها جای خواب آن‌ها را هم گرفته با خود می‌بردند.[2]»

در مورد فهرست اسامی از میان رفتگان

... یگانه مردمی که اسمای‌شان در این فهرست و در فهرست عمومی زندانیان به نظر خورد مردم هزاره و قزلباشند که در اکثر احوال به دستور تره‌کی و امین پس از گرفتاری سر راست به کشتارگاه فرستاده می‌شدند.[3]

راجع به مهاجرت و تشکل مردم به خارج از افغانستان

... گروه دیگری از مردم هزاره‌جات به بلوچستان پاکستان رفته با کمک هزاره‌های مهاجر در حوالی کویته پایگاهی را به نام اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان به رهبری عبدالحسین مقصودی وکیل سابق نادر در ولسی‌جرگه جهت امداد به مجاهدین پی‌ریزی کردند که عملیات آن هم در جایش بیان خواهد شد.[4]

در ارتباط به حادثه جادهٔ میوند

در مورد حادثه جادهٔ میوند که از طرف مخالفان دولت سازمان یافته بوده در کتاب فرهنگ بحث

---

۱. فرهنگ، میر محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ویرجینیا، ۱۹۹۰.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۷.

۴. همان، ص ۸۱.

طولانی صورت پذیرفته و اما در مورد گرفتاری‌ها و اعدام‌ها آمده است: «... و از بین مردم، هزاره را جدا نموده به گروه اعدام می‌سپردند.[۱]»

در مورد اقدام مردم علیه خشونت دولت

... در هزاره‌جات در مرحلهٔ نخست اهالی که از اداره حکومت سر باز زده بودند، به تشکیل انجمن‌هایی به نام کمیته پرداختند، سپس در ماه سپتمبر سال ۱۹۷۹ نمایندگان ۴۲ ناحیه در ورس اجتماع نموده شورایی را به نام شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان تشکیل دادند که در آن نمایندگان ایماق‌های سنی مذهب غور هم شرکت داشتند. شورا که از سه عنصر ملاکان، عالمان دینی و جوانان دارای تعلیم عصری تشکیل یافته بود، سید علی بهشتی را به حیث رئیس، حسن ناصری را به حیث دبیر کل و سید حسن جگرن را به حیث قوماندان نظامی تعیین کرد. علی‌رغم فقر و عقب ماندگی هزاره‌جات که حتی در افغانستان هم کم‌نظیر بود، شورا موفق شد تا یک نوع اداره ابتدایی، اما منظم را در مناطق مربوط قایم سازد. خطوط تیلفون منطقه به کار افتاد؛ قواعدی برای جمع‌آوری مالیه و محصول وضع شد و از همه مهم‌تر خدمت عسکری بر مبنای روایات محلی تنظیم یافت.

هر چند دولت خلقی به علت دشوار گذر بودن اراضی هزاره‌جات و اتفاق مردم آن (در مرحلهٔ نخست) از لشکرکشی در داخل منطقه خودداری کرد، اما به کلی از آن صرف نظر ننمود و سعی به عمل آورد تا نقاط سوق‌الجیشی از جمله بامیان را که از دیدگاه توریزم نیز اهمیت فراوان داشت در تصرف خود نگه دارد. لیکن به علت مقاومت مردم به رهبری محمدعلی... و سایر بزرگان محلی ناکام گردید. آن‌گاه حفیظ‌الله امین نقشه‌ای طرح کرد که بر تحریک تعصب مذهبی در بین مردم شیعه و سنی بنا یافته بود. بر این اساس، وی توسط برادرش عبدالله امین با پشتون‌های ساکن اطراف کابل که یک تعداد از ایشان مانند خودش به قبیله خروتی منسوب بودند، در تماس آمده پیشنهاد کرد که آن‌ها در بدل اخذ پول و سلاح از دولت به هزارگان حمله برند. هر چند وی در قسمت خروتی‌های پغمان و کوهدامن موقتاً کامیاب شد، اما وردک‌ها و سایر قبایل پشتون به او جواب رد دادند یا این‌که اسلحه پیشنهادی را گرفته علیه خودش به کار بردند.[۲]

---

۱. همان، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۹۴.

قیام هزاره[1]

امیر تازه از جنگ سردار محمداسحاق خان و آرام ساختن ترکستان فارغ شده بود که با قیام عمومی یکی از اقوام بزرگ کشور یعنی مردم هزاره مواجه گردید.

مردم هزاره که مخلوطی از نژاد مغول و تاجیکان محلی کوهستان غور می‌باشند، به علت انتساب به مذهب شیعه از اکثریت مردم افغانستان که سنی مذهب‌اند، تفریق می‌شوند. تا عصر امیر عبدالرحمن خان، این‌ها در انزوا از سایر مردم به طور نیم مستقل در دره‌جات کم‌زمین و کوه‌های دشوارگذر افغانستان مرکزی زندگی می‌کردند و نظام اجتماعی‌شان مانند پشتون‌ها قبیلوی و فئودالی بود، با این تفاوت که پشتون‌ها قسماً ده نشین بودند و قسماً خانه به دوش، در حالی که هزاره‌ها تقریباً همه بر زمین قایم شده بودند. از جمله عشایر متعدد هزاره تنها آن عشایری که در خارج کوهستان مرکزی حیات به سر می‌بردند مثل هزاره شیخ‌علی در شمال کابل و هزارهٔ سنی مذهب قلعه‌نو هرات، مالیه به دولت می‌پرداختند و توسط حاکم و قاضی اداره می‌شدند. در عصر امیر شیرعلی خان، رئیس هزاره جاغوری که او هم شیرعلی نام داشت و از طرف امیر لقب سرداری حاصل کرده بود، با دربار ارتباط قایم کرده تا حدی از هزاره‌ها در نزد شاه نمایندگی می‌کرد.

امیر عبدالرحمن خان که مانند تمام مستبدان، مردی سخت بدگمان بود، دو پسر سردار مذکور را به قتل رسانید و در نتیجه این رابطه هم در بین دولت و مردم هزاره قطع شد. در سال‌های بعد امیر هزاره‌های شیخ‌علی را که در سر راه کابل و مزار سکونت داشتند و متعرض کاروان‌ها می‌شدند، به سختی مجازات نمود و عده بزرگی از آن‌ها را به ترکستان و سایر نقاط کوچ داد. این اقدامات به قدری مؤثر بود که به روایت سراج‌التواریخ «دره ترمش و دره وادو و دره اشرف و سایر نقاط موطن و مسکن هزاره شیخ‌علی از وجود ایشان و غیره مردم تهی گردید... و حضرت والا فرمان کرد که از مردم افاغنه سکنه غوری و بغلان در مواضع مذکور جای بدهند.[2]» این فرمان توسط سید جعفر کنری حاکم

---

۱. فرهنگ، میر محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۲، ویرجینیا، ۱۹۹۰.

۲. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج ۳، ص ۹۵۴.

منطقه اجرا گردید. هم‌چنان وی هزاره‌های جاغوری و جغتو را که بعضی از آن‌ها در جنگ غلجایی علیه حکومت شرکت کرده بودند، گوشمالی داد و حاکم و قاضی برای اداره آن‌ها تعیین کرد.

هزاره‌ها که قبلاً مالیه نداده بودند، از تقاضای مالیه زمین و سایر عوارض شاکی شدند. اما بهتر از آن موضوع قضا بود که توسط قضات دولتی براساس فقه حنفی اجرا می‌شد در حالی که هزاره‌ها چنان‌چه دیدیم شیعه‌مذهب و تابع فقه جعفری بودند و تطبیق فقه حنفی را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می‌شمردند. طبعاً ملاکان و عالمان دینی شیعه که این اجراآت بر حیثیت و منافع ایشان آسیب می‌رساند، بیش از سایرین متأثر شده به تبلیغات علیه آن آغاز کردند. چون هزاره‌ها از نظر مذهب به علمای شیعه ایران خصوصاً مشهد وابستگی داشتند، از طرف آن‌ها هم به مقاومت در برابر نفوذ دولت سنی مذهب تحریک شدند.

در سال ۱۸۹۰ امیر پس از فراغت از امر ترکستان متوجه هزاره‌جات گردیده سردار عبدالقدوس را به حکومت بامیان مقرر کرد و به او وظیفه داد تا به داخل هزاره‌جات نفوذ نموده سلطه دولت را در سرتاسر آن منطقه قایم کند. در این وقت محکم‌ترین مرکز قوم هزاره ارزگان بود که در شمال قندهار واقع است. سردار موفق شد تا به کمک بزرگان هزاره که در دربار زندگی داشتند، مثل محمدعظیم خان پیش خدمت و امثال او، رؤسای هزاره را در دایزنگی و دایکندی و حتی ارزگان به قبول حاکمیت دولت مرکزی به شکل تعیین حاکم و قاضی و تأسیس ساخلوی نظامی قانع سازد. در بهار سال ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان با سپاه ده هزار نفری به ارزگان داخل شد، اما به زودی در بین قوای او و مردم محلی روابط بر هم خورده نیروی حکومت در ارزگان به محاصره افتاد و اردویی که به کمک آن اعزام گردید، منهدم ساخته شد. علت این امر را هر یک از دو طرف جداگانه بیان کرده‌اند؛ قرار اظهارات مقامات دولتی[1]، بزرگان هزاره پس از تسلیم شدن به مقابل قوای حکومت، چون منافع و امتیازات و حاکمیت‌شان را در خطر دیدند، اختلافات مذهبی را بهانه ساخته به تحریک مردم اقدام نمودند و با خدعه قوای حکومت را مغلوب ساختند؛ اما به موجب روایت دیگر که قسماً شفاهی می‌باشد و قسماً توسط هزاره‌هایی که پس از جنگ به کویته و مشهد پناهنده شدند انتشار یافته است، علت اصلی قیام مردم دست‌اندازی و تعرض کارکنان لشکری و کشوری بود بر مال و ناموس مردم هزاره[2]. کشف واقعیت امر که اقدام اول از کدام طرف صورت گرفت، دشوار است. اما با در نظر گرفتن سخت‌گیری و استبداد امیر و تبلیغات مذهبی وسیعی که علیه مردم هزاره به جریان انداخته بود و

۱. عبدالرحمن، تاج‌التواریخ، چاپ مشهد، ج۱، ص ۳۸۱.

۲. کاکر، حسن، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی افغانستان از ۱۸۶۳-۱۹۰۱، ص ۱۷۷. به نقل از میر حسین بیگ رئیس عشیره سلطان‌محمد هزاره ارزگان.

آن‌ها را به توهین دو خلیفه اول اسلام متهم می‌ساخت، می‌توان رویه نیروی اشغال کننده را در برابر مردم محلی تصور کرد.[۱]

اما جرقه‌ای که این آتش را مشتعل ساخت موضوع گل‌بیگم ملقب به شیرین جان دختر یکی از سران هزاره بود که توسط یک نفر از افسران امیر عنفاً مورد تعرض قرار گرفت[۲]. می‌گویند با شنیدن این خبر امیر از روی مطایبه اظهار داشت: «بلی این تلخی نتیجه آن شیرین می‌باشد.» با نشر این خبر قیام مردم هزاره شکل عمومی گرفته حتی سرانی که تا آن وقت برای امیر در راه مصالحه کار می‌کردند، مثل محمدعظیم خان سابق‌الذکر در زیر تأثیر همبستگی قومی و مذهبی به مبارزه پیوستند.

جنگ برای مدت ۳ سال از ۹۳-۱۸۹۱ با نهایت شدت دوام کرد. امیر که توسط ملایان احساس مذهبی سنی را به درجه غلیان رسانده بود، بزرگترین قوای مختلفه نظامی و قومی را از پنج سمت کابل، غزنی، قندهار، هرات و مزار شریف به داخل هزاره‌جات سوق داد. بزرگترین سرداران او مثل سردار عبدالقدوس خان، سپه سالار غلام‌حیدر خان چرخی و جنرال امیرمحمد خان در آن جنگ سهم گرفته دره‌های مختلف هزاره‌جات را یکی بعد از دیگری به زور و قوه فتح کردند. هزاره‌ها که برای بار اول با هم متحد شده بودند، با شجاعتی که قسماً ناشی از مأیوسی بود به رهبری رؤسای قومی‌شان مثل میر حسین بیگ ارزگان (که بعداً از اسارت فرار نموده به هند بریتانوی رفت)، سردار محمدعظیم خان و قاضی میر عسکر و دیگر میرها و سلطان‌های محلی دره‌به‌دره و قریه‌به‌قریه با قوای دولتی جنگیدند. هر قدر جنگ دوام می‌یافت قهر و عصبانیت و بی‌رحمی جانبین که تبلیغات روحانیان آن را قمچین می‌کرد، افزایش می‌یافت. اما در حالی که هزاره‌ها دست‌شان جز به افراد اردو به کسی نمی‌رسید، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی بیداد می‌کردند. این‌ها علاوه بر قتل و شکنجه مردان محارب و غیر محارب، بر زنان و اطفال هم ابقا نمی‌نمودند و ناموس زنان و دختران جوان را با کمال بی‌باکی مورد تعرض قرار می‌دادند؛ در هر منطقه که اردوی حکومت داخل می‌شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر می‌ساخت و به عنوان غلام و کنیز در شهرها به فروش می‌رساند. در پایان جنگ، امیر ۵۰ دختر زیبا را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگ‌ها را طور غلام‌بچه جزء عمله دربار ساخت. راجع به رویه سران سپاه در هزاره‌جات، سراج‌التواریخ می‌نویسد که: «به مسمع فیض مجمع والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم

---

۱. حسن کاکر می‌نویسد که برای بار اول در جنگ‌های داخلی، جان ملا و سایر ملایان کابل علیه شورشیان اعلان جهاد دادند. از دیگر سو ملایان هزاره هم مردم را به مقاومت در برابر دولت سنی مذهب تحریص نمودند، ص ۱۵۶ به بعد.

۲. کاکر، حسن، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی افغانستان از ۱۸۶۳-۱۹۰۱، ص ۱۷۷.

سیرتی تصرف کرده و هم‌چنان یکی از (سران) قوا و سپاه یک یک و یا دو دو را در آغوش تمنا کشیده، روز عشرت به ناز و نوازش می‌گذرانند و حضرت والا او را فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم محترم عفت دستور پادشاهی باشد، به رضا و رغبت ابوینش برگزیده گسیل درگاه عالم پناه بدارد و در خصوص دوشیزگان که خود او و سران اعداد سپاه به دست آورده بودند، ارقام فرمود که چرا مرتکب چنین امر شده‌اند... سردار معزی الیه از کاری که در این باب ارتکاب ورزیده بود تفاضل نموده معروض پایه سریر سلطنت داشت که آن‌چه از دختران هزاره مشاهده افتاده همه بهایم صفت و بوزینه هیأت و خرس صورتند که طبیعت انسان هرگز خواهش ندارد از ایشان به نکاح یا پرستاری برگزیده زیست کند.»

گویا بعد از همین سؤال و جواب بود که فرمان صادر شد «اگر مردم هزاره بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند به سجل و مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کارکنان دولت) می‌خواهند غلام و کنیز خریده ده یک بهای آن را محصول به دولت بدهند و از صدور این حکم، مردم هزاره ممر معیشت یافته به هزاران زن، فرزند و دختر را از دو الی ده سیر جو، جواری و گندم فروخته عسرت منونت‌شان به یسرت مبدل گردید. هرکدام از سپاهیان که رخصت منزل و مقام خود حاصل می‌کردند، چند تن برده و کنیز آورده و می‌فروختند و در نتیجه این امر فروش پسرها و دخترهای هزاره چنان گسترش یافت که چون چندی بعد برخی از هندوان قندهار به جرم زنار بستن به کنیز و غلام هزاره مأخوذ شدند. هندوان قندهار در مقام دفاع از ایشان عرض کردند که غیر از این‌ها، دختران و پسران و زنان بسیاری از این قوم را تاجران و بازرگانان مسلمان و هندو خریده و از راه تجارت در شالکوت و سند و هند برده و حتی به لولیان شهر و بازار فروخته و ایشان همه را در آغوش هندو و نصارا در آورده و مزد می‌گیرند.[۱]

قرار سنجش نماینده دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴ در حدود ۹۰۰۰ نفر هزاره به طور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شری قرار گرفتند[۲]، در حالی که عدهٔ دیگر در سایر شهرها به فروش می‌رسیدند. امیر برای توجیه این اعمال خود چنین استدلال می‌کرد که با رسیدن روس و انگلیس به سرحدات افغانستان، هزاره‌ها که با سایر مردم افغانستان اختلاف مذهبی دارند خطری را برای سلامتی و آزادی مردم افغانستان تشکیل می‌دهند. اما در واقع چنین نبود زیرا هزاره‌ها به سایقه احساسات مذهبی‌شان از همکاری با عناصر غیر مسلمان اجتناب می‌کردند و تنها عده محدودی از سران ایشان در جریان جنگ دوم با انگلیسان همکاری نمودند که آن هم با

۱. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج۳، ص ۷۳۹، ۸۳۶، ۹۸۹.

۲. کاکر، حسن، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی افغانستان از ۱۸۶۳-۱۹۰۱، ص ۱۷۴.

همکاری سران قبایل سرحد قابل مقایسه نبود. هر چند وایسرا بعد از انتشار خبر بیدادگری دولت در هزاره‌جات و هیجانی که در اثر آن در مشهد و سایر نقاط ایران رخ داد، در نامه‌ای امیر را به میانه روی دعوت نمود، اما امیر از این مداخله رنجیده جواب داد که «چون مردم هزاره از اتباع او می‌باشند به طوری که خواسته باشد با قتل، حبس و تبعید آن‌ها را مجازات می‌کند.» هم‌چنان او در برابر دولت ایران و تبلیغات مجتهدین شیعه، خصوصاً مجتهد مشهد وضع شدیدی اختیار نمود[۱]؛ به طوری که می‌توان گفت این مداخلات به جای آن‌که به حال مردم هزاره سودمند واقع شود، فشار دولت و حس انتقام‌جویی امیر را در برابر آن‌ها شدید ساخت. در نتیجه یک عدهٔ زیاد از هزاره‌های ارزگان و جاغوری و سایر نقاط که عرصه را از هر جهت بر خود تنگ دیدند، ملک و وطن خود را گذاشته با آن‌چه از عیال و اولاد برای آن‌ها باقی مانده بود، بعضی به سوی مشهد در ایران و برخی به کویته در بلوچستان مهاجرت کردند و در آن نواحی متوطن شدند.

این امر هم با سیاست امیر موافق افتاد، زیرا در این وقت وی بی‌طرفی دورهٔ اول پادشاهی خود را در بین اقوام مختلف کشور ترک گفته به سایقه حس قومی صریحاً از پشتون‌ها و در بین آن‌ها از درانی‌ها طرفداری می‌کرد. بنابراین، به جای آن‌که مانع خروج هزاره‌ها از افغانستان شود، ۱۲۰۰۰ خانوار درانی و ۴۰۰۰ هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین‌هایی را که قبلاً ملک هزاره‌ها بود به آن‌ها بخشید[۲]، به طوری که در منطقه ارزگان که تا آن وقت قلب هزاره‌جات و مرکز آن‌ها محسوب می‌شد، فقط یک اقلیت کوچک هزاره محروم از ملک و زمین باقی ماند و بس.[۳]

---

۱. کاکر، حسن، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی افغانستان از ۱۸۶۳-۱۹۰۱، ص ۱۷۹.

۲. همان، ص ۱۷۴، فیض‌محمد کاتب، سراج‌التواریخ، ج۳، ص ۷۷۹. این اخیر فرمان امیر را خطاب به مردم درانی راجع به گرفتن زمین‌های مردم هزاره نشر نموده است.

۳. همان، ص ۲۶۹-۲۶۶.

انعکاس مسائل هزاره[1]

... امیر شرف‌الدین دختر یکی از امرای هزاره را در نکاح آورد و از آن زن امیر مبارزالدین متولد شد.[2]

چون مادر مبارزالدین و خواهرش دختر یکی از امرای هزاره بود، به این مناسبت خاتون ترک گفته شده است.[3]

شمس‌الدین صائن که مرد جاه‌طلب و پر شور بود، به عنوان منظم ساختن نواحی گرمسیر فارس و رسیدگی به سواحل، حرکت نموده در حدود بندر حبرون یعنی بندر عباس امروز، در فصل زمستان سپاهی تهیه دیده در فصل بهار ظاهراً به عنوان استقلال به ناحیه سردسیر کرمان و باطناً به قصد تسخیر آن ایالت به حرکت درآمد و قبایل سرکش هزاره و اوغان و جرمانی را که غالباً عاصی بودند، با خود همدست نمود.[4]

قبایل هزاره و اوغان و جرمانی که مکرر ذکر آن‌ها در این تاریخ وارد شده است، قبایلی هستند از مغول که در زمان سلطنت ارغون خان به التماس سلطان سیورغتمش که جد مادر شاه شجاع است، برای محافظت آن نواحی یعنی اطراف کرمان، به آن حدود آمدند و به تدریج قوتی یافته عدهٔ آن‌ها زیاد شد.[5]

در اثنای این جنگ شاه شجاع پسر دیگر خود سلطان اویس را به طرف گرمسیر کرمان فرستاد که به کمک خان خود امیر سیورغتمش و لشکر هزاره غایله دولت‌شاه را در کرمان خاتمه دهد.[6]

خلاصه شاه شجاع به علت درد پا، در کار جنگ با امیر سیورغتمش سستی می‌کرد و اندکی عقب نشست. لشکر اوغان و هزاره خیال کردند که شاه شجاع از جنگ ترسان و قصد هزیمت دارد و به او

۱. غنی، قاسم، تاریخ عصر حافظ، ج۱.
۲. همان، ص ۶۷.
۳. همان، ص ۶۸.
۴. همان، ص ۸۸.
۵. همان، ص ۹۰.
۶. همان، ص ۲۱۴.

حمله بردند، ولی شاه شجاع برگشت و آن‌ها را متفرق ساخت.[۱]

پس از بازگشت به شیراز، شاه شجاع پسر بزرگ خود سلطان قطب‌الدین اویس را مأمور کرد که برای وصول مالیات به طرف حبرون (بندر عباس حالیه) برود و نیز هزاره و اوغان گرمسیر کرمان را منقاد سازد.[۲]

در این موقع پسر بزرگ شاه شجاع، سلطان اویس چنان که قبلاً گفته شد، در اصفهان نزد عم خویش شاه محمود می‌زیست، به طرف هزاره و اوغان آمده به تزویر مکتوبی از قول شاه شجاع به پهلوان اسد نوشت که کرمان را به سلطان اویس تسلیم کند.[۳]

پهلوان اسد نشانه طلبید، چون نشانه‌ای نداشت با لشکر هزاره عازم کرمان شد، ولی فتح کرمان را مشکل دیده از لشکر هزاره جدا شد و به اصفهان رفته به شاه محمود عموی خود پیوست.[۴]

در سال ۷۶۹ شاه شجاع، سلطان اویس را با گروهی از سپاهیان برای اداره و ضبط هزاره و اوغان و وصول مالیات آن حدود مأمور ساخت.[۵]

... به عهد و سوگند امرای هزاره اعتماد نکند.[۶]

... چون سلطان زین‌العابدین به سلطنت سید امیر سیورغتمش را که از چندی پیش در حبس شاه شجاع بود آزاد نموده ملازم خود می‌داشت، بعد از چندی او را به هزاره مأمور ساخت.[۷]

سلطان بایزید که در موقع توجه امیر تیمور به فارس، قصد مسافرت به هند کرده بود، چون اطلاع یافت که امیر تیمور ممالک پدری او را از بین افراد خانواده آل‌مظفر قسمت کرده، خود به سمرقند برگشته است، تغییر عزم داده به گرمسیر کرمان آمده در آن‌جا با ایل هزاره و اوغان همدست شده رو به کرمان آورد.[۸]

و پسر سوم او شرف‌الدین مظفر است که در سیزدهم ذیقعده سال هفت‌صد و سیزده در شبانگاه مرد و از او که با دختر یکی از امرای هزاره ازدواج نموده بود، یک پسر باقی ماند.[۹]

---

۱. همان، ص ۲۲۸.
۲. همان، ص ۲۵۴.
۳. همان، ص ۲۷۹.
۴. همان، ص ۲۸۰.
۵. همان، ص ۲۹۳.
۶. همان، ص ۳۱۷. از وصیت شاه شجاع به برادرش.
۷. همان، ص ۳۷۶.
۸. همان، ص ۳۹۷.
۹. همان، ص ۴۳۶.

ذکر هزاره در شعر قاآنی

در دیوان قاآنی قصیده‌ای است که در آن راجع به لشکرکشی محمد شاه قاجار به هرات و جنگ فی‌مابین حرف زده شده است. قاآنی در جایی از این گوید:

گسیل کرد به میمند و اندخود سپاه
سوی هزاره گروه از برای دفع فتن
ز صد هزار هزاره یکی نماند به جای
که می‌نگشت گرفتار قیدوبند و شکن

از این معلوم می‌شود که هزاره‌ها در این جنگ سهم عظیم داشته‌اند و تلفات زیادی را به دشمن وارد کرده و خود نیز متحمل تلفات و صدمات فراوان شده‌اند.[1]

متن فرمان زمان شاه به صافی سلطان پدر کلان سردار شیرعلی خان جاغوری[2]

آن که چون قبل از این عالی‌قدر صافی سلطان هزاره جاقوری حسب‌الرقم قدر توام سلطان خلد آشیان لازاله برهانه به رتبهٔ سرکردگی هزاره عطایی و یا قوچری و پشه‌هی و یزدری و کره‌ئی جاقوری سرافراز بوده، در این وقت، عالی‌قدر مشارالیه به عرض اشرف رسانیده استدعای امضای رقم مبارک نمود، لهذا عرض و استدعای او را مقرون به انجاح و از قرار شرح رقم سلطان مبرور، عالی‌قدر صافی سلطان را به رتبهٔ سرکردگی و سلطانی طایفه هزاره عطایی و یا قوچری و پشه‌هی و یزدری و کره‌ئی، جاقوری مذکور سرافراز فرمودیم که به سرپرستی و دلداری استمالت طوایف مزبور قیام و اقدام می‌نموده باشد. طوایف هزارهٔ مذکور، عالی‌قدر صافی سلطان مشارالیه را سلطان و سرکرده بالاقتدار خود دانسته از سخن و صلاح حسابی او بیرون نرود. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی صورت رقم مبارک را در دفاتر جلود لازمه ثبت و حسب‌المقرر معمول و مسطور دانسته از جوانب و در عهده شناسند. ۳۱ فی شهر شوال المکرم.

متن فرمان شاه شجاع به حسن خان و علی‌محمد خان[3]

که بنا بر الطاف موفوره شاهانه و اعطاف گوناگون خسروانه دربارهٔ حسن خان هزاره در این ولا پرتوی

---

۱. به دیوان قاآنی مراجعه شود.
۲. مجله کابل، شماره۳، سال ۸، ۱۳۱۷.
۳. مجله کابل، شماره۳، سال ۸، ۱۳۱۷.
نکته: علی‌محمد خان پدر شیرعلی خان جاغوری بود.

از انوار خورشید مکارم خاقانی، ضیا اندوز کاشانهٔ او شده از ابتدای هذه السنه مبارکه توشقان ئیل... او را در عوض مرحوم... والدش که فوت شده به رتبهٔ خانی چهاردسته سرافراز و مواجبی که در وجه والدش مقرر بود کماکان در وجه او... برقرار فرمودیم که هر ساله مواجب خود را به دستور والدش بازیافت نموده به تقدیم خدمت دیوانی قیام نماید و نیز عالیجاه علی‌محمد خان هزاره را به رتبه سلطانی چهاردسته سرافراز و مواجبی که از سابق داشته در وجه او برقرار دانسته احدی را به امور آن داخل و رجوعی نیست. مقرر آن که خوانین و کدخدایان و رعایای هزاره جاقوری از تاریخ... عالیجاه حسن خان مشارالیه را خان چهاردسته بالاستقلال خود دانسته عالیجاه علی محمد خان را سلطان... و از سخن و صلاح حسابی آن‌ها بیرون نروند و مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی صورت رقم مبارک را در دفاتر جلود لازمه حسب‌المقرور... در سنه ۱۳۲۱.

سواد یک فرمان

مرحوم احمدعلی کهزاد مقالتی زیر عنوان قلعه قلات در شماره ۵۰، سال۸، مجله ژوندون ۱۳۳۵، به نشر رسانیده است. در این مقاله توضیح شده که انگلیس‌ها می‌خواستند قلعه قلات را به منظور استقرار پایگاه خود به صورت منظم و مستحکم آباد نمایند. اما اهالی آن‌جا از مردم هوتکی و توخی و بابکرخیل به تعمیر آن قلعه مخالفت می‌ورزیدند. شاه شجاع به خوانین محل و از جمله هزاره در قره‌باغ فرمان‌هایی صادر نموده و از آن‌ها خواسته است که با هیأت انگلیسی و میجر لیچ مخالفت ننموده و از مخالفت اهالی ممانعت به عمل آوردند. از جمله پنج فرمان که کهزاد به نشر رسانیده یکی به نام باقر سلطان و گلستان خان و حسین خان هزاره است که این تقاضا را از آن‌ها نموده است و این تقاضا نمایانگر نفوذ سه نفر مذکور دانسته می‌شود. اینک نقل فرمان مذکور در ذیل آورده شده است:

متن فرمان به نام باقر سلطان و گلستان خان و حسین خان هزاره

معلوم عالی جاهان باقر سلطان و گلستان خان و حسین خان هزاره بوده باشد، چون عالیجاه رفیع جایگاه، شجاعت و تهور آگاه میجر لیچ صاحب بهادر معه صاحبان دیگر بنا بر تعمیر قلات که فی الحقیقه موجب رفاه حال طایفه غلجایی می‌باشد، مأمور شده بودند. عالیجاه مذکور جماعه مذکور را دلالت و استمالت نمودند، اما طایفه بی خبر و به خیر خود و بهبود خود نظر ندارند. در این‌ولا، عالیجاه عبدالمجید درانی را بنا بر دلالت آن جماعه ارسال فرمودیم هرگاه از خدمت پادشاهی و گفته صاحب مذکور سر نپیچند بهتر و الا آن عالیجاهان که خدمتگار این دولت ابدپیوند می‌باشند

در انصرام مهام آن طایفه حسب‌الصلاح صاحب موصوف بکوشند، الطاف همایون را شامل حال دانند. تحریر فی ۲۷ شهر ربیع الاول ۱۲۵۷.

بخش‌هایی از تحف اهل بخارا[1]

... اطراف هرات تمام افغانان مالدار و هزارگان گوسفنددار منزل و سکنا دارند.[2]

... چندین خیابان بزرگ راه آن، سرک و شوسه نمودگی دارد که به قندهار و کابل و مشهد و ترکستان و هزاره‌جات کشیده شده است و این شاهراه همه وقت از آمد و رفت کاروان و مسافر مملو می‌باشد. فقط راه هزاره آن بنا بر کثرت برف در زمستان مسدود است.[3]

... قراولان ما را تند می‌راندند که به اردو و بارها برسانند. راه ما هم راه هزاره‌جات بود که بدترین راه‌های کابل است و تمام عرض راه کوه و کوتل است.[4]

تا کابل شهری دیده نمی‌شود و یک وجب راه مسطح هم دیده نمی‌شود. در زمستان از سرما و کثرت برف کاروان و مسافر عبور نمی‌کند، فقط چهار ماه تابستان راه گشاده می‌شود؛ در تابستان هم شب آب یخ می‌بندد. تمام این راه‌ها و گذارها پر و مملو از هزارگان است. کشت و زرع خوبی می‌کنند؛ زراعت آن‌ها هم از سایر جاها دو ماه عقب‌تر می‌باشد. تمام بهاری کاری است و آبی هم جزئی زراعت می‌کنند. اغلب آنان مالدار و گوسفنددار می‌باشند که در آن کوه‌ها مثل مور و ملخ افتاده‌اند.

در سابق تمام هزاره‌جات خودسر بوده اطاعت دولت افغانستان را نمی‌کردند. هر طایفه از خود خانی داشته، همه وقت تاخت و تاز می‌کرده‌اند. قلعه‌جات بسیار متین (و) مستحکمی در قلعه‌های کوه‌ها ساخته بودند که هر کدام مثل یک قورغان جنگ سنگر خوبی است. بعد از آن که جناب

---

۱. از کتاب تحف اهل بخارا تألیف میرزا سراج‌الدین بخارایی؛ وی سفرهایی به اروپا و آسیا نموده و مدت یک سال در حبس به افغانستان به سر برده و از هرات به طریق هزاره‌جات طور تحت‌الحفظ به کابل آمده است. تحف اهل بخارا به سال ۱۳۲۸ قمری تألیف شده و به احتمال قوی در ۱۳۳۱ قمری در بخارا طبع گردیده و دکتر محمد اسدیان در سال ۱۳۶۹ چاپ دوم آن را با توضیح و تعلیق‌هایی در تهران به انجام آورده است.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. همان، ص ۱۹۴.

۴. همان، ص ۱۹۶.

ضیاءالملت امیر عبدالرحمن مرحوم به آن‌ها مسلط شده تمام قلعه‌جات آنان را خراب نموده به زیر کوه به آنان جای داده آبادی نموده‌اند. بسیار جنگ‌های سخت بین لشکر افغان و آنان شده در آخر همه مطیع و منقاد شده‌اند؛ حالیه از آنان عسکر هم گرفته می‌شود؛ قریب پنج شش هزار عسکر از آنان تا حال گرفته‌اند. دو فوج از آنان را سفر مینا می‌گویند که مأمور درست کردن راه‌ها و شوسه‌ها می‌باشند. همه وقت با اسباب‌های آهن (و) بیل کلند (کلنگ) مشغول تراشیدن و تعمیر کردن راه‌ها هستند. بسیاری از هزاره‌جات بعد از شکست یافتن از افغان به روسیه و ایران و هندوستان فراری شده‌اند؛ اغلب آنان به ایران هنوز هستند. ولی بعد از فوت امیر مرحوم که پسرش حبیب‌الله خان بر جای او نشست و تمام فراری‌ها را عفو عمومی داده از گناهشان گذشت که باز به اوطان خود مراجعت بکنند. بعضی از آنان آمده‌اند، باقی هنوز آواره شهرها می‌باشند و در عرض راه، در هر سه فرسخ، دولت افغانستان حکم کرده که کاروان‌سراهای خوب و بزرگ مثل سراهای شاه عباسی راه‌های ایران ساخته استاده بودند، هنوز ناتمام بود. می‌گویند حالیه همهٔ آن‌ها تمام شده مثل هوتل و مهمان خانه‌های خارجه، جهت مسافر بسیار راحت است.

از هرات تا کابل سی‌وسه روز به راه بودیم. ابداً راه همواری نداشت؛ از صبح الی غروب راه رفته، شب در نزدیکی آبادی پیاده می‌شدیم. در چشمه‌سارهای عرض راه نشسته نان می‌خوردیم.

هزاره‌جات در بین افغانستان واقع افتاده است. یک طرف ترکستان، یک طرف هرات، طرف دیگر قندهار و کابل می‌باشد. هوای آن در تابستان بسیار سرد و با صفا است؛ چشمه‌سارهای سبز و خرم، چمن‌زارهای زمردین، درخت‌های موزون و تر و تازه خیلی دارد.

هوای هزاره‌جات در تابستان بسیار دلکش و ییلاق است. مردم آن‌جا در تابستان آزوقه و هیزم جمع نموده در فصل زمستان از خانه‌های خود نبرآمده متحصن می‌باشند. آب‌ها و چشمه‌سارهای جاری در عرض راه بسیار دیده شد؛ چمن‌های بسیار عالی‌جنابی هم داشت. پای‌های همه ما از صدمهٔ راه آبله کرده بود؛ روی بنده از تابش آفتاب و شستن آب سرد و تندباد شب و اول صبح، یک قبت پوست پرتافته بود. با این حالت تباه و افتضاح بعد یک ماه و سه روز وارد شهر کابل شدیم.[1]

بامیان

بعد از یک منزل دیگر رسیدیم به بامیان که یکی از قصبچه‌های افغانستان و از محال هزاره‌جات است. از آثار آن‌جا چنان معلوم می‌شود که در زمان سابق، شهر و محل سکنای طایفه‌ای از ملل بت پرست بوده، زیرا که چند دانه بت‌های سنگی که از جمله دو دانه بت بسیار بزرگ در دیوار یک کوه

۱. همان، ص ۱۹۸-۱۹۶.

بلندی که از خود کوه تراشیده، سوا نموده‌اند، هنوز باقی است. پشت و زیر پای بت‌های مذکور به کوه چسپیده است؛ بسیار مجسمه عجیبی است؛ به قدر بیست و پنج زرع طول آن‌هاست. سایر بت‌های کوچک هم در اطراف این دو بت است، یکی به شکل نر و دیگری ماده است.

در تمام کوهستان و حوالی آن، هزارگان منزل دارند. همه زارع و دهقان می‌باشند. اکثر آنان در کوه‌ها منزل و خانه دارند، یعنی کوه را کنده مغاره‌های سنگی درست کرده‌اند که تمام آن، یک لخت از خود کوه است؛ اغلب غرفه و منظره آن خانه‌ها رو به جعده (جاده) است. وقتی شخصی از پایان سیر می‌کند تمام کوه در نظر شخص سوراخ و مشبک می‌رسد. گوسفند و سایر مال‌هاشان را هم بالای همان کوه می‌برند. خود مال‌هاشان، مثل مور به کوه سر بالا پیچیده می‌برآید. زیر کوه در سر خیابان کاروان‌سرای و دکاکین و آبادی هم هست.

در چند قدم فاصله از سر جعده (جاده) و خیابان، قلعه حکومت‌نشین آن است. یک عسکر خانه‌ای هم از دور به نظر می‌رسید که عده‌ای فوج پیاده و سواره با یک رئیس فوج مسلح جهت حفاظت محال مذکور در سر خدمت بودند.

بنده با رفقا یک شب در بامیان در یکی از کاروان‌سراهای سر بازار پیاده شده خوابیده، فردای آن، صبح روانه شده دو شب در راه در کاروان‌سراهای دولتی منزل نموده، روز سوم یک ساعت از شب گذشته داخل شهر آی‌بیک شدیم که ابتدای محال ترکستان است و از بکستان متعلقه افغانستان است.[۱]

---

۱. همان، ص ۲۳۰.

هزاره‌ها[1]

عقیدهٔ عنعنوی چنین است که هزاره‌ها از تبار سپاه مغول تاتار بوده توسط چنگیز خان یا توسط یکی از آخرین حکمروایان مغول به حیث قشون مرکزی به این کشور آورده شده‌اند. چنین می‌نماید که آنان زوجه‌های خویش را با خود نیاورده با قبایل بومی بربرها ازدواج نموده‌اند که تعداد بیشترشان به استثنای تعداد کمی خلع شدند. کلمهٔ ترکی مینگ مفهوم هزار را می‌دهد و توسط همسایگان تاجیک مغول‌های بومی معادل آن هزار استعمال می‌گردد. تعداد هزاره‌های افغانستان اکنون در حدود ۵۵۰ هزار نفر است که از آن میان ۱۱۰ هزارشان جنگاورانند.[2]

یک دهکده مردم هزاره در جوار مشهد وجود دارد که از قدیم‌الایام روابط نزدیک با فارسی‌ها داشتند و به لهجه عامیانه فارسی که با کلمات تاتاری آمیخته است حرف می‌زنند. آنان به فرقه‌ها منقسم‌اند و هر کدام متشکل با پیشوند دای Die یا ده که ممیز و شاخص افاده بخش اصل نظامی‌شان است، می‌باشند. هزاره‌ها در وادی‌های تنگ و کوهساران شامخ مرکزی افغانستان که رودهای خروشان از آن عبور می‌کند، سکونت دارند. در حدود آن‌چه که بدان دسترسی دارند، به زندگی آرام و صلح‌آمیز خود ادامه داده و با سپری شدن سرمای شدید زمستان مقر یا دهکده‌های‌شان را به قصد مراتع و چراگاه‌ها و ییلاق‌ها در زمین‌های بلند هزاره‌جات ترک می‌گویند. آنان صرف به قدر رفع نیازمندی‌شان زرع می‌توانند.

از نگاه نژاد، هزاره‌ها از افغانان متفاوت‌اند و با آنان اختلاف دارند و اکثر خصایل نیاکان آسیای مرکزی‌شان را حفظ کرده‌اند. مردم هزاره صمیمی، راست کار، با شهامت و ساده و خوش مشرب‌اند؛ از آنان نوکران خوب، عسکر درجهٔ اول و کارگران بشاش و با نشاط به دست آمده می‌تواند.

... و تعداد هنگفت گوسفندان را به مارکت‌های کابل عرضه می‌دارند. در ایام زمستان که مناطق‌شان کاملاً از برف مسطور است، به مشاغلی چون تار ریسی، بافندگی و چرمگری و...

---

۱. تتلر، فرایزر، افغانستان، ترجمهٔ عبدالوهاب فتایی.

۲. احصائیه نفوس هزاره در این کتاب ۳۳ سال قبل تخمین زده شده است؛ احصائیه دقیق به صورت رسمی صورت نگرفته است. مترجم.

مصروف می‌شوند. در حالی که تعداد زیادشان در جست‌وجوی کار به جنوب افغانستان یا هند سرازیر می‌شوند.

هزاره‌جات[1]

تقریباً صد سال پیش... مخصوصاً در هزاره‌جات و بعضی نقاط دیگر، عبدالرحمن خان، زمین‌های مردم هزاره و مردم دیگر را به افغان‌های صاحب نفوذ و کوچی‌ها می‌دهد و بدین‌وسیله یک تعداد زیاد مردم ما، راهی کشورهای همسایه و مهاجر کردند.[2]

... و این منابع به‌خوبی و به صراحت نشان می‌دهد که هزاره‌ها قبل از اشغال چنگیز خان در سرزمین خراسان بوده‌اند. مقدسی در ۳۷۵هـ دربارهٔ فواصل راه‌ها چنین بیان نموده است... و از خش باجی تا به رباط هزاره یک منزل و از رباط هزاره تا غزنه یک منزل.[3]

... مردم هزاره باشندگان اصلی سرزمین خراسان بزرگ‌اند نه از جای دیگر. البته اکثر اقوام در جهان به اثر عوامل گوناگون قسماً مختلط می‌گردند.[4]

شاه زمان در هزاره‌جات

در سال ۱۳۱۱ شاه زمان تصمیم گرفت که برای آرای لاهور و سرکوبی سیک‌ها بدان صوب لشکرکشی نماید. بدین‌منظور سپاه و تدارکات لازم را از هرات از طریق قندهار به سوی کابل گسیل داشت و خود با عده‌ای از سران و همراهان از راه هزاره‌جات عازم کابل گردید.

در کتاب درةالزمان در این باره گفته می‌شود: «... و سایر قطعات قشون تحت رایت اعلی حضرت شهنشاه که به حیث فرمانده اعظم افواج رهگرای کابل می‌شود، به راه هزاره‌جات حاضر باشند. به عین نقشه مرتب موکب شهنشاه وارد هزاره‌جات شد و در این سفر و عبور از راه هزاره‌جات چنان مدنظر بود که قبایل هزاره از دست میران و کدخدایان و اربابان خود عرایض و شکایاتی داشتند و اربابان و میران آن‌ها نیز از دست تابعان خود، عرایض دیگر تقدیم می‌کردند که حالت بحران هزاره‌جات بین کابل و هرات غوررسی و توجه ذات ملوکانه را ایجاب می‌کرد، حین ورود به عرایض و شکایات اربابان و میران و اهالی هزاره‌جات گوش داده به احوال رعایای هزاره عطف توجه خسروانه

---

۱. همام، پوهاند سید سلطان شاه، سخن اندر شرح دردهای خراسانیان، پیشاور، ۱۳۷۰.

۲. همان، ص ۴.

۳. همان، ص ۱۷.

۴. همان، ص ۵۶.

به عمل آورد...[۱]»

مسلماً در این سفر، شاه زمان با مردم خوبی کرده و از لحاظ نفرات کمکی از آن مردم گرفته باشد و نیز بعضی از سران آن‌جا با او در این سفر همراهی کرده باشند.

عبور امیر عبدالرحمن از بامیان و حصهٔ اول

امیر عبدالرحمن در سال ۱۳۰۷ قمری سفری به ترکستان آن وقت به عمل آورد و پس از مدتی به تاریخ ۱۸ رمضان آن سال به سوی کابل بازگشت. خط سیر او در بازگشت از این سفر علاوه بر مناطق دیگر، دوآب شاه‌پسند، کهمرد و سیغان، سوخته‌چنار، آق‌رباط، سرخ‌زر، توپچی، عراق و کالو در ساحهٔ بامیان و خارزار، گردن‌دیوار و جوقول در ساحهٔ حصهٔ اول بوده است. در توپچی تمام مردان هزاره را که همراه او بودند تحفه و خلعت داده مرخص نمود.[۲]

از همراهان او در این سفر یکی میر ایلخانی بربری بوده. امیر مذکور قبل از این‌که به سلطنت برسد به سال ۱۳۸۲ قمری نیز از این راه عبور نموده و هزاره‌ها کمک‌هایی به او کرده‌اند.[۳]

دوست‌محمد خان در هزاره‌جات

دوست‌محمد خان که در سال ۱۳۵۵هـ‌ـق، با شاه شجاع می‌جنگید، چون از شاه شجاع شکست خورد، از راه کوتل اونی به بامیان رفت و عساکر انگلیس که حامی شاه شجاع بودند، او را تا کوتل اونی تعقیب کردند. او بار دیگر به سال ۱۲۵۶ به بامیان سفر کرد.

طرفداری مردم هزاره از امیر عبدالرحمن

در ۱۲۹۸ق. که عبدالرحمن خان هنوز پایه‌های سلطنت خود را محکم نکرده بود، سردار محمدایوب از هرات عزم تسخیر قندهار کرد. امیر در جمله دیگر تدابیر، سردار عبدالقدوس خان را مأمور نمود که در علاقهٔ فیروزکوه و تایمنی رفته مردم را علیه سردار ایوب خان به شورش وادارد و او از تاشقرغان حرکت کرده از کاشان و سپید میدان و سرجنگل آن طرف رفت.

اهم مطلب این‌که نایب سلطان افشار حاکم دایزنگی با او همراه شده ۴۰۰۰ سوار از مردم هزاره تدارک دیدند و جنگ‌هایی روی داد که قسمتی از طرفداران محمدایوب خان شکست یافت. بعداً مردم هزاره از این که سردار محمدایوب خان هرات و قندهار را در تصرف آورده بود، در ناحیه غور از

---

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج۳، ص ۶۸۴.

۳. ریاضی، محمدیوسف، عین‌الوقایع، ص ۱۵۷.

عبدالقدوس خان رو برتافته به مساکن خویش رفتند.[1]
مالستان که قبلاً علاقه‌داری بود در سال ۱۳۳۸ به ولسوالی ارتقا یافت.

عبور امیر شیرعلی خان از بامیان

امیر شیرعلی خان در سال ۱۲۸۱ق. هنگام بازگشت از مزار، از راه بامیان و کوتل حاجیگک عزم کابل نمود. در این سفر علاوه بر عده‌ای از افراد دولتی، محمدافضل خان برادرش نیز با او همراه بود.[2]

بوتو در بامیان

ذوالفقارعلی بوتو صدراعظم وقت پاکستان به سال ۱۳۵۴ به افغانستان سفر رسمی نمود. او به تاریخ ۱۹ جوزای سال مذکور برای دیدن آبدات تاریخی بامیان به آن ولایت سفر کرد و غلام‌نقش‌بند دشتی والی بامیان در درهٔ آهنگران برای او دعوت ترتیب داد.[3]
بامیان در سال ۱۳۴۳ شمسی به ولایت ارتقا یافت.

امیر محمدیعقوب در هزاره‌جات

در سال ۱۲۸۵ هجری امیر شیرعلی خان برای به دست آوردن سلطنت اقدام کرد و امیر محمدیعقوب خان را شکست داد. یعقوب خان از راه خوات به بورجیگی و بعد به جرغی و مرک داخل شد و از آن‌جا به ورس رفت و از طرف میر ناصر بیگ شخص معروف دایزنگی مورد اکرام و اعزاز قرار گرفت و میر ناصر بیگ چند رأس اسپ به عنوان هدیه برایش داد و امیر موصوف بعداً از راه اخضرات و کرمان و لعل و سرجنگل و قوم آبه، به سوی بلخاب و مزار شریف عزیمت نمود.[4]

وزیراکبر خان در هزاره‌جات

در ۱۲۹۵ هجری، امیر دوست‌محمد خان پسر خود وزیر محمداکبر خان را به همراهی سردار محمداکرم خان به قسمت‌های مرکزی اعزام نمود. به قول کتاب افغانستان در قرن ۱۹ وزیر مذکور بامیان را تا حدود مزار و دیگر مناطق هزاره‌جات را تا حوالی قندهار تأمین نمود.[5]

---

۱. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج۳، ص ۳۸۱.
۲. همان، ص ۲۷۴.
۳. سالنامه ۵۵-۵۴.
۴. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج۲، ص ۳۰۲.
۵. رشتیا، سید قاسم، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۳۷. (گویا او در ۱۲۵۷ نیز از شیخ‌علی و بامیان عبور کرده است. کاتب، سراج‌التواریخ، ج۱، ص ۱۶۵.)

سفر محمدداود خان به هزاره‌جات

به ملاحظه شماره‌های ۴۴-۳۷ روزنامهٔ اصلاح سال ۱۳۳۳، سردار محمدداود خان صدراعظم وقت از تاریخ ۳۱ سنبله تا ۵ میزان سال مذکور از ولسوالی‌های بهسود، پنجاب، شهرستان، لعل و سرجنگل، یکاولنگ، بامیان و سنبل دیدن به عمل آورده و از راه شیبر به کابل عودت نموده است.

محمداعظم خان در هزاره‌جات

هنگامی که شیرعلی خان به سلطنت ۱۲۷۹ در هرات بود و چون عزم کابل نمود، برادرانش که هر کدام در هوای سلطنت با او معاندت داشتند از همراهی او سر باز زده به کابل نیامدند. از جمله محمداعظم خان که بعداً به پادشاهی رسید در ناحیه اسفزار از اردوی او جدا شده از راه غور به سوی هزاره‌جات رفت و بعد از مدتی از آن‌جا از راه وردک به سوی زرمت عزیمت نمود و هم‌چنان محمداسلم خان از همراهان امیر جدا شده داخل هزاره‌جات گردید و به محمدحسین برادر اعیانی خود که در آن‌جا بود، پیوست. فرار محمداعظم خان و محمداسلم، شیرعلی خان را به هراس افگنده بود که مبادا خللی در کار سلطنت به وجود آورند.[۱]

اشتراک هزاره‌ها در جنگ ملتان

در جنگی که به سال ۱۱۹۴هـ.ق. در ملتان بین تیمور شاه درانی و سیک‌ها واقع گردید، ۶۰۰۰ نفر از مردم هزاره و قزلباش، در جمله ۱۸۰۰۰ نفر سپاه او شامل بودند. فرماندهی این جنگ را گل‌محمد ملقب به فرنگی خان به عهده داشت؛ این جنگ که ۳۰۰۰۰ نفر از طرفین در آن به قتل رسیدند، به شکست سیک‌ها انجامید.[۲]

هزاره در سپاه هند

جنرال سرپرسی سایکس در سال ۱۹۱۶ از ایران به هند سفر کرد و یک عده از افراد نظام و صاحب منصبان اردو را از هند با خود به عنوان همکار و کمک کننده به ایران برد که علی‌دوست (بعداً فرقه‌مشر علی‌دوست) از مردم هزاره که از فراریان عهد عبدالرحمن بود، در آن میان دیده می‌شود. سایکس در کتاب تاریخ ایران، جایی که پیرامون عملیات روس و انگلیس علیه آلمان صحبت می‌کند، چنین می‌نویسد: «در خراسان جمع کثیری از اهل هزاره بود که قسمت اعظم آن جزء سپاه هندی بوده و دوباره عده‌ای از آن‌ها را به خدمت داخل نموده بودند. این‌ها خود عده زیاد و کافی می‌شدند.[۳]»

۱. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ص ۲۵۹-۲۵۸؛ رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۶.

۲. فوفلزایی، تیمور شاه درانی، ج۱، ۱۳۴۶، ص ۲۲۳-۲۲۱.

۳. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، ج۲، ص ۶۳۰.

نزاع میان هزاره‌ها

در سال ۱۲۶۶ قمری مطابق ۱۸۴۹ میلادی، بین میران طوایف دایزنگی و دایکندی نزاعی واقع گردید و با همدیگر به زد و خوردهایی دست زدند. از این طوایف بعضی تبعیت امیر دوست‌محمد خان را داشتند و بعضی دیگر خودسر و ملوک‌الطوایف بودند.[۱]

هدایای میران هزاره به ناصرالدین شاه

محمدیوسف ریاضی در کتاب عین‌الوقایع می‌نویسد که به سال ۱۳۶۸ قمری، میران هزاره تحفه‌هایی توسط خواص خود به ناصرالدین شاه پیشکش نمودند. اسمای آن اشخاص قرار ذیل است:

- محمدحسین خان برادر کریم‌داد، بیگلربیگی طایفهٔ هزاره و حاکم قلعه‌نو بادغیس عریضه و تعارفات مخصوص.
- محمدولی خان پسر ابراهیم خان، بیگلربیگی سابق طایفه هزاره با اللهیار خان برادرزادهٔ او و عبدالحمید بهادر، فرستاده حسن سردار هزاره بربری طایفه دایکندی با عریضه و هدایا.
- شادمان بیگ فرستاده نصیر خان جمشیدی، حاکم کشک و ملا حسین ریش سفید طایفه دایزنگی بربری فرستاده میر یوسف بیگ ولد میر یعقوب بیگ با تقدیمی‌های مخصوص.[۲]

برخورد با کوچی‌ها

در ۱۶ رمضان سال ۱۳۳۳ش، در انگوری بین مردم کوچی جوری و مردم انگوری برخوردی واقع شد و علت آن حمله کوچی‌ها به دکان‌های انگوری و قتل سه نفر بود. در همان شب اهالی انگوری و اودقول با آنان مقابله نموده و ۱۴ نفر را به قتل رساندند. بعداً در اثر یک سلسله مذاکرات صلح به میان آمد و مردم جاغوری ۶۰۰۰۰۰ افغانی خون‌بهای ۱۴ نفر مقتول را دادند.[۳]

صولت‌السلطنه هزاره

این رساله را که حاوی شورش و زندانی شدن صولت‌السلطنه هزاره و دیگر حرف‌ها درباره او می‌باشد، کاوه بیات نوشته که حاوی اسناد و مدارک دربارهٔ شخص مذکور است. رساله در شماره‌های ۱۲-۹ سال ۱۳۷۰ مجله آینده یاد شده است.[۴]

---

۱. ریاضی، محمدیوسف، عین‌الوقایع، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. این مطلب را یکی از مطلعین محلی برایم حکایت کرد.

۴. همان، ص ۹۲۵.

تشکیل محکمه مرافعه در حکومت کلان دایزنگی

تا سال ۱۳۳۸ در تشکیل اداری حکومت کلان دایزنگی، محکمه مرافعه وجود نداشت. در سال ۱۳۳۸ صدارت عظمای وقت منظور نمود که از آغاز سال ۱۳۳۹ محکمه مرافعه در حکومت کلان دایزنگی دایر گردد و مردم از مراجعه به کابل خلاصی یابند.[۱]

از یادداشت‌های خواجه نعیم

یادداشت‌هایی از خواجه محمدنعیم که وقتی قوماندان امنیه کابل بوده است، دیده شد. این مطالب قسماً به صورت استفاده از محتوای آن و قسماً به طور نقل قول گرفته شد:

– خواجه هدایت‌الله که جنرال قونسل در دهلی بود، به حیث رئیس تنظیمیهٔ هزاره‌جات مقرر گردید. او موظف بود که با رجال مشهور چون سید احمد شاهنور و فتح‌محمد و غلام‌نبی چپه‌شاخ و ... امور منطقه را نظم و انسجام بدهد. هدایت‌الله با محمدامین برادر امان‌الله خان روابط و همکاری داشت و از این رو هزاره‌ها به او اعتماد داشتند و او به روحیه آنان آشنایی داشت. قرار بود بعد از انسجام امور هزاره‌جات به وزارت خارجه ارتقاء یابد، ولی برعکس بعد از چند ماه او را با عده‌ای از سران هزاره گرفتار و محبوس نمودند و نیز چند نفر دیگر از رجال دولتی به اتهام براندازی حکومت و تأسیس جمهوریت و بازگشت امان‌الله خان گرفتار گردیدند و هدایت‌الله با شماری از همراهان به دار آویخته شدند.[۲]

– ... علاوتاً در هزاره‌جات گرفتن روغن زرد به عناوین مختلف خرج دسترخوان شاه، سرچربی ملکه، احتیاجات ریاست ارزاق و غیره و غیره به شکل عنعنه از مردم زحمتکش هزاره همه ساله معمول بود.

اگر چنان‌چه از حیوانات شیرده معیار معینه پوره نمی‌شد، از اسپ سواری و قاطر و خر نر هم فی رأس یک پاو و نیم‌چارک روغن حصول می‌گردید. نارضایی طوایف هزاره در این قسمت با طغیان ابراهیم بیگ بچه گاوسوار از گوشه شهرستان در سال ۱۳۲۴ تا اندازه‌ای دستگاه مستبد و ظالم را متنبه ساخته از افراط کاری دست کشید.[۳]

– گروپ سیاسی برای تغییر حکومت به سال ۱۳۲۸ به سرکردگی محمدنعیم زوری (نویسنده یادداشت‌ها) تشکیل شده بود که تقریباً از هر قومی در آن نماینده وجود داشت و ابراهیم بیگ

---

۱. سالنامه ۱۳۳۸.

۲. همان، ص ۶۳-۶۲.

۳. همان، ص ۷۵.

گاوسوار از مردم هزاره با آن گروه همکاری داشت و نیز سید اسماعیل بلخی و سید اسماعیل وکیل سرخ و پارسا و چند نفر در غزنی و... روز نوروز سال ۱۳۲۹ برای عمل تعیین شده بود ولی در اثر راپور گل‌جان نام وردکی که عضو آن جمعیت بود همه اعضاء به روز اول حمل ۱۳۲۹ گرفتار شدند.[۱]

هزاره‌ها

هزاره‌ها میان کوه‌های بامیان و هرات سکنا دارند و مشخصات مغولی را دارا می‌باشند. عقیده بر آن است که آن‌گاه که این منطقه در اثر ویرانگری‌های چنگیز خان به خرابه مبدل گردید، نیاکان ایشان این نواحی را اشغال کردند. هزاره‌ها سخت‌سر و زارعین ساعی و کوشا هستند. ایشان شیعه‌مذهب‌اند و بالنتیجه در معرض اذیت و آزار افغان‌های متعصب و بنیادگرا قرار گرفته‌اند.

بسیاری از آنان به طور داوطلبانه شامل قطعات نظامی هند می‌شدند، لیکن اکنون این کار متوقف شده است. آنان سربازان مورد توجه و دلخواه‌اند.[۲]

پذیرایی نایب محمدعلم در سرچشمه

نایب محمدعلم، نایب‌الحکومهٔ ترکستان وقتی از راه بامیان و کوتل اونی به کابل می‌آمد، از طرف دولت برای احترام او اقسام شیرینی و میوه به سرچشمه فرستاده شد و برای استقبال او میرزا حبیب‌الله مستوفی‌الممالک و سردار محمدیوسف خان و احمدعلی خان معتبرالدوله و حسین‌علی خان سپه‌سالار با دو رساله از سواران هزاره تا قلعهٔ قاضی رفتند. در این مورد علاوه بر حیثیت و مقام نایب محمدعلم خان، برای پیشواز او موجودیت دو رساله از سواران هزاره قابل توجه دانسته می‌شود؛ گویا این مسئله به سفر او از راه بامیان ارتباط داشته است.[۳]

---

۱. همان، ص ۷۸-۷۷.

۲. سایکس، سرپرسی، تاریخ افغانستان، ترجمهٔ عبدالوهاب فتایی، ج۱، ص ۱۴، (غیر مطبوع).

۳. جریدهٔ شمس‌النهار، ج۲، شماره ۲۴، ۱۲۵۳.

بخشی از اسناد لانهٔ جاسوسی[1]

یادداشت مذاکرات

موضوع: فعالیت‌های ناراضیان هزاره

شرکت کنندگان: ولی بیگ رهبر اتحاد مسلمانان جنگجو در افغانستان، ریک شرمن کفیل مشاور سیاسی سفارت.

زمان و مکان: ۱۹ سپتامبر ۱۹۷۹، سفارت امریکا، اسلام آباد.

صدر محمدآصف خان، رئیس سابق (قبیله) هزاره در بلوچستان و در حال حاضر نایب رئیس وزارت امور خارجه در کویته، در ۱۷ سپتامبر به من تیلفون زد و درخواست یک وقت ملاقات برای ولی بیگ کرد.

من موافقت کردم که رئیس هزاره را ببینم، اگر به اسلام آباد بیاید. او در ۱۹ سپتامبر با یک مترجم و دو ساکت آمد.

ولی بیگ شرح داد که رئیس اولین سازمان هزاره ناراضیان افغانستان است که در پاکستان شکل گرفت. گروه از کویته رهبری می‌شود، از جایی که آن‌ها عملیات را به راه می‌اندازند؛ برخلاف محل استقرار رهبران ناراضیان در پیشاور. ولی بیگ قویاً اعتقاد دارد که او باید حداقل قوا را در دور خود جمع کند و حداکثر را به جبهه جنگ با دشمن بفرستند.

در رابطه‌اش با گروه پیشاور او گفت که با تمام گروه‌ها به‌جز حزب اسلامی همکاری و تماس دارد.

ولی بیگ در پیشاور محمدنبی را از همه بیشتر می‌شناسد؛ محمدنبی در زمان ظاهر شاه در پارلمان بود. بیگ به نظر می‌آید که به‌جز افراد هزاره به کس دیگر اعتماد نمی‌کند.

در افغانستان شش میلیون هزاره داشتند که همه آن‌ها فعالانه بر علیه جمهوری دموکراتیک

---

۱. کتاب اسناد لانهٔ جاسوسی، شماره ۳۰، چاپ تهران.

افغانستان می‌جنگند. هزاره‌ها در جمهوری دموکراتیک افغانستان بر علیه سرهنگ‌ها قیام کرده‌اند و صدها تن از آن‌ها به نیروهای بیگ آمده‌اند... افسر و سرباز هم از جمهوری دموکراتیک افغانستان اخراج شده‌اند.

بیگ از مردم امریکا قدردانی کرد برای حمایت از حقوق بشر؛ بیگ فکر نمی‌کند که سرنگونی تره‌کی اهمیتی داشته، او می‌گوید که امین از او بهتر نیست. او گفت که در زمستان نیروهای او بر نیروهای امین برتری خواهد جست و ضربه‌های مهلکی بر دشمن خواهد زد.

بیوگرافی ولی بیگ: می‌گوید که او دو نوبت در پارلمان بوده (در دورهٔ ظاهر شاه). او عضو هیأت موکلان بود که در ناوا (شاید ناور) از ایالت غزنی قرار گرفته است. او به نظر می‌آید که ۴۱ ساله باشد با بدنی سالم. همراهانش همان‌طور خشن به نظر می‌آیند. آن‌ها خیلی نابغه و متفکر به نظر می‌آیند.[۱]

واقعه‌ای از سال ۱۳۱۰ شمسی

بنا به اظهار یکی از افراد باخبر محلی در سال ۱۳۱۰ شمسی، در بین مردم ده‌مرده گلزار و مردم ککر، جنگی روی داده که در آن تقریباً بیش از ۴۰۰۰ نفر از مردم ککر اشتراک داشته‌اند. آنان قریه ده‌مرده را که حدود ۴۰۰ نفر از آن دفاع می‌کردند محاصره نمودند و این جنگ نزدیک به یک ماه ادامه یافت. بعداً از اودقول و بعضی از مناطق نزدیک دیگر، مردم به کمک ساکنان ده‌مرده آمده و سرکرده مهاجمین در آن برخورد کشته شده و بقیه فرار کرده‌اند. از طرف مردم ده‌مرده علاوه بر چند نفر، شخصی به نام فقیر زوار از اهل اودقول که سرکرده گروه مخالف را کشته بود، به قتل رسیده است.

۱. همان، ص ۱۱۰. این ولی بیگ که نظریات شخص خود و سخن‌هایی به اصطلاح هوایی گفته است، آدم شناخته شده‌ای نیست؛ شاید ولی بیگ نام مستعار باشد. از نشانه‌ها چنان معلوم می‌شود که گوینده این سخنان عبدالحسین مقصودی وکیل سابق ناور در ولسی جرگه باشد.

صدمین سال آغاز کار وقایع‌نگاری ملا فیض‌محمد کاتب که بالاخره منتج به سراج‌التواریخ گردید[1]

در تاریخ‌های ما سراج‌التواریخ به حیث یک اثر معتبر بوده، در بین تاریخ‌نگاران کشور ملا فیض‌محمد کاتب هزاره از شهرت ملی و بین‌المللی برخوردار است.

پوره یک‌صد سال پیش یعنی در سال ۱۸۹۲ این شخصیت با استعداد و محقق ژرف بین و نویسنده توانا توسط استادش ملا محمدسرور اسحق‌زایی که با دربار امیر عبدالرحمن خان رابطه و شناخت داشت به امیر عبدالرحمن خان معرفی گردید تا از استعداد فکری و قلمی او استفاده شود.

ملا فیض‌محمد به امر امیر به حیث عضو دارالانشاء ادارهٔ تألیف مقرر گردید و در همان وقت عمرش بیش از بیست سال نبود ولی از استادان مجرب و علمای وقت علوم متداول آن زمان را که نصاب مشخص داشت تحصیل کرده و چون از استعداد خاص برخوردار بود، لذا در مدت کمی توانست توجه سردار کلان شهزاده حبیب‌الله را که بعداً به امارات رسید به خود جلب کند.

سال ۱۸۹۲ مصادف با دوازدهمین سال امارت امیر عبدالرحمن خان بود، او از حوادث خیلی بغرنج فاتح برآمده به ادارهٔ کشور استحکام بخشیده و می‌خواست به مسائل فرهنگی کمی توجه نماید. لذا از چیز فهمان و ملاهایی که اوامر او را قبول می‌نمودند، اداره‌ای به وجود آورد که به ترویج علم و نگارش تألیفات بپردازد او در دارالانشاء آن کسانی را گماشته که صلاحیت کار علمی داشتند و مطبعه کوچکی را نیز به کار انداخته بود که در آن اثر خودش به نام پندنامه دین و دنیا چاپ شد، در همین مطبعه که از نوع لیتوگرافی بود مکتوب‌ها و سرنامه‌ها فرامین چاپ می‌شد و در همین سال ۱۸۹۲ بود که در نشان دولت محراب و منبر بار اول به چاپ رسید.

خطاط معروف سید عطامحمد شاه قندهاری نیز در همان زمان به کار خطاطی در اداره تألیف موظف گردید. امیر در سلسله کارهای خود در همان وقت مدرسه مختصر تعمیر و قالب تدریس

---

۱. عطایی، محمدابراهیم، «صدمین سال آغاز کار وقایع‌نگاری ملا فیض‌محمد کاتب...»، روزنامهٔ انیس، شنبه ۵ دلو، ۱۳۷۰.

فقه را دایر نمود. مدرسین این دو مدرسه دو نفر از ملاهای ننگرهار و کندهار به نام ملا غلام‌محمد و ملا ابو بکر بودند که بعدها معزول و در سال ۱۸۹۳ ملا احمد جان توخی و ملا گل‌احمد احمدزایی مقرر گردیدند.[۱]

ملا فیض‌محمد کاتب در عین زمان که در ادارهٔ تألیف امیر تقریباً به حیث وقایع‌نگار کار می‌کرد، در مدرسهٔ مذکور نیز به کسب تحصیل می‌پرداخت. در تشکیلات دربارهای شرق زمین همیشه سلطانان و امرای وقت مقامی به نام وقایع‌نگاری را داشتند؛ امیر عبدالرحمن خان به صورت مستقیم چنین اداره نداشت، ولی شهزاده حبیب‌الله (بعداً امیر) که چندین مرتبه ملا فیض‌محمد را دیده و در او استعداد وقایع‌نگاری را درک کرده بود، در همان زمان که امور نیمه‌فرهنگی دوران امیر عبدالرحمن خان به او تفویض شده بود، به ملا فیض‌محمد کاتب هدایت داد تا جریانات و وقایع روزمره را یادداشت کند. در سال ۱۸۹۲ جنگ‌های داخلی من جمله جنگ هزاره نیز خاتمه یافته بود و امیر عبدالرحمن خان می‌خواست به بعضی قسمت‌های اداری دربار از اقوام هزاره کسانی را به کار بگمارد.

استاد ملا فیض‌محمد، ملا محمدسرور اسحق‌زایی هم عالم و هم با دربار آشنا بوده، می‌گویند روزی شهزاده حبیب‌الله در حضور پدرش امیر عبدالرحمن خان از ملا محمدسرور موصوف خواهش کرد تا در اداره تألیف به کار بپردازد؛ ملا محمدسرور به آن‌ها گفته بود که من نسبت معاذیر نمی‌توانم که وظیفه مقید را به سر رسانم ولی شاگردی را به شما معرفی می‌کنم که نسبت به همه کسانی که در اداره تألیف کار می‌کنند، لیاقت و توانایی دارد. گرچه عمرش از بیست زیاد نیست ولی تجربه و فهمش از پیران مجرب هم کم نیست. همان بود که ملا محمدسرور مذکور ملا فیض‌محمد را به اداره تألیف معرفی کرد و در آن‌جا به حیث کاتب مقرر کرد و تخلص کاتب از همان جا به ضمیمه نامش شهرت یافت.

امیر عبدالرحمن خان از اصطلاحات میرزا و میرزایی خوشش نمی‌آمد و به جای میرزا کلمه کاتب تازه رواج شده بود. ملاهایی که در آن اداره کار می‌کردند نام کاتب را قبول نکردند، ولی در این نوآوری ملا فیض‌محمد پیش قدم شده و بر خود نام کاتب گذاشت.

ملا فیض‌محمد پسر سعیدمحمد نواسه خداداد هزاره اصلاً از غزنی بود و در سال ۱۸۷۲ در یک خانواده متوسط متولد و از ملاهای وقت خود کسب تحصیل نموده تا این‌که در دربار به وظیفه پرداخت. او از همان سال ۱۸۹۲ کار وقایع‌نگاری را آغاز کرده و بیشتر آثار و کتب تاریخی را مطالعه

۱. غبار، غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۶۵.

نمود؛ با سرداران پیر و مسن که در دوره‌های شاه شجاع و امیر دوست‌محمد خان مصدر امور بودند و تا همان زمان زنده مانده بوند، به صحبت‌ها می‌پرداخت و یادداشت می‌گرفت.

پس از مرگ امیر عبدالرحمن که امیر حبیب‌الله به امارت رسید او ملا فیض‌محمد را موظف نمود تا یادداشت‌های خود را تنظیم و هم کتاب بنویسد. او در تحت نظر شخص امیر به نگارش وقایع تاریخی پرداخت و نام آن را تحفةالحبیب گذاشت که دو جلد خطی آن تا حال در آرشیف ملی موجود است. در این نسخه‌های قلمی حتی یادداشت‌های امیر حبیب‌الله به قلم سرخ نیز جلب توجه می‌کند.

ملا فیض‌محمد شخص عالم و متواضع بود و به هرکس که مراجعه می‌کرد به احترام پذیرا می‌شد و از جمله اشخاص معروفی که به او یادداشت شفاهی و کتبی سپرده، اخلاف امیر دوست‌محمد خان، منشی‌های دربارهای امیر شیرعلی و محمدیعقوب خان مخصوصاً قاضی‌القضات قاضی سعدالدین خان (علومی) بود که در قسمت تعیین سرحد شمال غربی کشور (افغانستان با روسیه تزاری) که قاضی موصوف در مذاکرات رئیس هیأت افغانی بود، یادداشت‌هایی به او داده که با ارزش‌ترین اسناد به شمار می‌روند.

ملا فیض‌محمد کاتب تحفةالحبیب را تا دو جلد نوشت ولی بعدها امیر حبیب‌الله به او هدایت داد تا با تفصیل زیاد به نوشتن تاریخ بپردازد که از دوران احمدشاه بابای کبیر تا دوران خودش همه حوادث را دربر می‌گیرد. همان بود که کاتب به نگارش سراج‌التواریخ پرداخت؛ او مسلسل کار می‌کرد. کاتب در نگارش سراج‌التواریخ مأخذ و منابع کار خودش را در صفحهٔ سوم جلد اول سراج‌التواریخ چنین معرفی می‌کند:

جهانگشای نادری؛

تاریخ سرجان ملکم؛

تاریخ احمدی؛

خزانهٔ عامره؛

جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ و رسالهٔ عربیه؛

سید جمال‌الدین افغانستانی (افغانی)؛

تاریخ سلطانی؛

رساله علی‌قلی میرزای اعتمادالسلطنه؛

رسالهٔ محاربه کابل و قندهار؛

کتاب حمید کشمیری؛
روزنامهٔ اعلی‌حضرت شاه شجاع‌الملک؛
کتاب حیات افغانی؛
روضة‌الصفای نادری؛
مرآت‌الفویه عربیه مؤلفه بوسفاندیک امریکایی؛
پندنامهٔ دنیا و دین و جام‌جم فرهاد میرزا.

از حکایات ثقات معمرین چون جناب سردار محمدیوسف خان بن امیر کبیر امیر دوست‌محمد خان و سردار نورعلی خان بن سردار شیرعلی خان مغفور قندهاری و قاضی سعدالدین خان بن المرحوم قاضی‌القضات عبدالرحمن خان خانعلوم و... که از آبا و اجداد خود بالواسطه شنیده و هم وقایع زمان خودشان را به چشم دیده و این وقت از طرف قرین‌الشرف پادشاهی مأمور واقعات زبانی گردیده بودند، ضم و رقم کرد و مجموعه‌ای را از جهت مطابقت اسم با مسمی موسوم به سراج‌التواریخ گردانید و بالله التوفیق و معه الاستفاضه.

سراج‌التواریخ که واقعات افغانستان از دورهٔ احمد شاه بابای کبیر تا آخرین سال‌های امارت امیر عبدالرحمن را احتوا می‌کند، معتبرترین مأخذ برای تاریخ‌نگاران مابعد بوده و در سه جلد چاپ شده است؛ جلد اول و دوم آن در یک وقایه به طبع سربی در سال ۱۹۱۲؛ در همین سال سلطنت امیر حبیب‌الله خان در ۳۷۷ صفحه در کابل طبع شده است. جلد سوم بعد از جنگ دوم افغان- انگلیس یعنی از آغاز امارت امیر عبدالرحمن، ۹۷-۱۸۸۰ م را احتوا می‌کند، طبع شده است.

دو سخن قابل توجه جدی:

اول: در جلد سوم پنج سال اخیر امارت امیر عبدالرحمن در آن قید نشده است که علتش چه باشد؟ محققین تاریخ ما باید در این زمینه کاوش نموده و نتایج تحقیقات خویش را به دست بسپارند. مرحوم پوهاند حبیبی در آخرین اثر خویش (جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان) می‌نگارد در سال ۱۳۵۸ شمسی پسر مرحوم فیض‌محمد کاتب به نام محمدعلی در حدود ۴۰۰ صفحه یادداشت‌های کاتب را که به قلم خود کاتب نوشته شده بود، به آرشیف ملی فروخت که در جمله این یادداشت‌ها واقعات پنج سال اخیر عبدالرحمن که در جلد سوم چاپ نشده نیز موجود بود. اسناد مذکور فعلاً در آرشیف ملی محفوظ است. در این زمینه انستیتوت تاریخ آکادمی علوم جمهوری افغانستان باید سخت متوجه بوده و از با صلاحیت‌ترین دانشمندان تاریخ خود را وظیفه دهند تا اسناد مذکور را مرتب و زمینهٔ چاپ آن را مساعد بسازند.

دوم: مرحوم پوهاند حبیبی در ارتباط جلد چهارم و پنجم این اثر نیز یادداشت‌هایی به نشر سپرده که من اصل متن استاد مرحوم را در این‌جا می‌آورم: «قراری که داکتر بهروز در سنه ۱۳۶۱ شمسی در مسکو به من گفت کاتب تاریخ خود را تا سال اخیر امیر عبدالرحمن و تمام دورهٔ امارت حبیب‌الله خان در یک جلد در حدود ۳۰۰۰ صفحه به خط میرزا محمدقاسم خان کابلی به فرمایش فیض‌محمد خان وزیر معارف و هدایت هاشم شایق افندی رئیس دارالتألیف نوشته و در کتابخانه معارف موجود بود که احوال قتل امیر حبیب‌الله را هم داشت، ولی اکنون موجود نیست (دریغا که اسناد و وثایق ملی ما چگونه به باد فنا سپرده شده‌اند) و نیز جلد پنجم به خط خود کاتب (ملا فیض‌محمد) و مشتمل بر احوال ۸ سال و ۳ ماه نزد عبدالغفور غرقه دیده شده بود که سرنوشت این دو جلد اخیر معلوم نیست.[۱]»

مؤسسات فرهنگی ما به خصوص آکادمی علوم افغانستان وظیفه دارند تا سرنوشت این گمگشته‌ها را معلوم نمایند؛ پرسان شود که این عبدالغفور که بود و فعلاً وارثان او کدام‌ها و کجاها می‌باشند تا اگر شده بتواند که این اثر قیمت‌دار و ارزشمند ملی دستیاب گردد. خوب به هر صورت مطلب اینست که کار فیض‌محمد کاتب انقلاب وسیع و بزرگی بوده که ما می‌توانیم بر ابعاد مختلف آن کتاب‌ها بنویسیم.

از لحاظ شخصیت فیض‌محمد کاتب بر علاوه علمیت، یک شخصیت متواضع بوده و با وصفی که نویسنده و وقایع‌نگار دربار مستبد بود، باز هم به حیث یک روشنفکر فرایض ملی و اجتماعی جامعه خود را فراموش نکرده بود. او در جمله مشروطه‌خواهان اول حتی به زندان رفت و از ضربات نیز نجات نیافت، ولی با کمال صبر و حوصله به کار علمی خود ادامه می‌داد تا که در دورهٔ امیر امان‌الله با عزت شایان از طرف اعلی‌حضرت امان‌الله و روشنفکران دولت جوانان پذیرا شد. به او وظیفه داده شده بود تا با مولوی عبدالواسع قندهاری و بدری بیگ متخصص قوانین در ارتباط تدوین قوانین جدید افغانستان همکاری نماید.

فیض‌محمد کاتب این وظیفه را با صلاحیت علمی به سر رسانید که طرف شادباش همهٔ روشنفکران واقع شد. فیض‌محمد کاتب آدم پرکاری بوده و به دربار رفت و آمد داشت ولی زندگی‌اش کاملا درویشانه بود و از همین‌جاست که از او آن‌طور چیزی که ارزش بلند مادی داشته باشد به میراث گذاشته نشده است و وارثین موصوف امروز نیز از لحاظ اقتصادی در مضیقه به سر می‌برند.

ملا فیض‌محمد کاتب شخصیت بی‌تعصبی بود و از همین‌جا همهٔ اقوام به او احترام می‌گذاشتند

---

۱. حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت، ص ۴۴.

و هزاره‌ها به او فخر و مباهات می‌کردند.

او در هزاره‌ها نفوذ داشت، ولی در انتقال امارت از امان‌الله و حمله حبیب‌الله کلکانی بر کابل، هزاره‌ها به طرف امان‌الله فعالیت می‌کردند. دربار حبیب‌الله کلکانی چند نفر از متنفذین اهل تشیع و خود فیض‌محمد کاتب را جبراً موظف نمود که به هزاره‌جات رفته و بیعت هزاره‌ها را برای‌شان بگیرند. در سال ۱۳۰۸ش، طی فرمانی که عنوانی فیض‌محمد کاتب صادر شده بود، محمدعلی جوانشیر چنداولی و قاضی شهاب و خلیفه محمدحسن و استاد غلام‌حسن نیز شامل بودند، به دایزنگی رفتند ولی هزاره‌ها موافقه به بیعت ننمودند، لذا آن‌ها بدون اخذ بیعت به کابل بازگشتند. موقعی که به دربار رفتند و از عدم موفقیت خویش اطلاع دادند، چماق به دستان دربار این شخصیت عالم و مورخ نامدار کشور را زیر ضرب گرفته آن‌قدر او را زده و اذیت دادند که از همان مریضی در همان سال ۱۳۰۸ شمسی وفات شد؛ روحش شاد باد.

در اخیر این نوشته باید افزود که امسال ۱۹۹۲، یک‌صدمین سال آغاز کار وقایع‌نگاری مرحوم دانشمند فیض‌محمد کاتب کامل می‌شود و باید به تجلیل آن اگر از طرف یکی از مؤسسات فرهنگی کشور سیمینار یا سمپوزیمی دایر شود، کار خیلی به جا خواهد بود.

این را هم باید افزود که یک تعداد آثار قلمی مرحوم فیض‌محمد کاتب به صورت ناچاپ در آرشیف ملی موجود است؛ اگر امکاناتی میسر شده بتواند در طبع و نشر آن نیز باید توجه شود. چون اثر معروف او یعنی سراج‌التواریخ که سال‌ها قبل چاپ شده و فعلاً کمیاب حتی نایاب شده، لذا بی‌جا نخواهد بود که در صورت امکان به طبع مجدد آن نیز پرداخته شود.

دربارهٔ سراج‌التواریخ و مؤلف آن، ملا فیض‌محمد کاتب[1]

... یکی از نخستین کتابی‌هایی که در افغانستان با حروف چاپ گردیده عبارت است از تاریخ رسمی افغانستان سراج‌التواریخ.

جلدهای اول و دوم این کتاب در سال ۱۳۳۱هـ.ق. (۱۹۱۲م) در کابل چاپ شده است. تاریخ افغانستان از آغاز سلطنت خاندان سدوزایی، یعنی از دورهٔ احمدشاه (اواسط سده هجدهم) تا اخیر جنگ افغان- انگلیس (۴۲-۱۸۳۸) در جلد اول جا داده شده است. جلد دوم آن تاریخ افغانستان را از سال ۱۸۴۳ تا جلوس عبدالرحمن خان به تخت سلطنت (۱۸۸۰) دربر می‌گیرد.

جلد سوم این کتاب کامل چاپ نشده است. در نمونه‌هایی که از کتابخانه‌ها به دست آمده است، حوادث افغانستان تا اواسط ماه سپتامبر ۱۸۹۶م چاپ شده است. این دو جلد در بهترین کاغذ نازک با قطع ۲۱*۳۳ سانتی متر در مطبعه امیر چاپ گردیده است. یادداشت‌ها و تفسیرها در حواشی جا داده شده است.

جلد اول در ۱۹۴ صفحه و جلد دوم ۱۸۳ صفحه بوده که جمعاً ۳۷۷ صفحه را دربر می‌گیرد. فهرست مطالب در آن بازتاب یافته است. عبارت به طور ناگهانی در صفحه ۱۲۴۰ از هم می‌گسلد؛ قرار بود محتوای جلد، تاریخ دورهٔ حکمرانی عبدالرحمن را تا اول اکتبر ۱۹۰۱ دربر گیرد. آخرین تاریخ یاد شده در آن سال ۱۳۳۳هـ.ق. (۱۹۱۴م) است که سال آغاز آن را نشان می‌دهد. لیکن چاپ این کتاب چندین سال به درازا کشید و تا اخیر زندگی حبیب‌الله خان نیز طبع نگردید. بعد از قتل حبیب‌الله خان (۲۰ فبروری ۱۹۱۹م) چاپ دوباره این کتاب تا پنج سال دیگر معطل قرار داده شد، اگرچه فصل‌های اخیر جلد سوم تکمیل شده و جهت چاپ آماده شده بود.

امیر امان‌الله در اواخر سال‌های بیست قرن بیستم به چاپ جلد سوم سراج‌التواریخ علاقه گرفت و فصل‌های اخیر آن را که در برگیرنده سال‌های نزدیکی عبدالرحمن با انگلیسی‌ها (سال‌های هشتاد

---

۱. رامادین، و. ا، «مقاله آغاز صنعت چاپ در افغانستان»، ترجمهٔ اسدالله ندیم، مجلهٔ سباوون، شماره ۶، ۱۳۶۹.

قرن ۱۹) بود، عمیقاً مطالعه کرد. شواهد گنگ یا حداقل نیمەروشن مناسبات انگلیس و افغان در سال‌های هشتاد سده ۱۹، امان‌الله خان را برآشفته ساخت؛ به ویژه که دربارهٔ علل اعطای نشان عالی ستاره هند از جانب ملکه بریتانیای کبیر به عبدالرحمن خان نهایت زیاد گفته شده بود؛ حادثات این دورهٔ نهایت قراردادی و رسمی ارائه شده بود. امیر امان‌الله خان از خواندن این فصل‌ها چنان برآشفته شد که دستور سوزاندن و دوبارەنویسی آن را داد. این دستور که بیانگر گرم مزاجی امان‌الله خان و آشتی ناپذیری او با انگلیس بود، فراموشی چاپ جلد سوم سراج‌التواریخ را به دنبال داشت. به این گونه جلد سوم این کتاب کامل چاپ نشد و درباره جلد چهارم آن گفته می‌شود که هیچ به چاپ آن اقدام نشد.

شرایط ناگوار، مؤلف سراج‌التواریخ را از کار بازداشته نتوانست. او کتاب دیگری را که دربر گیرندهٔ دورهٔ سلطنت امیر امان‌الله خان (۲۸-۱۹۱۹) بود، نوشت. در برخی از یادداشت‌های رسمی این کتاب را جلد پنجم سراج‌التواریخ یاد کرده‌اند؛ این کتاب نیز بخت چاپ نیافت؛ شاید دستنویس آن حفظ شده باشد.

دستور امان‌الله خان مبنی بر سوزاندن فصل‌های چاپ شده جلد سوم سراج‌التواریخ هنوز روشن نیست که آیا امیر دستورش را در این مورد باز گرفت یا خیر؛ شواهد کافی در دست نیست. اگر این دستور به کار بسته شده باشد، آن‌گاه قضاوت ما دربارهٔ محتوای این کتاب دقیق نخواهد بود.

بخشی از جلد سوم سراج‌التواریخ که در سال‌های ۱۸-۱۹۱۵ در مطبعه کابل چاپ شده بود، حفظ گردیده است و در کتابخانه‌های تعدادی از کشورهای جهان چندین نسخه از آن وجود دارد؛ گفته می‌شود که این نسخه‌ها نزد افراد و اشخاص نیز وجود دارد. در کتابخانه‌های اتحاد شوروی جلد اول و دوم آن زیاد دیده می‌شود و اما جلد سوم آن را ندرتاً مشاهده کرده می‌توانیم.

مورخ شوروی آ. آ. سیمونوف در مقاله تقریظی‌اش از شمار نسخه‌های چاپ شده جلدهای اول و دوم سراج‌التواریخ، چنین یادآوری می‌کند: «نمی‌دانم که این کتاب در خود افغانستان و در خارج از مرزهای آن به کدام اندازه انتشار یافته است، اما نسخه‌هایی که از جانب نماینده دیپلوماتیک ما رفیق «ای» در اوضاع و احوال به خصوصی برایم اهدا شد، از نمایشگاه امیر حبیب‌الله به دست آورده شده بود. در کتابخانه‌های کابل از این نسخه خبری نبود و اما به اساس گفته رفیق ای در نمایشگاه امیر تقریباً ۲۰۰ نسخه از آن دیده شده است.

به اساس این گفته، قضاوت ما دربارهٔ توزیع نشدن نسخه‌های جلد اول و دوم سراج‌التواریخ در زمان حیاب حبیب‌الله خان در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها نادرست خواهد بود، زیرا در شماره‌های

سراج‌الاخبار، اعلانات زیادی درباره فروش این کتاب و هدیه آن وجود دارد. لیکن امکان می‌رود که امیر برخی از نسخه‌های چاپ شده را تا طبع مکمل هر چهار جلد آن حفظ کرده باشد. بناءً گفته می‌توانیم که جلدهای اول و دوم سراج‌التواریخ بیشتر از ۲۰۰ نسخه چاپ شده است؛ روشن است که نسخه‌های نامکمل جلد سوم آن در زمان حیات حبیب‌الله خان به فروش گذاشته نشده است.

حبیب‌الله خان شخصاً در کار نوشتن سراج‌التواریخ سهم می‌گرفت و به همهٔ افراد خانواده و دربار تأکید می‌کرد تا در کار تکمیل و چاپ این کتاب به مثابه یک امر بزرگ دولتی سهیم شوند. در صفحهٔ اول این کتاب نوشته شده است که «سراج‌التواریخ به دستور خاص سراج‌الملت و الدین امیر حبیب‌الله خان پادشاه عادل و دیندار نوشته و چاپ شده است.»

از نخستین تقریظی که در سال ۱۹۲۴ توسط آ. آ. سیمونوف دربارهٔ سراج‌التواریخ نوشته شده بود، روشن است که با خواندن نخستین فصل‌های آن متوجه می‌شویم که این کتاب، تاریخ رسمی افغانستان است و این حقیقت از فصل اول این کتاب که توسط مؤلف نوشته شده است، برمی‌آید که سراج‌التواریخ به دستور امیر نوشته شده است؛ روشن است که سوژه رسمی را در بر دارد.

ادعای تاریخ رسمی بر سراج‌التواریخ بدین معناست که این کتاب در بر دارنده شواهد تاریخی به سلیقه امیرست؛ نظارت و کنترل بر نوشته‌های مؤلف وجود داشته است. آمادگی به نوشتن کتاب سراج‌التواریخ در زمان عبدالرحمن از جانب شهزاده حبیب‌الله و شهزاده نصرالله آغاز شده بود. سپس حبیب‌الله خان بر نوشته‌ها و چاپ سراج‌التواریخ نظارت می‌کرد؛ او نوشته‌های مؤلف را می‌خواند و تصحیحاتی به این نوشته‌ها می‌آورد. گفته می‌شود که حواشی صفحات ۲، ۳، ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۱۱۴، ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۳۴، ۸۳۷ و ۱۲۳۶ از خود امیر می‌باشند. افزون بر این بعضی از اعضای خاندان شاهی و کارمندان بلند پایه دولت نظریه دستور امیر موظف به کنترل و نظارت بر نوشته‌های سراج‌التواریخ شده بودند.

مؤلف سراج‌التواریخ در پایان جلد اول آن حرف‌های جالبی درباره سهم و هدایت حبیب‌الله خان بر شیوه تألیف، تصنیف و چاپ این کتاب دارد. او از کارهای امیر توصیف و تحسین نموده و سهم خود را ناچیز می‌پندارد. در این گفته‌های مؤلف سراج‌التواریخ به وضاحت دیده می‌شود که این کتاب به مثابه یادگار تاریخ رسمی افغانستان نگاشته شده است. مؤلف کتاب سپس از سخنان توصیف‌آمیز می‌نویسد: «در نتیجه خیرخواهی حامی ترقی و ناشر معارف اعلی‌حضرت سراج‌الملت و الدین، جلد اول سراج‌التواریخ که دربرگیرنده احوال سلطنت خاندان سدوزایی‌هاست، به اتمام رسید. سزاوار یادآوری است که مؤلف این کتاب آن حضرت عالی‌جناب و در خور ستایش است، نه بنده

حقیر و ناکاره.»

مؤلف سراج‌التواریخ به اندازه‌ای شکسته‌نفسی می‌کند که حتی از مؤلف بودنش انکار می‌کند. فیض‌محمد این حقیقت را به دستور حبیب‌الله خان پیوند می‌دهد که به اساس آن مدرس مدرسه شاهی عبدالرئوف خان و منشی حضور امیر عبداللطیف خان، این دو دانشمند عالی‌قدر که خوب را از ساختگی و ضعیف را از بی‌عیب تمیز داده می‌توانستند. به نظارت و کنترل بر دستنویس جلد اول این کتاب موظف گردیده بودند. این دو پس از بررسی موشکافانه دستنویس، آن را به اختیار امیر می‌گذاشتند. امیر گذشته از مصروفیت‌های امور مهم شاهی و جهانداری دستنویس را ورق به ورق و فصل‌به‌فصل می‌خواند. هدایات و تغییرات لازم به آن وارد می‌کرد.

در نوشتن سراج‌التواریخ افزون بر استناد نوشتاری از شواهد و نقل قول‌های بزرگان خاندان سلطنتی و دیگر اشخاص با نفوذ اقوام و قبایل نیز استفاده شده است. حبیب‌الله خان شماری از افراد مطمئن و کهنسال را به این کار برگزید تا گفته‌های ایشان حقیقت وقایع گذشته را تصدیق کند. امیر به آنان دستور داد که: «چیزهایی که از پدران و نیاکان خود شنیده‌اند و یا با چشمان خود دیده و با گوش‌های‌شان شنیده‌اند، بازگو دارند.»

در مقدمه سراج‌التواریخ تنها از سه تن از این قصه‌گوهای بانفوذ که از اعتماد امیر برخوردار بودند، نام برده شده است: «محمدیوسف خان فرزند امیر دوست‌محمد خان، سردار نورعلی خان فرزند سردار شیرعلی خان قندهاری و قاضی سعدالدین خان فرزند قاضی عبدالرحمن خان.

در نگاشتن سراج‌التواریخ افزون بر شواهد و گفته‌های سه تن یاد شده، از نقل قول‌ها و گفته‌های دیگر اشخاص و افراد بانفوذ و مطمئن نیز استفاده نموده است.

حامیان و راهنمایان تاریخ رسمی افغانستان عبارتند از خود امیر حبیب‌الله خان و برادرش نصرالله خان. اینان در بعضی حالات خود منبع شفاهی اطلاعات دربارهٔ حوادث تاریخی دورهٔ خودند؛ حبیب‌الله خان در تهیه و تدوین جلد اول شخصاً سهم فعال داشت؛ در جلدهای دوم و سوم آن شعله‌های سهم فعال وی در تصحیح، تهیه و تکوین این کتاب کم‌کم به خاموشی می‌گراید؛ در جلد سوم نقش نصرالله خان بیشتر می‌شود. او در خاطراتش از سفر لندن در سال ۱۸۹۵، عصری ساختن ترکیه عثمانی را مردود می‌شمارد.

لازم است از یادداشت‌های داکتر عبدالغنی دربارهٔ خصوصیات امیر حبیب‌الله خان یادی کنیم؛ او می‌نویسد که: «امیر شخص تیزهوش و با فراست بود و حافظهٔ خوبی داشت. اما در سال‌های اخیر زندگی‌اش دچار ضعف حافظه گردید و از اندک‌ترین کار دماغی رنج بیشتر می‌برده است.»

در مقدمهٔ سراج‌التواریخ از ۱۶ کتابی که در نوشتن آن استفاده شده است، نام برده می‌شود. لازم است به این فهرست اندکی روشنی افگنده شود. این کتاب‌ها دربارهٔ علوم سده نوزدهم اروپا نیز به مؤلف سراج‌التواریخ معلوماتی را ارائه داشته است. بیشتر بر تصنیف اوتوبیوگرافی امیر عبدالرحمن به نام پندنامهٔ دین و دنیا درنگ می‌کنم. این کتاب‌ها عبارتند از:

جهانگشای نادری؛
تاریخ آقای جان مالکوم؛
تاریخ احمدی؛
خزانه امیر؛
جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ؛
رساله عربیه سید جمال‌الدین افغانی؛
تاریخ سلطانی؛
رساله علی‌قلی میرزای آیت زادالسلطنه ایرانی؛
رساله محاربه کابل و قندهار؛
کتاب منظومه حمید کشمیری؛
روزنامه اعلی‌حضرت شاه شجاع‌الملک؛
کتاب حیات افغانی مؤلفه دو بیتی حیات خان؛
روضة‌الصفای ناصری؛
عربیه مؤلفه کارنیلیوس فان دیک امریکایی؛
پندنامه دین و دنیا پادشاه جنت‌مکان اعلی‌حضرت ضیاءالملک و الدین مرحوم؛
جام‌جم فرهاد میرزا.

نویسندهٔ بی‌مقام و لقب و سراج‌التواریخ وی[1]

... اکنون از مؤلف دیگری سخن می‌گوییم که نه نامی داشت و نه نشانی، نه ثروتی و نه مقامی و نه کدام لقبی و منزلتی. به اساس پندارهای آن وقت، مؤلف یاد شده، انسانی وابسته به اقشار پایینی و متعلق به ملت ستمدیده هزاره بود. لیکن مقام و منزلت او در تاریخ و فرهنگ افغانستان خیلی بزرگ است و نام وی در صدر نام‌های بزرگ و معتبر تاریخ افغانستان قرار دارد. سخن دربارهٔ فیض‌محمد کاتب هزاره نویسندهٔ سراج‌التواریخ است.

شواهد و معلومات دربارهٔ مؤلف سراج‌التواریخ از آن جهت جالب است که بیوگرافی وی مثال زنده‌ای از تکامل فرهنگ در افغانستان است که از باتلاق قرون وسطایی به مرحلهٔ جدید تاریخ معاصر گام می‌گذاشت.

نخستین پژوهشگران شوروی که با مؤلف سراج‌التواریخ آشنایی یافتند، عبارت از کارمندان هیأت دیپلوماتیک شوروی در کابل بودند که در سال ۱۹۱۹، پس از برقراری مناسبات دولتین به کار آغاز کردند. در آن وقت افغانستان تازه به استقلال رسیده در آستانه برگزاری اصلاحاتی قرار داشت که توسط امیر جوان، امیر امان‌الله خان آغاز گردیده بود.

... ای.ام رایسنر و ا.ام. ریکس اعضای اولین هیأت دیپلوماتیک شوروی که در ۱۴ دسامبر ۱۹۱۹ وارد کابل شده بودند، دربارهٔ خصوصیات و اوصاف فیض‌محمد، نظر به برداشت و خاطرات شخصی‌شان چیزهایی نوشته‌اند. به اساس شواهد آنان در محافل رسمی و محافل مهمانی امیر افغانستان، نه تنها کارمندان بلندپایه، بل افراد متوسط دولت و خدمتکاران دربار نیز حضور می‌داشتند. در پذیرایی اعضای هیأت دیپلوماتیک نیز وضع به همین منوال بود.

حضور فیض‌محمد، کاتب دربار، در چنین محافل حتمی بود. او به اساس گفته ذوات فوق، ظاهر نامنظم داشت؛ دارای بینی پهن گوشتی و چشمان خرد بود؛ ابروان اندوهگین و افتاده بر چهره‌اش

---

۱. مجلهٔ سباوون، شماره ۷ و ۸، سال ۱۳۶۹.

سنگینی می‌کرد. او هرگز به آدم زیباروی نمی‌ماند.

فیض‌محمد در میان افراد پایین رتبه و خدمتکاران دربار، خموش‌ترین و کم حرف‌ترین آنان بود. در چهره‌اش، در جامه‌اش و در رفتارش نشانه‌هایی نبود که او را از دیگران برجسته‌تر سازد. لیکن او همه چیز را زود درک می‌کرد و تمام اتفاقات، رویدادها و کارهای امیر را خوب در حافظه نگه می‌داشت؛ با آن هم او خود را نمایان نمی‌ساخت و می‌کوشید در تاریکی قرار داشته باشد. او صاحب قریحهٔ عجیبی بود؛ می‌کوشید در جایی حضور یابد که در آن‌جا چیزهای مهم و گپ‌های تازه وجود داشت؛ با دقت خارق‌العاده‌ای به همه چیز گوش فرا می‌داد. اگر کسی به او دقیقاً و عمیقاً خیره می‌شد، آن‌گاه درمی‌یافت که فیض‌محمد، کاتب حرفه‌ای دربار است و با نگارش حوادث و رویدادهای مهم تاریخی سروکار داشته است.

نام مکمل مؤلف سراج‌التواریخ، در آغاز جلد اول این کتاب چنین نوشته می‌شود: «فیض‌محمد کاتب فرزند سعید محمد مغول مشهور به هزاره محمدخواجه.» فیض محمد از خاندان محمدخواجه است. شواهد موجود در بیوگرافی فیض‌محمد نشان می‌دهد که او از مناطق هزاره‌نشین غزنی برخاسته است. در آن وقت سه قوم در غزنی به سر می‌بردند که یکی از آن‌ها قوم محمدخواجه بود. در صفحات ۱۱۴، ۸۵۰، ۸۵۱، ۱۰۱۹ و ۱۱۱۷ سراج‌التواریخ دربارهٔ موجودیت این سه قوم یاد گردیده است.

فیض‌محمد در سال ۱۸۶۲ در منطقه قره‌باغ غزنی چشم به جهان گشوده است. او در سال‌های طفولیت و نوجوانی زبان عربی و علوم متداول را از نزد علمای دین عمیقاً فرا گرفت. به سن ۱۸ سالگی با پدر و چند تن دیگر از خویشاوندانش، غزنی را به مقصد فراگرفتن دانش به سوی قندهار ترک گفت. سپس به هند سفر نموده و در شهرهای لاهور و پیشاور زبان‌های انگلیسی و اردو را فرا گرفت.

بعد از پایان تحصیل در سال ۱۳۰۶ قمری (۱۸۸۷م) به جلال‌آباد برگشت و از آن‌جا به کابل آمد و هم در این‌جا مسکن گزین شد. شهروندان کابل را در آن وقت عقیده بر آن بود که فیض‌محمد بیشتر از همه می‌داند، دانشمند برجسته و متبحر بوده و در دانش شریعت، تاریخ و ادبیات همتایی ندارد. مردم چنین می‌پنداشتند که او به ستاره‌شناسی نیز دسترسی داشته و به کمک حروف ابجد به فال و پیشگویی می‌پردازد.

دانش زیاد، گوشه‌گیری در زندگی، اندوخته‌ها و خاطرات سفرهای بی‌شمار او را به یک شخص مرموز و شگفت‌انگیزی مبدل ساخت. شایعاتی نیز هست که بر اساس آن فیض‌محمد با جادو و

اجنه سروکاری داشته است. از همین روست که علاقه‌مندی در مطالعه شخصیت مرموز وی بیشتر می‌شود. مورخان و پژوهشگران می‌کوشند تا گوشه‌های تاریک بیوگرافی وی را بشکافند. شهروندان کابل از در احتیاط با او پیش‌آمد می‌کردند، زیرا گفته می‌شد که فیض‌محمد کسی را که پسندش نیاید با روزهای تیره آشنا می‌سازد.

فیض‌محمد تا سال ۱۸۹۳ در کابل زندگی می‌کرد و کار دولتی نداشت و به گمان اغلب پیشهٔ آزاد داشت و اما در سال یاد شده از طرف شهزاده حبیب‌الله به دربار آورده شد و به کارهای دولتی اشتغال یافت. شواهدی که در جلد سوم سراج‌التواریخ آورده نشان می‌دهد که او در مسیر وظیفه دولتی، از خط‌خوان و نامه‌رسان گرفته تا مورخ رسمی دولت و یا کاتب حضور امیر، راه‌های پرپیچ‌وخمی را پیموده است؛ درجه خدمت فیض‌محمد خیلی دیر بلند می‌رفت. فیض‌محمد را تا پایان کار جلد دوم سراج‌التواریخ به نام معمولی کاتب یاد می‌کردند و همین نام کاتب در مقدمه جلد اول این کتاب به وی نسبت داده شد.

بسیاری از بزرگان دربار و افراد معتبر آن وقت، به فیض‌محمد با دیده تحقیر می‌نگریستند. در محافل اشراف و اعیان او را نادیده می‌گرفتند و چنان برخورد با وی داشتند که با یک خدمتکار معمولی دربار می‌داشتند. او را تنها به نام کاتب صدا می‌زدند. شاید هم از اقشار پایینی به او کاتب صاحب خطاب می‌کردند. مورخان افغانی پس از مطالعه کتاب و زحمتکشی‌های فراوانش به او احترام زیاد قایل شدند و از در ستایش، او را به نام فیض‌محمد خان و یا مورخ رسمی یاد کرده‌اند، زیرا کتاب سراج‌التواریخ او به مثابه مأخذ معتبر و گران‌بها به استفاده مورخان پسین درآمد.

فیض‌محمد در دربار حبیب‌الله خان حالت ناگواری داشت. او تحت نظارت مستقیم امیر کار می‌کرد و پیوسته به او هشدار می‌دادند که هر چه بیشتر نیروی خود را جهت انجام سریع کار متمرکز سازد. شهروندان کهنسال کابل حکایت کرده‌اند که امیر وظایف و کارهای نهایت دشوار به فیض‌محمد محول می‌ساخت و به او دستور می‌داد تا فصل‌های معین سراج‌التواریخ را در اوقات معین بنویسد. اگر وظایف داده شده به اوقات معین انجام نمی‌یافت، آن‌گاه امیر مورخ خود را مجازات می‌کرد و غالباً به لت‌وکوب وی می‌پرداخت. افزون بر مجازات جسمانی، جزاهای دیگری نیز به فیض‌محمد داده می‌شد؛ به گونه مثال: بخشی از معاش ناچیز وی را برایش نمی‌دادند.

در کار فیض‌محمد روی نوشتن سراج‌التواریخ، تحت اوضاع و شرایط معین، سکتگی وارد شد؛ این سکتگی در سال ۱۹۰۹ رخ داد. در این سال بعضی از اعضای سازمان مخفی مشروطه‌خواهان که جهت استرداد استقلال و راه‌اندازی اصلاحات جدی در کشور مبارزه می‌نمودند، افشا شدند و مورد

عقاب امیر قرار گرفتند. اعضای فعال این سازمان به مجازات شدید محکوم شدند، لیکن بسیاری از افرادی که به این سازمان وابستگی نداشتند و تنها به مبارزه آن علاقه‌مندی نشان می‌دادند نیز تحت تعقیب ارگان‌های دولتی قرار گرفتند. بسیاری از اعضای فعال سازمان مخفی مشروطه‌خواهان به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند؛ آنانی که از شکنجه‌های زندان جان به سلامت بردند، پس از جلوس امیر امان‌الله به تخت سلطنت در سال ۱۹۱۹میلادی، روی رهایی را دیدند. بخشی از دستگیر شدگان نظر به ملحوظات مختلف از طرف امیر حبیب‌الله خان عفو گردیدند؛ عفو شدگان بیشتر از اهل حرفه و مسلک بودند که امیر به خدمت آنان نیازمند بوده و بیمی از آنان نداشت؛ فیض‌محمد کاتب نیز در زمرهٔ چنین افرادی قرار داشت که پس از سپری نمودن مدت کوتاه از زندان رها شد.

فیض‌محمد پس از رهاییش از زندان بدون درنگ به کار خود روی نوشتن سراج‌التواریخ ادامه داد تا این که در سال ۱۳۳۱ق. (۱۹۱۲م) دو جلد اول و دوم آن از چاپ برآمد.

امیر حبیب‌الله خان در همان سال به فیض‌محمد دستور داد که کار نوشتن جلد سوم را آغاز کند. اندازه معاش ماهانه وی به چند روپیه می‌رسید. فیض‌محمد تا رسیدن به این پله نردبان، دشواری‌های فراوان را متحمل شده بود. او یگانه مورخ دربار بود که تنها به نوشتن حوادث تاریخی گماشته شده بود. فیض‌محمد علاوه بر نوشتن سراج‌التواریخ، با جریدهٔ سراج‌الاخبار نیز همکاری داشت و یکی از همکاران قلمی آن شمرده می‌شد.

در زمان سلطنت امیر امان‌الله خان، فیض‌محمد در موقف پیشینش نماند. موقف پیشین این مورخ هرچه بود به اعاشه خانواده بزرگ وی کمک می‌کرد. او در سن پیری از این موقف قرون وسطایی مورخ و یا حادثه‌نگار دربار، از جانب امان‌الله خان لغو قرار داده شد؛ فیض‌محمد از این به بعد از راه آموزگاری و کارهای مطبوعاتی امرار معاش می‌کرد. او نخست در ادارهٔ مطبوعاتی وزارت معارف؛ سپس سال‌های مدیدی تا هنگام سقوط جوانان افغان در لیسهٔ حبیبیه آموزگاری می‌کرد. در سال‌های اخیر این دولت در کار نگارندگی جریدهٔ انیس نیز سهم می‌گرفت. شواهد دست‌داشته از سرگرمی‌ها، مصروفیت‌ها و کارهای فیض‌محمد مؤلف سراج‌التواریخ در زمان سلطنت امیر امان‌الله خان نشان می‌دهد که او به مثابه نمایندهٔ قشر خاص روشنفکران افغان آن وقت، از دولت جوانان افغان راضی بوده و با عشق و علاقه فراوان به کار و بار خود جهت رشد معارف و فرهنگ ادامه می‌داد و از احترام عمیق جوانان افغان برخوردار بوده است.

فیض‌محمد در کار تألیف کتاب‌های درسی که سخت ضروری و حتمی پنداشته می‌شدند، سهم

می‌گرفت. در لیسهٔ حبیبیه مضامین تاریخ و ادبیات را تدریس می‌کرد. مؤلف سراج‌التواریخ نه تنها با تاریخ سده‌های ۱۸ و ۱۹ افغانستان و کشورهای همسایه آن به‌خوبی آشنایی داشت، بل خود نیز منبع گران بهای حوادث تاریخی افغانستان و دیگر کشورهایی که با افغانستان سروکاری داشتند، طی ۳۰ سال اخیر زندگی‌اش بود.

شاگردان فیض‌محمد و دیگر کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند، با صمیم قلب و احترام بی‌پایان از خصایل عالی اخلاقی و آدمیت وی یاد می‌کنند. به اساس حکایت آنان فیض‌محمد به صفت مورخ و آموزگار با همه یکسان برخورد خوب داشت؛ می‌گویند که فیض‌محمد در برابر شاگردانش مهربان و دلسوز بود. او انسانی با نشاط و شوخ‌طبع و خوشدار و بذله‌گویی بوده است. حکایت می‌کنند که او در شوخ‌طبعی و بذله‌گویی مهارت و استادی به خرج می‌داده است.

هیأت تحریر جریدهٔ انیس او را به کارهای بررسی از سوء استفاده در مؤسسات و محلات مختلف موظف می‌کرد. این نشانه اعتماد بزرگ جوانان افغان به شخص فیض‌محمد است. او را با هیأتی تحت ریاست حسین خان که یکی از کارمندان بلند پایه حکومت جوانان افغان بود، جهت بررسی شورش‌های ولایت هرات به آن ولایت اعزام نمود.

حبیب‌الله مشهور به بچه سقاو، فیض‌محمد را هنگام شعله‌ور شدن جنگ‌های داخلی در زمره هیأتی به هزاره‌جات فرستاد. فیض‌محمد از لطف تقدیر از این مأموریت جان به سلامت برد و بدون اجرای دساتیر حبیب‌الله به کابل بازگشت. نتایج ناکام این مأموریت، حبیب‌الله و نزدیکان او را برآشفته ساخت؛ فیض‌محمد و دیگر اعضای این هیأت نه تنها به سهل انگاری در اجرای دساتیر، بل به همکاری با مخالفان رژیم کابل نیز متهم شدند؛ آنان از جانب مقامات کابل سزاوار جزاهای شدید شناخته شدند. می‌گویند که حمیدالله برادر کوچک حبیب‌الله به گسترش این پروسه دامن می‌زد؛ به اساس پندار حمیدالله، اعضای این هیأت محرمانه هزاره‌ها را علیه حکومت کابل تحریک نمودند؛ مردم هزاره‌جات در نتیجه این تحریکات با حبیب‌الله اعلان جنگ دادند. در منطقه سرچشمه قشون دولتی را با شکست روبه‌رو ساختند. بناء حمیدالله بر آن شد که اعضای این هیأت با چوب‌های محکم و ضخیم لت‌وکوب شوند. تنها یک تن از آنان به نام خلیفه غلام‌حسن چنداولی که وظیفه آموزگاری داشت، از این لت‌وکوب در امان ماند و توانست خود را پنهان سازد. بعضی‌ها می‌گویند که پس از بازگشت هیأت، حبیب‌الله بر فیض‌محمد بد گمان شد و دستور داد او را مورد لت‌وکوب شدید قرار دهند. فیض‌محمد به دستور حبیب‌الله به زندان انداخته شد، اما زود رها گردید.

به هر صورت لت‌وکوب و شکنجه‌های پی هم بالای مورخ سال‌خورده تأثیر منفی گذاشت. او

از دست لت‌وکوب و شکنجه‌های زیاد، ناتوان و کم‌نیرو شد. شهروندان کهن سال کابل حکایت می‌کنند که فیض‌محمد پس از این شکنجه‌ها و لت‌وکوب به مشکل از جا برمی‌خاست. شواهدی وجود دارد که او جهت تداوی به ایران رفت، لیکن به زودی پس از بازگشت از ایران به روز شانزدهم ماه رمضان‌المبارک ۱۳۴۹هـ‌ق. در شهر کابل وفات نمود. لیکن به اساس بعضی شواهد، او در ماه مارچ ۱۹۳۱م، ۱۶ شوال ۱۳۴۹ق.، وفات کرده است. صحت این تاریخ‌ها هنوز تثبیت نشده است.

فیض‌محمد پیش از آغاز کار بر نوشتن سراج‌التواریخ بنا به دستور امیر حبیب‌الله خان تاریخ افغانستان را در ۲ جلد نوشت که به افتخار امیر به نام تحفة‌الحبیب یاد گردیده و در اخیر سال ۱۹۰۴ م کار آن پایان یافت. لیکن این کتاب مورد پسند حبیب‌الله خان واقع نشده و دستور چاپ نیافت. بنا به بعضی از شواهد این کتاب در سال ۱۳۲۲ هـ ق. (۱۹۰۴ م) دوباره نوشته شده است.

به فیض‌محمد دستور داده شد که تاریخ افغانستان را از سر بنویسد که این نوشته دوباره وی نام سراج‌التواریخ را به خود گرفت. فیض‌محمد افزون بر این کتاب آثار و نوشته‌های دیگر به شکل رساله دارد. خاطرات وی که به قلم خودش نوشته شده بود، بخت چاپ نیافت.

مقایستاً یادآور می‌شویم که مورخان و یا حادثه‌نگاران رسمی افزون بر افغانستان در دیگر کشورهای شرقی چون ترکیه و ایران در سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ موجود بودند. لیکن در این کشورها مورخان به حادثه‌نگاری سرگرم نبودند، گرچه بودوباش آنان در قرارگاه دولت بود.

فیض‌محمد آخرین مورخ دربار و یا حادثه‌نگار دولت در تفاوت این کشورها تا سال ۱۹۲۸م مصروف حادثه‌نگاری بود. اگر چه در سال اخیر کارش از این بابت معاش به دست نمی‌آورد. حادثه‌نگاری (ایستوریگرافی) در نتیجه تشکل دولت مرکزی افغانستان و مرکزیت به امور دولتی در اوایل سده بیستم روی کار شد. افغانستان از اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ صاحب دولت نسبتاً تمرکز یافته سلطنت امرا شده بود. این دولت به حادثه‌نگاری رسمی ضرورت داشت که تاریخ کشور را به سلیقه خاندان سلطنتی بنگارد. حادثه‌نگاری رسمی در دولت افغانستان از جانب عبدالرحمن خان بنا نهاده شد و فرزند وی حبیب‌الله خان به این کار رونق بیشتر بخشید تا این‌که تاریخ رسمی افغانستان به نام سراج‌التواریخ نوشته شد.

متون سراج‌التواریخ به دستور و نظارت مستقیم حبیب‌الله خان نوشته شد. امیر افزون بر خود، برخی از خویشاوندان و افراد وفادارش را به بررسی از نوشته و چاپ این کتاب موظف ساخت. در سراج‌التواریخ، مخصوصاً در جلدهای اول و دوم آن نظرات امیر و نزدیکانش بیشتر از نظر مؤلف آن بازتاب یافته است.

نگارش تاریخ سده ۱۸ افغانستان در سراج‌التواریخ بیشتر با استفاده از مأخذ کتبی صورت گرفته است، اما در نگارش تاریخ سده ۱۹ افغانستان، بیشتر به حکایات و نقل قول شفاهی اتکا شده؛ تنها در نگارش تاریخ جنگ اول افغان-انگلیس به اسناد نیز روی آورده شده است. به این اساس گفته می‌توانیم فصل‌هایی که در جلد اول سراج‌التواریخ، حوادث تاریخی سده ۱۸ را در بر دارند، بیشتر با استفاده از کتب و اسناد تاریخی نوشته شده‌اند.

جلد سوم سراج‌التواریخ، البته بخش اعظم آن به اساس اطلاعات شفاهی نگاشته شده است. از نگاه علم تاریخ و تاریخ‌نویسی، این شیوه بیانگر جهات ضعیف است؛ حوادث دوره‌های مختلف و یکسان به حقیقت نزدیک نیست. در نگارش حوادث تاریخی سال‌های ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ سده ۱۹ بیشتر به نقل قول‌های اتکا شده که موثق بودن آن‌ها در شک و گمان است. باید گفت که یکی از جهات ضعیف حادثه‌نگاری، البته نه تاریخ‌نویسی، در آن است که حادثه‌نگار، بیشتر دل به افراد حکایتگر و قصه‌های سر زبان‌ها می‌بندد. یکی از کمبودی‌های جلد دوم سراج‌التواریخ آن است که حوادث به شکل پراگنده و از هم‌گسیخته بیان شده است و صحت تاریخ‌های یاد شده در شک و گمان است. همراه با این کمبودی‌ها شواهد و معلومات نهایت جالب از تاریخ سیاست داخلی و خارجی افغانستان در این جلد وجود دارد که ارزش تأمل و تعمق را دارد. در نگارش حوادث تاریخی اواخر سال‌های ۶۰ و اوایل سال‌های ۷۰ سده ۱۹ از اطلاعات شفاهی دقیق‌تر و کامل‌تر استفاده گردیده است. زیرا از کسانی نقل قول شده است که آنان در این حوادث سهم داشتند و شاهد این حوادث بودند.

حقایق تاریخ داخلی افغانستان به گونهٔ مفصل در فصل‌های اخیر جلد دوم سراج‌التواریخ که از تاریخ جنگ دوم افغان-انگلیس و جلوس عبدالرحمن خان به تخت سلطنت حکایت می‌کند، ارائه شده است. در جلد دوم سراج‌التواریخ با استفاده از پندنامه دین و دنیا، شواهدی دربارهٔ بیوگرافی امیر عبدالرحمن و سال‌های اول فعالیت‌های سیاسی و نظامی وی نگاشته شده است.

جلد سوم سراج‌التواریخ که دربردارندهٔ حوادث سال‌های ۹۶-۱۸۸۰ است، یکی از منابع مهم و عمدهٔ این دورهٔ تاریخ افغانستان می‌باشد. نگارش حوادث تاریخی این دوره بیشتر با استفاده از اسناد رسمی و مآخذ کتبی و به اتکا به گفته شاهدان اصلی حوادث صورت پذیرفته است. متن‌های کامل چندین سند تاریخی، سیاسی، اداری و قضایی این دوره که در رساله‌های خرد در لیتوگرافی امیر چاپ شده بود، در جلد سوم آورده شده است. در جلد سوم این کتاب از اسناد چاپ نشده دفتر امیر نیز نقل قول شده و یا بعضاً متن کامل بخش‌هایی از این اسناد به نقل آورده شده است. فرمان‌ها،

دستورهای کتبی امیر و هدایات وی به کارمندان بلند پایه، خیلی کامل و مشرح نوشته شده‌اند. اما گزارش‌های فرماندهان نظامی، مأموران دولتی، عنوانی امیر عبدالرحمن خان، خیلی کوتاه و پراکنده نگاشته شده است. تاریخ‌های مستند از حوادث تاریخی این دوره بر اساس قراردادی (کرونولوژیکی) نوشته شده‌اند.

در مجموع جلد سوم سراج‌التواریخ همانند دیگر جلدهای آن به ژانر دارای خصوصیات ارائه حقایق و وقایع به گونهٔ قصه و حکایت تعلق دارد. اما جلد سوم در تفاوت با جلدهای اول و دوم در بردارندهٔ حوادث موثق و مستند است که مؤلف، هم‌عصر این حوادث بود. در جلد سوم سراج‌التواریخ بیشتر از عبدالرحمن خان، زندگی دربار، محافل باشکوه درباری و به یک سخن از زندگی خاندان سلطنتی سخن گفته می‌شود و در این میان سیمای عبدالرحمن ایدیالیزه شده است؛ از زندگی عوام‌الناس خیلی کم گفته شده است.

به همه حال ارائه مفصل حوادث در جلد سوم سراج‌التواریخ به پژوهشگران و خوانندگان خود امکان آن را میسر می‌سازد تا از زندگی امیر عبدالرحمن و سیاست وی در برابر اقوام و ملت‌های مختلف برداشت روشن داشته باشند و حقایق بیشتری را دربارهٔ قیام اقوام و ملت‌های مختلف در برابر وی، طی سال‌های ۸۰ و آغاز سال‌های ۹۰ سده ۱۹ استخراج نمایند.

فردیت مؤلف سراج‌التواریخ در جلد سوم این کتاب هویدا است. فردیت وی، نه در روشنی و نگارش حوادث، بل در گردآوری آن‌ها نمایان است. تصادفی نیست که فصل‌هایی که دربارهٔ هزاره‌ها و قیام‌های آنان اختصاص داده شده خیلی مفصل و مشرح است. از این که خود مؤلف هزاره بود، در این فصل‌ها خیلی ماهرانه و استادانه دربارهٔ سیاست خشن امیر و حکام وی در برابر هزاره‌ها و دربارهٔ استبدادها و ظلم‌های فراوانی که هزاره‌ها را مجبور به قیام ساخت، نوشته شده است. در نگارش قیام هزاره‌ها آن‌قدر مهارت و استادی به کار رفته است که از خواندن آن مو بر اندام سیخ می‌شود.

حوادث ارائه شده در جلد سوم سراج‌التواریخ بسیاری از مسائل سیاست داخلی افغانستان آن وقت، مخصوصاً مسائل تشکل جدید امورات اداری و مالی، سیستم نظارت بر کار و بار مأموران دولت و دیگر اشخاص سیاسی، علمی، فرهنگی و اجتماعی را برای خوانندگان و پژوهشگران روشن می‌سازد. مطالعه شواهدی که دربارهٔ اعاشه و اباته قوت‌ها، تسلیحات و تجهیزات اردو، ساختمان حصارها، ساختمان و ترمیم جاده‌ها، پل‌ها و... در این کتاب ارائه گردیده، برای پژوهشگران و مورخان کمک می‌کند تا برداشت روشن از خصوصیات قوای مسلح، تکنیک و تجهیزات عسکری آن دوره افغانستان داشته باشند.

جلد سوم سراج‌التواریخ، بهترین مأخذ و منبع تاریخی برای پژوهش گسترده تاریخ تصرف کافرستان (نورستان) توسط قوت‌های امیر، تشکل غندهای عسکری در سال‌های ۹۶-۱۸۹۵ است. در این کتاب شواهد و معلومات جالبی دربارهٔ کافرستان و کافرها، هم‌چنان دربارهٔ دیگر ملت‌ها و اقوام مخصوصاً دربارهٔ پشتون‌ها، هزاره‌ها و ترکمن‌ها وجود دارد.

معلومات مشخص دربارهٔ اقتصاد افغانستان به گونه پراکنده در صفحات مختلف ارائه شده و دربارهٔ قرضه‌هایی که از خزانه به تاجران تأدیه شده، در صفحات ۱۱۴، ۷۴۶ و ۸۵۳ یادآوری شده است. هم‌چنان در صفحات یاد شده دربارهٔ ابتکارات شخص امیر عبدالرحمن و تلاش‌های وی جهت بهتر شدن محصولات زراعتی و مالداری و آوردن نمونه‌های جدید نباتات و مواشی از خارج کشور، سخن رفته است. دربارهٔ کوهکن‌های معادن قیمتی، مخصوصاً معدن لاجورد بدخشان و انتقال لاجورد و دیگر سنگ‌های قیمتی از بدخشان و دیگر مناطق به کابل، در صفحات مختلف یاد شده است. در صفحه ۱۰۲۶ دربارهٔ منابع نفتی نزدیک هریرود در منطقه کوهستان معلوماتی ارائه شده که برای زمین‌شناسان خالی از دلچسپی نیست. در سراج‌التواریخ گفته شده است که نفت هرات بهتر از نفت اهواز ایران است که در آن وقت استخراج آن آغاز شده بود. برای امیر یک بوتل نفت از معدن هرات آورده شده بود تا اطمینان خاطر پیدا کند.

جلد سوم سراج‌التواریخ به بسیاری از حوادث تاریخی پایان سده ۱۹ افغانستان به گونه مفصل و مشرح از هر سو روشنی انداخته است؛ بعضی شواهد ارائه شده خیلی نادر و گران‌بهاست که در دیگر مآخذ وجود ندارند. در ارزیابی سراج‌التواریخ گفته می‌توانیم که این کتاب در تاریخ حادثه‌نگاری و تاریخ‌نویسی افغانستان، حوادث را از دیدگاه رسمی یا دولتی بررسی نموده است و آغاز نوسازی فرهنگ افغانستان که در نخستین دهه‌های سده ۲۰ آغاز شده بود، به گونه ابتدایی آن ارائه شده است. لیکن در نگارش سراج‌التواریخ، در پهلوی جنبه رسمی حادثه‌نگاری، تمایل ضعیف دیگری نیز وجود دارد که در پرتو گسترش فرهنگ جدید و به اساس تأثیرات روحیه اصلاح طلبی، جان گرفته بود.

از برکت دانش و جهان‌بینی گسترده مؤلف سراج‌التواریخ و دیگر کسانی که در نوشتن آن سهم داشتند، این کتاب دربردارندهٔ معلومات وسیع جغرافیایی، تاریخی و ادبی در سطح علوم اروپایی سده ۱۹ است و خوانندگان آن تنها با دنیای قرون وسطایی سر و کار ندارند، بل با مدنیت و فرهنگ عصر جدید نیز آشنایی می‌یابند. در نوشتن این کتاب از مآخذ زیادی استفاده شده است که هر یک به نو به خود از اعتبار ارزنده‌ای برخورداند؛ به گونه مثال کتاب محمدحیات خان نه تنها به اتکا به اسناد

و مآخذ شرقی، بل با استفاده از منابع انگلیسی نیز نوشته شده است.

برتری جلد سوم سراج‌التواریخ این است که از اسناد آرشیفی، مخصوصاً از اسناد چاپ ناشده دفتر امیر استفاده گردیده است. این شیوه در تاریخ حادثه‌نگاری افغانستان و حتی تمام کشورهای شرق نزدیک و شرق میانه یک پدیده جدید شمرده می‌شود. چاپ سه جلد سراج‌التواریخ نمونه انکشاف امور چاپ در افغانستان است؛ این یکی از نخستین کتاب‌هایی است که در افغانستان با حروف متحرک چاپ شده است؛ چاپ کتاب پیش از این به طریقهٔ لیتوگرافی صورت می‌گرفت.

نوشته و چاپ سه جلد سراج‌التواریخ از نگاه فرهنگی بیانگر روحیه استقلال‌طلبی، ترقی‌خواهی و ارتقای سطح آگاهی ملی افغان‌هاست. ارتقای سطح آگاهی ملی بدون درنظرداشت موانع بی‌شمار، ناشی از تشکل ملی افغان‌ها بود. این روحیه در گام نخست در انکشاف فرهنگ ملی و کار پرثمر محمود طرزی و زحمت روشنفکری وی نمایان است... تألیف و چاپ سراج‌التواریخ یکی از سنگ پایه‌های بنیادین فرهنگ جدید افغانستان به شمار می‌رود.

به یاد فیض‌محمد کاتب پیش‌آهنگ تاریخ‌نویسی در افغانستان معاصر[1]

فیض‌محمد کاتب در تاریخ کشور ما یکی از تاریخ‌نویسان برجسته و دانشمند، اما کم‌بخت است که در دوره‌های مختلف پادشاهی مورد بی‌مهری قرار گرفته است و در نتیجه اهمیت وی و اثر معروفش سراج‌التواریخ و آثار دیگر او چنان که شایسته است، برای هم‌وطنان شناخته نشده است. از پنج مجلد تاریخ بزرگ او، دو جلد آن مفقود است؛ جلد اول تا سوم که در عهد امیر حبیب‌الله به چاپ رسید هم به بلاهایی گرفتار آمد که جز نام، نشانی از آن گویی در وطن، در تمام این دورهٔ طولانی هشتاد سال نبود. بنده سال گذشته به مناسبت تجدید چاپ سراج‌التواریخ ضمن مقاله‌ای خواهش کردم تا کسانی که نسخه‌ای از آن کتاب در اختیار دارند بنویسند و یک ساله هفته نامه امید را به جایزه دریافت دارند؛ تنها یک نفر آقای داکتر مستمندی از داشتن آن کتاب معلومات داد.

باری فیض‌محمد در دوران خود امیر حبیب‌الله که منشی حضور و مورخ دربارش بود، بارها به اذیت و آزار گرفتار آمد که چرا گه‌گاهی چیزهایی به قلمش می‌آید که شاه‌پسند و دربارپسند نیست و گویا نشان خودخواهی و رعونت اوست یا اگر بهتر گفته شود تصور نابجای او که گویی نویسنده آزاد است. در دورهٔ شاه امان‌الله غازی خشم شاهانه چنان آن قلمزن بیچاره را فرا گرفت که فرمان احراق سراج‌التواریخ را صادر فرمود. جای شکرش باقیست که هر چند حاصل و محصول عمر مورخ یعنی کتاب او سوخت، اما خود کاتب نسوخت؛ در نه ماه سقوی یا شاه کلکانی که کس نامی از سراج‌التواریخ یا کتابی از دورهٔ گذشته گرفته نمی‌توانست، فیض‌محمد در هیأتی به هزاره‌جات فرستاده شد تا بیعت بیاورد و چون موفق نشد و متهم به همکاری با آن‌ها گردید. به تعبیر حبیبی «بچه سقو بر ملا خشمگین شد، امر لت‌وکوب او را داد. ملا از این ضرب موحش مریض گشت و از همین رنج جان سپرد.»

در این‌جا به صحنه‌ای از شب چوبکاری شدن آن عزیز خردمند و زمان وفات‌شان به روایت

---

۱. غزنوی، دوکتور علی‌رضا، «فیض‌محمد کاتب پیش‌آهنگ تاریخ‌نویسی در افغانستان معاصر»، مجلهٔ کاروان، شماره ۲۱، ۱۳۷۵.

دو شاهد عینی اشاره می‌شود. دوست دانشمند جناب پوهاند داکتر رجب‌علی طاهری به خاطر می‌آورند که چون ملا در صنف‌های ۶ و ۷ دورهٔ امانی معلم‌شان بوده با محمدجعفر ایوبی در سنین ۱۷ و ۱۸ سالگی به دیدن‌شان رفته معلم ضرب خورده خود را نیکو مرهم‌داری کرده‌اند. ملا گفته «اگر امشب نمردم دیگر نمی‌میرم.» فردا که آقای طاهری باز وارخطا رفته تا خدای نکرده ملا چیزی نشده باشد دیده که وی در خانهٔ خود در گذر شاه‌سوندهای چنداول در کنار کلکین نشسته به او گفته است «گفتم که اگر امشب نمردم، دیگر نمی‌میرم!» خدا رحمتش کند که مردی رنج کشیده و استوار بود.

دوست گرامی جناب استاد محمدنادر سروری به یاد دارند که ملا پس از واقعه لت‌وکوب، بسیار ناتوان و یک مشت استخوان شده بود. روزها در دکان میر اکبر آقا می‌نشست و در کمال احترام انگشت نما بود. مرحوم آقا میر آقا خان، پدر شهید میر علی‌اصغر شعاع هم مضروب شده بود. ملا در سال اول پادشاهی نادر شاه نیت زیارت امام هشتم را کرد و از راه کویته بلوچستان عازم ایران گردید؛ در کاروانی که به سرقافلگی ملا به راه افتاد، دو تن از برادران استاد سروری (محمدانور و محمدناصر) همراه بودند. هر دو از خاطرات خوش سفر با ملای مرحوم قصه‌ها داشتند. از آن جمله این قصه بود که می‌گفتند: در قطار، برق رفت. ملا زبان به انتقاد گشود و در خطاب به کارکنان خط آهن گفت که واه واه! امپراطوری کبیر برطانیه که ریلش تاریک است. چند دقیقه بعد که برق آمد، همسفران کاروان ما به یک صدا گفتند اعتراض ملا کار خود را کرد.

ملا که بر امان‌الله خان انتقاد می‌کرد، دربارهٔ بچه سقو چه نظری داشت؟ او در یکی از آثار خود بدون ذکر نام چنین آورده است: «امیری که عمری به سرقت و قطع طریق به سر برده و راه خون ریختن صدها نفر را سپرده، مال و ناموس هزاران کس را ضایع و تلف و برباد کرده باشد، او را بایست در عوض خون چندین بی‌گناه که خودش باربار و به تکرار اقرار به قتل آن‌ها کرده، به قصاص رسانند و مبادا که به امارت نصب کنند...»

دورهٔ نادرشاهی و هاشم خان ستم‌گستر و زندانبان اگر چه بچه سقو و منسوبین و مربوطین او را قلع و قمع و نیست و نابود کرد، اما در واقع دورهٔ دشمنی با امان‌الله شاه و به طور کلی دورهٔ عداوت با سراجیه بود. اگر کسی متهم به گرایشی به سراجیه می‌شد، به نام امانی سرش زده و مالش تاراج بود. چه مردان بی‌گناهی که بی‌حساب و کتاب به اتهام امانی بودن به زندان‌ها پوسیدند. با چنین وضعی چه بسا کسانی که از دل‌سوختگان و دوستداران صمیمی سراج‌التواریخ بودند، اما نسخه دست داشته خود را به دست خود نابود کردند تا مبادا به دست یک راپورچی بیافتد و کارش زار شود. ثبوت این که شخصی سراج‌التواریخ دارد و می‌خواند، اما از طرفداران سراجیه نیست، محال و ادعایی غیرقابل

سمع بود.

به رسم سمبولیک از زبان دوست گرامی و نویسندهٔ شیرین‌قلم آقای رشید بینش که حافظه سرشار و استثنایی دارد، بشنویم که می‌گوید: کودک بودم و پدرم در زندان بود. از همسایه کتاب به عاریه می‌گرفتم و شبانه می‌خواندم. شبی یک کتاب کلان را به من داد. از مرور آن، دنیایی از چیزهایی که هرگز نشنیده بودم از پیش چشمم گذشت، بدون آن که به درستی بفهمم که قضایا از چه قرار است. همسایه گفت که هوش کن این کتاب را کسی نبیند، مخصوصاً مامایت که در وزارت دربار است و گرنه همه به توپ می‌رویم. نام آن کتاب سراج‌التواریخ بود؛ هیچ یادم نمی‌رود.

در دوران سی چهل سال ظاهر شاهی و کنکاش شاهی که دوران سرگذشت خود ماست، نه در مطبوعات کسی دربارهٔ سراج‌التواریخ و مؤلف آن به شمول پیشگامان و معمرین قلم‌فرسایی کرد و نه وزارت معارف یک مکتبی ولو نه صنفه (مثل طرزی شوونحی) را به نام فیض‌محمد کاتب کرد که از نخستین معلمان در معارف مملکت بود. حال آن که لیسه‌های پرخرج و لیلیه‌داری را به نام‌های کسانی کرده بودند که از افغانستان نبودند. نه تولدشان در افغانستان شده بود، نه قبرشان در افغانستان بود و نه در خدمت به معارف و مطبوعات افغانستان سهمی ولو کوچک گرفته بودند.

در دوران جهاد، حکومت موقت افغانستان در پیشاور یگانه کتابی را که به چاپ رسانید، آن هم به شکل آفست و فوتوکاپی به قطع و اندازه چاپ کابل، سراج‌التواریخ جلد اول و دوم بود و این نشانه اهمیتی است که آن کتاب در دیدگاه وطنداران داشت و باز تنی چند از هموطنان میهن‌دوست هر سه جلد سراج‌التواریخ را در ایران به زیور طبع دقیق‌تر و نفیس‌تر از طبع کابل آراستند و کار شایستهٔ تحسینی را انجام دادند. اما یک تن از مورخان و غیر مورخان و نویسندگان مسلکی و غیر مسلکی جز جناب پوهاند میر حسین شاه، به تحسین آن مقالتی نپرداخت و حتی به تقریظ یا انتقاد هم چیزی ننوشت، بل با سکوت اسرارآمیز و شگفت‌انگیز مقابله کرد و به اعلان مکرر فروش کتاب هم اعتنایی از خود نشان نداد. چنین بود، ای برادر، ماجرای بسیار فشرده کم‌بختی و بدچانسی یک مورخ برجسته و دانشمند وطن ما افغانستان.

مورخ شهیر جناب سید قاسم رشتیا در شمارهٔ ماه می ماهنامه کاروان در تأیید از یک محصل با استعداد (امین طرزی) در یک نشریه فرانسوی در اطراف شخصیت و آثار فیض‌محمد کاتب ملاحظات مختصری بیان داشته‌اند. ملاحظات مختصر تشنگان معلومات دست اول و از آن جمله این کم‌ترین را سیراب نکرد. انتظار بنده و هزاران چون اویی جز این است که تاریخ طبع سراج‌التواریخ به استناد کتاب یک امریکایی نوشته شود و از چاپ مجدد آن تاریخ بدچانس اصلاً یادی نشود.

انتظارها این بود و هست که وقتی دانشمندان تاریخ چون جناب رشتیا دربارهٔ پیش‌کسوتانی چون مرحوم کاتب قلم‌فرسایی می‌فرمایند، باید مطالبی به قلم آورند که جای دیگر گفته نشده باشد و این انتظار چندان زیادی نیست.

به جای تأکید بر یاد کردن نام کسانی که با مؤلف سراج‌التواریخ همکاری داشته‌اند یا ذکر نام حبیب‌الله که در تألیف دست می‌برده است و هر دو در آغاز کتاب مسطور است، اگر جواب همان سؤالی را که خود مطرح کرده‌اند تهیه می‌فرمودند، بیشتر مناسب و به‌جا و ضروری بود. یعنی که چرا فیض‌محمد از امان‌التواریخ در یادداشت‌های خود یاد نکرده است؟ اگر چه او این کار را کرده، اما من این سؤال را در ضمن مقاله‌ای را جع به امان‌التواریخ در سال قبل کرده بودم که چرا شاه امان‌الله غازی با آن ملی‌گرایی تند و استقلال‌خواهی که او به آن شهرت یافته است، با داشتن مورخ آزموده و دانشوری چون فیض‌محمد کاتب و همکاران او به یک ایرانی مراجعه کرده است که تاریخ افغانستان یا تاریخ پدران او را بنویسد؟ پاسخ چنین سؤال را که سؤال همگان است جز کسانی چون جناب رشتیا چه کسی تواند داد که شاه و مورخ، هر دو را به نیکویی می‌شناسد و زمان شاه را هم درک کرده‌اند و می‌توان گفت که در زمینه تخصص دارند. البته در تاریخ غبار خوانده بودیم که شاه امان‌الله از سراج‌التواریخ دل پرخون داشت که چرا قضیه گرفتن القاب پدر کلانش را از ملکه برطانیه چنان عریان و به تفصیل نوشته است که نفرت انگیز است؛ شاه فرموده است که این تاریخ سوختانده شود و تاریخ دیگر باید نوشته شود. شاه بر سر جد خود امیر عبدالرحمن قهر است، اما قصور وی را از نویسنده سراج‌التواریخ می‌گیرد. اشاره شاهانه کافی بود که بر سر کتاب آن‌چه آمد، بیاید و به تعبیر شادروان فرهنگ، بعدها حکم توتیا و عنقا را پیدا کند. اما این وظیفه استادانی چون جناب رشتیا است که جریان را روشن گردانند که قضایا از چه قرار بوده و بعد چه شده است تا در ارادت‌ها نسبت به شاه غازی خللی رونما نگردد.

باری اگر فیض‌محمد دربارهٔ امان‌التواریخ که مجلداتی از آن را به خط خوش خود قلمی کرده است چیزی نگفته باشد، از کجا معلوم است؟ زیرا امان‌التواریخ به ملاحظه جناب رشتیا نرسیده، خوشبختانه که نویسنده دین خود را تا حدی ادا کرده است؛ بدین توضیح:

بنا به تتبع حاج‌کاظم یزدانی، متتبع نامور، میرزا عبدالحمید اصفهانی در پایان مجلد پنجم امان‌التواریخ نوشته است که «... در سنه ۱۳۴۰هـ‌ق. که به افغانستان مسافرت نمودم... و جناب فضایل‌مآب و معارف‌نصاب ملا فیض‌محمد کاتب که جامع کمالات عالیه و معلومات مفیده بوده به تدوین و تحریر... نگارنده را مرهون کلک هنر سلک خویش فرمود» و نیز: «این بود ذکر

قبایل و طوایف و اقوام افغانستان که به اهتمام عالم مدقق فرزانه ملا فیض‌محمد خان، صاحب سراج‌التواریخ، به دست نگارنده این سطور... رسید و نگارش شد.» به روایت آقای یزدانی: «کتاب جلد اول امان‌التواریخ را پاکنویس کرده و بر بعضی مطالب آن در حواشی کتاب به نقد پرداخته است. مجلدات سه و چهار و هفت کتاب نیز توسط کاتب استنساخ شده است. بر جلد ششم کتاب نیز تفریظی نگاشته است» و بدین‌سان چندان روشن نیست که کاتب را چسان می‌توان مورد سؤال قرار داد. زیرا که هیچ تقصیر و کوتاهی از او سر نزده است.

در ملاحظات مختصر جناب رشتیا از یک اشتباه فیض‌محمد کاتب در یکی از آثارش به نام تذکرالانقلاب پرده برداشته شده که گویا یک آوازه را بی‌حاشیه نقل کرده است، یعنی آوازه مکالمه تیلفونی حبیب‌الله کلکانی با شاه امان‌الله را. اما دلیلی که برای صحیح نبودن آن آوازه ارائه شده چندان قناعت بخش نیست. زیرا فرموده‌اند که «شاه امان‌الله چنان پادشاه مستبدی نبود که کسی را ولو دزد و رهزن باشد بدون تحقیق و محاکمه مستقیماً امر اعدام بدهد.»

خوشبینی جناب رشتیا قابل قدر و اظهار آن قابل فهم است. اما با روایت پوهاند حبیبی چه توان کرد که خلاف این حدس و استنباط را ثابت می‌کند. آن مرحوم نوشته است که «مرحوم داوی می‌گفت: در سنه ۱۳۰۳ هجری شمسی چون شورش قبایل سمت جنوبی به سرپرستی ملا عبدالله لنگ آغاز شد و بعد از تلفات و مساعی و مصارف کمرشکن منتفی گردید و شخص شاه حکم به اعدام ۵۴ تن از سرغنده‌های اشرار به شمول ملا عبدالله و ملا عبدالرشید داد (۴ جوزا ۱۳۰۴) داوی که وزیر تجارت و از مقربان دربار بود عرض کرد: بهتر است این محکومان به اعدام محاکمه شوند و به حکم قاضی کشته شوند؛ پادشاه با کمال خشم و غرور گفت: مگر نمی‌دانی که من نواسه امیر عبدالرحمنم!»[1]

تاریخ‌نویسان وطن ما راجع به پادشاهان ۳۰۰ زنه و صد زنه و حرمسرادار و هم‌جنس‌باز و کله‌منارساز و سیاه‌چال پرداز آله دست اجنبی و مردم‌کش، راجع به شاهان و شهزادگانی که میهن پدری میلیون‌ها مردم را بین خود و چوچه بچه‌ها و کاکاها و برادران خود ترکه و تقسیم کرده، به قید قسم و قرآن بی‌شرمانه قباله می‌کردند، فراوان دفتر و دیوان پرداخته‌اند، اما راجع به شاه امان‌الله غازی که از همه عوارض و امراض مذکور عاری بود تقریباً هیچ کتابی تألیف نکرده‌اند. وجود چنین خلایی موجب آن می‌گردد که شاگرد تاریخی با این شیوه جسورانه از آفتاب‌های لب بام بخواهد تا لطفاً چهار صباحی اشعه زرین خود را سخاوتمندانه و آزادانه بدون توجه به سبک‌وسیاق تاریخ‌نگاری درباری،

۱. حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۲۲۶.

نثار وطنداران کنند.

به راستی فیض‌محمد خود نسبت به امان‌الله چه نظر داشت؟ وی در تذکرالانقلاب که اصلاحگری در آن دست نمی‌برده است، نوشته است که: «همه می‌دانند که سوء اقدامات امان‌الله خان و اولیای امور نادان او در اجرای امور سیاسیه و اقتصادیه و جزائیه و اخلاقیه و دینیه و پلتیکیه موجب تنفر طبایع عموم گردید. امیر از غرور جوانی که در کاخ دماغ و فضای هوای قوه خیالیه‌اش جای داشت، طریق استبداد برداشته پا به جاده تقلید دول متمدنه اروپا که از روزنامه‌ها و جراید اوضاع تمدن آن‌ها نزدش یاد شده بود، نهاد و تأسی به ملت و دولت ترک که دین را ترک کرده بودند، جست.»

راجع به کتاب مورد انتقاد جناب رشتیا، به نقل قضاوت یک محقق هموطن (نیلاب رحیمی) بسنده می‌شود که نوشته است: «تذکرالانقلاب ثمره تلاش‌های پیگیرانه‌ای است که مؤلف در دوران ماجراهای زمانی سخت بحرانی و روزگار پر تلاطم به عمل آورده و در جریان نگارش آن به پیمانه زیاد شداید و آلامی را متحمل شده است. او که بدون هیچ‌گونه تردید از اعاظم دانشمندان و افاضل مورخان زمانش به حساب است، شایستگی و لیاقت خود را در شیوه کاربرد و نگارندگی و نحوه بیان حقایق تاریخی در این کتاب به روشنی تبارز داده است.»

به یک سؤال که اگر چه شبهه‌آمیز خواهد بود هم باید پرداخته شود و آن این که آیا فیض‌محمد که به تعبیر پوهاند حبیبی «برای تاریخ‌نگاری از حضور امیر گماشته شده بود» مؤلف و نویسنده سراج‌التواریخ است یا او کاتبی بوده است که نوشته‌های دیگران را پاکنویس می‌کرده؟ آن‌چه در دیباچه کتاب از زبان امیرحبیب‌الله ملقب به سراج‌الملة و الدین که نام کتاب منسوب به اوست آمده، فیض‌محمد مأمور شده که به تحریر کتابی بپردازد تا در روزگار به یادگار بماند و نام هیچ فرد دیگری در میان نیست. فیض‌محمد به نوبت خود که از پادشاه اظهار امتنان می‌کند می‌گوید که امیر او را «روزی پیش خوانده بیش بنواخت. این جزء خفیف را چنین امر جلیل‌القدر، از خاک مذلت به اوج عزت برافراخته سرافراز ساخت...» این‌گونه سپاس‌گزاری به هیچ روی نمی‌تواند به خاطر آن باشد که او را کاتبی مقرر کرده‌اند تا تنها کارش کتابت باشد، بلکه بدون کم‌ترین تردید آن امر جلیل‌القدر که نویسنده را به اوج عزت بالا برده امری جز سپردن عهده سنگین تاریخ‌نویسی نبوده است. وی در استفاده از شخصیت‌هایی که نام برده می‌گوید که واقعیات مسموعه مشهوره را از حکایات آن ثقات معمر شنیده. آنان از طرف پادشاهی مأمور بیان واقعات به زبان گردیده بودند... از این کلمات و تعبیرات سهم آن کلان‌سالان ثقه در نگارش کتاب به‌خوبی پیداست. سهم مثبت بعضی از سال‌خوردگان موصوف نه تنها قابل انکار نیست که یادکردنی و ستودنی است لیکن نباید

فراموش کرد که در نگارش کتاب هیچ کسی جز فیض‌محمد دستی نداشته است.

راجع به چک و اصلاحی که امیر در صفحه صفحه کتاب به گفته خودش به قلم خود روا می‌داشته و آن‌گاه امر چاپ می‌داده است، می‌توان اندیشید که یک سخن تشریفاتی و اعزازی و اسمی بوده است نه سخن جدی و دقیقاً واقعی؛ زیرا که امیر عیاش نه وقت و فرصت و حوصله چنین کار باریک طاقت فرسا را داشت و نه ظرفیت و استعداد و سلیقه نویسندگی را.

به هر حال، هر اندازه که این چنین چک و اصلاح‌ها و مداخله و دست‌اندازی در کار ادیبانه و اندیشمندانهٔ منشی چیره‌دست بیشتر بوده باشد، در دیده واقع‌بینان حقیقت‌جوی از ارج و اهمیت کتاب می‌کاهد نه آن که به اعتبار آن بیفزاید. نمونه‌ای از اصلاح و «مذکور گردید»های امیر و نحوه اعتراض سرداران سالمند در حاشیه صفحه‌ای از تحفة‌الحبیب در ضمن نوشته استاد حبیبی که از مقاله محقق نایل در مجله کتاب نقل کرده و متذکر شده است، در طی همین مضمون آمده است. نص اعتراض چنین است: «کاتب در سخن خیلی از خیلی اطناب کلام دراز کرده و حکایت حقیقت را به قافیه‌ها و رعایت عبارت‌پردازی در مبالغه ضایع نموده» که انشاء سست و ضعیف است و اندیشه خوار و خفیف و در هر حال بیانگر طرز دید و سویه نویسنده است در هنر نگارندگی.

چرا فیض‌محمد تخلص کاتب را برگزیده است؟ آیا به خاطر آن بوده است که همان درجه کاتبی را که داشته هم برای خود زیاد می‌دانسته و به آن مباهات می‌کرده؟ آیا کاتب به معنای یک رتبهٔ اداری است که کوچک‌تر از سرکاتب است و آن برای مردم ما به تعریف نیاز ندارد؟ یا مفهوم اصطلاح میرزایی مد نظر نبوده، بلکه معنی لغوی کلمه در نظر بوده است که نویسنده باشد؟ این صحبت‌ها و سؤال‌ها زاید به نظر می‌رسد، اما چون داکتر صاحب محمدحسن کاکر در رساله علمی خود چنین سؤالی را مطرح کرده به ناچار باید به آن پرداخته شود. به یقین در آن تواضعی نهفته است که شایستهٔ شأن یک عالم مورخ است، اما انتخاب آن خردمندانه و هوشیارانه بوده است. زیرا که بر خلاف ظاهرش این کلمه معنی بزرگ دارد که به هر میرزا قلمی نمی‌توان اطلاق کرد. او که خود ملا بوده، بهتر از دیگران می‌دانسته که نویسنده وحی الهی و محرر فرمان پروردگار را هم کاتب می‌گفته‌اند (کاتب وحی).

جناب رشتیا فرموده‌اند که «قرار معلوم جلد چهارم سراج‌التواریخ نیز توسط فیض‌محمد کاتب تألیف گردیده، دورهٔ پادشاهی امیر حبیب‌الله را دربر می‌گرفت و از آن جهت به نام تحفة‌الحبیب یاد شده است.» لیکن تحفة‌الحبیب کتابی است که فیض‌محمد اول آن را نوشت و چون امیر منظور نکرد به نگارش سراج‌التواریخ پرداخت.

جناب رشتیا دربارهٔ مقاله آقای امین طرزی فرموده‌اند که «بر گوشه‌های مختلف حیات پرثمر کاتب روشنی انداخته است از هر حیث درخور تحسین و قابل استفاده می‌باشد و روی هم رفته او را به حیث پیشگام تاریخ‌نویسان معاصر افغانستان معرفی نموده است.» ترجمه مقاله مذکور زیر عنوان مورخی که کم‌تر شناخته شده در مجله آیینه فرهنگ (ماهنامه انجمن فرهنگ افغانستان) در دو صفحه به چاپ رسیده است (حمل ۷۵).

نیمی از مقاله آقای طرزی دربارهٔ آخرین اثر کاتب به نام تذکرالانقلاب است. به گفته طرزی: «نویسنده در آن آخرین روزهای پادشاهی امان‌الله خان را تا ماه هفتم حکمروایی حبیب‌الله کلکانی بیان نموده. او در این اثر با دقت خاص گزارش از واقعاتی می‌دهد که بین دسامبر و ۲۵ اگست ۱۹۲۸ گذشته است. بنا بر آن، این کتاب یگانه اثری است که گزارشگر واقعیات یاد شده است و یک شاهد عینی کاملاً آشنا بر قضایای تاریخی و سیاسی آن زمان آن را به رشته تحریر در آورده است. سپس نویسنده مقاله توضیح می‌دهد که کتاب مذکور در افغانستان به نشر نرسیده است و عامه مردم از موجودیت آن اطلاع نداشته‌اند. ترجمه روسی کتاب در شوروی به نشر رسیده و یک نسخه از آن از طریق داکتر حسین بهروز به دست آقای طرزی رسیده که به عبارت خود او بیشتر معلومات مندرج مقاله‌اش را از ترجمه روسی کتاب تذکرالانقلاب گرفته شده‌اند. طرزی حکایت صحبت تیلفونی شاه و کلکانی را از روایت ملا بدون تردد و دو دلی نقل کرده است. در نظر طرزی ارزش و اهمیت آخرین اثر کاتب بیشتر در آن است که تنها بیانگر دست اول واقعات و علل سقوط شاه امان‌الله خان و عصر کلکانی است و هم‌چنان از ناحیه این است که زمان و حالتی را به خاطر می‌آورد که هم اکنون در وطن در جریان است.

آقای طرزی از یک تألیف دیگر کاتب به نام نسبنامه طوایف افغان‌ها و تعداد نفوس ایشان که در آن ۱۷۸ قبیله افغانی سرشماری گردیده‌اند، یاد کرده است. به گفته وی این اثر شامل نسخه خطی میرزا محمد مؤدب‌السلطان اصفهانی تحت عنوان امان‌التواریخ گردیده است. در این‌جا به اختصار باید گفت که نسبنامه فوق‌الذکر و تذکرالانقلاب هر دو به شکل کتاب‌های جداگانه در ایران به طبع رسیده‌اند و راجع به کتاب تذکرالانقلاب محققان در وطن از روی اصل نسخه که به دست آمده است، بحث‌های اختصاصی و تفصیلی انجام داده‌اند.

قرار معلوم آقای امین طرزی در جلسه‌ای که برای بزرگداشت محمود طرزی در کانادا دایر شده بود، پیشنهاد کرده است که گردانندگان جلسه مجلسی برای تجلیل از فیض‌محمد کاتب به عنوان پیشاهنگ تاریخ‌نویسی در افغانستان تشکیل دهند. پیشنهاد این جوان که شیفته تحقیق خود است

بسیار به جاست، اما ظاهراً او متوجه نیست که صاحب سراج‌التواریخ طالع صاحب سراج‌الاخبار را ندارد. متأسفانه نمی‌توان خوشبین بوده که این جوان به آرزوی خود برسد و از فیض‌محمد کاتب تجلیل کنند. تجلیل از محمود طرزی حساب دیگر داشت؛ باز هم خدا کند این ناخوشبینی نا به‌جا باشد.

به هر حال، راجع به شخصیت و آثار فیض‌محمد کاتب مقالات تحقیقی متعدد در وطن انتشار یافته است که از قراین فوق بر می‌آید که به نظر استادان و محققان هم نرسیده است چه رسد به نظر خوانندگان ارجمند کاروان. از آن‌جا که بدبختانه در وطن دیگر دسترسی به هیچ کتاب و مجله و نشریه چاپ وطن میسر نیست، بنده در این نوشتار کوتاه نخست به اقتباس گفتاری از مقاله تحقیقی استاد حسین نایل پیشقدم در ملاشناسی می‌پردازم و سپس به نقل نکته‌هایی از ملاحظات مرحوم حبیبی، مرحوم فرهنگ و آقای رحیمی اکتفا می‌کنم و امیدوارم مقالات دیگر راجع به شخصیت و آثار نویسنده مفصل‌ترین تاریخ افغانستان در شماره‌های آینده کاروان انتشار یابد.

آقای نایل نوشته است: «بی‌گمان مجلدات سراج‌التواریخ با شرایط تاریخ‌نویسی وقت نسبت به همه آثار پدید آورده شده در این عهد، جامع‌تر و مستندتر است. واقعات و رویدادها به تفصیلی که در این کتاب ایضاح و بیان گردیده علی‌الظاهر در هیچ یک از کتب تألیف شده دیگر در این عهد آورده نشده‌اند. یکی از موارد اهمیت سراج‌التواریخ اینست که مؤلف با شهامت زیاد و به طور زیرکانه در هر جای اثر خود گاهی با صراحت و زمانی در الفاظ و عبارت، رشوه‌خواری، جور و ستم و دیگر بدکاری‌های کارداران وقت را در هر موقف و مقامی که بوده‌اند، مورد نکوهش و انتقاد قرار داده و افشا کرده است. از همین‌جاست که گویند بارها مورد سرزنش واقع گردیده است. به جرأت می‌توان گفت که رویدادهای عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان در هیچ کتابی به این تفصیل و خصوصیات و جزئیات ضبط نگردیده و مندرجات هیچ کتابی از وقایع این زمان به پایه سراج‌التواریخ موثق و درخور اعتماد نتواند بود. صدها مطلب درخور توجه و حیرت‌آور از تاریخ این سرزمین در لا به‌لای اوراق و سطور آن نهفته‌اند...»

پوهاند حبیبی نوشته است: «کاتب حقیقتاً نویسنده پرکار و مورخ عالمی بود که در حدود ۱۳۲۰ قمری برای تاریخ‌نگاری از حضور امیر گماشته شده، اسناد درباری و کتب لازمه را در دسترس او گذاشتند. وی کتاب ضخیمی در دو جلد به نام تحفة‌الحبیب مشتمل بر وقایع عصر احمدشاهی از ۱۱۶۰ق. به بعد تا ۱۲۹۷ق. نوشت و مأمور بود که وقایع عهد امارت امیر عبدالرحمن را به شمول اوضاع عصر امیر حبیب‌الله خان تا زمان خود به قلم آورد. کاتب کار نگارش تحفة‌الحبیب را در

۸۸۵ صفحه به پایان رسانید که به سقوط امارت امیر یعقوب خان و خاتمه جنگ دوم افغان- انگلیس (۱۲۹۷ق) ختم می‌شود. فیض‌محمد در این کتاب نویسنده پرکاری است که مطابق موازین ادبی و سنن نویسندگی آن وقت، به تحریر وقایع می‌پردازد. او گاهی خامه خود را دُرر سلک می‌نامد که این عبارت جلب توجه امیر را کرده و بر حاشیه ص ۳۹ جلد دوم به رنگ سرخ نوشته است «ما شاءالله! کاتب به این عبارت چقدر طنز آمیز» بر آن کلمات خط کشیده و به «مذکور گردید» تصحیح کرده است. در جایی که یکی از ناقدان سویه عالی نداشته و ایرادی را نوشته، کاتب در مقابل آن پافشاری می‌کند؛ مثلاً در کنار ص۱۰۴ جلد دوم که بر اعتراض تطویل عبارت پردازی و اطناب کلام کرده‌اند، وی می‌نویسد: «جمله معترضه که مشتمل بر اوصاف ظالمان و متضمن مظلومیت ستمدیدگان است، بر سبیل تنبیه نگارش داده شده زیرا که مقام را مناسب دانسته تحریر نمودم. اطناب ممل نیست.» به این نهج فیض‌محمد که از قشر عامه بود و به دربار راه یافته بود طبعاً در نظر داشت که در لف کلام خود احوال ستمدیدگان را تمثیل نماید و وجدان طبقاتی خود را تسکین دهد.

طوری که از معاصران کاتب شنیده‌ام، وی در این راه مصیبت‌ها دید و بارها مضروب گردید، ولی کتاب تحفة‌الحبیب در بیاض خوش خط باقی ماند و طبع نشد. اما امیر او را فرو نگذاشت و هدایت داد تا آن را با اطراز دیگری که سراج‌التواریخ را گرفت، در آورد که اکثر نوشته‌ها بین تحفه و سراج مشترک است.

اما سراج‌التواریخ که از کارهای ایام پختگی و تجربه‌های زندگی اوست، نخستین کتاب ضبط وقایع دولتی افغانستان شمرده می‌شود و برای مورخان دیگری که آثار خود را مطابق به موازین جدید تاریخ‌نویسی می‌نویسند، بهترین منبع معلومات به شمار می‌آید. جلد اول تا سوم که تا وقایع ۱۳۱۴ق، رسیده و طبع شد ولی پنج سال دیگر تا ۱۳۱۹ را هم نوشته بود که طبع نشد. در سال ۱۳۵۸ش، چون پسر کاتب محمدعلی تمام نوشته‌ها و اسناد بازمانده پدرش را به آرشیف ملی فروخت، در حدود چهارصد صفحه تا آخر عهد امیر عبدالرحمن به قلم خود کاتب بر آمد که در آرشیف ملی محفوظ است.

جلد چهارم: قراری که داکتر بهروز در سنه ۱۳۶۱ش، در مسکو به من گفت: کاتب تاریخ خود را تا سال هشتم عصر امانی (۱۳۰۶ش) نوشت. ۶ سال اخیر عبدالرحمن خان و تمام دوره امارت حبیب‌الله خان در یک جلد در حدود ۳۰۰۰ صفحه به خطر میرزا محمدقاسم خان کابلی به فرمایش فیض‌محمد خان وزیر معارف و هدایت هاشم شایق افندی رئیس دارالتألیف نوشته شده و در کتابخانه معارف موجود بود که احوال قتل امیر حبیب‌الله را هم داشت، ولی اکنون موجود نیست.

جلد پنجم به خط خود کاتب و مشتمل بر احوال ۸ ساله و ۳ ماهه سلطنت امان‌الله خان نزد عبدالغفور غرقه دیده شده بود که سرنوشت این دو جلد اخیر معلوم نیست.[۱]

مرحوم میر محمدصدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته است: «مورخ و محقق دانشمند فیض‌محمد هزاره مؤلف سراج‌التواریخ نه تنها معلومات جامع و کاملی را در مورد دورهٔ سلطنت سدوزایی و محمدزایی برای بار اول در یک تألیف نفیس جمع‌آوری نموده، بلکه سعی ورزیده است تا در زیر پرده عبارات تعارفی که گریز از آن در شرایط آن عصر خارج از امکان بود، یک سلسله حقایق را در مورد نواقص اداره و بیدادگری زمامداران به گونه‌ای مفصل و مستند ثبت تاریخ کند.»

آقای نیلاب رحیمی که خود مدتی آمر آرشیف ملی و نسخ خطی بوده است در کتاب سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان می‌نویسد: «یکی از کتابخانه‌های شخصی در افغانستان کتابخانه ملا فیض‌محمد بوده است. این مرد فاضل و دانشمند را که از فحول نویسندگان و مورخان عصر خویش شمرده می‌شود، بیهقی زمانش لقب داده‌اند. همان‌طوری که بیهقی با قلم توانا، اندیشه بارور و باریک‌بینی روشنگرانه و خردمندانه چهرهٔ واقعی مسعود غزنوی را در تاریخش ترسیم نموده است، ملا فیض‌محمد نیز با نوشتن کتاب بزرگ و ارزشمند سراج‌التواریخ، رعب‌انگیزترین و مستبدترین فرمانده زمانش یعنی امیر عبدالرحمن را نشان داده است و چهرهٔ واقعی او را در تمام وقایع و حوادث نمودار کرده است. کتاب این مورخ عزیز روشن‌ترین برهان فضیلت و دانش اوست...» در اشاره به مقایسه ابوالفضل بیهقی و فیض‌محمد کاتب به خاطر باید داشت که کاتب هرگز آزادی بیهقی را نداشته بل قلم او توسط چند نفر به شمول شخص پادشاه زیر نظارت قرار داشته است. بی‌گمان اگر آزادی بیان می‌داشت سراج‌التواریخ به رنگ دیگر جلوه می‌کرد و بیشتر به تاریخ مسعودی همانند می‌یافت.

بارها این پرسش تلخ ذهن ساده مرا آزرده است که چرا بزرگمرد دانا و قناعت پیشهٔ وارسته و آگاه و دردمندی چون فیض‌محمد کاتب حاضر می‌شود آن همه کلمات زشت و نسبت‌های ناروا را به مردم خود به کار برد، آیا صرفاً برای این که فرمان‌فرمای بیدادگری را خوشنود گرداند؟ آیا او از چنین کاری احساس ناآرامی و درد و رنج نمی‌کرده است؟ اما نتیجه گیری‌های اهل تحقیق که کتاب را به دقت بیشتر خوانده‌اند چون مرحوم حبیبی و فرهنگ فقید و محقق نایل و دیگران، مرا قناعت داده است که فیض‌محمد از استعمال آن کلمات و نسبت‌ها بیش از ما رنج می‌برده و توجهی به دل خوش

---

۱. حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ص ۷۶-۷۱.

کردن حکمرانان هم نداشته، بلکه این کار را در پرتو دوربینی و مآل‌اندیشی کرده است که فرزانگان آینده‌نگری مثل او از آن هنر بهره مندانند و ما امروز از برکات همان بزرگواری‌ها و از خودگذری‌ها، معلومات ارزنده دست اول را داریم. هر چند قدر آن را کم‌تر می‌شناسیم.

کاتب مرد حساس، شجاع و حاضر جواب بود. معروف است وقتی که وزیر معارف وقت (سردار فیض‌محمد خان) خواست که او را از معلمی موقوف کند، به او گفت: تو مریض هستی و مریضی تو ساری است و بچه‌ها را می‌گیرد. کاتب جواب داد: مرض من ساری نیست، مذهب من ساری است.

این مقاله ناتمام خواهد ماند اگر از نظر مورخ شهیر مرحوم غبار که نخستین تاریخ غیر رسمی و آزاد افغانستان شاهکار اوست، در زمینه سخنی گفته نشود. به نظر بنده اگر آن مبارز دانشور و آزادمرد که عمرش در راه حق‌طلبی برای مردمش گذشت، می‌خواست راجع به کاتب سطری چند به قلم آورد، بنا به مقدار استفاده‌ای که او از آثار قیمتدار وی در کتاب معتبر خود کرده، حتماً می‌نوشت که اگر سراج‌التواریخ نبود، افغانستان در مسیر تاریخ به شکل کنونی خود یعنی بدین خوبی و نفاست و جامعیت به وجود آمده نمی‌توانست. از قضا این نکته را پوهاند داکتر حسن کاکر مورخ مشهور پرتلاش به تعبیر دیگری بیان داشته است. جناب‌شان در کتاب دکترای خود نوشته‌اند که سراج‌التواریخ کتاب بسیار مهم و مهم‌تر از همه آثار دیگر اوست و آن کتاب را با آن طول و تفصیل و حجم و ضخامت هیچ کس به اندازه خود او خوب نخوانده و از آن استفاده نکرده است؛ هیچ‌کس مگر یک نفر، میر غلام‌محمد غبار.

فیض کاتب[1]

رهروان طریق فضل و هنر
جاودانند یادشان ز اثر
زان میان یاد و بود دانشور
شد بیان ذکر او در این محضر
فیض کاتب ادیبی و اهل قلم
نخبه تاریخ زد به کلک رقم
دست ماهر به خامه چون یازید
رمز تاریخ چه نیک پردازید
در زمانه یگانه فرد زمان
در سیاست سرآمد از اقران
ظاهر آراسته، سلیس و روان
نیز پر محتواست معنی آن
در رقم خوشنویس و نیک استاد
همدمش روز و شب سواد و مداد
نکته پرداز خوش ادا چو نسیم
در حریم قلم، خجسته مقیم
فکر ایجادگر، رفیق ضمیر
سینه پاکیزه‌تر ز بدر منیر
در قلم رازدار و مظهر عشق
در قدم، سازگار مصدر عشق
وآن مورخ ادیب و روشنفکر
خامه‌اش دلنواز و تازه و بکر
وارد اندر رموز نستعلیق
نسخ و ریحان ز خامه‌اش تلفیق
بود آگه ز علم شرع شریف

---

۱. نصیب، محمدناصر، مجلهٔ غرجستان، شماره ۶، سال ۱۳۷۶.

زآن که ملا به نام اوست ردیف
جزء مشروط‌خواه درو نخست
وضع کشور بخواست شکل درست
فکر مشروطه پرورید به سر
جرس و زندان زآن شدش کیفر
خود در این راه پرنشیب و فراز
بس به زجر و شکنجه شد نیاز
نخبه تاریخ را نگارش داد
نام آن تاریخ سراج نهاد
هست در پنج جلد خوش تنظیم
حاوی هر بخش آن، زهر اقلیم
جلد چهارم به دست نیست کنون
تا شود روزی از خفا بیرون
دفتر تحفة‌الحبیب را بنگاشت
عقد و ابهام را از آن برداشت
دیگرش فیضی از فیوضات است
انتقاد بست ز آن‌چه اثبات است
بس که درهای سفته آمده است
وه چی گویم چه پخته آمده است
شرط دشوار داشت وضع قلم
و آن‌چه بایست گفت، ساخت رقم
ناظرانش که سختگیر بدند
شغل‌شان قاضی و دبیر بدند
بسته آذین کلامش از تلویح
لیک گویا ترا ز روال صریح
در سیاق بیان همه تسجیل
گشته حال ستم‌کشان تمثیل
حله طبع برخی پوشیدست

دوستان متن آن نیوشیدست
آن‌چه را که نیافت موقع چاپ
شاید آراست خوش به شکل کتاب
بود آموزگار فحل و خبیر
هست شاگرد او جناب اثیر[1]
فیض کاتب که زین جهان بگذشت
بوده سال هزار و سه‌صد و هشت
شاد خواهم روان او ز مجیب
عرض اخلاص شد ز سوی نجیب

ستارهٔ غرجستان[2]

ز قلب داغدار مادر میهن
ز قعر دره‌های مردزای خلق غرجستان
ز کهساران مغرورش
ز هر قشلاق و هر آغیل
نوای بردگان بی‌گناه سده‌های دور
ندای پاک هر وجدان عصیان‌گر
به پاس بی‌کران تو کند نجوا
گرامی باد یاد تو بر ما ای کاتب دانا
تو با آن خامه رویشگر تاریخ پردازت
به ژرفای شب تاری میان دره خونین
به توفان‌های پر شور حوادث راه پیمودی
و درد و داغ‌های توده خلق ستمکش را
که در سیر قرون در نبض خاموش زمان جاریست
به نسل پرتلاش راه فرداها

۱. منظور محترم داکتر اثیر است.
۲. روستایار، سید علی‌شاه، مجله ژوندون، شماره۲، سال ۵، ۱۳۶۵.

که در شط زلال هستی انسان
به سوی شهر نور و روشنی‌ها راه پیمایند
طلایین پیکر حماسه‌های راز غربت‌بار
به دست روح‌بخش خود بنا کردی
اگر در سرزمین سرکش و زیبای غرجستان
در این میعاد رنج و محنت و خواری
به سیر روزگار از طرف خار ستم رویید
و مهر ذلت و تحقیر دردآلود
سکوت لحظه‌های یأس بر پا کرد
اگر تاراج فوج و لشکر شاه ستم پیشه
اگر سرنیزه بیداد مستی خانه ویرانگر
ز قتل یاغیان سرکش و بی‌باک و نا تسلیم
ز خون پیر مردان و زنان و کودکان سیلاب جاری کرد
و زن‌ها را به بازار فروش بردگی آورد
ز سوز آن‌همه غم‌های بی‌پایان
ز آه و اشک محرومان
ز خون هر شهید آتشین خشمی
که با خون‌های سرخ بی‌گناهان جهان پیوست
نهال عدل انسانی سترگ و بارور گردید
در این دوران که خشم خلق‌ها از اوج ظلمت‌های دیرینه
به نور مشعل اندیشه‌های پر شکوه و نو
بساط تیرگی‌ها را ز هم برچید
و آهنگ سترگ کار و آزادی ملت‌ها
طلسم قدرت اهریمن سرمایه را بشکست
در این دوران که پیکار رهایی‌بخش خلق کشور افغان
همه ژرفای استبداد را با خاک یکسان کرد
و فرزندان رنج و محنت و پیکار
به سوی کار و نوسازی

و محو مرز تبعیض و بنای سست سنت‌های پوشیده

به پیشاپیش جنبش راه بکشایند

همه با یک صدا فریاد می‌دارند

گرامی باد یاد تو به ما ای کاتب دانا

روانت شاد باد و جاودانه

ملاحظات مختصر در اطراف شخصیت و آثار فیض‌محمد کاتب[1]

ملا فیض‌محمد متخلص به کاتب نویسندهٔ کتاب مشهور سراج‌التواریخ است که در عصر امیر حبیب‌الله خان و زیر نظر ایشان تألیف و جلد اول و دوم آن در سال ۱۹۱۲ و جلد سوم آن در سال ۱۹۱۵ در مطبعه حروفی کابل چاپ شده است و تا امروز به حیث یک مأخذ معتبر دربارهٔ تاریخ افغانستان بالخاصه دورهٔ معاصر به شمار می‌رود.[2] این نویسندهٔ لایق و پرکار چندین اثر دیگر هم در رشته‌های مختلف و بیشتر مسائل دینی و فرهنگی تألیف نموده که بعضی نشر شده و برخی دیگر تا حال به چاپ نرسیده‌اند.

اخیراً آقای امین طرزی یک جوان متتبع و با استعداد افغان که در رشتهٔ تاریخ معاصر در امریکا مشغول پژوهش می‌باشد، مضمونی در معرفی این شخصیت فرهنگی برجستهٔ وطن در یکی از مجلات اختصاصی که به نام اخبار افغانستان از پاریس انتشار می‌یابد، به نشر رسانیده و بر گوشه‌های مختلف حیات پرثمر او روشنی انداخته که از هر حیث درخور تحسین و قابل استفاده می‌باشد و روی‌هم‌رفته او را به حیث پیشگام تاریخ‌نویسان (Historiographer) معاصر افغانستان معرفی نموده است.

در حالی که این جناب و یقین دارم اکثر شاگردان دبستان تاریخ کشور با این نظر او همنوا می‌باشیم تا جایی که به سراج‌التواریخ اثر عمده‌ای ارتباط می‌گیرد، نمی‌توان از یادآوری این حقیقت خودداری نمود که تألیف سراج‌التواریخ به طوری که خود مؤلف در مقدمهٔ کتاب و هم اخیر جلد دوم اشاره نموده، یک عده رجال برجسته عصر که بعضاً شاهدان عینی قسمتی از وقایع بوده و برخی

---

۱. رشتیا، سید قاسم (سویس)، ملاحظات مختصر در اطراف شخصیت و آثار فیض‌محمد کاتب، ماهنامهٔ کاروان، ماه می ۱۹۷۶، کالیفورنیا.

۲. قرار معلوم جلد چهارم سراج‌التواریخ نیز توسط فیض‌محمد کاتب تألیف گردیده دوره پادشاهی امیر حبیب‌الله را دربر می‌گرفت و از آن جهت به نام تحفة‌الحبیب یاد شده است. قسمت دوم این جلد به نام وقایع انقلاب شامل دوره سلطنت شاه امان‌الله است تا دوره اغتشاش داخلی که شاید نویسنده بعداً آن را خودش به ابتکار خود نوشته باشد. اما یکی از این دو اثر اخیر چاپ نشده و صرف بعضی مطالب آن در کتاب تاریخ سیاسی افغانستان اثر مهدی فرخ سفیر سابق ایران در کابل انعکاس یافته است.

هم معلومات دست اول معاصران آن رویدادها را به خاطر داشتند، با نویسنده از نزدیک و مستدام همکار بوده‌اند[۱]. برعلاوه خود امیر حبیب‌الله خان که معلوم است شخص با سواد و دارای معلومات نسبتاً وسیعی در رابطه به رویدادهای گذشته عصر اجداد خود بوده است و چنان‌چه ملا فیض‌محمد می‌گوید تمام قسمت‌های کتاب را شخصاً مطالعه نموده و در بعضی جاها اصلاحات و تصحیحاتی به قلم خود آورده است.

نکتهٔ دیگر در رابطه به این موضوع آن است که شاه امان‌الله نیز در نظر داشت به ادامه سراج‌التواریخ کتاب دیگری به نام امان‌التواریخ ترتیب نماید و این کار را به یک نویسنده ایرانی به نام میرزا عبدالحمید اصفهانی سپرده بود که نام‌برده کتابی در هفت قسمت تألیف نموده بود که ملا فیض‌محمد در هیچ یک از آثار بعدی حتی یادداشت‌های شخصی خود درباره این سهم‌گیری تذکاری به عمل نیاورده است. می‌گویند نسخه مذکور فعلًا در آرشیف ملی افغانستان در کابل موجود است. ولی آن‌چه عجالتاً به دسترس قرار دارد یک نقل ناقص اثر مذکور می‌باشد که در یکی از کتابخانه‌های معتبر نیویورک توسط آقای محمدسعید فیضی کشف گردیده است.

دربارهٔ یادداشت‌های شخصی ملا فیض‌محمد کاتب که معلوم می‌شود در سنوات اخیر عمر خود به نوشتن این یادداشت‌ها اقدام کرده است، چند نکته دیگر جلب توجه می‌نماید و معلوم می‌شود که برخلاف دقت و موشکافی ادوار گذشته در این مرحلهٔ عمر خود، بیشتر به افواهات بازار اتکاء داشته است؛ چنان‌چه دربارهٔ حکایت مشهور گفتگوی تیلفونی میان شاه امان‌الله وحبیب‌الله کلکانی که افواه بود. حبیب‌الله خود را قصداً احمدعلی خان لودین رئیس تنظیمیه سمت شمالی معرفی کرده و گفته بود «بچه سقا را گرفتار کرده‌ایم چه امر می‌فرمایید و شاه امان‌الله گفته باشد: فوری او را اعدام کنید.» در یادداشت به عین صورت بدون تبصره درج شده است. در حالی که این سخنی بوده که طرفداران حبیب‌الله کلکانی برای توجیه اقدام خود جهت بر انداختن سلطنت، این قصه را جعل نموده بود و شخص دقیقی مانند فیض‌محمد خوب می‌دانست که در شرایط آن روزی افغانستان که مخابره تیلفونی مستقیم وجود نداشت و برای رسیدن به شاه چندین تیلفون‌خانه و تیلفون‌چی در عرض راه حائل بود و بنابرآن، چنین چیزی عملا صورت‌پذیر نبوده است و برعلاوه شاه را هم خوب می‌شناخت که چنان پادشاه مستبدی نبود که کسی را ولو دزد و رهزن باشد، بدون تحقیق و محاکمه مستقیماً امر اعدام بدهد.

همین قسم در یادداشت‌های مذکور محمدولی خان بدخشی وکیل شاه امان‌الله در دوران

۱. ذوات موصوف عبارت بودند از سردار محمدیوسف خان پسر امیر دوست‌محمد خان، سردار نورعلی خان پسر سردار شیرعلی خان (والی قندهار)، قاضی سعدالدین خان قاضی‌القضات و مولوی عبدالرئوف خان مدرس مدرسه شاهی.

مسافرتش، در جمله مخالفان شاه موصوف قلمداد نموده است. در صورتی که اگر فرضاً محمدولی خان فکر بر انداختن شاه را می‌داشت در مدت هفت ماه که شاه در کشورهای دوردست مشغول سفر بود و قدرت دولت به شمول اردو و خزانه همه در اختیار او قرار داشت، چرا به این کار اقدام نکرد که انتظار کشید تا شاه برگردد و آن قوت به هواخواهی یک دزد قیام نمود؟ حقیقت این است که محمدولی خان به حیث سردسته طرفداران شاه امان‌الله، ضمن برخورد اسفناک میان شاه سابق و شاه لاحق ظاهراً به الزام همدستی با حبیب‌الله کلکانی، علیه شاه امان‌الله تحت محاکمه قرار داده شد و در محکمهٔ کذایی هم با شجاعت و منطق قوی از خود دفاع نمود تا آن‌که شاه امان‌الله در روم از جریان محاکمه اطلاع حاصل نمود؛ به ذریعه تلگرامی عنوانی نادر شاه از او دفاع و صداقت وی را نسبت به سلطنت و وطن تصدیق کرد و او را خدمتگار صادق کشور معرفی نمود که در نتیجه حکم اعدام که از طرف محکمه در مورد او صادر گردیده بود، به ۸ سال حبس تخفیف یافت.[۱] برعلاوه شاه امان‌الله برای رفع الزامات بی‌مورد مذکور یکی از دختران خود را با پسر محمدولی خان که در فرانسه مشغول تحصیل بود تزویج نمود. این بود ملاحظات مختصری که در مورد شخصیت و آثار مرحوم فیض‌محمد کاتب به نظر رسید؛ ناگفته نماند که نامبرده در سال ۱۹۳۱ در کابل به عمر ۷۰ سالگی به رحمت حق پیوست.

سراج‌التواریخ به خط مؤلف آن

مجلدات اول و دوم سراج‌التواریخ به خط خود مؤلف آن در ۵۴۳ ورق (۱۰۸۶ صفحه) به قطع ۲۱*۳۳ و هر صفحه ۱۸ سطر که به نظر هیأت سانسور نیز رسیده، به شمارهٔ ۲۱/۴۶ دفتر آرشیف ملی موجود و محفوظ است.

نسخهٔ خطی امان الانشاء

این اثر کاتب به خط خودش در ۳۶۲ صفحه به قطع جیبی که به سال ۱۳۰۳ شمسی (۱۳۴۲ قمری) کتابت شده، نزد اعجاز احمد یکی از منسوبان خانواده کاتب محفوظ می‌باشد.

مجموعهٔ منتخب

این مجموعه شامل مطالب متنوع می‌باشد که کاتب آن را تدوین نموده است. نسخه یگانه این اثر در ظرف ۲۹۶+۵۲ صفحه به خط خود کاتب نزد اعجاز احمد محفوظ می‌باشد.

---

۱. محمدولی خان در سال ۱۹۳۳ زمانی که مناصفه میعاد حبس خود را در انزوا گذشتانده بود، بعد از سوء قصد محمدعظیم منشی‌زاده به سفارت انگلیس، با پنج تن دیگر از هواخواهان شاه امان‌الله خان اعدام گردید.

به یاد آریم کاتب را، میراث عظیم فرهنگی او را[1]

تا حدود سی چهل سال پیش از امروز، جز چند تن از تاریخ‌پردازان و محققان شناخته شده، کس دیگر از اهل سواد و کتاب نام فیض‌محمد کاتب را نشنیده بودند و کتاب سراج‌التواریخ را نمی‌شناختند. آن تاریخ‌گذاران بزرگوار هم که کتاب کاتب را می‌شناختند و از کتابش در نوشته‌های خود سود می‌جستند، نخواستند و یا نتوانستند و مشروع نپنداشتند که او را به جامعه زبانی و فرهنگی و نسل‌های آینده کشور معرفی نمایند و این شاخصه فرهنگی سدهٔ پسین را با توجه به سیاست‌های سکوت، نادیده گرفتند و توجه نفرمودند که به فراموشی سپردن و پنهان داشتن او چنان است که بخواهند آفتاب را پنهان نمایند و نیز چنانی که آشکار است، آنان جز با سراج‌التواریخ با هیچ یک از دیگر آثار کاتب آشنایی نداشتند.

در این‌که مورخان ما راجع به کاتب خاموشی اختیار کرده‌اند، نکتهٔ جالبی از نویسنده و پژوهشگر به نام وطن داکتر علی رضوی به یادم آمد که نامناسب نمی‌نماید در این‌جا نقل شود: «... به نظر بنده اگر آن مبارز دانشور و آزاد مرد (میر غلام‌محمد غبار) که عمرش در راه حق‌طلبی برای مردمش گذشت، می‌خواست راجع به کاتب سطری چند به قلم آورد، بنا به مقدار استفاده‌ای که او از آثار قیمت‌دار وی در کتاب معتبر خود کرده، حتماً می‌نوشت که اگر سراج‌التواریخ نبود، افغانستان در مسیر تاریخ به شکل کنونی خود یعنی بدین خوبی و نفاست و جامعیت به وجود آمده نمی‌توانست.[2]

نگارنده این یادداشت که سال‌های پیش با سراج‌التواریخ یک آشنایی ابتدایی داشتم، باری بر آن شدم که این کتاب مهم ولی کمتر شناخته شده را سر تا پا بخوانم و در معرفی آن و مؤلفش چیزی بنویسم؛ وقتی خواستم از دست‌اندرکاران تاریخ وطن، سخنی و مطلبی در این زمینه به دست آورم تا رهنمای کارم باشد، متأسفانه این جست‌وجو بی‌نتیجه ماند. با مطالعه سراج‌التواریخ و مرور تحفةالحبیب با شمار دیگر از آثار و گوشه‌های دیگر از شخصیت کاتب آشنایی میسر آمد.

---

۱. مجلهٔ نقد و آرمان، شماره‌های ۶-۴.

۲. کاروان، شماره ۳۱، سال ۳، سرطان ۱۳۷۵، کالیفورنیا.

معرفی سراج‌التواریخ در شمارهٔ ۴ سال ۲۴ مجلهٔ ادب (۱۳۵۵) و آشنایی ابتدایی با حیات و اوقات کاتب که از لابه‌لای نوشته‌های او استنباط یافته بود، در شمارهٔ ۳ سال ۲۵ ادب (۱۳۵۶) به چاپ رسید. در جریان سال‌های پس از آن در اثر تحولاتی که پدید آمد، معلومات و بررسی‌های بیشتر راجع به کاتب و آثارش در این‌جا صورت پذیرفت و نکته‌های ناگفته دربارهٔ زندگی او و نیز دستیابی به حداکثر نوشته‌های او امکان‌پذیر گردید.

در این نوشته سعی بر این است که با توجه به بیشترینه بررسی‌ها و تفسیرها و یادکردهایی که تا کنون انجام یافته و نیز به ملاحظه بعضی از دستنویس‌های کاتب که بعداً شناخته شده و اسناد و مدارک نشر نشده که پسان‌ها به دست آمد، نوشتهٔ نسبتاً فراگیری به دست داده شود تا هم مکمل بعضی از نوشته‌ها باشد و هم توضیحی بر بررسی‌هایی از مطالب نشر شده.

لودویک آدمک گفته بود: «فیض‌محمد را می‌توان نویسندهٔ برجسته فصل‌هایی از تاریخ افغانستان دانست.»[1] این گفته کاملاً به‌جا است. فیض‌محمد کاتب وارث به استحقاق ابوالفضل بیهقی و میر خواند است که فصل‌های اساسی از تاریخ وطن ما را نوشته‌اند. به سخن دیگر «فیض‌محمد کاتب بیهقی سدهٔ پسین، شاگرد راستین و ادامه دهنده راه ابوالفضل بیهقی است. بدان‌سان که ابوالفضل بیهقی دانش و آزادگی و فضیلت را بندهٔ درهم و دینار نساخت و در آن یلدای قرون وسطایی جوهر حقیقت را گاهی با آشکارا نویسی و صراحت و گاهی به نیروی ایهام و ابهام و طنز و کنایت در رگ‌های واژه‌واژهٔ تاریخ آل‌ناصر جاری ساخت، فیض‌محمد کاتب نیز به خردانه مسیر بیهقی بزرگ را پیمود و با آن که امیر صفحه‌صفحه نوشته‌های او را می‌خواند، توانست با بهره‌گیری از قریحت توانا، چون چابک‌سواری که می‌تواند از راه‌های دشوارگذار به آسانی عبور کند، در بیان حقیقت هم از صراحت و هم از کنایت رهتوشه تهیه کند و نگذارد که حقیقت در آستانه قدرت مسخ و مثله شود. سراج‌التواریخ کاتب در واقع ام التواریخ دو قرن آخر افغانستان است و هیچ دانشمند و پژوهشگر افغانی و خارجی را سراغ نداریم که به تاریخ این دو قرن پرداخته باشد و از کاتب و تاریخ بزرگ او بهره نیندوخته باشد.»[2]

فی‌الحقیقت آن فصل‌های تاریخ کشور ما در آثار فیض‌محمد کاتب که روشنگر حوادث یک‌صدواندی سال اخیرند، از سرچشمه‌های دست اول و پیش زمینه‌های باورناک به شمار می‌آیند که مورخان زمانه‌های پسین از آن با اطمینان در نوشته‌های خود بهره گرفته‌اند. او مرد دانش و سیاست و دیانت بود و میراث بزرگ او بازتابگر فضل بی‌پایان، وسعت اطلاعات، قلم توانا و حوصلهٔ سرشار

1 A biographical Dictionary of Contemporary Afghanistan, P. 48, 1987.

۲. پیام انجمن نویسندگان افغانستان...، پیام‌ها و مقالات سمینار بین‌المللی به مناسبت یک‌صدوسی‌امین سالزاد فیض‌محمد کاتب، به اهتمام داکتر جلال‌الدین صدیقی، کابل: ۱۳۶۷، ص۴۴،

او دانسته می‌شود.

به گزارش اومودین افغانستان‌شناس روس «نخستین پژوهشگران شوروی (فعلًا روسیه) که با مؤلف سراج‌التواریخ آشنایی یافتند از هیأت دیپلوماتیک شوروی در کابل بودند که در سال ۱۹۱۹، پس از برقراری مناسبات دوستی به کار آغاز کردند. در آن وقت افغانستان تازه به استقلال رسیده، در آستانه برگزاری اصلاحات قرار داشت که توسط امیر جوان امان‌الله خان آغاز گردیده بود.»

... ای.ام. ریسنر دانشمند افغانستان‌شناس، عضو برجسته هیأت بود. هیأت دربارهٔ خصوصیات و اوصاف فیض‌محمد، نظر به برداشت و خاطرات شخصی‌شان چیزهایی نوشته بودند: «... حضور فیض‌محمد در محافل دربار حتمی بود. او ظاهر نامنظم داشت و دارای چشمان خرد بود. ابروان اندوهگین و افتاده بر چهره‌اش سنگینی می‌کرد؛ او هرگز به آدم زیباروی نمی‌ماند.

فیض‌محمد در میان افراد پایین رتبهٔ دربار، خاموش‌ترین و کم‌حرف‌ترین آنان بود. در چهره‌اش، در جامه‌اش و در رفتارش نشانه‌هایی نبود که او را از دیگران برجسته‌تر سازد. لیکن او همه‌چیز را زود درک می‌کرد و تمام اتفاقات، رویدادها و کارهای امیر را خوب در حافظه نگه می‌داشت. او صاحب قریحهٔ عجیبی بود. می‌کوشید در جایی حضور یابد که چیزهای مهم و حرف‌های تازه وجود داشت. با دقت خارق‌العاده‌ای به همه‌چیز گوش می‌داد... دانش زیاد، گوشه‌گیری در زندگی، اندوخته‌ها و خاطرات سفرهای بی‌شمار او را به یک شخص مرموز و شگفت‌انگیز مبدل ساخته بود.»[۱]

چشم‌اندازی بر نوشته‌های کاتب

فیض‌محمد کاتب این طلایه‌دار خستگی‌نشناس فرهنگ وطن ما، حدود بیش از ۴۵ سال از ۷۱ سال عمر گران‌سنگ خود را بدون وقفه و فروتنانه در پژوهش و تحقیق و نگارش آثار بهامند و کم‌نظیر، در ارتباط به مسائل یک دوران پر تنش جامعهٔ افغانستان صرف نمود. او از گزارش و حفظ حساس‌ترین و گذراترین لحظات و دقایق سرگذشت پر از فراز و فرود وطن هم غفلت نورزید و آن‌چه را که در آن روزگار رنجبار و بی‌سامان بر مردم می‌گذشت با امعان نظر و مآل‌اندیشی، از نظر دور نمی‌داشت.

او به صفت یک تاریخ‌نویس رسمی مکلف بود تمام پیشامدها را مطابق به سیاست دربار وقت و متکی بر اسناد رسمی دولت در سطح یک تاریخ رسمی به گزارش بیاورد و اضافه بر آن چیزی نگوید و در مورد آن‌چه که باید پنهان بماند و به نوشته نیاید، لب نگشاید. ولی او داهیانه و رسالتمندانه سعی به خرج داد تا با حفظ رضایت دربار، نیمرخی از شرایط نامساعد ادبی قابل هضم بسازد و بیان نماید و دین خود را در برابر مردم ادا کند.

---

۱. ریسنر، ای. ام. صنعت چاپ در افغانستان، ترجمه اسدالله ندیم، مجلهٔ سباوون، شماره ۸-۷، ۱۳۶۹.

آن‌گاه نیز که او از مجازات‌های سنگین و شکنجه‌های قرون وسطایی که بر مردم اعمال می‌شد، سخن می‌گوید و احیاناً مردم را مستوجب آن‌همه ناملایمات می‌داند، نه بدین معنی است که اعمال ظالمان را تأیید می‌کند، بل می‌خواهد رفتار بیدادگرانهٔ آنا را هر چه بیشتر افشا نماید و آیندگان را از آن خبر بدهد.

در آثار چاپ نشده‌ای که از کاتب بر جای مانده است و دست تصرف به آن‌ها نرسیده و قسماً در آرشیف ملی نگهداری می‌شوند (اگر بعداً ضایع نشده باشند)، سخنان دست اول و مطابق با واقع از اوضاع ناروشن وطن به گونهٔ فزون از قیاس استغراق یافته‌اند که پژوهنده امروزی را به حیرت وا می‌دارد. کتاب‌های فیضی از فیوضات و و تذکرالانقلاب نمودهایی از آن آزاداندیشی و موضع‌گیری اجتماعی او دانسته می‌شوند.

به اساس یک سنجش ابتدایی آثار چاپ شده و چاپ نشدهٔ کاتب، من حیث المجموع، به بیش از ۶۰۰۰ صفحه بالغ می‌گردد و آن‌چه به خط خوش و یا خط عادی او بازنویسی شده و پایانی یافته از ۱۰۰۰۰ صفحه تجاوز می‌کند. شناخت و تحلیل و بررسی همه‌جانبه پدید آورده‌های کاتب و درک ویژگی‌های آن از نظر جامعه‌شناسی و شیوهٔ تاریخ‌نویسی در زمان او و نمودهای حقایق اجتماعی در آن‌ها، کار بزرگی است که انجام آن به سادگی میسر نیست و باید با مساعدات شرایط و مجال کافی و توسط افراد با صلاحیت به فرجام آورده شود.

آن‌چه از میراث توجه‌پذیر فرهنگی کاتب بر جای مانده و در دسترس فرهنگیان و پژوهشگران وطن قرار دارد، عمدتاً به دو بخش تقسیم می‌شود: نوشته‌ها، بازنوشت‌ها؛ نوشته‌ها یعنی آن‌چه که او خود نوشته است و بازنوشت‌ها یعنی آن‌چه که به خط او بازنویسی، استکتاب و استنتاج یافته‌اند. از میان مؤلفات کاتب، تحفة‌الحبیب، سراج‌التواریخ و تذکرالانقلاب بیشتر مورد توجه پژوهشگران واقع گردیده و به بررسی گرفته شده‌اند و باز هم از میان این سه اثر، سراج‌التواریخ زیادتر از دو تای دیگر توجه مورخان و محققان داخلی و خارجی را برانگیخته و آن را مورد تبصره و تحلیل قرار داده‌اند.

قبل از این‌که دربارهٔ سه اثر یاد شده به تفصیل سخن به میان آید، لازم به نظر می‌رسد که از دیگر آثار کاتب که از شهرت کم‌تری بهره‌مندند، به اختصار یادآوری صورت بگیرد و بعد دربارهٔ سه اثر معتبر او گفت‌وگو به عمل آید.

الف. نوشته‌ها

تاریخ حکمای متقدم؛ مطبوع. در این اثر از حیات حکمای قدیم به صورت افسانه‌ای بحث می‌شود.

امان‌الانشاء؛ غیر مطبوع. حاوی مطالب متفرقه.

نژادنامهٔ افغان؛ مطبوع. این اثر را عبدالمحمد مؤدب‌السلطان اصفهانی میر چهره نما، در جلد پنجم امان‌التواریخ جا داده و بعداً یک نسخه جداگانهٔ آن توسط مریم میراحمدی با مقدمه و تعلیق، پیوست مجله تحقیقات تاریخی (تهران ۱۳۶۸) بدون این‌که مؤلف آن را بشناسد، به چاپ رسیده است و گویا چاپ جداگانهٔ دیگر هم از آن صورت پذیرفته باشد.

مجموعه منتخب؛ غیر مطبوع. شامل مطالب گوناگون در زمینه‌های مختلف.

فیضی از فیوضات؛ صفحاتی از آن در کتاب تاریخ سیاسی افغانستان، تألیف مهدی فرخ آورده شده و گویا در اختیار خانوادهٔ فرخ قرار دارد. تاریخ مذکور تا صفحه ۲۰۹ این اثر را نشان می‌دهد و تعداد صفحات بعدی آن‌که چه‌قدر خواهد بود، معلوم نیست.

یادداشت‌های مربوط به وقایع نقاط مختلف افغانستان در ۱۴۸۷ صفحه؛ نامطبوع.

جلد چهارم سراج‌التواریخ؛ وقایع عصر امانیه و فقرات شرعیه، که به تحریر آورده شده‌اند، فعلاً موجود نمی‌باشند و دربارهٔ هر کدام از این سه اثر مطالب قابل یادآوری وجود دارد که در موردش به گزارش خواهد آمد.

ب. بازنوشت‌ها

بازنوشت‌ها یا دستنوشت‌های کاتب، بیشتر مربوط به تألیفات خودش می‌باشند که باقی مانده‌اند و آن‌چه را از نوشته‌های دیگران است، علی‌الظاهر به ارادهٔ مقامات وقت و ندرتاً به میل خود به خط خوش استنتاج کرده است:

دستورالعمل آگهی؛ ۲۳۰ صفحه. این نسخه به دستور امیر حبیب‌الله خان استنتاج شده و به سال ۱۳۱۱ ق، در جلال آباد به انجام رسیده است.

دیوان شهاب ترشیزی؛ ۳۵۸ صفحه. به خط نستعلیق با تذهیب و جلد اول مطلا بازنویسی شده و در آرشیف ملی موجود می‌باشد. به احتمال قوی این دیوان را به علاقهٔ شخصی خود دوباره‌نویسی کرده است.

فیوزهای ضربدار؛ ۱۰۲ صفحه. این اثر مربوط به امور نظامی است که از طریقه ترکیب کردن و به گداز آوردن وسیله انفجاریه‌ای به نام فیوز بحث می‌کند. تاریخ کتابت ۱۳۱۷ قمری می‌باشد.

امان‌التواریخ جلد اول؛ ۲۷۴ صفحه. استنتاج این نسخه به قطع بزرگ در سال ۱۳۰۱ شمسی (۱۳۴۰ ق.) صورت پذیرفته است.

امان‌التواریخ جلد سوم؛ این نسخه را که به نظر نگارنده نرسیده، آقای نیلاب رحیمی در شمارهٔ اول سال ۱۳۶۰ مجله کتاب، از کار ملا دانسته‌اند.

امان‌التواریخ جلد چهارم؛ ۴۵۴ صفحه. کاتب از بازنویسی این نسخه در ماه حوت ۱۳۰۱ ش (۱۳۴۰ ق.) فراغت حاصل نموده است.

امان‌التواریخ جلد هفتم؛ نسخهٔ عکسی این مجلد در کتابخانه اکادمی علوم موجود است. گرچه در پایان نسخه امضای کاتب دیده نمی‌شود، مرحوم مایل هروی که به شناخت خط مهارت داشت، خط آن را از کاتب دانسته است.

تحفة‌الحبیب جلد دوم؛ ۸۸۵ صفحه. دربارهٔ این اثر که در ۱۳۲۲ ق. به انجام رسیده، بعداً بحث می‌شود.

تحفة‌الحبیب جلد سوم؛ ۲۳۶ صفحه. این بخش که به حوادث ۱۳۰۷-۱۲۹۷ ق. ارتباط دارد، به سبب ممانعت از چاپ تحفة‌الحبیب، ناتمام مانده است.

سراج‌التواریخ جلد ۲-۱؛ ۱۰۸۶ صفحه. در حواشی این نسخه یادداشت‌های حبیب‌الله خان و بعضی از رجال سرشناس دربار وجود دارند. تاریخ کتابت نسخه میان سال‌های ۳۰-۱۳۲۵ ق. است.

سراج‌التواریخ جلد سوم؛ ۱۰۰۴ صفحه. این نسخه که احتمالاً مسوده اولی جلد سوم است و سانسور نشده است، در اختیار آرشیف ملی قرار دارد.

سراج‌التواریخ بخش آخر از جلد سوم؛ ۴۱۶ صفحه. این بخش از چاپ باز داشته شده بود.

سراج‌التواریخ، اجزای ۹۲ گانه از جلد سوم؛ ۲۹۴۴ صفحه. هر یک از این اجزاء ۳۲ صفحه دارد و به صورت دقیق و خوش‌خط پاکنویس شده است.

تاریخ حکمای متقدم؛ ۱۸۹ صفحه. مطبوع است و از روی خط مؤلف آفست شده است.

تذکرالانقلاب؛ ۲۰۹ صفحه. بعداً درباره‌اش حرف زده می‌شود.

فیضی از فیوضات؛ احتمال قوی آن است که به خط خود مؤلف باشد، زیرا چنین اثر انتقادآمیز را نمی‌توانست به کس دیگر بدهد که رونویس کند.

امان‌الانشاء؛ ۳۶۲ صفحه. شامل مطالب گوناگون انتخابی است.

یادداشت‌ها؛ مربوط به وقایع نقاط مختلف افغانستان، ۱۴۸۷ صفحه. این یادداشت‌ها از جمله اسناد خریداری شده از خانواده کاتب است.

باید گفت کاتب خط نستعلیق را خوب می‌نوشت و بدین‌صورت می‌توان صفت خوشنویس را بر او اطلاق نمود، اما نمی‌توان او را یک استاد در هنر خوشنویسی به حساب آورد.

حالا که با اثرهای غیرمعروف و دستنوشت‌های کاتب آشنایی مختصر به دست آمد، راجع به

سه اثر مشهور او یعنی تحفة‌الحبیب و سراج‌التواریخ و تذکرالانقلاب گفت‌وگو و پرداخت می‌شود.

تحفة‌الحبیب

از سال ۱۳۱۰ ق. که کاتب شامل دارالانشاء گردید، نسبت به داشتن خط خوب و سواد کافی، به استنساخ بعضی از کتب مورد توجه دربار موظف ساخته شد و تا سال‌های ۱۹-۱۳۱۸ بدین امر اشتغال داشت و پس از آن مأمور تألیف و تدوین تاریخ کشور گردید. اولین اثری که او به تدوین آن اقدام نمود تحفة‌الحبیب بود که شاید نام آن توسط خود حبیب‌الله خان و یا بعضی از مقربان دستگاه امارت، انتخاب شده باشد. نگارش جلد اول و دوم این کتاب که قبل از ۱۳۲۰ق. آغاز یافته بود، به سال ۱۳۲۲ق. پایان پذیرفت. در جلد اول حوادث ۱۲۵۸-۱۱۶۰ بازتاب داده شده و جلد دوم آن گزارش رویداد سال‌های ۵۹-۱۲۵۷ (از جلوس دوست‌محمد خان تا سقوط محمدیعقوب خان) را دربر داشت. قید مبدأ این تاریخ و شاید هم قید مقطع‌های آن به دستور دربار تعلق دارد. جلد اول تحفة‌الحبیب به خط غلام‌قادر کاکری و بدون تاریخ کتابت است که دارای ۵۶۸ صفحه و قطع ۱۷*۲۸ می‌باشد و جلد دوم آن به خط خود کاتب در ۸۸۵ صفحه با قطع جلد اول است و هر دو نسخه در آرشیف ملی محفوظ‌اند.

امیر حبیب‌الله خان با دو سه تن از منشیان و رجال معمر و مجرب دربار، تحفة‌الحبیب را مورد غور و بررسی قرار دادند و عمل سانسور را بر آن جاری نمودند. چون مؤلف آن‌چه را از وقایع عهد مورد نظر از لابه‌لای کتاب‌ها و اسناد و مدارک دست داشته و استدراکات خود دریافته بود و می‌دانست، با تمام خصوصیات و جوانب آن در اثر خود منعکس ساخته بود، موارد زیادی از آن به سیاست دربار موافق دانسته نمی‌شد. لذا امیر و همکارانش، اعتراضات و یادداشت‌هایی در حواشی کتاب نوشته و بر سر پاره‌ای از مطالب و پاراگراف هاخط کشیده و درج آن را در تاریخ آن عهد، غیرضروری و بی‌لزوم وانمود کردند.

کار تحصیح و حذف و اضافه مطالب تاریخی تحفة‌الحبیب به جایی رسید که بعضی از اعضای هیأت به منظور فضیلت‌نمایی، اظهار نظرهای خارج از صلاحیت خود را بر آن وارد نمودند و حتی در برخی موارد از بی‌حرمتی و اهانت بر مؤلف، اجتناب را جایز نشمردند. بالاخره یکی از آنان در حاشیه کتاب نوشت: «اصلاح و تصحیح آن به‌جز آن‌که سر از نو نوشته شود، امکان ندارد».

بر اثر این نظریات محافظه‌کارانه و حسادت‌آگین که عبارت امکان ندارد معرف صلاحیت آن است، کتاب تحفة‌الحبیب مصادره و از چاپ باز داشته شد و مؤلف بعد از سرزنش‌ها و تأکیدها، مجدداً به نگارش تاریخ مورد نظر و با نام دیگر موظف گردید.

باید یادآوری شود که در جلد اول تحفةالحبیب که دورهٔ محمدزایی را در بر ندارد، تصحیحات کم‌تر صورت گرفته و بالای بعضی از سطرها به‌خصوص در ارتباط به شاه‌محمود، خط کشیده شده که باز هم می‌توان خواند. جلد دوم که از لحاظ زمانی به اجداد حبیب‌الله خان تعلق داشته است، بیشتر مورد غور و دقت قرار گرفته و مطالب فراوانی را از آن حذف و یا به آن اضافه نموده‌اند و نیز تبصره‌های متعددی از طرف هیأت بازرسی در حواشی کتاب صورت پذیرفته است که گاهی به جا و مناسب می‌نماید و زمانی غیر موجه.

در حاشیهٔ صفحه ۱۳۲[1] دربارهٔ کلمهٔ مضرب به این‌گونه ابراز نظر شده است: «مضرب که فارسی آن جای زدن است، لفظ رکیکی به نظر می‌آید. هر جا که لفظ مضرب بیاید به عوض آن خیمه‌گاه یا اردوگاه نوشته باید شود.»

در حاشیهٔ صفحه ۳۳۴ راجع به عهدنامهٔ دوست‌محمد خان با انگلیس‌ها در جمرود ۱۸۵۶ این نظریه ارائه گردیده: «در این‌جا هر گاه آن عهدنامه عیناً با همه فقرات آن نوشته شود، بسیار بهتر است و اگر موجود نباشد و یا به دست آوردن آن در دارالسلطنه ممکن نشود، از کتاب‌های تاریخ انگریزی ترجمه شود؛ زیرا این گونه عهدنامه‌ها تاریخ را فایده بسیار بزرگی می‌بخشد، فقط.» ولی پس از آن در صفحه ۳۶۹ موضوع ملاقات دوست‌محمد خان با لارنس لازم پنداشته نشده، باطل شده است.

مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی که باری جلد دوم تحفةالحبیب را در دسترس داشته و از آن در نوشته‌های خود سود جسته، مقالتی در معرفی و اهمیت آن نوشته که در مجلهٔ آریانا به چاپ رسیده است. نقل نکاتی از آن مقاله برای شناخت بیشتر این کتاب خالی از فایده به نظر نمی‌رسد: «... ولی مؤلف سراج‌التواریخ قبل از تحریر این کتاب، هشت سال پیشتر به همان اسلوب و رویه کلاسیک تاریخ‌نویسی که دارد، کتابی را به نام تحفةالحبیب نوشته بود که اینک جلد دوم آن به خط خودش، نزد نگارنده موجود است. کتاب ۴۳۰ ورق دارد، به نستعلیق خوبی نگارش یافته و وقایع عصر محمدزایی‌ها را حاویست و این همان نسخه است که حص اولیه آن از نظر امیر حبیب‌الله خان گذشته و به امضا و خط وی تصحیح گردیده و نکات خوب تاریخی را حاوی است که برای مدققین تاریخ نهایت غنیمت و سخت پسندیده است.

این نسخه به غرض تصحیح وقایع به نظر رجال معمر آن عصر رسیده که از آن جمله مرحوم سردار محمدیوسف خان بن امیر دوست‌محمد خان است که در حواشی به خط و امضای خود برخی از وقایع چشم‌دید یا شنیدگی‌های خویش را از زبان امیر کبیر پدر خود حکایت کرده است. قاضی‌القضات سعدالدین خان نیز اکثر دیدنی‌های خود را در آن نوشته و یکی از منشیان آن عصر،

---

۱. نسخه شماره‌گذاری ندارد و صفحات نشان داده شده به وسیلهٔ نگارنده مشخص گردیده است.

منشی محمدیعقوب خان و میرزا محمد مؤمن خان منشی وزیر اکبر خان، بسی از وقایع را که شنیده در حاشیه نوشته‌اند.

... نسخهٔ موجود که منحصربه‌فرد و به خط و کتابت مؤلف و دارای امضاها و خطوط اشخاص مشهور و ثقه است؛ طوری‌که معلومات دارم تا کنون به نظر هیچ یکی از نویسندگان نرسیده و حتی کسانی که ملا فیض‌محمد کاتب را دیده بودند و آشنایی داشتند نیز از وجود چنین کتابی خبر ندارند و نه از مؤلف شنیده‌اند.

برای این‌که چنین مسئلهٔ مهم (که در تحریر کتب تاریخی وطن اهمیت به‌سزایی دارد و هم باید وقایع و حوادث دورهٔ امیر حبیب‌الله خان ضبط گردد)، بعد از این از نظرها پوشیده نماند، سطری چند راجع به این کتاب نوشتم و به کسانی که در تاریخ دورهٔ محمدزایی استقصا دارند و جزئیات وقایع را کنجکاوی می‌کنند، مژده می‌دهم که این کتاب بسی از حوادث را روشن می‌سازد و حقایق تاریخی از آن کشف می‌گردد.[1]»

مؤلف در پایان جلد دوم از تألیف جلد سوم تحفة‌الحبیب که شامل وقایع بعد از ۱۲۹۷ خواهد بود، وعده می‌دهد. بنابراین، او پس از فراغت از کار مجلدات اول و دوم بلافاصله نوشتن جلد سوم را روی دست می‌گیرد. او قسمتی از جلد سوم را به نگارش درآورده بود که از مصادره و عدم نشر تحفة‌الحبیب آگاهی یافت. از این سبب این دفتر در صفحه ۲۳۶ متوقف گردید و همین دفتر ناکامل بعداً به آرشیف ملی عرضه شده که پژوهشگران از وجود آن اطلاع ندارند. نگارنده این جلد را دیده‌ام؛ اثر به خط خود کاتب است که گویا به سانسور و پاکنویس نرسیده؛ حوادث کشور از ۱۳۰۷- ۱۲۹۸ ق. در این بخش بازتاب یافته‌اند. پیدا شدن جلد سوم تحفة‌الحبیب یک امر قابل توجه پنداشته می‌شود و علاوه بر باز نمود وقایع سال‌های فوق، شمار تألیفات و محفوظات کاتب را نیز بالا می‌برد.

باید گفت که تحفة‌الحبیب که کار دورهٔ جوانی و کم‌تجربگی کاتب است، از نظر پختگی انشاء و تفسیر وقایع به پایه سراج‌التواریخ نمی‌رسد. این هم قابل یادآوری است که مطالب تحفة‌الحبیب از لحاظ زمانی و کلیات موضوع، عمدتاً در سراج‌التواریخ مورد استفاده قرار داشته است. مع‌الوصف از آن قسمت‌ها و بخش‌های آن که حذف شده و یا ممنوع دانسته شده، با توجه به جلد سوم آن که سانسور نشده، می‌توان اثر جداگانه‌ای به دست آورد که از لحاظ رویدادهای کتمان شده، اهمیت زیادی را دارا خواهد بود.[2]

---

۱. آریانا، شماره ۵، سال ۶.

۲. در مورد تحفة‌الحبیب از مقاله قبلی نگارنده که در شمارهٔ اول، سال اول مجلهٔ کتاب (۱۳۵۷) چاپ شد، استفاده بیشتر صورت پذیرفته است.

سراج‌التواریخ

قبلاً یادآوری شد که سراج‌التواریخ در میان آثار کاتب از همه بیشتر توجه مورخان و پژوهشگران را معطوف داشته است. این از آن جهت است که سراج‌التواریخ نسبت به دیگر آثار او مشروح‌تر، جامع‌تر و توجه برانگیزتر است. واقعات و رویدادها به تفصیلی که در این کتاب ایضاح و بیان گردیده، علی‌الظاهر در هیچ یک از کتب تألیف شده در این عهد آورده نشده‌اند. تنها در سراج‌التواریخ است که سیمای سیاسی عصر را در مقیاس وسیع‌تر می‌توان به مشاهده نشست.

زمان‌بندی سراج‌التواریخ تقریباً همان تبویب مطروحه در تحفة‌الحبیب است؛ اما تسلسل واقعات در جلد سوم که اختصاص به زمان عبدالرحمن دارد به جای سال ۱۳۱۹ در ۱۳۱۴ قطع گردیده و حوادث پنج سال بعدی آن در اثر تغییرات سیاسی از چاپ بازداشته شده‌اند، مگر یادداشت‌های این پنج سال نیز در میان اسناد خریداری شده از خانواده کاتب وجود دارد که اگر به چاپ برسد، واقعات سال‌های ۱۹-۱۳۱۴ در این جلد تکمیل می‌شود.

جلد اول سراج‌التواریخ که پس از مصادرهٔ تحفة‌الحبیب در ۱۳۲۲ ق، کاتب به نگارش آن موظف گردیده بود، به سال ۱۳۲۵ به انجام رسانده شد و به مکافات این موفقیت تنخواه مؤلف از ۳۲۰ روپیه سالانه به ۱۰۰۰ روپیه ازدیاد پذیرفت؛ اما از سبب به تأخیر افتادن جلد دوم که آن‌هم باید بلافاصله به اکمال می‌رسید و کاتب توفیق آن را نیافته بود، ۳۲۰ روپیه از تنخواهش تا به انجام آن کار معطل قرار داده شد[1]. اکمال تألیف جلد دوم و بررسی آن از طرف هیأت منتخبه مدت پنج سال را دربر گرفته و به سال ۱۳۳۱ هر دو جلد یک‌جا اقبال چاپ به دست آورده‌اند.

با دلچسبی خاصی که حبیب‌الله خان به اکمال زودتر این تاریخ داشت، معلوم نیست که چرا انجام آن مدت پنج سال دیگر را احتوا کرده است (۳۰-۱۳۲۵). یک نظر این است که شاید سر و صدای جنبش مشروطه‌خواهی باعث تشویش دربار و به تعویق افتادن چاپ این اثر شده باشد، به‌خصوص که کاتب خود نیز متهم به همکاری با مشروطه‌خواهان بود و نیز ممکن است عوامل درونی دیگر در میان باشد که ما اکنون نمی‌دانیم.

جلد سوم سراج‌التواریخ که به گزارش واقعات سال‌های ۱۳۱۹-۱۲۹۷ تخصیص یافته و بزرگترین بخش از سه جلد موجود می‌باشد، طوری که در صفحه اول آن دیده می‌شود به سال ۱۳۳۱ در مطبعه حروفی دارالسلطنه کابل امکان چاپ یافته است. اما مطالب جالب توجه این است که به موجب بیان صفحات ۸۵۲، ۱۰۵۴، ۱۱۷۳، ۱۱۹۰ متن اثر، کتاب مزبور به سال‌های ۱۳۳۴، ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ در

---

۱. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج۳، ص ۸۶۹.

دست تحریر و تألیف بوده است و این عجیب می‌نماید که تاریخ چاپ آن پنج سال پیشتر از انجام تألیف می‌باشد.

برای اثبات این گفته از خود مؤلف گواهی آورده می‌شود: «و این حکم (حکم تهیه لباس جدید برای غلام‌بچه‌ها) تا حال که سال ۱۳۳۴ و زمان تألیف و تحریر این کتاب میمنت نصاب خجسته آثاری است، جاری و بر حال است.[1]» در جای دیگر: «... چنان‌چه از این تاریخ تا کنون که روز سیزدهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۵ هجری مطابق ۶ ماه فبروری ۱۹۱۶ مسیحی است و مؤلف... این قصه را درج و ثبت این فرخنده کتاب نمود، عبدالله خان مزبور بر حال و مقرر خدمت محوله خویش است...[2]»

و نیز در جای دیگر: «و این حواله جریبی تا کنون که ماه ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۶ هجری است و قصه‌اش ثبت کتاب شد، هم‌چنان به نام لاقبولی مانده و همساله وکلای آن مردم در کابل خواسته شده و صرف و خرجی کرده پس می‌روند.[3]»

و هم‌چنین از اعلانی که به منظور فروش مجلدات سراج‌التواریخ در شماره‌های متعدد سال ۶ سراج‌الاخبار افغانیه (۳۵-۱۳۳۴ ق.) به چاپ رسیده، واضح می‌شود که تا آن هنگام جلد سوم و چهارم این کتاب زیر چاپ قرار داشته است و برای فروش آماده نشده بوده است: «چون کتاب مستطاب سراج‌التواریخ ۴ جلد می‌باشد که اگر در یک وقایه شیرازه می‌شد، حجم کتاب موصوف کلان می‌شد. لذا اعلی‌حضرت همایون والا امر نمودند که جلد اول و دوم در یک وقایه شیرازه شود و جلد سوم و چهارم آن که هنوز در زیر طبع می‌باشد، پس از آن که از طبع برآمد و مقوا کرده شد، ان‌شاءالله اعلان فروش آن نشر خواهد شد.[4]»

این امر بعید نمی‌نماید که همزمان با نگارش جلد سوم، مدارک و اسناد جلد چهارم نیز تنظیم و مسوده می‌شده است و از این‌جا است که شرح و ادامه بسیاری از پیشامدها در جلد سوم، به جلد چهارم ارجاع یافته و حواله داده شده است که از جمله ۲۵ مورد آن به نظر نگارنده رسیده‌اند. از این لحاظ که سراج‌التواریخ بالخاصه جلد سوم آن، علاوه بر کتب تاریخی موجود عهد، به رؤیت اسناد و مدارک دست اول مانند فرامین، مکاتیب، معاهدات، دفاتر متنوع ادارات، مقررات دولتی، عرایض، احکام و گزارش‌های کارداران از ولایات و راپور وظیفه‌داران استخبارات، یادداشت‌های

۱. همان، ص ۸۵۲.
۲. همان، ص ۱۰۵۴.
۳. همان، ص ۱۱۷۳.
۴. سراج‌الاخبار افغانیه، شمارهٔ ۲۴، ۱۳۳۵.

رجال معتبر وقت و اسناد گوناگون دیگر که در دارالانشاء در دسترس مؤلف قرار داشت و خاطرات امیر و محفوظات افراد معمر و برجسته و مسموعات و مشاهدات خود مؤلف و جز این‌ها به تحریر درآورده شد، موثق‌ترین و متقن‌ترین اثر مربوط به روزگار مورد بحث به حساب آورده می‌شود و از لحاظ اهمیت تاریخی هیچ اثری در جامعیت به پایه آن نمی‌رسد و ارزش تاریخی آن را دارا نیست.

گرچه فیض‌محمد کاتب سال‌های زیاد عضو دارالانشاء بود و پیوسته با منشیان سر و کار داشت و مناشیر مسجع و مقفای آنان را همه‌روزه از نظر می‌گذراند و از آن‌ها در نگارش اثر خود استفاده می‌برد، مع‌الوصف در انشای سراج‌التواریخ، صرف نظر از موارد به غایت اندک، از شیوهٔ منشیانه زیاد متأثر نگردیده و روشی را اختیار کرده است که مخصوص خود اوست و کتاب او در مجموع یک اثر منشیانه نیست و از تصنعات و تعقیدات معمول منشیان فراغت دارد و خالی از تکلف است؛ بدان سان که خواننده را از مطالعه آن ملال دست نمی‌دهد و به فهم و درک آن دچار مشکلات نمی‌شود.

از جانب دیگر چون فیض‌محمد تحصیلات علوم دینی داشت و زبان عربی را می‌دانست، لذا در استعمال الفاظ آن زبان توجه بیشتر از خود نشان داده و نیز در بعضی از موارد به مناسبت‌های لازم با نقل آیات و احادیث و مقولات زبان عرب، گفتار خود را قوی‌تر و اثربخش‌تر گردانیده است و کلمات و اصطلاحات زبان‌های انگلیسی، اردو و پشتو در خلال نوشته‌های او دید می‌شوند که در غنای بیان او یاری می‌رسانند.

حاصل سخن این‌که نثر سراج‌التواریخ همان‌طوری که از نسج و استحکام بهره وافر دارد، از نظر سلامت و بلاغت لفظی نیز درخور اعتناء دانسته می‌شود و می‌شود گفت در عصر او اثر دیگری را که از لحاظ مطابقت با موازین ادبی همپایه آن باشد، نمی‌توان نشان داد.[۱]

با توجه به آن‌چه گفته آمد، سراج‌التواریخ مورد توجه دانشمندان عرصه تاریخ قرار گرفته، مقالات و تفسیرهایی در داخل و خارج کشور بر آن نوشته شده است. به قول یک افغان مقیم امریکا به نام حنیفی که به سال ۱۳۶۷ در دهلی جدید برای نگارنده اظهار داشت که داکتر رابرت مک‌چزنی، پروفیسور دیپارتمنت زبان‌های شرقی در دانشگاه نیویورک، از سال ۱۹۸۳ مشغول ترجمه و شرح و تعلیق سراج‌التواریخ است.

تیمورخانوف، مؤلف کتاب هزاره‌ها که خود از سراج‌التواریخ زیاد بهره گرفته و در اهمیت آن سخن‌هایی دارد، در مقدمهٔ اثر خود یادآور گردیده که مورخ روسی سیمونوف جلدهای اول و دوم

۱. در این بخش عمدتاً از مقاله دیگر نگارنده که به عنوان سراج‌التواریخ در شماره ۴، سال ۲۴ مجلهٔ ادب (۱۳۵۵) به نشر رسیده، استفاده شده است.

سراج‌التواریخ را مورد شرح و تفسیر قرار داده است.[1]

رومودین، افغانستان‌شناس روس نیز از کار سیمونوف متذکر گردیده که این اثر را تاریخ رسمی افغانستان نامیده است و خود عقیده دارد که طبع و نشر این اثر به حیث یک مرحلهٔ مهم در تاریخ کتاب و کتاب‌نویسی در افغانستان به شمار می‌آید.

پروفیسور مریم هارونوا که در سمینار بین‌المللی یک‌صدوسی‌امین سالزاد کاتب در ۱۳۶۶ (۱۹۸۸) شرکت ورزیده بود، ضمن مقاله‌ای که در محفل قرائت نمود، از کار رومودین در مورد فیض‌محمد کاتب سخن به میان آورد. او گفت که داکتر رومودین در زمان حیات خود توفیق نیافت که جز یک مقاله دیگر تحقیقات خود را در مورد سراج‌التواریخ به نشر برساند. اما بعداً خانم وی اثرش را که به سراج‌التواریخ وقف گردیده، به مسکو جهت طبع فرستاد. پروفیسور گانکوفسکی بر این اثر رومودین مقدمه‌ای تحریر داشته و مسئولیت طبع آن را به عهده گرفته است.[2]

رومودین نوشته دیگری به نام صنعت چاپ در افغانستان دارد. او در این اثر خود بحث مفصلی دربارهٔ سراج‌التواریخ و مؤلف آن به عمل آورده است.

صرف نظر از گفته‌های کلی و عام در این نوشته پاراگراف‌های توجه برانگیزی از آن به نقل گرفته می‌شود: «... امیر امان‌الله خان در اواخر سال‌های ۲۰ سده بیستم، به جلد سوم سراج‌التواریخ علاقه گرفت و فصل‌های اخیر آن را که دربر گیرنده سال‌های نزدیکی عبدالرحمن خان با انگلیس‌ها (سال‌های ۸۰ سده نوزدهم) بود، عمیقاً مطالعه کرد. شواهد گنگ یا حداقل نیمه‌روشن، مناسبات انگلیس و افغان در سال‌های ۸۰ سده نوزدهم، امان‌الله خان را برآشفته ساخت، به ویژه که دربارهٔ علل اعطای نشان عالی ستاره هند از جانب ملکه بریتانیای کبیر به عبدالرحمن خان نهایت زیاد گفته شده بود. حادثات این دوره نهایت قراردادی و رسمی ارائه شده بود. امیر امان‌الله خان از خواندن این فصل‌ها چنان برآشفته شد که دستور سوزاندن و دوباره نویسی آن را داد. این دستور که بیانگر گرم مزاجی امان‌الله خان و آشتی ناپذیری او با انگلیس بود، فراموشی جلد سوم سراج‌التواریخ را به دنبال داشت. بدین گونه جلد سوم این کتاب چاپ نشد و دربارهٔ جلد چهارم آن گفته می‌شود که هیچ به چاپ آن اقدام نشد.

... دستور امان‌الله خان مبنی بر سوزاندن فصل‌های چاپ شده جلد سوم سراج‌التواریخ، هنوز روشن نیست که آیا امیر دستورش را در این مورد باز گرفت یا خیر. اگر دستور به کار بسته شده باشد

---

۱. مقدمه اثر، ص ۲، ترجمه، نامطبوع.

۲. صدیقی، جلال‌الدین، مجموعه گزارش‌ها، پیام‌ها و مقالات سمینار بین‌المللی یک‌صدوسی‌امین سالزاد کاتب، ۱۳۶۷، ص ۴۶.

آن‌گاه قضاوت ما دربارهٔ محتوای سراج‌التواریخ دقیق نخواهد بود.[۱]»

عبدالمحمد مؤدب‌السلطان، نویسنده کتاب هفت جلدی امان‌التواریخ، از معاصران کاتب بود که هم از افادات و هم از نوشته‌های او به حیث مرجع دست اول استفاده نموده است. او خود این مطلب را در چند جا از کتابش به یاد داده و از جمله در جایی گوید: «... در سنه ۱۳۴۰ قمری که بر افغانستان مسافرت نمودم... و جناب فضایل‌مآب و معارف‌نصاب ملا فیض‌محمد کاتب که جامع کمالات عالیه و معلومات مفید بود... نگارنده را مرهون کلک هنر سلک خویش فرمود.[۲]»

در پایان بحث گوید: «این بود ذکر قبایل و طوایف و اقوام افغانستان که به اهتمام عالم مدقق فرزانه ملا فیض‌محمد خان، صاحب سراج‌التواریخ به دست نگارنده این سطور حاجی میرزا عبدالمحمد اصفهانی ایرانی ملقب به مؤدب السلطان، صاحب جریده چهره نمایید و نگارش شد.[۳]»

از دانش‌پژوهان داخلی کاندیدای اکادمیسین پوهاند شاه علی‌اکبر شهرستانی مقاله ممتعی تحت عنوان اسلوب سراج‌التواریخ نوشته که در آن راجع به سیاق سخن و کاربرد صناعات ادبی و استعمال ترکیبات و اصطلاحات توجه‌پذیر و طرز جمله‌بندی در سراج‌التواریخ بحث می‌شود. او می‌نویسد: «... سراج‌التواریخ نیز از همان دسته تاریخ‌هایی است (تاریخ‌هایی که در آن‌ها جانب لفظ و و معنی هر دو رعایت شده است) که در آن مطالب با شیوهٔ بسیار ماهرانه به لباس عبارات متضع و ادبی درآورده شده است. متضع به این معنی که مؤلف خواسته است تا تاریخ را یک اثر ادبی آکنده از عبارات نثر فنی و منشیانه بسازد و اما به طرزی که معنی و مطلب را قربان آرایش کلام نکند، بلکه نویسنده قدرت طبع و احاطه ذهن خود را بر فنون ادب و کلام و دانستن وقایع چنان‌که در خور آن است نشان داده است.» این مقاله که در معرفی روش و اسلوب کار کاتب اهمیت فراوان دارد، بسیار جالب است و در سمینار یک‌صدوبیست و پنجمین سالزاد کاتب (۱۳۶۲) خوانده شده است[۴]. هم‌چنان مقالات دیگر به عنوان کاربرد لغات و مصطلحات ترکی و مغولی در سراج‌التواریخ، توسط استاد شهرستانی در سمینار ۱۳۶۶ ارائه شده که سراج‌التواریخ را وجاهت بیشتر می‌بخشد.

مقاله کاندیدای اکادمیسین محمدصدیق روهی زیر عنوان شیوه پرداخت سراج‌التواریخ سمینار ۱۳۶۲ و مقاله کاندیدای اکادمیسین پوهاند امیرحسین شاه معنوی به مأخذ سراج‌التواریخ و مقاله پروفیسور امیرحسن عابدی در سمینار ۱۳۶۶ و مقاله کاندیدای اکادمیسین محمدابراهیم عطایی به نام صدمین سال آغاز کار وقایع‌نگاری ملا فیض‌محمد کاتب که بالاخره منتج به سراج‌التواریخ

۱. ریسنر، ای. ام. صنعت چاپ در افغانستان، ترجمه اسدالله ندیم.

۲. مؤدب‌السلطان، عبدالمحمد، امان‌التواریخ، ج۵، ص ۸-۷.

۳. همان، ص ۱۳۲.

۴. نایل، حسین، یادنامه کاتب: سمینار یک‌صدوبیست و پنجمین سالزاد کاتب، کابل، ۱۳۶۲.

گردید، از نوشته‌های قابل یادآوری پنداشته می‌شوند. چند نوشته دیگر نیز در این زمینه ارائه شده‌اند که سخن تازه‌ای ندارند.

دربارهٔ جلد چهارم سراج‌التواریخ، ۲۵ مورد تذکر در جلد سوم و اعلان چاپ آن در شماره‌های سال ششم سراج الاخبار افغانیه، قبلاً یادآوری شد. مرحوم حبیبی از قول داکتر حسین بهروز در سال ۱۳۶۱ در مسکو، نوشته است که او (داکتر بهروز) نسخه‌ای از سراج‌التواریخ را دیده که به خط میرزا محمدقاسم خانی کابلی بوده و حدود ۳۰۰۰ صفحه داشته و گزارش‌های دوران حبیب‌الله و حتی واقع قتل او را شامل بوده است. این اثر در کتابخانه معارف موجود بود و نیز جلد پنجم به خط خود کاتب مشتمل بر هشت سال و سه ماه دیگر، نزد عبدالغفور غرقه دیده شد.[1]

یک نکته قابل یادآوری این‌که سراج‌التواریخ با آن قطع و حجم بزرگی که دارد، فاقد فهرست اعلام و فهرست بسامدی[2] و فهرست واژه‌یاب می‌باشد که در آن روزگار رواج نداشته است. از این جهت دریافت واقعات مشخص و افراد معینی از میان انبوه مطالب آن به سهولت میسر نمی‌شود، مگر این‌که برای دستیابی به هر موضوع و هر شخص مطلوب، سرتاسر کتاب و یا حداقل قسمت‌هایی از آن نظر اندازی شود.

در شرایط موجود تهیه یک فهرست اعلام دقیق از چاپ اول آن (گرچه انجام این امر با امکانات حاضر به آسانی مقدور نیست) لازم دانسته می‌شود تا امر مراجعه پژوهشگران و محققان را تسهیل نماید. افزون بر ترتیب یک فهرست اعلام از هر سه جلد، تحشیه و تعلیق و تفسیر سراج‌التواریخ نیز یک موضوع با اهمیت و جالب تلقی می‌شود که باید روزی توسط یکی از محققان کشور به تحقق رسانده شود.

باید یادآوری شود که فهرست اعلام جلد اول از چاپ اول سراج‌التواریخ با یک فهرست اختصاصی از هر سه جلد آن به وسیله نگارنده در دو دفتر جداگانه ترتیب و به مناسبت یک‌صدوسی سالگی سالزاد کاتب در ۱۳۶۹، از طرف پوهنتون کابل به چاپ رسانده شده‌اند.

تذکرالانقلاب

در میان آثار و اسنادی که به سال ۱۳۵۸ از نزد علی‌محمد فرزند ۷۰ ساله کاتب خریداری گردید (بعداً در آن باره حرف زده می‌شود) کتاب تذکرالانقلاب موجود بود. این اثر که گزارشی دست اول از عوامل سقوط دولت امانی و حوادث چند ماهه تسلط حبیب‌الله کلکانی را در بر دارد و تا آن وقت

---

۱. عطایی، ابراهیم، صدمین سال آغاز کار وقایع‌نگاری ملا فیض محمد کاتب...، روزنامهٔ انیس، شماره ۲۳۶، ۱۳۷۰.

2 Frequency

شناخته نبود، از همه آثار و اسناد دیگر، مهم‌تر و جالب‌تر تلقی گردید. نسخه که با قطع ۲۱*۱۷ در ۲۰۹ صفحه به خط نستعلیق توسط خود مؤلف کتابت شده است، حدو یک‌ونیم ماه از روزهای آخر حکومت حبیب‌الله را ندارد و ناتمام می‌باشد.

تذکرالانقلاب که شامل مشاهدات و مسموعات مؤلف در همان ایام می‌باشد، سندی موثق است از جریانات آن هنگام؛ خاصتاً که مؤلف بدون کدام قید و شرط و هراس از سانسور، حقایق اوضاع را به ثبت آورده است. در بررسی یکی از فضلای وطن پیرامون این اثر چنین گفته است: «... این اثر ثمره تلاش بیکرانه‌ای است که مؤلف در درون ماجراهای زمانی سخت بحرانی و روزگاری پر تلاطم به عمل آورده و در جریان نگارش آن به پیمایه زیاد شداید و آلام را متحمل شده است. او که بدون هیچ‌گونه تردید از اعاظم دانشمندان و افاضل مورخان زمانش به حساب است، شایستگی و لیاقت خود را در شیوه کاربرد و نگارندگی و نحوه بیان حقایق تاریخی، در این رساله به روشنی تبارز داده است. گرچه آثار و تألیفات دیگر او نیز چنین ویژگی‌هایی دارد، اما ارزش‌هایی که از این کتاب بازتاب می‌یابد نمایانگر امتیاز بارز آن بر سایر آثار مؤلف می‌باشد... محتوای کتاب دربارهٔ سقوط دولت امانی و به قدرت رسیدن حبیب‌الله کلکانی و علل بروز این رویداد می‌باشد... او به همان شیوه بیهقی، به زبان ساده و سلیس و در نهایت بی‌پیرایگی علت انحطاط و انقراض دولت امانی را با انگیزه‌های شورش و قیام ضد آن دولت، عالمانه و آگاهانه تبیین می‌نماید... مؤلف محتوای کتاب را که روشنگر جریان‌های راستین چند ماهه تاریخ کشور ماست، به شیوه گزارشات روزانه تهیه کرده و نگاشته است و بر مبنای همان اسلوب، حوادث و رویدادها را روزبه‌روز بیان می‌دارد و وقایع چند ماهه را ثبت می‌نماید.

... کتاب با بیان وقایع روز سه شنبه ۲۱ ربیع الاول، چهارم سنبله ۱۳۰۸ و ۲۳ نومبر ۱۹۲۹ پایان می‌پذیرد و مؤلف با عنوان کردن روز چهار شنبه، بیست و دوم ربیع‌الاول دیگر مجال نوشتن گزارشات را در این کتاب نمی‌یابد.

... گرچه کتاب‌هایی دربارهٔ تاریخ این عهد حساس کشور ما نگاشته شده است، لیکن هیچ کدام از دیدگاه یک مورخ ژرفنگر و کاوشگر، دارای متن سالم و مورد اعتماد نیست...؛ اما این رساله که دامنش از چنین لکه‌های ننگین پاک است به مثابه یک متن منقح و درخور توجه اهل تحقیق و دانش در داخل و خارج کشور، جولانگاه وسیعی داشته طرف پذیرش حلقه‌های پژوهشگران جهان قرار خواهد گرفت و این مرحله از تاریخ وطن در پرتوی همین اثر، بیشتر از پیشتر روشن خواهد شد.[1]»

۱. نظری به نسخه خطی کتاب تذکرالانقلاب. متن کامل این بررسی در سمینار ۱۳۶۲ قرائت گردیده و بعداً در مجلهٔ کتاب و یادنامهٔ کاتب به چاپ رسیده است.

الکساندر شیکارندو که مشاور رادیو افغانستان بود، به قول خودش مدت هفت‌ونیم سال پیرامون فعالیت‌ها و ایجادیات کاتب کار کرده، به سال ۱۹۸۰ مکرر فیلم تذکرالانقلاب را از آرشیف ملی گرفت و به ترجمه آن پرداخت و در ۱۹۸۹ آن ترجمه به چاپ رسید و گویا داکتر محمدحسین بهروز عضو اکادمی علوم روسیه در امر ترجمه به او یاری رسانده است.

مترجم مقدمه مبسوط و جامعی در مورد ارزش و اهمیت این دستنویس نوشته که به وسیلهٔ شیرین‌محمد به فارسی برگردانده شده و در شماره‌های ۷-۶ مجله غرجستان ۱۳۶۷ به چاپ رسیده است. در این‌جا نکاتی از مقدمه مزبور به مقصد آشنایی بیشتر با تذکرالانقلاب از دیدگاه یک دانشمند خارجی آورده می‌شود: «... یکی از این منابع دستنویس، کتاب تذکرالانقلاب می‌باشد که تا چندی پیش متخصصین عرصه تاریخ افغانستان از آن آگاه نبودند. این کتاب به زبان فارسی به رشته تحریر درآمده است و مؤلف آن یک تاریخدان معروف افغانی فیض‌محمد بوده که در زمان امارت حبیب‌الله خان (۱۹-۱۹۰۱) و امان‌الله خان (۲۹-۱۹۱۹) سمت تاریخ‌نویس رسمی را به عهده داشت.

... این اثر یکی از پیچیده‌ترین و پرحادثه‌ترین مراحل تاریخ نوین افغانستان یعنی زمان سقوط امیر اصلاح طلب امان‌الله خان و حوادث دوره حکمرانی بچه سقا را روشن می‌سازد. این منبع که تاریخ‌نویس معروف افغانی آن را به رشته تحریر آورده، به متخصصین امکان می‌دهد تا وضع اواخر سال‌های ۲۰ را عمیق‌تر مطالعه نموده و عوامل بحران عمیق اجتماعی- سیاسی را که در افغانستان رشد نموده، هرچه خوب‌تر برجسته سازند. مؤلف به چشم سر خود این حوادث را دیده و خودش در آن سهیم بوده است.

... مواد کتاب تذکرالانقلاب بر بسیاری مسائل رشد سیاست داخلی افغانستان طی سال‌های ۲۹-۱۹۲۸ که به سقوط رژیم جوان افغان در رأس، امان‌الله خان و حکمرانی بچه سقا منتج گردید، ارتباط می‌گیرد و روشنی می‌اندازد. تحقیق علمی این مسائل در افغانستان ما قبل انقلاب عملاً ممکن نبود. سرنوشت یادگاری تاریخدان مترقی و معروف افغانی میر غلام‌محمد غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) شاهد این واقعیت می‌باشد. این اثر از همان زمان نشر خود در ۱۹۶۷ از طرف حکومت شاهی ممنوع قرار داده شد.

... داخل شدن این دستنویس جدید فیض‌محمد در حلقات علمی می‌تواند در تحقیق مسائل مغلق تاریخ چند دهه اول قرن حاضر افغانستان مؤثر واقع شود... اثر از نقطه نظر جزئیات، سنوات دقیق حوادث، اسمای اشخاص و ترمینولوژی مخصوص اجتماعی- سیاسی و اداری- دولتی غنی

می‌باشد. در صفحات این دستنویس می‌توان هم‌چنان معلومات اوتوبیوگرافیک را نیز پیدا کرد.

... کتاب تذکرالانقلاب یک دفتر ساده خاطرات راجع به حوادث جنگ داخلی سال‌های ۲۹- ۱۹۲۸ افغانستان نمی‌باشد. مورخ افغانی در این دفتر موضع گیری سیاسی خود را که در تألیفات رسمی فوق‌الذکر افاده کرده نمی‌توانست، بیان نموده و این واقعیت یکی از ارزش‌های مهم است که در آن دستنویس نهفته است.[۱]»

خرید آثار و اسناد کاتب برای آرشیف ملی

در سال ۱۳۵۸ به سعی داکتر امیرمحمد اثیر که به قول خودش شاگرد کاتب بوده است، علی‌محمد پسر کاتب حاضر به فروش آثار و اسناد باقیمانده از پدرش گردید. وزارت اطلاعات و کلتور و وزارت مالیه به خرید آن آثار برای آرشیف ملی موافقت نمودند. هیأتی که برای ارزیابی و خرید آن تعیین گردیده بود، عبارت بود از مرحوم پوهاند حبیبی، مرحوم علی‌اصغر بشیر، مرحوم داکتر امیرمحمد اثیر، عبدالله شادان، مدیر آرشیف و نگارنده این یادداشت. هیأت آثار و اسناد مذکور را که شامل ۷۶ شماره نقل فرامین، مکاتیب و دیگر اسناد و چهار اثر مستقل بود، ارزیابی و خریداری نمود که جمعاً به ۳۷۱۴ صفحه بالغ می‌شود.

با پیدایی این آثار و اسناد بعد جدیدی و فصل تازه‌ای در شناخت شخصیت کاتب و معلومات اعتناپذیری راجع به آثار ناموجود و ناشناخته او به میان می‌آید که دارای اهمیت فراوان می‌باشد. در میان آثار و اسناد، نسخه و دستنویس تذکرالانقلاب، متمم جلد سوم سراج‌التواریخ (رویدادهای ۱۹-۱۳۱۴) و سواد فرامین راجع به اکمال سراج‌التواریخ و تألیف تاریخ انقلاب افغانستان یا تاریخ عصر امانیه مهم‌تر از همه می‌باشند که از آن جمله درباره تذکرالانقلاب قبلاً سخن گفته شد و از متمم جلد سوم سراج‌التواریخ نیز یادآوری به عمل آمد. در این‌جا سواد یک فرمان و دو سه نامه آورده می‌شود تا علاقه‌مندان تاریخ معاصر کشور از آن آگاهی داشته باشند.

نامه مورخ ۶ ثور ۱۲۹۹ش. ایشیک آقاسی (شاید ایشیک آقاسی محمود) به عنوان محمدعزیز ایشیک آقاسی خارجه، میر محمدحسین ناظر علیاحضرت، حاجی عبدالخالق، میرزا فقیرمحمد و حاجی شهنواز خان، بدین مضمون صادر گردیده است: «از حضور مبارک برای عالیجاه مشفقی ملا فیض‌محمد کاتب امر گردیده که وقایع ابتدای جلوس میمنت مأنوس اعلی‌حضرت غازی را الی حال کتاب ساخته به ماشین‌خانه مبارکه جهت چاپ روانه کند. چون شما حاضر بوده و به اصل کیفیت پوره علم دارید، اوراق تألیف کردگی مذکور را ملاحظه و تصحیح نموده به ماشین‌خانه مبارکه جهت چاپ روانه کنید. از برای ملاحظه کار مذکور از حضور انور، روزهای پنج‌شنبه هر هفته معین

۱. الکساندر شیکارندو، مقدمه تحقیقی بر یک اثر تاریخی، ترجمهٔ شیرین‌محمد، مجله غرجستان، شماره ۷-۶، ۱۳۶۷.

گردیده که سر از هفته هذا روزهای پنج‌شنبه به ارگ مبارکه به طرف سمت شمال در منزل بالا کوته کاتب مذکور می‌باشد که به کوته موصوف تشریف آورده به قرار فوق معمول دارید. فقط.

تحریر یوم دوشنبه ۶ ثور ۱۲۹۹، از استحضاری خودها به کاغذ هذا تحریر دارید.[۱]»

فرمان امان‌الله خان به عنوان محمود خان ایشیک آقاسی دربارهٔ اکمال سراج‌التواریخ و تاریخ عصر امانیه که به خط خودش انشاء یافته و تألیف واقعات عصر امانیه را مسلم می‌سازد. در فرمان مزبور چنین هدایت داده شده است: «فضایل همراه ملا فیض‌محمد کاتب از حضور والای ما کمافی‌السابق به تاریخ‌نگاری مأمور گردیده که تتمه واقعات سراج‌التواریخ و واقعات عصر امانیه را ان‌شاءالله تعالی تألیف و اجرا نماید. از برای کار تاریخ‌نگاری، ثبت مکاتیب و گزارشات ضروریه و اشیای خوراکه جهت کار تاریخ موصوف قرار ذیل لازم است:

۱. ثبت فرامین و گزارشات ضروریه کارآمد تاریخ‌نویسی؛
۲. ثبت فرامین سال اول جلوس انور والای ما که از محفل شورا و دفاتر صدور یافته است؛
۳. واقعات سرگذشت و خدمات اسامی متن که بدون ملاحظه از روی صدق مرقوم دارند، از خودشان مطالبه کرده شود؛
۴. کتب ثبت دفتر تعلقه یاور حضور، کتب ثبت فرامین تعلقه ناظر عدلیه؛
۵. صدراعظم واقعات رفتن خود را در قندهار و واقعاتی که به وی روی داده و خدماتی که به دولت کرده؛
۶. سردار سپه‌سالار بهادر غازی واردات سمت جنوبی و محاربات غزات و تدبیرات منتخبه که در قواعد حربیه اجرا نموده، کاملاً مسوده ارسال دارد؛
۷. کتب عهد سلطنت اعلی‌حضرت قبله شهید مغفور، فقرات وفد که همراه ناظر داخله رفته بودند؛
۸. کتب ثبت دفتر مکتوب‌نویسی حضور؛
۹. از اشتهادات که انتشار داده شده، یک یک قطعه؛
۱۰. دوست‌محمد خان ناظم، واقعات سمت مشرقی را؛
۱۱. عبدالرحمن خان سفیر، سرگذشت هندوستان را.

اشیای خوراکه و غیره قرار وجه سابق، کامل از طعام و میوه و چای و قند و ناشتا جهت مصارف کار تاریخ که همه اجناس مذکور با اضافه ده رادو، به قیمت کتاب افزوده می‌شود و یک نفر فراش برای خدمات. لهذا شما را از حضور امر و ارشاد فرموده می‌شود که به ورود فرمان هذا، ثبت مکاتیب

۱. متن نامه در آرشیف ملی موجود است.

و گزارشات ضروریه کارآمد تاریخ‌نگاری را معه مصارف خوراکه و یک نفر فراش مطابق فوق به موجب رقعه خود اجراء و مطالبه می‌دارید که در کار تاریخ‌نویسی تعطیل نشده اجرای کار آن به تعویق نیافتد و ملا فیض‌محمد خان به درستی شاغل تألیف کتاب مذکور باشد. خاص احوالات ظاهر و اعلانیه را قرار شرح مندرجه فرمان هذا برای کاتب مذکور سیاهه بدهید، فقرات سری و خفیه که به ذریعه اوشان اجرا شده بیرون‌نویسی کرده از ملاحظه حضور بگذرانند. در هر کدام که اجازت شد برای کاتب مذکور بدهند. فقط.

تحریر یوم چهارشنبه ۱۶ ثور ۱۲۹۹ (مزین به خط خاص حضرت والا)، مهر و امضای نقل کننده.[۱]»

چون مکتوب ایشیک آقاسی حضور در امر مجاز بودن فیض‌محمد کاتب در استفاده از کتاب‌های سرکاری به عنوان غلام جیلانی برگد قلعه‌بیگی، مکمل جریان تدارک تدوین وقایع عصر امانیه می‌باشد. نقل آن در این‌جا کاملاً ضروری پنداشته می‌شود: «چون عالیجاه فضایل همراه ملا فیض‌محمد خان کاتب از حضور مبارک والا به کار تاریخ‌نویسی مقرر و جهت کارهای مذکور کتاب از تحویل‌خانه و دفاتر سرکاری آورده بعد فراغ واپس می‌برد، نامبرده بیان نمود که پهره‌دارهای دروازه ارگ مبارکه در حین بردن کتاب مزاحم می‌شوند. لهذا برای شما مرقوم می‌شود که در وقتی که کتاب‌های مذکور را واپس به تحویل‌خانه و دفاتر می‌برید یا ذریعه ملازم خود ارسال می‌دارید، در باب کتاب‌های مذکور تکت خود او درست است. پهره‌دارها تکت دست خطی ملای موصوف را ملاحظه کرده ضبط نموده کتاب‌ها را واگذار شود. برای پهره‌دارهای دروازه خبر بدهید که قرار فوق معمول دارند. فقط.

۱۵ سرطان ۱۲۹۹، امضای ایشیک آقاسی حضور[۲]»

از فرمان و نامه‌های ذکر شده واضح می‌شود که امان‌الله خان یک سال پس از رسیدن به سلطنت، کاتب را مورد دلجویی قرار داده و مجدداً به اکمال سراج‌التواریخ و نوشتن تاریخ عصر خودش مأمور گردانیده و منابع کار او را از کتاب‌های ثبت فرامین و دفاتر دولتی و اسناد مختلف دیگر و خاطرات و محفوظات رجال معتبر وقت تعیین نموده و حتی دفتر کار و اعشاه و پیش خدمت او را در نظر گرفته است. با ملاحظه این اسناد در اتمام جلد سوم (که انجام یافته بود) و اکمال جلد چهارم سراج‌التواریخ و وقایع عصر امانیه که به نام تاریخ انقلاب افغانستان نیز یاده شده، دیگر هیچ شکی

۱. سواد فرمان در آرشیف ملی نگهداری می‌شود.
۲. سواد مکتوب را در آرشیف ملی می‌توان مشاهده کرد.

باقی نمی‌ماند و فیض‌محمد کاتب که تا ۱۰ سال پس از این فرمان حیات داشته، در نگارش این اثرها هرگز فرمان پادشاه را نادیده گرفته نتوانسته، هم جلد چهارم سراج و هم وقایع عصر امانیه را به پایه اکمال رسانده است. اظهارات داکتر بهروز به پوهاند حبیبی مبنی بر مشاهده نسخه‌ای از سراج که تمام دوره حبیب‌الله خان و حتی واقعه قتل او را داشته و نیز جلد پنجم آن به خط خود کاتب که دربردارنده حوادث هشت سال و سه ماه (سال هشتم عصر امانی ۱۳۰۶) بوده است، در نزد غرقه، مستمسک دیگر بر تألیف و موجودیت دو جلد مذکور است. استاد شهرستانی و داکتر محمدیعقوب واحدی نیز جلد پنجم را که نزد عبدالغفور غرقه دیده‌اند، به نگارنده تذکر دادند. غرقه این اثر را از کتابخانه معارف گرفته و هرگز مسترد نکرده است.

در میان اسناد خانواده کاتب نامه دیگری جلب توجه می‌کند که به اساس آن کاتب به اکمال کتاب فقرات شرعیه موظف شده است. متن نامه بدین صورت است: «عالیجاه ملا فیض‌محمد کاتب به حفظ الهی باشد. شما قرار امر مبارک اعلی‌حضرت شهریار غازی برای فقرات شرعیه که جناب فضایل بنیان ملا عبدالواسع خان آخندزاده صاحب می‌سازند، مقرر می‌باشید که قرار هدایت‌شان کتاب موصوف را تحریر و تمام نموده بعد از تمامی آن تصدیق‌شان را حاصل دارید. فقط. ۱۵ جوزا، ۱۳۰۰.»

در ظهر نامه مذکور به رنگ سرخ نوشته شده: «روز سه‌شنبه ۷ سرطان از کار مذکور فارغ شده به کار سوانح عمری ایشیک آقاسی صاحب پرداختم. فقط. تا الیوم سه‌شنبه ۸ سنبله کار تاریخ عمومیه و انقلاب افغانستان را به اسلوب درست که خودم حسب الامر اعلی‌حضرت به او مشوره می‌دادم، موازی سیزده جزوه تحریر کرده است.[۱]»

از این نوشته ملا عبدالواسع آخندزاده در ظهر نامه نیز معلوم می‌شود که افزون بر اتمام فقرات شرعیه تا تاریخ ۸ سنبله ۱۳۰۰، جزوه‌هایی از تاریخ عمومیه (سراج‌التواریخ) و انقلاب افغانستان (جنگ استقلال، وقایع عصر امانیه) توسط کاتب به نگارش آورده شده‌اند.

دربارهٔ اهمیت اسناد خریداری شده از خانواده کاتب که علاوه بر موارد یاد شده، چند نامه از محمود طرزی ناظر خارجیه به نام کاتب نیز در آن وجود دارد و کاتب را عضو نظارت خارجیه گفته است، مقالات ممتعی توسط داکتر جلال‌الدین صدیقی زیر عنوان اسناد آرشیفی و نوشته‌های پرمحتوایی به وسیلهٔ معاون سر محقق حسین فرمند به نام اسناد آرشیفی کاتب در سمینار سال ۱۳۶۶ ارائه گردیده که به تحلیل و بررسی پاره‌ای از اسناد مذکور پرداخته و ارزش آن را برجسته ساخته‌اند.

---

۱. اصل سند در آرشیف ملی موجود است.

بی‌لزوم نخواهد بود اگر یادآوری شود که مقالات ارائه شده در سمینار سال ۱۳۶۲ به نام یادنامه کاتب، به کوشش نگارنده این یادداشت و مقالات سمینار ۱۳۶۶ به اهتمام داکتر جلال‌الدین صدیقی به نام سمینار بین‌المللی به مناسبت یک‌صدوسی‌امین سالزاد فیض‌محمد کاتب به ترتیب در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷ به چاپ رسیده‌اند.

در قطعنامهٔ ۹ ماده‌ای سمینار ۱۳۶۶، در مورد چاپ و تجدید چاپ بعضی از آثار کاتب، بررسی، تحشیه و تعلیق بر آثار او، جلب همکاری مؤسسات ملی و بین‌المللی به منظور تمویل پروژه‌های تحقیقاتی پیرامون آثار مذکور، نام‌گذاری محلی به نام وی در کابل و یا غزنی و تدویر سومین سمینار بین‌المللی دربارهٔ او بعد از پنج سال، سفارش به عمل آمده است.

ملاحظات دیگر

در مورد لفظ کاتب، باور بر این است که فیض‌محمد پس از انتصاب به دارالانشاء، نسبت داشتن خط بسیار خوب مدت ۸-۷ سال اول را به استنساخ و کتابت آثار مورد توجه مقامات درباری و انشاء نقل فرامین به سر آورده و خود نیز در صفحه ۸۶۸ جلد سوم سراج‌التواریخ بدین امر اشاراتی دارد. اکنون افزون بر آثار پرحجم خودش، چند نسخه از بازنوشت‌های او در دست است و شاید اثرهای دیگری را هم رونویسی کرده باشد که عجالتاً ما از آن اگاهی نداریم و بنابراین، به کاتب شهرت پیدا کرد. مرحوم مایل هروی در سمینار ۱۳۶۶ مقاله‌ای پیرامون لفظ کاتب ارائه نموده که جالب است. او به کلمه کاتب ارج زیاد نهاده و راجع به قدمت و ظرفیت‌های این لفظ به حواله متون تاریخی سخن زده و گفته که این کلمه معنی و مفهوم وسیعی دارد و حامل معنویت زیاد است و فیض‌محمد آگاهانه نام کاتب را بر خود پذیرفته است[1]. اما توجیه جناب داکتر علی رضوان از این لفظ داهیانه و دقیق است که می‌گوید: «... به یقین در آن (لفظ کاتب) تواضعی نهفته است که شایسته شأن یک عالم مورخ است، اما انتخاب آن خردمندانه و هوشیارانه بوده است؛ زیرا که برخلاف ظاهرش این کلمه معنی بزرگ دارد که بر هر میرزا قلمی نمی‌توان اطلاق کرد. او که خود ملا بوده بهتر از دیگران می‌دانسته که نویسنده وحی الهی و محرر فرمان پروردگار را هم کاتب می‌گفته‌اند؛ کاتب وحی.[2]»

نویسندهٔ سابقه‌دار و معروف وطن جناب سید قاسم رشتیا، در نوشته‌ای به نام ملاحظات مختصر در اطراف شخصیت و آثار فیض‌محمد کاتب نشر شده در شماره ماه می ۱۹۹۶ ماهنامهٔ کاروان، ملاحظاتی دارند که جناب داکتر علی رضوی مقالتی در پیرامون آن در همان نامه به نشر سپرده و

---

۱. سمینار بین‌المللی کاتب، ص ۲۱۳-۲۰۸.

۲. روزگار، شماره ۳۱، سال ۳، (کالیفورنیا ۱۳۷۵).

نکات لازم را مدققانه در آن باره یادآور شده‌اند. نگارنده به صورت مشخص دو نکته را در ملاحظات مختصر قابل توضیح می‌دانم:

شاه امان‌الله نیز در نظر داشت به ادامه سراج‌التواریخ کتاب دیگری به نام امان‌التواریخ ترتیب نماید و این کار را به یک نویسنده ایرانی به نام میرزا عبدالحمید (درست آن میرزا عبدالمحمد است) سپرده بود...

این برداشت درست نمی‌نماید. زیرا اولاً هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان بدهد امان‌الله خان تألیف تاریخ کشورش را به یک غیر اهل وطن سپرده باشد و ثانیاً امان‌التواریخ یک تاریخ نسبتاً عمومی به شتاب نوشته شده از حوزهٔ مورد علاقه مؤلف آن است که بخش‌های ناقص دربارهٔ افغانستان دارد و دیگر این که بخش اول جلد پنجم امان‌التواریخ مبنی بر معرفی قبایل افغانستان به قلم فیض‌محمد کاتب می‌باشد و جلد ششم آن نیز خلاصه‌ای از جلد سوم سراج‌التواریخ و مربوط به هشت سال نخست امارت عبدالرحمن خان است و دیگر چیز تازه و جالبی برای افغانستان ندارد.

جناب رشتیا سواد فرمان ۱۶ ثور ۱۲۹۹ امان‌الله خان را در همین نوشته ملاحظه نمایند و توجه فرمایند که او با چه علاقه‌مندی فیض‌محمد کاتب را به ادامه کار سراج‌التواریخ و تألیف وقایع عصر امانیه موظف گردانیده است. این سواد فرمان که اصل آن به قلم خودش می‌باشد، پایه توجه او را به تدوین تاریخ کشور و احترام به مقام علمی کاتب نشان می‌دهد.

این‌که چرا فیض‌محمد از امان‌التواریخ و مؤلف آن یاد نکرده، دلیل روشن‌تر از آفتاب دارد و آن این که امان‌التواریخ در ۱۳۴۰ق، یعنی ۸-۷ سال پس از چاپ سراج‌التواریخ نوشته شده و فیض‌محمد از چیزی که در آن هنگام وجود نداشت، چگونه یادآوری می‌کرد؛ اما در عوض مؤلف امان‌التواریخ از فیض‌محمد یاد کرده و از نوشته‌هایش استفاده کرده است. ممکن است در میان آثار چاپ نشده بعدی کاتب، یادی از امان‌التواریخ باشد که دریافت آن جست‌وجو در آثار او را ایجاب می‌نماید.

در سال ۱۳۷۰ عده‌ای از فرهنگیان در صدد تشکیل یک سازمان اجتماعی به نام انجمن فرهنگی کاتب برآمدند. با کوشش این فرهنگیان اساسنامه انجمن مذکور تنظیم گردید و مراحل قانونی آن به سر رسید و از طرف ستره محکمه مهر تأیید بر آن نهاده شد؛ اما قبل از آن که این انجمن افتتاح گردد و به فعالیت آغاز نماید، نظام کشور تغییر پیدا کرد و افتتاح انجمن به تعویق افتاد.

در میان پژوهش‌های دیگر که در سمینار ۱۳۶۶ ارائه گردید، یکی هم کتاب‌شناسی کاتب بود که نورالله ولسپال آن را به زبان پشتو پیشکش کرده بود. این کتاب‌شناسی که شماره آن به ۴۷ می‌رسید، گرچه کامل نبود، ولی چون بار اول ارائه می‌شد، جالب بود. کتاب‌شناسی مذکور بعداً توسط شخص

دیگری کامل‌تر ساخته شده که به ۷۵ شماره می‌رسد و شاید پس از این، عنوان دیگر نیز به آن افزوده شود.

در نامهٔ شماره ۴۸۸ مورخ ۱۳ جدی ۱۲۹۸ش. نظارت خارجیه به امضای محمود طرزی به کاتب، از زبان پادشاه به کاتب هدایت داده شده که راجع به قضیه پنج ده که روس‌ها تصرف کرده‌اند، معلومات مفصل و لازم را تهیه نماید و به ملاحظه برساند. معلوماتی که او در این زمینه تهیه کرده و به ملاحظه رسانده، حتماً مفصل و از نظر تاریخی جالب توجه خواهد بود. این اثر تاکنون به نظر نرسیده است.

سایه روشن‌هایی از زندگی ملا فیض محمد کاتب

آشنایی بیشتر با شخصیت علمی- سیاسی و اندیشه کاتب و درک زاویه‌های مختلف زندگی او، جست‌وجو و بررسی دقیق‌تر را در آثار پربرگ و گران‌سنگ او ایجاب می‌نماید. دقت نظر در سراج‌التواریخ (جلد سوم) و تذکرالانقلاب و بخش‌هایی از یادداشت‌های او در اجرای این نیت اهمیت بیشتر دارد. اما به فرجام رساندن این کار به آسانی تحقق نمی‌پذیرد و زحمت فراوان دارد.

در این نوشته دربارهٔ بعضی از نکات اساسی و اعتناپذیر زندگی او به کوتاهی سخن گفته می‌شود که در یک مرور ابتدایی از تحفةالحبیب و جلد سوم سراج‌التواریخ استنباط شده و امکان مراجعه به تذکرالانقلاب و دیگر یادداشت‌های او به دست نیامد.

کاتب خود که هزاران صفحه از سرگذشت وطن و مردم را در صفحات تاریخ ثبت نموده، راجع به سوابق خانوادگی و سرگذشت خود در هیچ جا به وضاحت و بسندگی سخن نگفته است و این نمای نیم‌رخ، خطوط نقشی ناتمام از حیات علمی و سیاسی او است.

پدر او سعیدمحمد از قبیلهٔ محمدخواجه بود و در قره‌باغ غزنین می‌زیست. شرایط نامساعد اجتماعی و توالی حوادث در قره‌باغ، سعید را مجبور به ترک آن‌جا و اقامت در ناور نمود که منطقهٔ کوهستانی و مصون‌تری بود. این هجرت به سال ۱۲۹۷ق. صورت پذیرفت.

کاتب که علی‌الظاهر در سال ۱۲۷۸ هجری در قریه زردسنگ قره‌باغ زاده شده بود، در این هنگام ۱۹-۱۸ سال داشت. او تعلیمات ابتدایی را در زادگاه خود کسب نمود و در سال ۱۲۹۷ که پدرش به ناور مهاجر شد، راه قندهار را در پیش گرفت و در آن‌جا به کسب علم اهتمام به عمل آورد. احتمالاً حدود شش سال در آن شهر باقی ماند و بعد عازم لاهور گردید و مدت تقریباً دو سال (۵-۱۳۰۴) را در آن‌جا به آموزش علم و زبان به سر آورد. گرچه او خود به درجه و پایه تحصیلات خود چیزی نمی‌گوید، با این وصف از نوشته‌هایش می‌توان استنباط نمود که علاوه بر اتمام حد متداول علوم

شرعیه، در اکمال زبان و ادبیات عرب و تاریخ و نجوم و حساب نیز اهتمام ورزیده و به زبان‌های انگلیسی و اردو آشنایی به هم رسانده است.

به سال ۱۳۰۵ کاتب از لاهور به کابل مراجعت نمود و مدت پنج سال در حوزه‌های درسی این شهر به آموختن و ارتقای دانش خود تلاش به عمل آورد و از محضر اهل فضل کسب فیض نمود. او از میان استادان خود در کابل، فقط از ملا محمدسرور اسحاق‌زایی به احترام یاد می‌کند؛ می‌گوید که تحریر اقلیدس و خلاصة‌الحساب و شرح چغمنی را نزد او آموخته است. محمدسرور اسحاق‌زایی که در دفتر خاص نصرالله خان کار می‌کرد، مرد با فضیلتی بود و در سفر نصرالله خان به انگلستان نیز با وی همراهی داشت و گزارش‌های سفر او را می‌نوشت که در سراج‌التواریخ نیز از آن استفاده شده است و همین شخص بود که با درک شایستگی کاتب موجبات معرفی و شمول او را در دفتر خاص حبیب‌الله خان فراهم گردانید.

به این ترتیب قسمتی از تحصیلات کاتب در قره‌باغ، قندهار و لاهور به پایان آمد و قسمت دیگر آن در کابل به فرجام آورده شد و به گزارش کاندیدای اکادمیسین محمدابراهیم عطایی، کاتب مدتی در مدرسه شاهی که شخصیت‌های علمی نزدیک به دربار در آن تدریس و تحصیل می‌کردند، نیز درس خوانده است.[1]

جاها و سال‌های تحصیلات کاتب را می‌توان به این‌گونه مشخص و جمع‌بندی نمود:

۱. قره‌باغ ۹۷-۱۲۸۵؛
۲. قندهار ۱۳۰۳-۱۲۹۷؛
۳. لاهور ۵-۱۳۰۴؛
۴. کابل ۱۰-۱۳۰۵؛
۵. مدرسه شاهی که شاید بین ۳-۲ سال بوده باشد.

اگر بعضی از وقفه‌ها را نسبت بروز حوادث و عوامل دیگر که در جریان تحصیل کاتب واقع شده باشد (که حتماً شده است) به این حساب در نظر بگیریم، باز هم مدت تحصیل او بیشتر از ۲۰ سال را دربر می‌گیرد.

تاریخ شمول کاتب به دارالانشاء و مجلس تألیف به قول خودش سال ۱۳۱۰ هجری است و تا هنگام مرگ حبیب‌الله خان در ۱۳۳۷ هجری یعنی مدت ۲۸ سال پیوسته با او کار کرد و آثار متعددی تألیف نمود و تعدادی از کتاب‌های قابل توجه را به بازنویسی آورد.

---

۱. روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۲۳۶، ۱۳۷۰.

پس از مرگ حبیب‌الله به وظیفه او در دارالانشاء خاتمه داده شد و به عضویت دارالتألیف معارف و نظارت خارجیه درآمد[1] و در تنظیم و تصحیح کتاب‌های درسی سهم گرفت و مدتی هم به حیث معلم در مکتب حبیبیه تدریس می‌کرد. پس از گذشت دو سال که از کار نگارش تاریخ رسمی منفصل گردیده بود و فراغت خاطر داشت، باز به سال ۱۲۹۹ش. امان‌الله خان او را مورد توجه قرار داد و به نوشتن ادامه سراج‌التواریخ و وقایع عصر امانیه و فقرات شرعیه موظف گردانید و علاوه بر آن در وظایف متعدد دیگر هم از اعتبار او استفاده به عمل آمد.

در سال ۱۳۰۷ش، کاتب از طرف حبیب‌الله کلکانی برای حصول بیعت از هزاره‌جات با هیأتی از افراد سرشناس از جمله نورالدین خان و آغا میرآغا خان و خلیفه غلام‌حسن خان به بهسود اعزام گردید، ولی با عدم موفقیت عودت نمود. حبیب‌الله در عدم بیعت، کاتب را محرک و مؤثر پنداشت و مورد سرزنش قرار داد.

کاتب علاوه بر هند آن روزگار که برای تحصیل رفته بود، باری هم در اواخر دوران زندگی خود به ایران سفر کرد و در آن‌جا علاوه بر معالجه خود، با دوستان و فضلای آن دیار ملاقات‌هایی انجام داد و احتمال چنان است که یگانه نسخه کتاب فیضی از فیوضات را در همین سفر به مهدی فرخ که با هم روابط دوستانه داشتند، سپرده باشد.

وفات کاتب به تاریخ ۱۶ شعبان ۱۳۴۹ هجری در کابل واقع شد و طوفان غبار ماده تاریخ آن است و مدفن او در بالاجوی چنداول قرار دارد.[2]

---

۱. مکتوب شماره ۴۹۷ مورخ دلو ۱۲۹۸ به امضای محمود طرزی در آرشیف ملی دیده شود.

۲. قراری که به نظر رسید و هم شنیده شد، بعضی از نویسندگان گرامی راجع به کاتب و آثارش، از نوشته‌های قبلی این حقیر، با تحریف یا به عین صورت نقل نموده و ذکر منبع را از یاد برده‌اند. به صورت مثال از جناب حاج کاظم یزدانی باید یادآوری کرد که در مجله سراج مقالتی راجع به کاتب به نشر رسانده و در آن از نوشته‌های نگارنده بدون ذکر مرجع و نشان دادن یکی دو مأخذ به طور خلاف واقع، فراوان استفاده به عمل آورده و خود سخن تازه‌ای ارائه نفرموده‌اند که این کار مغایر اصول تحقیق و خلاف سنت مطبوعات است. علاوه بر این، موصوف دچار چند اشتباه گردیده‌اند که باید یادآوری شود. ایشان نوشته‌اند: «کاتب به زیارت نجف اشرف رفته، چند نسخه از قرآن‌کریم به خط او باقی است، آثار به جا مانده او از نزد پسرش ضبط گردیده و در حواشی جلد اول امان‌التواریخ به نقد پرداخته است و...»
تا آن‌جا که بنده در آثار کاتب جست‌وجو کرده‌ام، هیچ یک از موارد ذکر شده دارای صحت نیست؛ یعنی این‌که او به نجف نرفته، هیچ نسخه‌ای از قرآن‌کریم به خط او موجود نیست، آثار و اسنادش از خانواده‌اش ضبط نگردیده، بلکه خریداری شده و در حاشیه امان‌التواریخ نقدی ننوشته است.

سخن روز... یاد کفن‌کش قدیم به خیر![1]

مردم وطن ما، این مثل را که به جای عنوان گذاشته شده به‌خوبی می‌دانند و آن را در گفت‌وگوهای روزانه به جای خودش به کار می‌برند. وقتی کسی عملی را بدتر و نا به جاتر از آن انجام بدهد که در گذشته انجام داده می‌شده است، مثل مصداق پیدا می‌کند.

مردم ما رژیم‌های گذشته را انحصار طلب، تبعیض‌گر و مستبد می‌گفتند و عقیده داشتند که آن رژیم‌ها تمام امتیازات و امکانات زندگی را به قوم و قبیلهٔ خود اختصاص می‌داده‌اند از حقوق دیگران چشم می‌پوشیده‌اند. این ادعای مردم و به خصوص روشنفکران و عناصر وطن‌پرست و بی‌تعصب کاملاً درست و به جا بود. زیرا رژیم‌های از میان رفته، کم‌ترین توجهی به عدالت اجتماعی نداشتند؛ تمام مقامات دولتی و پست‌های سفارتخانه‌ها و بورس‌های تحصیلات عالی در خارج و سفرهای رسمی با سفریه‌های گزاف، به نزدیکان و وابستگان صدرنشینان تعلق داشت و هم‌چنان پروژه‌های انکشافی و کمک‌های اقتصادی و هر چیز دیگر، خاص آن برادرانی بود که بزرگان‌شان قدرت را در دست داشتند.

در آن هنگام تشکیل واحدهای اداری نیز به اساس وابستگی‌های قومی صورت می‌پذیرفت به اساس خواست مقامات و نه به اساس ضرورت‌های واقعی در حیات اجتماعی مردم و محل؛ مثلاً در مناطقی که مورد توجه ارباب بوده، موجودیت سه یا چهار هزار نفر برای ایجاد یک ولسوالی کافی پنداشته می‌شد و برعکس در مناطقی که طرف علاقه دولت‌مردان قرار نداشتند، تشکیل یک ولسوالی، داشتن ۱۰۰۰۰۰ نفر یا بیشتر از آن را ایجاب می‌نمود. در حالی که اولی با ۴۰۰۰ و دومی با ۱۰۰۰۰۰ حق فرستادن یک وکیل را در شورا داشتند و بدین ترتیب ۹۶۰۰۰ نفر از داشتن نماینده در شورا محروم می‌شدند که شمار وکلای‌شان به ۲۴ نفر بالغ می‌گردید. با چنین حالتی مردم حق داشتند بگویند که بی‌عدالتی و انحصارجویی بیشتر از این امکان ندارد و کسی به عمر خود بالاتر از

---

۱. نشریهٔ روزانه حزب وحدت اسلامی افغانستان، سال ۳، شماره ۶۵۱، ۱۳۷۳.

آن را ندیده است.

اما اکنون مردم ما به‌خوبی مشاهده می‌کنند که نسب‌پرستی و سمت‌گرایی و انحصارگری بالاتر از آن است که در قصور مردم ما می‌گنجید و بیدادگری‌هایی که بر مردم می‌گذرد، از حد و قیاس با گذشته بیرون است. در استبداد انحصارطلبان گذشته مردم به طور جمعی از بلندی کوه‌ها مورد گلوله‌باران و کشتار قرار نمی‌گرفتند؛ به گروگان گرفتن رهگذران و پیشه‌وران رواج نداشت، اختطاف افراد و مطالبه پول‌های گزاف از خانواده‌ها معمول نبود، بیت‌المال و دارایی‌های مردم مورد چپاول قرار نمی‌گرفت، چوب‌های تیر و دستک و دروازه و پنجرهٔ خانه‌های ویران شده مردم برای وزارت دفاع خریداری نمی‌شد و مردم به این گونه دزدی تشویق نمی‌شدند و راهگیری و تاراج کالا و جیب‌های عابران بی‌وسیله و غریب‌کار و انتقال مهمات بر فراز کوه‌ها به دوش آنان وجود نداشت. سرای‌های تجارتی و بورس‌های اسعار از چپاول و حریق در امان بود. اردوی کشور از جوانان تمام مردم افغانستان براساس سن و پشک تشکیل می‌شد و همبستگی‌های خونی و روابط نسبی و سمتی در آن راه نداشت و تنها جنرالان و صاحب‌منصبان بلند رتبه به هیأت حاکمه تعلق داشتند. زورآوران وابسته، ملکیت‌های عامه شخصی را تصاحب نمی‌کردند. دولت با همهٔ بدی‌ها و بی‌عدالتی‌هایش پوهنتون‌ها و مکاتب و شفاخانه‌ها را ویران نمی‌کرد، اشجار، باغ‌ها و پارک‌ها و کنار جاده‌ها و خانه‌های ویران مردم را کسی نمی‌توانست قطع کند. مسئولان امور کشور در پنهان‌گاه‌ها به سر نمی‌بردند. رادیو و تلویزیون و جراید در سطح کوچه‌ها و بازار یکسره دشنام نمی‌داد و ملت‌ها را به توهین نمی‌نشست و کسی به جرم عقیده و قومیت مورد تعقیب و آزار واقع نمی‌شد. تخریب خطوط و پایه‌های برق و محرومیت مردم را برای مدت یک‌سال از برق، کسی به یاد ندارد و جز این‌ها.

اما همهٔ آن‌چه را که برشمردیم، در دولت اسلامی به تمام و کمال وجود دارد و بلکه بیشتر و بالاتر از آن در جریان است و تعمیل می‌شود. آدم‌کشان تنظیمی، اردوی اسلامی خوانده می‌شوند و آن‌همه به اعتبار روابط قومی و سمتی، تیراندازی از فراز کوه‌ها بر اهداف غیر نظامی و رهگذران در غرب کابل به عنوان یک عمل مشروع و دایمی قبول گردیده است؛ دشنام و توهین و تحقیر تفنگداران بر رهگذران به شدت هرچه تمام‌تر ادامه دارد؛ قلت و قیمت مواد خوراکه و محروقاتی بیداد می‌کند و هیچ مقام مسئولی در کشور وجود ندارد. آنانی که خود را رئیس جمهور و وزیر می‌خوانند، از محدودهٔ قبیله و حزب خود فراتر نمی‌اندیشند و روزگار را در فکر توطنه برای خرابکاری و خصومت‌آفرینی میان عوام و ملت‌ها می‌گذرانند.

نو به قدرت دست یافتگان به اصطلاح دولت اسلامی همان‌گونه در تعصب و تبعیض و محل‌گرایی استغراق یافته‌اند که جز به وابستگان و نزدیکان و پس از آن به هم ولایتی‌های خود، به هیچ مردم و

هیچ سمت دیگر کشور نمی‌اندیشند. بعضی از وزیران، وزارتی را که در اختیار دارند، تیول خود می‌دانند و در آن غیر از اقارب و خویشاوندان‌شان، دیگران به هیچ شمرده می‌شوند و به حساب نمی‌آیند. این بزرگواران فراموش کرده‌اند که دولت یک مؤسسه ملی است نه ملکیت شخصی که به قوم و خویش هدیه گردد.

داکتر سید مخدوم رهین استاد پیشین دانشگاه کابل، مقاله پر محتوایی زیر عنوان حق و وظیفه در هفته‌نامه امید (نشریه هفتگی انجمن فرهنگی مهاجرین افغانستان در امریکا) به نشر رسانده است. در این مقاله شیوا راجع به سپردن کارها به اشخاص غیر مستحق و بی‌صلاحیت به اساس روابط خانوادگی و خویشاوندپروری و هم‌محل بودن در میان تنظیم‌ها سخن گفته است. در جایی از این مقاله گفته می‌شود: «... وقتی فردا رسید، دیدیم روشنی نرسیده است. هرچه در پیشاور ناباب و زیانمند و منحط و به دور از خردمندی بود، همه را به کابل بردند؛ از جمله همان معیارها را در گماشتن اشخاص به امور کشورداری به کار بردند. همان معیارهای خانوادگی و خویشاوند پروری، همان تنظیم‌سازی حقیرانه که به موجب آن، نابه‌کارترین عنصر وابسته به تنظیم، هزار بار از پر فضیلت‌ترین فرد غیر تنظیمی بهتر پنداشته می‌شود.»

در آن سال‌ها که مبارزات تند روشنفکری علیه بی‌عدالتی و ستم‌گری حکومت‌های وقت جریان داشت، روشنفکران ملت برادر تاجیک و به‌خصوص روشنفکران پنجشیر می‌گفتند که با دیگر ملت‌های تحت ستم درد مشترک دارند و برای رفع این‌همه نابه‌سامانی باید متحدانه به مبارزه بپردازند و بار سنگین بی‌عدالتی را از دوش خود بیندازند و بعد برادرانه و به دور از تعصبات جاهلانهٔ قومی و عقیدتی در کنار هم زندگی نمایند.

اما بعد از تشکیل دولت اسلامی و دست یافتن رهبر جمعیت به قدرت نوبتی (که هرگز به رعایت نوبت تن در نداد) و هنگامه‌آرایی شتاب‌انگیز شورای نظار، دیگر آن ادعاهای هم‌دردی و هم‌سنگری شعارهای عدالت‌خواهی، همه به فراموشی سپرده شد و تفنگ به دستان شورای نظار خودخواهی یکه‌تازی هول‌انگیز در مقابل همه ایستادند و با عصبیت غلیظ قومی و عقیدتی همه را از پیش روی خود دور ساختند و سردار مآبانه فکر کردند که آفتاب تنها برای آنان می‌تابد. اکنون آن برادران بدان‌گونه از بادهٔ آدم‌کشی و پیش‌دستی در تاراج هست‌وبود کشور سرمستند که هرگز به این نمی‌اندیشند که هر عروجی، نزولی دارد و هر سیاهی به نیستی می‌انجامد و جای خود را به سپیدی خالی می‌کند.

از این‌جاست که آدم به یاد آن ضرب‌المثل معروف می‌افتد که در آغاز سخن به ذکر آورده شد.

والسلام

سخن روز... آتش‌باری‌های مستمر بالای غرب کابل[1]

رادیوی دولتی که به یک دستگاه دشنام پراکنی تبدیل گردیده، همه روزه از سقوط چند راکت و مرگ و جراحت چند نفر در شمال کابل به صورت تبلیغاتی و یک‌جانبه سخن می‌گوید و اذهان عامه را مغشوش و مشوش می‌گرداند، ولی هیچ‌گاه از فجایع تفنگداران شورای نظار در غرب کابل سخن به میان نمی‌آورد.

نزدیک به دو سال است که عده‌ای از تفنگداران شورای نظار در کوه تلویزیون و گردنه سخی و کوه توپ و کافرکوه جابه‌جا شده‌اند. این تفنگداران که آدم‌کشی حرفهٔ اصلی‌شان می‌باشد و هیچ‌گونه توجهی به موازین انسانی و اسلامی ندارند، از همان آغاز با استفاده از بلندی کوه‌ها به کشتار مردم اشتغال جسته‌اند.

آدم‌کشان حرفه‌ای و شکارچیان انسان، در جریان همین مدت نزدیک به دو سال بدون تأمل و بلاوقفه؛ یعنی در ۲۴ ساعت شب و روز، آتشباری ذریعه انواع سلاح ثقیله و خفیفه را تجربه و عملی کرده‌اند و این عمل ناجوانمردانه و خلاف آیین انسانی کماکان ادامه دارد و روزی و شبی نیست که چند تن انسان بی‌گناه به شمول پیرمردان و زنان و اطفال قربانی این برخورد غیر انسانی نگردند.

استاد ربانی به نام رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، همواره در گفته‌های خود از اعمال مخالفین دولت سخن می‌گوید و از آنان به بدی یاد می‌کند. ولی هیچ‌وقت یادآوری نمی‌کند که افراد شورای نظار این بزن بهادرهای تفنگ به دست، هر شب و روز، در غرب کابل بر مردم بی‌دفاع آن، چه فجایعی را مرتکب می‌شوند؛ به گونه مثال چند روز قبل که یک آتش‌بس نسبی سه روزه توسط هیأت ایرانی برقرار شده بود، در جریان همین سه روز در اثر شلیک‌های بلا انقطاع از بلندی کوه‌ها ۱۳۶ نفر زخمی و حدود ۱۰ تن دیگر شهید گردیدند.

شفاخانه‌ها در همه جای دنیا از مصونیت برخوردارند و به احترام بیماران و طبیبان، مورد حمله و

---

۱. نشریه روزانه حزب وحدت اسلامی افغانستان، شماره ۶۲۹، سال ۳، ۱۳۷۳.

تعرض واقع نمی‌شوند. ولی شفاخانه جراحی صلیب سرخ به نسبت این‌که در کارته سه واقع است، از هیچ‌گونه مصونیتی بهره‌مند نیست و بارها مورد گلوله‌باری قرار گرفته و شیشه‌ها و پنجره‌های آن شکسته و آسایش مریضان برهم خورده است و حتی چند تن مریض دوباره مجروح گردیده و بعضی به شهادت رسیده‌اند و حتی راه‌های منتهی به شفاخانه نیز، بلاوقفه توسط این تفنگداران گلوله‌باری می‌شود؛ به گونه‌ای که حتی مردم در انتقال مجروحین‌شان به شفاخانه نیز دچار مشکلات فراوانی هستند و به جرئت نمی‌توانند که مریضان‌شان را برای تداوی برسانند.

غالباً چنین می‌شود که خونریزی با آتش‌باری از بالای کوه، عطش جنگ افروزان را فرو نمی‌نشاند و بنابراین، این آتش‌باری‌ها با اورگان و راکت‌های هوایی و بمب‌های آتش‌زا که توسط طیاره‌ها افکنده می‌شوند، تقویت می‌گردد. چند ماه قبل یک‌عده از مردم بیچاره که در اثر جنگ‌های شدید در دیگر نقاط شهر خانه و هستی خود را از دست داده بودند، به غرب کابل پناه جستند که شاید چند روزی از ویرانی و خونریزی در امان بمانند؛ آنان در مساجد و مکاتب و جاهای دیگر ساکن شده بودند. این آوارگان بی‌خانمان نیز مانند دیگر ساکنان حوزه غرب همواره تحت گلوله‌باری قرار داشته و تلفاتی را متحمل گردیده‌اند. چند روز قبل طیاره جنگی دولت در حمله‌ای بمب‌های متعددی که در ساحات مختلف غرب کابل فرو ریخت، یکی دو بمب نیز بالای مکتب احسان شهید که مهاجرین در آن سکونت دارند، انداختند و تعداد زیادی مهاجرین شهید و مجروح شدند.

به پنداشت استاد ربانی همه چیز دولت افغانستان در شمال کابل و به‌خصوص به خیرخانه خلاصه می‌شود؛ ثروت‌های مادی از همه جای شهر باید در شمال کابل سرازیر شود؛ مصونیت در شمال کابل تأمین باشد و در این نقطهٔ شهر باید به هیچ‌کس و هیچ چیزی آسیب نرسد و اگر احیاناً گلوله‌ای در نقطه‌ای از خیرخانه اصابت کند، باید فریادها به آسمان بلند شود و سیل تبلیغات و دشنام راه بیافتد. اما در بخش‌های دیگر شهر و بالخاصه غرب کابل اگر همهٔ مردم در اثر بمب و ارگان و خمپاره و راکت از میان بروند و تمام آبادی‌ها ویران گردند، برای دولت استاد ربانی یک سر مو فرقی ندارد و حتی موجب شادمانی و سرورشان می‌گردند؛ زیرا آنان از یفتل بدخشان و پنجشیر نیستند.

دولت استاد ربانی با اعمال تعصبات ناروا و انحصارگرایی و ملت‌پرستی و قتل‌عام افراد بی‌گناه و غیرنظامی و چشم‌پوشی از حقوق و کرامت و شرف دیگر مردم افغانستان، دورهٔ سیاه امیر عبدالرحمن را از یاد مردم برده است؛ استاد فراموش کرده است که برای حفظ تمامیت ارضی و امنیت سراسری و تأمین وحدت‌ملی و حفظ جان و مال و آسایش مردم و پاسداری از دارایی عامه، در هنگام تصاحب مقام ریاست جمهوری سوگند یاد نمود و در نزد مردم افغانستان مسئولیت عظیم دارد.

آپارتایت و دو هوایی پدیده بسیار مذموم است که با احکام دیانت اسلام مباینت دارد. دولت یا حکومتی که این پدیده نامبارک را مورد عمل قرار می‌دهد به معنی آن است که از اسلام روگردانده باشد. به زانو درآوردن یک دشمن خارجی شاید بتواند افتخارآمیز باشد، اما به زانو درآوردن بخشی از یک ملت به وسیله بخش دیگر آن تنها می‌تواند شرمساری همیشگی را به دنبال آورد.

استاد محترم هیچ‌گاهی یادآور نشده‌اند که افراد اردوی اسلامی تمام دارایی‌های ملی را که در طی بیش از ۱۰۰ سال تهیه شده بود، تاراج نمودند و منازل و تجارت خانه‌ها، سرای‌ها، دکان‌ها و مارکت‌های تحت کنترل خود را بالتمام به غارت بردند و سرای شهزاده را که ثروت سرشاری را از دالر و مارک و دیگر اسعار در آن وجود داشت، تصرف کردند و خود سرای را طعمه حریق نمودند و تیرها و دستک‌ها و دروازه‌ها و کلکین‌ها و حتی خشت و سنگ منازل مردم را در شهر کهنه، افشار، کارته نو، چهل ستون، گذرگاه، چنداول، مکروریان‌های سوم و چهارم، جاده میوند و دیگر جاها تصاحب کردند و به فروش رسانیدند. مردم یقین کامل دارند که دولت حتی یک‌بار هم به طور اشاره به این پاسداران جان و مال مردم نفهمانده است که این عمل‌شان خلاف آیین اسلام است و خلاف مصالح دولت‌مداری.

آدم‌ربایی و گروگان‌گیری و مطالبه پول‌های زیاد از خانواده‌های اسیران، لکهٔ ننگ دیگری است که بر دامن حامیان مقام و قدرت استاد ربانی نقش بسته و دامن خود استاد را نیز ملوث ساخته است. شاید استاد ربانی ادعا نماید که در جریان این مدت از آتش‌باری بر مردم غرب کابل و تاراج بیت‌المال و دارایی‌های مردم و گروگان‌گیری آگاهی ندارد؛ در آن صورت وای به حال ملتی که رئیس دولت‌شان از حوادثی که در نزدیکی مقر فرمانروایی‌اش به وجود آمده، ناآگاه باشد (و مشکل است که چنین باشد) و از این پیش آمدهای دردناک آگاه بوده (که حتماً بوده) و جلوی آن بی‌بندوباری‌ها را نگرفته است. باز هم وای به حال مردمی که رئیس کشورشان بدین حد به حال بخش‌هایی از ملت خود بی‌تفاوت باشد.

در هیچ مقطعی از تاریخ کشور ما مردم از لحاظ اعتقادی و اتنیکی، این همه در برابر همدیگر قرار نگرفته بودند. مردم به‌خوبی می‌دانند که انتزاع‌جویی و تعصبات ملی مخفیانه عملی می‌شوند. وقتی می‌بینیم که احمدشاه مسعود، وزیر دفاع غیر رسمی در سند شماره ۱۲۰۷ مورخ ۲۱. ۳. ۱۳۷۳ منتشره در خبرنامه وحدت، به رئیس امنیت دستور می‌دهد که: «... فعلاً به شدت ادارات امنیت ملی را وظیفه بدهید که بتواند جنگ حرکت اسلامی را با حزب اسلامی توسط تبلیغات ملیتی فی‌مابین هزاره‌ها و پشتون‌ها دامنهٔ وسیع بدهد تا تأثیر بالای ساحات مرکزی و ساحات شمال به مثابه سنی و

شیعه، یا هزاره و پشتون توسعه یابد...»

دیگر جای شکی باقی نمی‌ماند که در این راستا کار دامنه‌دار صورت پذیرفته است. مفکورهٔ از میان بردن ملتی در هر وضع و سحطی که باشد، اندیشه بسیار ناجوانمردانه و در عین حال ساده‌لوحانه می‌باشد. امیر عبدالرحمن ده سال تمام برای تحقق این اندیشه تلاش به عمل آورد، ولی سرانجام آرزوهایش با خودش یک‌جا مدفون گردید.

باید اذعان کرد که هیچ نیرویی ملتی را از بین برده نمی‌تواند. تمام تنظیم‌ها و سازمان‌های سیاسی و مردم افغانستان و کشورهای اسلامی و همهٔ مردم صلح‌طلب و انسان‌دوست جهان باید بدانند و آگاهی داشته باشند که دولت بر سر اقتدار افغانستان برای از میان بردن ملتی، ناجوانمردانه کمر بسته و همه‌روزه ساکنان غرب کابل را مورد حملات راکت و هاوان و اورگان و بمب‌های آتش‌زا و انواع دیگر سلاح قرار داده، این منطقه را به قتگاه تبدیل کرده است.

بدون شک این حالت هلاکت‌بار و غم‌انگیز پایدار و دایمی نیست و خواهی‌نخواهی دیر یا زود، صلح و صفا جای این‌همه هول‌وهراس را خواهد گرفت و آن‌گاه روشنفکران حقیقت‌بین و تاریخ‌نگاران روشن‌روان این رویدادهای خون‌بار و جانگداز را بدون کم‌وکاست در تاریخ کشور ما ثبت خواهند نمود و مردم آن را به داوری خواهند گرفت و پرده‌ها از چهره‌ها برخواهند افتاد.

والسلام

کاروان

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد
هم رونق زمان شما نیز بگذرد
وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب
بر دولت آشیان شما نیز بگذرد
باد خزان نکبت ایام ناگهان
بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
ای تیغتان چو نیزه برای ستم دراز
این تیزی سنان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
این عوعو سگان شما نیز بگذرد
آن کس که اسب داشت غبارش فرو نشست
گرد سم خران شما نیز بگذرد
بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت
هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
زین کاروان‌سرای بسی کاروان گذشت
ناچار کاروان شما نیز بگذرد
ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن
تأثیر اختران شما نیز بگذرد
این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید
نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد
بیش از دو روز بود از آن دگر کسان
بعد از دو روز از آن شما نیز بگذرد
بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم
تا سختی کمان شما نیز بگذرد
در باغ دولت دگران بود مدتی
این گل، ز گلستان شما نیز بگذرد
آبی‌ست ایستاده درین خانه مال و جاه
این آب ناروان شما نیز بگذرد
ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع
این گرگی شبان شما نیز بگذرد

سیف فرغانی

سخن روز... رستاخیر افشار[1]

درست دو سال پیش از امروز، شب‌هنگام، آن‌گاه که همهٔ مردم در خانه‌های خود و با خانواده خود آرمیده بودند و اطفال معصوم در آغوش مادران خود خواب‌های شیرین می‌دیدند، ناگهان آوازهای مهیب خمپاره‌ها، راکت‌ها، توپ‌ها، تانک‌ها و صفیر گلوله‌ها فضای افشار را گرفت و همگان وحشت‌زده از خواب بیدار شدند.

مردم نمی‌دانستند که چه واقع شده است. اصابت گلوله‌ها سقف‌ها و دیواره‌های منازل را به دنبال هم فرو می‌ریخت و به انهدام می‌کشانید؛ مردم سراسیمه و شتاب‌آمیز خانه‌های خود را ترک می‌گفتند و به سوی سرنوشت نامعلومی رهسپار می‌شدند. هول و دستپاچگی به حدی بود که پدر پسر را از یاد برده بود و مادر دختر را؛ کسی نمی‌توانست از خانه خود چیزی برای خود بردارد.

افشار مورد هجوم قرار گرفته بود. رئیس دولت اسلامی به نسبت این‌که قرارگاه حزب وحدت در افشار قرار داشت، فتوای قتل عام را در آن‌جا صادر کرده و بر مشروعیت یک کشتار جمعی صحه گذاشته بود. کشتار جمعی بخشی از مردم کشور، که خود، رئیس جمهورشان گفته می‌شد.

گفته‌اند که فرماندهی این تعرض ضد انسانی را که تمام امکانات نظامی دولت در آن به کار گرفته شده بود، احمدشاه مسعود به دستیاری فهیم و انور دنگر به عهده داشتند. حزب وحدت که غافلگیر شده بود، دست به عقب‌نشینی زد، اما موج آتش‌بازی بر منازل مسکونی از شش جهت ادامه داشت. انفجار راکت‌ها و باران گلوله‌ها در ساعات روز افشار را به زلزله در می‌آورد. دیگر همه خانه‌های خود را ترک گفته بودند.

شامگاه ۲۲ دلو از شدت هجوم کاسته شد و تقریباً رو به پایان بود. لبخند رضایت از قتل عام افشار بر لبان رئیس دولت نقش بست؛ نشان افتخار بر سینه‌های قاتلان درجه‌یک نصب گردید؛ پیام‌های تبریک رد و بدل شد و دست‌بوسان در تقدیم پیام تبریک، به دیگران سبقت گرفتند.

---

۱. نشریه روزانه حزب وحدت اسلامی افغانستان، شماره ۷۰۱، سال ۳، ۱۳۷۳.

روز ۲۳ دلو که بوی مرگ و بوی خون و بوی نیستی از همه‌جای افشار تا به کهکشان‌ها بالا بود، نوبت به هجوم دیگر رسید: هجوم غارت و هجوم اسارت بر کسانی که نتوانسته بودند در فرصت‌های نخستین جان از مهلکه به در برند، با شدت رفت. در میان اسیران زنان هم دیده می‌شدند. هجوم برای تاراج و غارت شدیدتر از هجوم برای کشتار بود. تاراجگران حریصانه بر یکدیگر سبقت می‌جستند و گاه برای دستیابی به اشیای بیشتر با هم منازعه می‌کردند و احیاناً همدیگر را می‌کشتند.

آسمان و ستارگان شاهد این بازی بزرگ ضد انسانی به دست بازیگران نازل بود.

هفته‌ای نگذشته بود که افشار از همه‌چیز خالی شد. حتی از پنجره و دروازه و تیر و دستک و سنگ و خشت؛ همه‌چیز به خانه‌های غازیان و حافظان جان و ناموس مردم انتقال یافت. دیگر صدای کودکی از خانه‌ای شنیده نمی‌شد؛ دیگر صدای خنده از دختر جوانی در خانه‌ای شادی نمی‌آفرید؛ دیگر پیشه‌وری از خم کوچه‌ای نمی‌گذشت؛ دیگر کسی دری را باز نمی‌کرد و دری نبود که باز شود؛ افشار به یک بیابان سترون و یک گورخانهٔ همگانی تبدیل شده بود. گویا اصلاً افشاری وجود نداشته بود.

رویداد افشار یک رستاخیز بود. رستاخیزی همانند رستاخیز کربلا و شاید غم‌انگیزتر از آن. تاریخ وطن ما و تاریخ منطقه چنین حادثه غم‌انگیز و چنین جنایت هولناک را به یاد ندارد. درست در همین حادثه بود که روی چنگیز و تیمور و عبدالرحمن سفید شد. تاریخ مردم ما و تاریخ کشور ما این حادثهٔ ناگوار را هرگز از یاد نخواهد برد.

جان‌باختگان هجوم افشار که خاک افشار را با خون خود رنگین ساختند، ارواح‌شان به ملأ اعلی صعود نمودند و نام‌هاشان مانند خونین‌کفنان نینوا به جاودانگی پیوستند.

به یقین که افشار بار دیگر زنده خواهد شد و بار دیگر مردم در آن‌جا زندگی را از سر خواهند گرفت. صدای شادی بخش کودکان خانه‌ها را غرق در شادی خواهد ساخت. گل‌ها و ریاحین که از خون آبیاری شده‌اند، رنگین‌تر و خوشبوتر خواهند رویید و روی عاملان این جنایت هم‌چنان سیاه خواهند ماند.

والسلام

بخش دوم

بیانیه‌ها

بیانیهٔ خادم‌حسین بیگ وکیل لعل و سرجنگل در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه در جلسه رأی اعتماد بر حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

درخشان باد دین مقدس اسلام

زنده باد شاه، پاینده باد استقلال افغانستان عزیز.

شاغلی رئیس: شاغلی خادم‌حسین بیگ وکیل صاحب لعل و سرجنگل ولایت غورات!

شاغلی خادم‌حسین بیگ، وکیل لعل و سرجنگل ولایت غورات به امید تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر و براساس واقعیات تاریخ و فرهنگ ملی، آرزومندی به تأمین عدالت و مساوات و به آرزومندی برای تأمین آزادی و رفاه افراد جامعه افغانستان.

شاغلی رئیس، وکلای محترم ملت جلالت‌مآب صدراعظم موظف! این جانب خادم‌حسین وکیل مردم لعل و سرجنگل در اطراف خط‌مشی حکومت موظف تلقیات خود را ابراز می‌نمایم.

حکومت موظف در رساله خط‌مشی خویش مشکلات عظیم افغانستان را با زاویه دید به خصوص ضمن چند ماده توضیح می‌نماید که گرچه اعتراف تلخی از اوضاع نابسامان کشور ماست، مع‌الوصف مبیّن همهٔ دردها و نشان دهندهٔ راه چاره آن دردها نمی‌باشد و جز تلاش سیستم موجوده اداری کشور برای ادامهٔ حاکمیت آن به چیز دیگری تعبیر شده نمی‌تواند.

خط‌مشی مشابه حکومت‌ها که جز مشت الفاظ فریبنده چیز دیگری نیست، به هیچ وجه با واقعیات عینی زندگی مردم توافق ندارد. تذکر عدم موجودیت قوانین در خط‌مشی صدراعظم موظف، خود دلیل روشن بر سهل‌انگاری حکومت‌ها در امور ملی و خودسر نگهداشتن مأمورین بی‌بندوبار بر سرنوشت مردم است و اگر حکومت‌ها واقعاً طرفدار ایجاد قوانین می‌بودند، چرا قانون احزاب، قانون شاروالی‌ها و قانون ولایات جرگه را مدت‌ها قبل از طرف ولسی‌جرگه به تصویب رسیده‌اند، تاکنون نافذ نگردانیده‌اند که اکنون در ایجاد قوانین دیگر تلاش به خرج می‌دهند و آن را از

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، ۱۳۵۰، ص ۴۹.

عوامل پیشرفت می‌شمارند.

وضع روابط نامناسب تولید و حالت نامنظم مصرف که حیثیت اساس تمام تضادها را دارد به صورت سفسطه بازانه و در قالب الفاظ، مستور نگهداشته می‌شود و اذهان مردم را در آن باره منحرف می‌سازند. حفظ این پرنسیپ نامطلوب اساس بی‌عدالتی‌های اجتماعی را در کشور ما تشکیل داده و این وضع بر قسمت‌هایی از مردم افغانستان به صورت اجباری مورد تحمیل قرار می‌گیرد و در چهارچوب پس‌ماندگی‌های مجموعی کشور، مناطقی مانند قسمت‌های مرکزی و شمال‌شرق و جنوب غرب مملکت با عدم موجودیت فکتورهای انکشافی در حالت قرون وسطایی نگهداشته می‌شوند و مشکلات آن مناطق در جمع‌بندی کلی مشکلات مملکت اصلاً به حساب نمی‌آید و از مشکلات موجوده‌شان، هر روز مشکلات تازه‌ای عرض وجود می‌کنند.

به این وصف اگر تفاوت سویهٔ حیاتی را از جهات متفاوت آن بین مناطق مختلف کشور بررسی کنیم، بلافاصله نوع تبعیض مروج در افریقای جنوبی در نظر تجسم می‌یابد، با این تفاوت که در آن‌جا تبعیض از لحاظ دوگانگی فرهنگ اروپایی و افریقایی به میان آمده است، ولی در مملکت ما با وصف یگانگی فرهنگ‌ها و اشتراک همهٔ اقوام در مسائل حیاتی و اساسات ملی و اسلامی، این وضع از سال‌های زیادی به این‌سو به شدت هر چه تمام‌تر در جریان می‌باشد.

با روی کار آمدن قانون اساسی جدید گویا مسئولین امور تازه به وجود یک عده مناطق پی بردند و آن‌ها را کشف کردند. ازاین‌رو، سروصدایی دربارهٔ انکشاف آن مناطق و بهبود بخشیدن وضع رقت بار مردم به راه انداختند. اما در عمل هر حکومتی راه سلف خود را پیمود و به روش خود کماکان ادامه داد و علاوه بر این‌که کاری در آن‌جاها صورت نپذیرفت، با تقسیمات جدید ملکی مشکلات مردم چند برابر گردانیده شد. مسئولان امور در مورد احداث شاهراه بین‌المللی با وصف تبلیغات و نشرات بیرون از حد، نه تنها یک قدم عملی برنداشتند، بلکه موضوع احداث شاهراه مذکور مانع ترمیم و اصلاح جاده‌های موجوده و ایجاد بعضی جاده‌های ضروری دیگر گردید. معدن حاجیگک نیز وسیلهٔ تبلیغی دیگر حکومت‌ها برای اغفال مردم در عدم تطبیق پروژه‌های انکشافی به حساب می‌رود، در حالی که استخراج منبع عظیم آهن حاجیگک علاوه بر این‌که هزاران نفر را از بیکاری نجات می‌دهد، بنیان اقتصادی مملکت را نیز استحکام می‌بخشد. حکومت‌های افغانستان برای انکشاف مناطق مطلوب‌شان حتی از اسراف و تبذیر منابع مالی و استخدامی خودداری نمی‌کنند و بالعکس در مناطق غیرمطلوب به شمول هزاره‌جات و غورات از نهایت امساک کار می‌گیرند و در برابر مردم عکس‌العمل‌های دشمنانه از خود نشان می‌دهند.

روند سیاست حکومت افغانستان چنین است که حتماً گروه یا گروه‌هایی از مردم کشور را حتی از استفاده از حقوق و نعمت‌های طبیعی و مدنی باز داشته‌اند، چنان‌که برادران کوچی ما از داشتن سند پر افتخار تابعیت افغانستان محروم نگه داشته شده و در راه سهم‌گیری بیشتر این مردم در فعالیت‌های اجتماعی عملاً اقدامی به عمل نیامده و با عدم توزیع زمین در پروژه‌های زراعتی دولتی به ایشان، موجبات فقر و جهل‌شان را فراهم می‌کنند و چون تکثر نفوس در طبقات پایین صورت انفجاری را دارد، علناً دیده می‌شود که محل برای مردم کوچی و مردم مناطق مرکزی که در سطح مشابه زندگی قرار دارند، روزبه‌روز تنگ‌تر می‌شود و در اثر سوء تدبیر حکومات منازعاتی بین ایشان به ظهور می‌رسد. این منازعات، به جای این‌که عاملانه و عادلانه حل‌وفصل شود، با پشتیبانی‌های ناشیانه مأمورین حکومتی به شکل نامطلوب‌تری دوام می‌یابد. بدین‌اساس موضوع اسکان برادران کوچی ما از مسائل مهم حیاتی‌شان به شمار می‌رود تا به آوارگی این مردم خاتمه داده شود و مردم مناطق مرکزی نیز از مضیقه و منازعه خلاصی یابند و سهل‌انگاری بیشتر در این زمینه ممکن است روزی باعث درد سرهای بیشتر گردد و وحدت ملی ما را خدای ناخواسته جریحه‌دار سازد.

برادران ازبک و ترکمن ما جابرانه از حق تعلیم به زبان خود محروم گشته‌اند و تعلیم به زبان غیر مادری برای اطفال‌شان نهایت به مشکل و غیرعادلانه می‌باشد و صدای نمایندگان‌شان را که چند سال است به گوش اولیای امور می‌رسانند، کسی نمی‌شنود.

جناب صدراعظم موظف!

پلان‌های پنج سالهٔ اول و دوم که در نهایت نابرابری و عدم توازن به وجود آورده شده بود، رسماً ادامه و خاتمه یافتند و پلان سوم نیز که نافع‌تر از آن دو نیست، آخرین سال عمر خود را می‌پیماید. ولی با کمال تأسف باید گفت که وجود این پلان‌ها فاصلهٔ سطح زندگی را در نقاط مختلف کشور فوق‌العاده زیاد ساخت؛ یعنی قسمت‌هایی مانند هزاره‌جات و غورات را با اعمال فشار و اخذ مالیات سنگین و انواع ستم‌های دیگر به سوی فقر و نابودی نزدیک‌تر گردانید که در نتیجهٔ آن، گروه کثیری از مردم خانمان خود را ترک داده، سیل‌آسا به سوی مرکز روی آوردند و در این‌جا نیز سیه روزی‌شان از اثر عدم کار و نفقه شبانه‌روزی‌شان کم‌تر از آن‌جا نمی‌باشد و بیم آن می‌رود که در پلان چهارم نیز سهمی برای آنان مد نظر گرفته نشده و این شیوهٔ تبعیض ادامه یابد.

بودجه سال ۱۳۵۰ نشان می‌دهد که خدمات اشخاص در حدود ۳۰ فیصد و مصارف قرطاسیه و مصارف مهمانی‌ها و مسافرت‌های بی‌لزوم مأمورین بلند رتبه در حدود ۲۰ فیصد آن را احتوا می‌کند که از نظر پرنسیپ بودجه این فیصدی‌ها به کلی نامناسب و درخور انتقاد می‌باشد، زیرا

این وضع بودجه در بخش خصوصی اقتصاد اثرات نامطلوبی وارد می‌نماید و بیکاری مخفی را به وجود می‌آورد و علاوه بر آن، سبب افزایش کاغذپرانی و ارضای تمنیات بورکرات‌های فاسد را فراهم می‌سازد و از جانب دیگر عدم توجه به احوال تعلیم‌یافتگان سویه‌های بالاتر و گرفتن فرصت از دست آنان باعث فرار مغزهای متعدد و تحصیل‌کرده می‌گردد و در نتیجه وضعی به وجود می‌آید که آن‌ها را به چشم سر ملاحظه می‌نماییم.

آقای صدراعظم موظف!

چون زراعت کشور ما از داشتن تکیه‌گاه صنعتی به کلی محروم است و صنایع افغانستان فقط در وجود چند دستگاه نساجی و روغن نباتی خلاصه می‌شود، بنابرآن، قابلیت تطبیق خط‌مشی پیشنهادی چه از نظر امکانات تکنیکی و چه از نظر فقر عمومی در حصهٔ فهم تکنیک جدید زراعتی بسیار ضعیف به نظر می‌رسد.

در این‌جا لازم دیده می‌شود که از یک سلسله مشکلات ولسوالی لعل و سرجنگل که حوزهٔ انتخابی من است، یادآوری می‌نمایم که حکومت در صورت تحصیل رأی اعتماد به تعمیل آن‌ها بپردازد. اولین مشکلی که امروز مردم با آن روبه‌رو می‌باشند، مسئلهٔ خشک‌سالی و کمبود حاصلات است که باعث پریشانی شدید اهالی گردیده است. چون قبلاً نیز در آن‌جا از مرکز گندم فرستاده نشده است، لذا باید یک مقدار گندم کافی که از یک‌سو احتیاجات خوراکی آن مردم را تکافو کند و از سوی دیگر برای بذر در سال آینده مورد استفاده قرار گیرد، هر چه زودتر فرستاده شود. زیرا پس از دو سه ماه راه‌ها در اثر سرما مسدود گردیده و امکان این کار از بین می‌رود و در آن صورت مردم با مشکلات شدیدی روبه‌رو خواهند شد.

قبلًا یک باب لیلیه در مرکز ولایت غور وجود داشت که فارغان صنوف شش از مناطق مختلف ولایت تعلیمات خود را در آن‌جا ادامه می‌دادند، اما در سال ۱۳۴۹ در اثر فیصلهٔ وزیر معارف وقت، لیلیه مذکور برای جدیدالشمول دوردست قرار داده شد و چون در ولسوالی لعل و سرجنگل لیسه‌ای وجود ندارد که شاگردان در آن به دوام تعلیم خود بپردازند. لذا تمام شاگردان صنوف شش غیر از این‌که دوباره به حالت اولیه برگردند، چاره‌ای ندارند. بنابراین، موضوع به سمع شما رسانیده شد تا در طی سال جاری و اوایل سال آینده مکاتب ابتدایی آن ولسوالی به متوسطه و متوسطه آن به لیسه ارتقاء داده شود که سلسله تعلیم فرزندان آن‌جا انقطاع نیابد.

چون وضع جاده‌ها در مناطق مرکزی فوق‌العاده خراب و نامطلوب است و این امر باعث رکود و پیشرفت پلان‌های دیگر نیز می‌شود. بنابراین، توقع مردم این است که جاده گردن دیوار، پنجاب تا مرکز ولایت غور امتداد یابد و جادهٔ دیگر از ناحیه زارین واقع قسمت غربی ولسوالی یکاولنگ از

طریق لعل و سرجنگل به دولت‌یار احداث و اتصال داده شود تا باعث راه و رفاه مردم گردد و هم‌چنین اعمار یک پل بالای رود سرجنگل، اعمار یک پل دیگر بالای رود لعل که شاغلی اعتمادی در سفر خود به مناطق مرکزی آن را دیده و سروی هم گردیده است، برای سهولت مردم و جلوگیری از تلفات جانی ضروری به حساب می‌رود.

میدان هوایی لعل که قبلاً سروی گردیده و وعده ساختمان آن به زودی داده شده بود، تاکنون از فعالیت ساختمانی آن اثری وجود ندارد. مردم می‌خواهند تا کار تسطیح و ساختمان میدان مذکور هرچه زودتر آغاز یابد و بخشی از مشکلات ترانسپورتی‌شان حل‌وفصل گردد.

مسئلهٔ صحت مردم لعل و سرجنگل مهم‌تر از هر مسئلهٔ دیگر است؛ زیرا این امر به حیات مردم ارتباط دارد. در طی سالیان متمادی حکومت‌های افغانستان در این منطقه قطعاً متوجه صحت مردم نبوده و کدام شفاخانه یا مرکز صحی در آن‌جا تأسیس نکرده‌اند.

یک شفاخانه به نام که در مرکز ولایت غور وجود دارد، فاصله آن با لعل و سرجنگل بیش از ۱۵۰ کیلومتر است که به هیچ صورت امکان رساندن مریضان در آن‌جا نمی‌باشد و بعضی از مریضان که به غرض تداوی به کابل می‌آیند، در این‌جا نیز هفته‌ها و ماه‌ها سرگردان می‌گردند، ولی به شفاخانه‌ها پذیرفته نمی‌شوند و ناچار باید به مقدرات تسلیم شوند.

بنابراین، مسئلهٔ حیاتی را که بارها به گوش حکومت‌ها رسانیده‌ام و نتیجه به دست نیامده است، باز هم به سمع حکومت جدید و وزارت صحت می‌رسانم تا با تأسیس فوری یک شفاخانه مجهز مردم را از این مشکل حیاتی رهایی بخشند.

بعضی از وکلای محترم دربارهٔ وزارت امور خارجه که دروازه آن به روی بعضی اقوام بسته است یادآوری‌هایی کردند؛ من نیز این تذکر وکلای محترم را کاملاً به جا دانسته و انحصاری بودن آن وزارت را خلاف وحدت ملی و پرنسیپ‌های دموکراسی می‌پندارم و هم‌چنین نظریات وکلا را دربارهٔ رفع حکومت نظامی از پکتیا و حمایت از حقوق برادران پشتونستانی تأیید می‌نمایم.

در پایان تذکر این نکته را ضروری می‌دانم که بعضی از وکلا با استفاده از میکروفون ولسی‌جرگه حملاتی علیه عقاید افراد و دسته‌ها نمودند. من این طرز تلقی را موافق به روحیه دموکراسی و آزادی افکار نمی‌دانم و آن را جداً رد می‌کنم و درعین‌حال همان‌طوری که دست‌اندازی امپریالیسم را در افغانستان و پشتیبانی از آن را مردود می‌دانم و جانب‌داری از تسلط سوسیال امپریالیسم را نیز به این سرزمین یک عمل غیر ملی می‌شمارم.

با تقدیم احترام

خلاصه‌ای از بیانیهٔ مفصل حاجی نادرعلی الله‌داد، وکیل پرسروصدای ولسوالی سرخ و پارسا در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه در جلسهٔ رأی اعتماد بر حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

شاغلی رئیس: شاغلی حاجی نادرعلی الله‌داد وکیل صاحب سرخ و پارسای ولایت پروان

شاغلی حاجی نادرعلی الله‌داد وکیل سرخ و پارسای ولایت پروان

با اجازه جلالت‌مآب شاغلی رئیس صاحب و وکلای محترم و گرامی!

حاجی نادرعلی الله‌داد وکیل سرخ و پارسا، در مورد خط‌مشی حکومت داکتر عبدالظاهر اظهار نظر می‌نماید. با این‌که این اظهار نظرها تا اندازهٔ زیادی بی‌فایده است، چون تجربه تلخ دوره‌های حکومات ماضیه ثابت کرده که هرچه نظریات اصلاحی ارائه گردد و هرقدر نارسایی‌ها یادآوری می‌شود و خلاصه هرقدر داد و فریاد به راه انداخته شود، به همان اندازه حس شنوایی مقامات مسئول تقلیل می‌یابد. اشتباهات خود را با پرحرفی و لفاظی در اذهان مردم معکوس جلوه داده و کوشیده‌اند هرچه بیشتر به راه غلط و کهنه‌شان ادامه دهند؛ زور بگویند، انتقاد را نپذیرند و کین‌توزی را تا آن پیمانه وسعت دهند و عملاً و صریحاً تخلف از قانون اساسی و سایر قوانین فرعی بیمی به خود راه نداده و حتی بدون داشتن صلاحیت، به غلط آن را به نفع خود توجیه و تفسیر نمایند...

آقای صدراعظم موظف! با استفاده از فرصت لازم است تا موارد آتی را به حیث موضوعات سؤال‌های آینده اعلام نموده و یادآور شوم که طی مدت باقیماندهٔ این دورهٔ ولسی‌جرگه با استفاده از هر فرصت ممکنه، آن‌ها را دنبال خواهم کرد.

۱. ایجاد تسهیلات صحت عامه در نقاط دور افتاده و بالخاصه مناطق مرکزی؛
۲. تجدید نظر بر تقسیمات ملکی و تشکیلات مناطق مرکزی و ایجاد چند شهر در این صفحات به حیث مراکز ولایات؛
۳. تضمین حکومت در قبال رویهٔ والی‌ها و لسوال‌ها؛

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، ۱۳۵۰.

۴. تأسیس هرچه بیشتر لیسه‌ها در نقاط دور افتاده کشور و تأکید برای ارتقای سویه علمی شاگردان آن؛
۵. ایجاد شرایط مناسب تعلیمی در پوهنتون تا سبب قطع درس و تعطیل‌های یک ساله پوهنتون ها نشود؛
۶. حکومت از رادیو و جراید دولتی به حیث مبلغ کارهای ناکرده خود استفاده نکند؛
۷. تشکیلات مطبوعاتی وسیلهٔ نشر و پخش کتاب‌ها و رساله‌هایی واقع نشود که نفاق‌های نژادی، قومی و مخصوصاً مذهبی را شعله‌ور سازند؛
۸. مالیات‌های غیر مستقیم کاهش یابد تا قیمت مواد ضروری وارداتی به طور روزافزون بالا نرود؛
۹. جلو قاچاق، احتکار، اختلاس گرفته شده و مرتکبین آن افشا و به دست قانون سپرده شود؛
۱۰. اصل توازن در خرید و فروش یا واردات و صادرات با ممالک طرف تجارت رعایت شود؛
۱۱. امکانات ایجاد یک پروژه ذوب آهن مطالعه و صمیمانه در راه تحقق آن گام برداشته شود؛
۱۲. حکومت تعهد نماید که مثل حکومات ماضیه در انتخابات پارلمانی مداخله نکند؛
۱۳. از صدور مواد خام جلوگیری و سفارش برای صدور مواد پخته و یا نیم‌پخته صورت گیرد؛
۱۴. حکومت تعهد نماید تا برای کسبهٔ کم‌سرمایه (مانند طواف‌ها، کراچی ران‌ها و دکانداران کم‌بضاعتی که به سبب پیش برآمدگی‌ها و دیگر موارد آزار داده می‌شوند)، مزاحمت ایجاد نکند و برای رفع مزاحمت‌های قبلی سعی به عمل آید؛
۱۵. شورای عالی سرمایه‌گذاری نباید مانند دوران حکومت آقای اعتمادی فقط و فقط در خدمت چند نفر سرمایه‌داری که کاملاً متکی به یک عده ممالک خارجی‌اند، قرار بگیرد و تحت نام شورای عالی سرمایه‌گذاری، مانع سرمایه‌گذاری‌های ملی گردند. چنان‌چه اعمال نفوذ فابریکه پلاستیک وطن ملکیت خانواده بلخی را همگان در این مورد می‌دانند. آیا شرم آور نیست یک شورا مرکب از پنج وزیر مستقیماً زیر فرمان یک قاچاقچی بین‌المللی قرار بگیرد.

وزارت تجارت و ریاست عمومی ترانسپورت را به این وسیله متوجه اعمال غیرقانونی شرکت افغان یوروپ می‌نمایم. این شرکت که متعلق به یکی دو نفر از متنفذین منفور معروف می‌باشد، بدون داشتن سرمایه به جایی رسیده و خائنانه می‌کوشد تا نظم ترانسپورتی مملکت را تحت تسلط خود درآورده و با استفاده از دستگاه حکومت زمینه را برای انحصارات شخصی فراهم نماید و از طرف دیگر چرا وزارت تجارت و ریاست ارزاق به پیشنهادات مکرر ریاست عمومی ترانسپورت، جهت ارسالی غله به مناطق مرکزی، ترتیب اثر نمی‌دهد.

بر هیچ‌کس پوشیده نیست که آن نظریات سیاسی و اجتماعی که آزادی و رفاه ملت‌ها را نوید داده و همیشه از استعمار بد گفته و آن را نکوهش نموده، هرگز راضی نبوده که کشوری توسط عده‌ای خائنین به مملکت دیگری پیش فروش شود؛ هیچ‌گاه اعمال وطن فروشان و نمایندگان استعمار سرخ و سیاه را تأیید نکرده و آنانی که بیشتر خانهٔ خود را به حیث نمایندگان دو نوع استعمار فوق‌الذکر معرفی و از سیاست پلید باداران خود جانبداری می‌کنند، باید این را نیز درک نمایند که مردم غیور افغانستان واقعاً از نظر اقتصادی نادار و فقیر هستند، ولی هرگز نخواسته‌اند اعمال وطن فروشان و مزدوران استعمار سیاه و سرخ را قبول نمایند. دلالان مرتد استعمار سرخ و سیاه باید درک نمایند که ما افغانستان را برای افغانستان و برای مردم افغانستان می‌خواهیم. این نوکران بی‌صفت استعمارگران باید بفهمند که مردم افغانستان حاضر نیست کشور خود را در بدل دالر امریکایی، پوند انگلیسی و یا روبل روسی و... بفروشد.

مردم افغانستان با داشتن عقیده دموکراتیک اسلامی که در طول تاریخ خود آن را به حیث مشعل فروزان مبارزه علیه استعمار، استبداد و ارتجاع قرار داده و همیشه در راه استقلال و تمامیت کشور خود قربانی‌ها داده و فداکاری‌ها نموده و یقین دارم که حضار محترم تأیید می‌کنند که بعد از این نیز مردم افغانستان، مانند گذشته وطن‌فروشان را محکوم نموده و به فتنه‌انگیزی‌های دلالان سرخ و سیاه ترتیب اثر نخواهند داد.

ما در حالی که برچیده شدن حکومت نظامی را در پکتیا مطالبه می‌نماییم، از حکومات ماضیه و آینده خواسته‌ایم و می‌خواهیم تا والی‌ها و رؤسای ملکی سایر ولایات را متوجه مسئولیت‌های قانونی‌شان بنمایند. ما در حالی که احداث بند نهر و شاهراه‌های قیرریزی شده مناطق شرقی را طلیعه‌ای برای رشد اقتصادی افغانستان عزیز می‌شماریم، با کمال اشتیاق آرزومندیم مناطق مرکزی به شمول شهر باستانی غزنی، از پروژه‌های آب و برق و... مستفید گردند؛ مردم نواحی مرکزی به خاطر نداشتن جاده و تسهیلات عمومی اقتصادی و اجتماعی در حال حاضر از دست قحطی و گرسنگی، رنج مرگ آوری را تحمل می‌نمایند. مردم مناطق مرکزی افغانستان به خاطر این که در طول یکی از سرحدات قرار نگرفته‌اند، هرگز نتوانسته و نخواسته‌اند قاچاق نموده و یک دولت مغرض خارجی را به حیث نقطه اتکای خود قرار دهند و بر اساس دستورات دولت مذکور، هرگز به شورای افغانستان راه نیافته‌اند تا امیال دولت مذکور را انعکاس داده و از آن برای خرابی افغانستان و نفع شخصی خود استفاده نمایند. مردم زحمتکش مناطق مرکزی افتخار می‌کنند که هرگز در اختلاس‌های بزرگ و کوچک دست نداشته و همواره توسط زور بازوهای مردانه خویش نان شرافتمندانه خورده‌اند و در پیشگاه نسل‌های آینده افغانستان عزیز هیچ‌گونه مایه شرمساری و خجالتی نداشته و نخواهند داشت.

جای تعجب است که مسئولین امور ادعا می‌کنند که قانون اساسی را مطالعه و از آن پیروی می‌نمایند، ولی طوری که عملاً دیده می‌شود در حصه پنج میلیون برادران ازبک و ترکمن‌ها، آن را فراموش می‌کنند. آیا این مردم حق ندارند از تعلیم و تربیت عصری برخوردار شوند و اگر حق دارند، آیا ممکن است در سنین هفت و هشت سالگی به زبانی غیر از زبان مادری خود آن‌چنان مسلط گردند که بتوانند توسط آن تعلیمات خود را پیش ببرند؟ آیا این پنج میلیون نفر نفوس حق ندارند از طریق امواج رادیوی افغانستان، همان استفاده‌ای را ببرند که برادران دری‌زبان و پشتوزبان‌شان می‌برند.

آخر تا کدام وقت حاضر نمی‌شوند ازبک‌ها و ترکمن‌ها را نیز شریک جامعه افغانستان بشمارند. حیرت‌آور است که از شروع دورۀ دوازدهم شورای ملی تا امروز هیچ گوش شنوایی یافت نشده تا به یادآوری نمایندگان این پنج میلیون برادران ما گوش فرا دهند.

آقای صدراعظم موظف!

از جمله هزاران مشکل بزرگ ولایت پروان و حوزۀ انتخابی‌ام ذیلاً به سه مشکل آن می‌پردازم:

در خط‌مشی خویش به توریزم و عواید آن و بهبود وضع موجوده آن اشاره گردید. با درک اهمیت آثار تاریخی بامیان لازم است پیشنهاد نمایم تا جاده پل‌متک الی بامیان اصلاح و قیرریزی گردد تا اولاً منطقۀ تاریخی بامیان بتواند قابلیت و ظرفیت بیشتر جلب سیاحین را پیدا نموده و ثانیاً آسایش افرادی که بین ولایات بامیان و پروان مسافرت می‌نمایند، فراهم گردد.

به اساس خط‌مشی شما که در آن گفته حکومت کوشش به عمل خواهد آورد تا صادرات را تشویق نماید، خاطر نشان می‌کنم با ایجاد یک جاده ۲۰ کیلومتری در درۀ پارسا از تلف شدن هر ساله حاصلات میوه و چوب این منطقه که سالانه به میلیون‌ها افغانی بالغ می‌شود، جلوگیری به عمل آید و این محصولات صادر گردد. البته مردم منطقه پارسا نسبت عدم موجودیت وسایل، فعلاً نمی‌توانند مریضان خود را به داکتر برسانند و در صورت اعمار جاده مذکور ممکن است سالانه صدها نفر از این مریضان به شفاخانه رسیده و از مرگ نجات یابند.

علاقه‌داری شیخ‌علی با بیش از ۱۵۰۰۰ نفوس و ۷۰ کیلومتر دوری از مرکز ولسوالی، مستلزم تشکیل یک واحد اداری جداگانه در داخل ولایت پروان می‌باشد.

آقای صدراعظم موظف! شاید و باز هم شاید بتوانید رأی اعتماد حاصل کنید، ولی فراموش نفرمایید که با استفاده از ماده ۹۶ قانون اساسی، تا آخرین روز وکالتم موضوعاتی را که فوقاً ذکر نمودم تعقیب خواهم کرد.

و من الله التوفیق

مطالبی از بیانیه حاجی غلام‌حسن وکیل بامیان در دورهٔ ۱۳ ولسی جرگه در جلسه رأی اعتماد بر حکومت داکتر عبدالظاهر[۱]

آیا در صورتی که این همه درها مسدود باشند، این اکثریت خلق محروم چه باید بکنند و راه نجات‌شان کدام‌اند. به گمانم جز تن در دادن مرگ چاره دیگری نخواهند داشت؛ بلی در کشوری که مفاسد اجتماعی چون رشوت، قمار و بی‌عدالتی و قانون‌شکنی و صدها ظلم و ستم بی‌رحمانه مستبدین طبقه حاکم که همه ناشی از سوء اداره نادرست حکومات در کشورها نمایندگی می‌کنند و میلیون‌ها میلیون بودجه و سرمایهٔ ملی را به یغما برده‌اند و مانند انسان‌های ماقبل تاریخ در میان مرگ و نابودی گریبان‌گیر باشند.

شورا مظهر اراده مردم است. به موجب ارزش‌های قانون اساسی بر اعمال حکومت‌ها نظارت و برای بهبود اوضاع مردم فعالیت می‌کنند.

شاغلی صدراعظم موظف!

در خط‌مشی شما در مورد جلوگیری از قاچاق و اختلاس و رشوت تذکر داده شده است؛ بد نیست که یک موضوع نهایت مهم را در مورد رویه مأمورین گمرکی سرحدداری‌ها یادآور شوم. این سرحدداران که جلوی قاچاق را به حد اعلی رها داده و بالعکس به مقام حجاج و زائرین که به منظور ادای فریضهٔ حج و سنن اسلامی می‌خواهند از سرحد خارج شوند یا حین بازگشت داخل مملکت از طرف موظفین سرحد رویهٔ نامناسب و استفاده‌جویی صورت می‌گیرد. البته مسئولیت این عمل زشت به دوش کسانی است که چنین مأمورین استفاده‌جو و چپاول‌گر را در بنادر می‌گمارند که راه قاچاق خلاص و به اذیت حجاج و زائرین می‌پردازند، در حالی که متاع حجاج و زائرین اماکن مقدسه از یک تخته گلیم و یا برک و یا یک تخته قالینچه تجاوز نکرده و در هنگام بازگشت بعضی اشیای ناچیزی که به نام سوغات با خویش می‌آورند، بیش نیست. بناء از حکومت خواهش می‌شود

---

۱. جریدهٔ ولسی جرگه، شماره ۲۵، ۱۳۵۰.

تا در تسهیلات هم چو مسافرین هنگام خروج و دخول در سرحدات افغانی توجه نمایند.

در گمرک کابل شش تحویل خانه به نام هنگر می‌باشند. به هر هنگر یک نفر تحویلدار به ضمانت شرعی یک لک افغانی به موافقه رئیس آن دستگاه یک ساله قرار داد و به تأدیه ۶۰۰۰۰ افغانی رشوت مقرر می‌گردند که زیر دست هر یک تحویلدار و سرایدار ۵۰-۴۰ نفر حمالات جهت حمل و نقل اموال تجارتی کار می‌کنند که پول رشوت رئیس گمرک کابل از دستمزد ناچیزی که حمالان گمرک که از عرق جبین و آبله دست‌شان به دست می‌آورند، گرفته و به سرمایه شخصی رئیس می‌افزایند که در این باره توجه جدی وزیر مالیه را جهت وارسی جلب می‌نمایم.

شاغلی صدراعظم موظف!

وضع سیستم اداری حکومتی کشور برای خلق‌های رنجیده و محکوم ملت ما خیلی مشقت‌بار و زجردهنده می‌باشد. چه تظلم و بیدادگری و رشوه‌ستانی‌های بی‌حد و حصر، قانون شکنی‌های بی‌باکانه و صدها بی‌عدالتی و مفاسد اجتماعی از طرف یک عده مأمورین خودسر و بی‌عاطفه روزبه‌روز در حالت طغیان و اوجگیری است. رویه زشت و خلاف کرامت انسانی که از طرف مأمورین جابر و ستم‌پیشهٔ دولت و خصوص دستگاه‌های پولیس و سارنوال علیه متهمین جرائم که در موقع اکمال دوسیه جرم صورت می‌گیرد، قابل نکوهش و تقبیح جدی است. مأمورین بی‌بندوبار و آن دشمنان سرسخت خلق از سرگردان نمودن مردم برای مدت‌های طولانی به دوایر و دفاتر می‌برند که در حقیقت این سرگردانی طویل‌المدت را ادا می‌پنداشته و از آن برای حصول رشوت بیشتر مکرر استفاده می‌نمایند و نیز یک عده جابرین ظالم حکومتی در بدل یک مبلغ پول رشوت از نزد مسئولین حقیقی که جرم‌های‌شان آفتابی می‌باشند، چشم‌پوشی نموده و مردم بی‌گناه و بی‌خبر از موضوع جرم را بی‌شرمانه تحت شکنجه و محاکمه قرار داده با تمام قدرت و صلاحیت که دارند، برای نجات مجرم و محکوم نمودن بی‌گناهی را به عوض وی کوشش می‌نمایند که مثال‌های عمده این گونه خیانات دور از رویه اسلامی و انسانیت را می‌توان به طور نمونه در خلال دورهٔ تصدی چند ساله آقای عزیزالله خوگیانی والی اسبق بامیان در آن ولا یت جستجو کرد. گرچه از لغمان سابقهٔ خوبی نداشته، شاغلی موصوف چه ظلم‌ها و قانون شکنی‌هایی نبود که علیه آن مردم مرتکب نشده است که اینک چند نمونه آن را یادآور می‌شوم.

شخصی به نام سلطان، مسکونه کالو در سال ۴۹ به قتل رسیده بود که قاتلین را ورثهٔ مقتول معرفی و پس از چند روز حبس قاتلین در بدل تأدیه مبلغ یک لک‌وشصت هزار افغانی رها و مرکب را قاتل وانمود کردند که پسر مقتول به مرکز عارض و هیأتی تعیین و موضوع ثابت شد که مقتول توسط انسان

به قتل رسیده و مرکب گناهی نداشته است. همان بود که مسئولیت اخفای قتل متوجه والی و مأمورین گردید. دوسیه مدت هشت ماه نزد هیأت وزارت‌های داخله و عدلیه معطل و از مسئولین پرسان نشد.

یک نفر دیوانه در قریه غندک خودکشی کرده بود. آقای خوگیانی و همدستانش عریضهٔ جعلی به نام عبدالسلام پدر مقتول ترتیب و چند نفر بی‌گناه را به جرم قتل مورد لت‌وکوب قرار داده و حبس نمودند که عبدالسلام مذکور موضوع را به صدارت عظمی عرض و تذکر داد که پسرم را کسی به قتل نرسانیده، بلکه خودکشی کرده است که عین موضوع درج وثیقهٔ شرعی گردید. چون مسئولیت متوجه والی و همدستانش گردید، بناءً دوسیه جعلی‌اش حفظ و مبلغ گزافی را از نزد آن بی‌گناهان اخذ و رها نمود.

جسد دو نفر در سال ۴۸ در بیابان کوتل شیبر پیدا و به اثر مردم شیبر اطلاع داده شد. والی در حدود صدها نفر بی‌گناه را از هشت قریهٔ مختلف که از هم ۳۰-۲۰ کیلومتر مسافه دارند، تحت شکنجه و لت‌وکوب قرار داده و مدت ۳ ماه ۵۰ نفرشان را بدون حکم محکمه با صلاحیت توقیف و با گرفتن پول گزاف ایشان را رها نمودند. بعداً هیأتی از مرکز رفته به ریاست والی دوسیه را نظریه دادند که دریافت قاتل مشکل و ناممکن است و هیأت‌های سابقه را مسئول نشان دادند. این‌جانب در اثنای رأی اعتمادی به آقای اعتمادی من حیث وظیفه از بیدادگری‌ها و قانون‌شکنی‌های والای‌شان یادآور شدم که در جریده ولسی‌جرگه درج است و از طرف دیگر مردم ستم رسیده عرایض زیادی از ظلم و ستم و استبداد والی‌شان و همدستانش به مقامات ذی‌صلاح تقدیم نمودند. مقامات مذکور به عرض‌شان کدام غور نکرده عرایض‌شان را ذریعه مکتوب نمبر ۱۴۶۲ تاریخ ۲۴. ۸. ۴۸ و مکتوب نمبر ۱۳۶ تاریخ ۱۰. ۱. ۴۹ و مکتوب نمبر ۸۸۵ تاریخ ۲۲. ۲. ۴۹ و مکتوب نمبر ۱۱۰۱ تاریخ ۲۰. ۲. ۴۹ و مکتوب نمبر ۴۴۵۴ تاریخ ۱۰. ۸. ۴۹، به وزارت داخله و بعداً به خود والاشان جهت غور راجع نمودند که در نتیجه بر خشم و غضب والاشان افزوده اوراق تکمیل شده چندین هیأت را پس از یک سال روی کار آورد. دوباره مردم به مقامات صدارت و وزارت داخله و عدلیه پناه آورده عارض گردیدند. این حانب نیز به حضورداشت چند تن نمایندگان ملت، موضوع ظلم والی و بی‌گناهی آن مردم غریب را به وزیر داخله و وزیر عدلیه وانمود ساختم. اما به اثر مراجعه مکرر والاشان غور نکردند تا آن‌ها را ذریعه پولیس به ولایت بامیان بردند. و ۴۰ نفر بی‌گناه را قاتل مسئول نشان دادند. چون جعلی بودن دوسیه نزد قضات محکمه بامیان روشن شده بود و از آن سبب دوسیه را در محکمه کابل تبدیل نمود تا بتواند آن عده بی‌گناه را محکوم سازد.

در سال ۴۸ هزاران اصله درخت سرکاری جنگل بامیان توسط والاشان تلف و فروخته شد که

دوسیه از اتلاف جنگلات مذکور ترتیب و بالاخره مفقود گردید. وزارت زراعت در زمینه توجه فرمایند.

در سال ۴۹ مبلغ ۱۰۰۰۰ افغانی از طرف ریاست عالی سره‌میاشت به آسیب دیدگان سیلاب ولسوالی ورس داده شده بود که مبلغ مذکور را والاشان نوش جان نموده، مردم آسیب دیده در هذا سنه به ریاست عالی سره‌میاشت مراجعه و ریاست عنوان ولایت بامیان امر تحقیق موضوع را اعطا نمود.

حریق پنج خروار گندم خرمن پیرمحمد مسکونه لاله خیل که والاشان از مسئولین حادثه پول گرفته و صاحب خرمن را مسئول حریق دانستند. دوسیه از محکمه مسترد و آقای داکتر پژواک والی جدید بر موضوع غور و مسئولین حقیقی حادثه را دریافت و به چنگال قانون سپرد.

دوسیه جعلی علیه احسان خان علاقه‌دار جدیدالتقریر شیبر و سخی‌داد و سلطان‌مراد ساکنان غندک و قربان و عوض و شاطغرا نامان، ساکنان شیبر ترتیب و مدت چهار ماه آن‌ها را تحت شکنجه و حبس غیر قانونی قرار داده که علیه علاقه‌دار ادعای دادن رشوت نمایند. آن‌ها ادعای ناحق نکرده والاشان و شیرمحمد حارنوال مبلغ ۱۰۰۰۰ افغانی و ۴ تخته گلیم از ایشان گرفته. ثانی آقای داکتر پژواک بر موضوع غور و آن بی‌گناهان را از سرگردانی نجات و علاقه‌دار را برائت رسمی عنوان وزارت داخله دادند که این‌گونه اجراآت قابل تقدیر است.

مأمورین آن والا را ۳ ماه در ۳ ماه الی ۶ ماه از نزد هر کدام ۲۵-۲۰ هزار افغانی گرفته تغییر و تبدیل می‌نمود که موضوع به دفتر اداری ولایت تثبیت است.

به قتل ساربان مسکونه غندک ۱۰ نفر بی‌گناه را شامل به همدستی عبدالواحد علاقه‌دار مبلغ ۱۵۰۰۰۰ افغانی گرفت. ضرب‌المثلی که مربی داری مربا بخور، این بود که نمونه اجراآت سوء شخصی که یک واحد مهم ولایتی را در دست داشته که حسب دالخواه خود به جان و مال مردم بازی می‌کنند تا جایی که فسادشان به درجه نهایی رسیده و از پرده‌پوشی گذشت، در گوشه دیگر مملکت اعزام می‌شود. این روش نه تنها مطلوب نیست، بلکه بدبختی عظیم و تباهی مردم را در مملکت بار آورده باعث نفرت مردم به حکومت گردیده است. گفته‌های من همه در حصه خیانت‌های والاشان به رویت اسناد و اوراق رسمی بوده که تکمیل اکثر اوراق احضار والاشان را قانونی ایجاب می‌نماید. اما کسی دیگر این کار را نکرده، من به حیث یک نفر وکیل برای دفاع از حقوق پایمال شده آن مردم مظلوم از حکومت شما در صورت موفقیت جدا تقاضا نمایم تا از همچو اشخاص خودسر بازپرس قانونی به عمل آمده و به چنگال قانون سپرده شود.

شاغلی صدراعظم موظف!

در سال ۴۹ حینی که آقای اعتمادی صدراعظم وقت با معیتی چندین نفر از وزرای‌شان که اکنون هم چند تن‌شان در کابینه شما موجوداند، خواستند که از ولایات مرکزی کشور بازدید مفصل به عمل آورند. وقتی که ولایت بامیان آمدند و مشکلات آن مردم را از جهات مختلف طی بیانیه‌ای ایراد نمودم که ضمناً از طرف مردم تأیید و نیز طی عرایض متعدد شکایات‌شان را خصوصاً در ساحه نواقص ادارات در حدود ۳۰۰ قطعه ترتیب و برایش تفویض گردید. آقای اعتمادی وقتی که بامیان را به قصد کابل ترک می‌گفتند، در محضر عام چنین فرمودند که شکایات مردم و وکیل ولسی جرگه از یک گوشم داخل و از گوش دیگرم خارج شد. بالعکس والاشان طرف نوازش‌شان قرار گرفت. وقتی که به کابل عودت نمودند، عرایضی که به خود مردم تعلق داشت، به مراجع مربوطه‌شان راجع ساختند و اکثر عرایضی که از ظلم و قانون شکنی‌های والاشان و مأمورین شکایت و توقع بازخواست نموده بودند، تاکنون معلوم نگردیده و حقوق مردم پایمال گردید. این بود شمه‌ای ازا اجراآت صدراعظم وقت و وزرای معیتی‌شان که یادآور گردیدم. چنان‌چه ناگفته نباید گذاشت که اجراآت ستره محکمه تا جایی به شکایت مردم وارسی نموده و رضایت بخش می‌باشد.

شاغلی صدراعظم موظف!

در کشور ما معارف متوازن وجود ندارد. دروازه‌های مکاتب عالی و خصوصاً پوهنتون به روی اولاد غریب این مملکت مسدود بوده و استفاده از بورس‌های تعلیمی و تحصیلات عالی در رشته‌های علوم و فنون با وجود داشتن اهلیت و لیاقت کافی محروم‌اند و حق شمولیت در پوهنتون و استفاده مکرر از بورس‌های تعلیمی طویل‌المدت در ممالک خارجی مخصوص کسانی می‌باشد که صاحبان قدرت و ثروت‌اند که این آقازادگان مکتب را ابتدا تا انتها متکی به قدرت و واسطه‌شان برق‌آسا به پایان رسانیده، عازم خارج و با شهادت نامه‌های دکترا، دیپلوم ماستری و... به وطن مراجعت نموده و پس از اندک زمانی چوکی‌های مهم و حساس دولت را اشغال می‌نمایند؛ چون ایشان که در طول عمرشان شربت فقر و گرسنگی را نچشیده و اثری از ظلم و ستم را ندیده است، چه داند که از قلب حزین مردم غریب، از سببی که در دل‌شان اصلاً ترحم وجود ندارد. لهذا اکثرشان موجد کلیه مفاسد اجتماعی در مملکت می‌گردند. ولی اولاد غریب با وجود صدها مشکلات اقتصادی و... که مکتب را تا جایی می‌خوانند، حکومت به هر وسیله توسل جسته ایشان را از تحصیلات عالی محروم می‌سازند. چنان که موضوع اعتصابات و تظاهرات پیگیر متعلمین مکاتب مسلکی که جمعیتی از غریب‌زادگان اطرافی کشور می‌باشند، شاهد این مدعا می‌باشد. تقریباً بیش از دو ماه می‌گذرد که متعلمین کلیه

مکاتب مسلکی به خاطر خواست‌های مشروع‌شان یعنی به خاطر این که بتوانند پس از فراغت در پوهنتون حق شمول یابند و یا مکاتب‌شان به سویه بالاتر ارتقا نمایند، نظر به قانون جدید مأمورین به حیث مأمور رسمی دولت در مؤسسات پذیرفته شوند. سبب چیست که وزارت معارف به ضیع وقت شاگردان و مصرف شاگردان که در پیکر اقتصاد و پیشرفت کشور تأثیر منفی دارد نادیده گرفته و سکوت طولانی اختیار نموده از حل آن عاجز آمده است. لهذا در صورت نائل به رأی اعتماد توجه جدی حکومت شما را برای حل خواسته‌های مشروع و قانونی شاگردان مکاتب مسلکی می‌خواهم.

شاغلی صدراعظم موظف!

در بعضی ولایات کشور، معارف پیشرفت قابل ملاحظه نموده است که ولایات مذکور دارای چندین لیسه‌ها، درالمعلمین های اساسی و عالی و حتی فاکولته می‌باشند که ضمناً وسایل و مواد درسی کافی در اختیار متعلمین قرار دارد. ولی در بعضی ولایات کشور در قسمت پیشرفت معارف توجه نشده است که ولایت بامیان نیز در جمله ولایات عقب مانده در معارف می‌باشد. به مقام مربوطه خاطر نشان می‌نمایم که در ولایات عقب مانده نیز مانند سایر ولایات، چندین مکتب به سویه لیسه در نقاط مختلف‌شان تأسیس تا مردم از آن‌ها استفاده نمایند. مکتب متوسطه شنبل که که ده‌ها سال از تأسیس آن می‌گذرد، هنوز تعمیری برای طلاب ساخته نشده است که متعلمین مکتب مذکور به وضع نامطلوبی در آن‌جا درس می‌خوانند. لهذا به اعمار مجدد یک تعمیر در مکتب برابر به اصول حفظ‌الصحه در آن منطقه ضروری است. گر چه موضوع را قبلاً چندین بار به مقامات مربوط تقدیم نمودیم، اما نتیجه نداد که توجه هر چه زودتر وزارت معارف را در زمینه خواهانیم.

متمکن ساختن برادران کوچی ما و هم‌چنین گنجانیدن پروگرام در رادیو کابل به لسان ازبکی و تدریس اطفال آن‌ها در مکاتب به زبان مادری‌شان که در زمینه از طرف نمایندگان‌شان مفصلاً توضیح گردید، مورد تأیید من است.

راجع به سانسور کتب مذهبی که از وزارت اطلاعات و کلتور صورت می‌گیرد، غیر قانونی دانسته و گفته محترم وکلای حصهٔ اول بهسود و مالستان را تأیید می‌نمایم.

شاغلی صدراعظم موظف!

سیاست خارجی شما که به اساس عدم الحاق و عدم انسلاک به کلیه دسته‌بندی‌های نظامی و سیاسی دول استوار است، تأیید می‌نمایم.

در قسمت توسعه و انکشاف زراعت و بهتر ساختن شرایط وضع زندگی دهقانان کم‌زمین از طریق به وجود آوردن پروژه‌های زراعتی و اعمار بندها و حفر نهرها برای استفاده از دشت‌ها و صحراهای

وسیعی که در اکثر نقاط کشور می‌باشند، کدام توجه به عمل نیامده است که قیمت مواد ارتزاقی بالا رفته؛ چنان‌چه در حصه سر کوتل شیبر که در حدود ۲۰۰۰ نفوس در آن‌جا زندگی می‌نمایند که تقریباً دارای ۴۰۰۰ جریب زمین زراعتی می‌باشند، اما آب کافی ندارند. با وجودی که منبع آب مناسبی در حصه سر قوچنقی برای ساختن بند موجود است که می‌توان به مصرف کم، بندی در آن‌جا اعمار نموده و تقریباً چندین هزار جریب زمین را از آب ذخیره آن آبیاری نموده و آن ساحه وسیع زراعتی را از قلت آب نجات داد. گرچه قبلًا مردم آن علاقه عریضه به ولایت بامیان و ریاست انکشاف محل تقدیم نموده بودند. از این‌جاست که وزارت زراعت و آبیاری تا حال کوچک‌ترین توجه در قسمت انکشاف و توسعه زراعت در ولایت بامیان ننموده است. از جمله خدمات عمده وزارت زراعت و در ولایت مذکور توزیع دو نوع تخم بذری است که آن هم نسبت عدم تطابق اقلیمی و رهنمایی و کمک پرسونل زراعتی عقیم مانده و دهاقین ما را متضرر ساخته است. لهذا توجه وزارت زراعت را در زمینه معطوف می‌نمایم.

شاغلی صدراعظم موظف!

بامیان شهری است که از نگاه داشتن آثار تاریخی و هنری باستانی و مناظر زیبای طبیعی چون مجسمه بزرگ ۵۳ متری بودا، بند معجزه نمای بند امیر و شهرهای تاریخی غلغله و ضحاک که از تمدن هزاران سال قبل افغانستان عزیز نمایندگی می‌کنند، خیلی غنی بوده که از نگاه توریستی شهرت جهانی دارد. اگر تحت نقشه شهر جدید بامیان و پروژه انکشافی بودا که قبلاً طرح ولی متأسفانه تاکنون تطبیق نشده است، عملی و ضمناً در قسمت ترمیم و اسفالت جاده‌ها و اعمار بند برق آن توجه شود، امکان دارد که به تعداد سیاحین و توریست‌های آن فوق‌العاده افزایش به عمل آمده و مفاد زیادی سالانه از این ناحیه به دست ما خواهد آمد. استخراج و به کار انداختن معدن آهن حاجیگک و استفاده از آن از طرفی بزرگترین سرمایه ملی ما را تشکیل داده و از طرف دیگر هزاران نفر را مصروف کار خواهد نمود، ضروری می‌دانم.

در ولایت بامیان صنعت و مؤسسات صنعتی اصلاً وجود ندارد، لهذا توسعه و انکشاف صنعت را در ولایت مذکور از طریق ایجاد مؤسسات صنعتی و کارگاه‌های تولیدی در شئون مختلف حیاتی در دورهٔ تصدی شما در صورت به دست آوردن رأی اعتماد خواهانم.

در شفاخانه مرکز بامیان ادویه کافی برای تداوی مریضان بی‌بضاعت وجود ندارد. یک مقدار کم ادویه که سالانه طور سهمیه در شفاخانه مذکور از طرف وزارت صحیه داده می‌شود، طور رایگان به مستحقین آن توزیع نمی‌گردد. چنان‌چه آقای ارجمند سر طبیب اسبق شفاخانه مذکور علاوه بر این

که ادویه حکومتی را بالای مردم در بدل قیمت می‌فروخت، فیس نیز از مریضان اخذ می‌نمود. از طرف دیگر شفاخانه مذکور نسبت کثرت نفوس برای عموم مریضان مربوطات ولایت، کافی نیست. لهذا تأسیس یک شفاخانه را در علاقه داری شیبر ضروری می‌دانم.

با تقدیم تشکر

قسمت‌هایی از بیانیه محمداکبر نرگس، وکیل پنجاب در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه در جلسه رأی اعتماد بر حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

شاغلی رئیس: شاغلی محمداکبر نرگس، وکیل صاحب پنجاب ولایت بامیان

شاغلی حاجی محمداکبر نرگس، وکیل پنجاب ولایت بامیان: به اجازه شاغلی رئیس و نمایندگان محترم ملت: محمداکبر وکیل ولسوالی پنجاب طبق ماده ۸۹ قانون اساسی، در مورد مباحثه رأی اعتماد اظهار نظر می‌دارم:

جلالت‌مآب صدراعظم موظف و اعضای کابینه‌شان!

عقیده دارم صرف یادآوری این عقب‌مانی‌ها، خرابی و آشفتگی اوضاع اقتصادی و نادرستی امور اجتماعی کافی نیست؛ زیرا همواره حکومات وقت این روش را داشته‌اند، اما در عمل هرگز گام مؤثر و مفید برنداشتند؛ شما نیز وضع نامساعد اقتصادی، نارسایی‌های اداری و امور اجتماعی و فقدان یک عده قوانین و امور عرفانی و... را در قالب کلمات شیوا و جالب در خط‌مشی خود گنجانیده و در محضر نمایندگان و مردم افغانستان عرضه داشته‌اید. ولی این کافی نیست، بلکه عمده و مهم این است که چه تدابیر مؤثر و مفید در بهتر ساختن اوضاع زندگی، امور و نجات و فلاح از این مخمصه و تغییر دادن شرایط نامساعد اقتصادی و آشفتگی وضع اجتماعی در نظر گرفته‌اید؟ زیرا از مطالعه خط‌مشی شما اصلاً مفهوم شده نمی‌تواند که چه پالیسی عملی در قبال این همه نابسامانی‌ها و ناگواری‌های کنونی کشور اتخاذ نموده‌اید.

از صعود معیار جرائم، خود اعتراف کرده‌اید، ولی نگفته‌اید که علل وقوع جرائم و جلوگیری از این امراض خانمان‌سوز کدام‌اند؟ مطمئناً هیچ، فقط به لفظ و تذکر اکتفا به عمل آمده.

در حالی که طبق ماده ۹۰ قانون اساسی، شما از ولسی‌جرگه مطالبه رأی اعتماد کرده‌اید، در صورت حصول رأی اعتماد، این یک سند رسمی و تاریخی را به دست می‌آورید. در حالی که جناب

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، ۱۳۵۰.

شما هیچ‌گونه طرق و چاره‌جویی مؤثر و صریح را در برابر شورا متعهد نشده‌اید.

جناب صدراعظم موظف!

بدون تردید جامعه ما از لحاظ وضع اجتماعی و اقتصادی در حالت خاصی قرار دارد. فقر و پسمانی ما به ممالک مترقی و حتی همسایه‌های دور و نزدیک ما قابل مقایسه نیست. بروکراتیسم بلای مدهش و ویران کننده‌ای است که از سالیان دراز به جان مردم ما خانه کرده، به وسیلهٔ مأمورین فاسد بروکرات از طریق ادارات حکومتی بر مردم ما بیداد می‌کند؛ مخصوصاً مأمورین وزارت داخله و پولیس آن دفاتر و ادارات آن وزارت را چنان کانون رشوت‌ستانی نموده که گویی رشوت از حقوق ثابت و مسلم‌شان است و این سوء اجراآت و قانون شکنی‌ها و خودسری‌ها هر روز بر آشفتگی وضع اقتصادی مردم ما می‌افزاید و موجبات پریشانی سرگردانی و فلاکت هر چه بیشتر مردم ما را فراهم نموده است. گر چه حکومت‌ها همواره از رشوت‌ستانی‌ها و مظالم و تعدی‌های ناشی از آن معترف بوده‌اند، ولی هرگز در سدد جلوگیری و قلع‌وقمع این مفاسد بزرگ اجتماعی نبوده‌اند؛ زیرا بسیار اتفاق افتاده که مردم بیچاره از تظلم و رشوت‌ستانی این چنین مأمورین بیروکرات و فاسد به ستوه آمده، خود و یا وکلای‌شان به مقامات مسئول عرض و التماس نموده‌اند. ولی در برابر، جز عکس‌العمل‌های مأیوس کننده که عملاً از مأمورین رشوت‌خوار به نام عناصر صدیق و پاک‌نفس تقدیس و حمایت گردیده، چیز دیگر ندیده‌اند.

اما در مورد پولیس دستگاه امنیتی باید گفت که نه تنها به مردم کمک نشده‌اند، بلکه عامل آزار و اذیت مردم شده‌اند. حرکات و اعمال کاملاً ضد قانونی و مخالف روحیه قانون اساسی و ضد کرامت انسانی را مرتکب می‌شوند. مردم را تعذیب جسمی می‌کنند؛ دارایی‌های مردم را به زور و چماق تصاحب می‌کنند؛ در همه فسق و فحشاء شریک‌اند؛ حتی تبنگ‌فروشان و کسبه‌کاران فقیری را که به غرض امرار معیشت خود و فامیل گرسنهٔ خویش به کار می‌پردازند، جهت اخذ پول لت‌وکوب نموده، هر روز دار و ندارشان را به طور اجاره چپاول می‌کنند.

هم‌چنان قتل و قتال‌های ناگوار و فجیعی که از یک طبقه مشخص جامعه، در طی چند سال اخیر صورت گرفت، فقط در بدل ده‌ها نفر سرانجام فقط یک جبار را دستگیر و به آن هم نام سادیسم داد که این ادعای پولیس قطعاً مورد قبول عقل سلیم و اقع شده نمی‌تواند. زیرا شخص مریض تنها در امحای یک طبقه نخواهد بود، بلکه حدس چنان است که قضیه باید به گروه و دسته تعلق گیرد که از آن حتی نامی در میان نیست.

جلالت‌مآب صدراعظم موظف!

در مورد پلان اقتصادی گذشته که در حدود تخمین ۶۰ میلیارد افغانی و یا بیشتر از آن مصرف برداشت، در پلان‌های پنج ساله ثلاثه سهیم ساختن هزاره‌جات تحریم شده که حتی اقلاً از یک پروژه فرعی و کوچک هم برخوردار نشد. ولی چه به صورت مستقیم و غیر مستقیم از راه دادن مالیات و چه به خاطر بانک نوت و بلند بردن مراحل زندگی، عملاً با داشتن سطح زندگانی کاملاً ابتدایی و قرون وسطایی متضرر غیرقابل جبران گردید. آیا این راه و روش را جز یک پدیده تبعیضی و جز احساس شخصی چه می‌توان تلقی کرد؟

اگر امور مملکت مبنی بر مآل‌اندیشی، خیرخواهی، جامعه‌پروری و عدالت‌اجتماعی می‌چرخد، پس این همه عدم تعادل و افراط و تفریط ناشیانه را چه می‌توان گفت؟ و هم قرار معلوم پلان چهارم نیز دیزاین و خاکه آن ساخته شده، صرف منظوری آن باقی مانده. تا جایی که معلومات دارم، هیچ وزارتی حاضر نشده که جهت بهبود، رفاه و اعمار افغانستان مرکزی در داخل پلان مطروحه چهارم سهمی را قایل شود.

جلالت‌مآب صدراعظم موظف!

تشکیلات اداری معمولاً به روی نیازمندی‌ها و با در نظر داشتن مشکلات اداری، شرایط نامساعد طبیعی، ساحه منطقوی و عده نفوس و... به وجود می‌آید. اما تشکیلات اداری کنونی ما فاقد چنین مزایا، شرایط و ضروریات است. زیرا تشکیل اداری ما عالمانه و حق بینانه مطرح نبوده، بلکه جنبه‌های تبعیضی و دخالت‌های شخصی در آن فوق‌العاده دخیل و مضمر بوده است.

از جمله افغانستان مرکزی مثال و نمونه بارز این مدعا است. هزاره‌جات که از نظر وسعت اراضی ربع و از نگاه نفوس خمس کشور عزیز ما را تشکیل می‌دهد؛ به نقاط فوق‌العاده دوردست و ولایات مجاور تقسیم گردیده که نتوانسته‌اند در مرکز خویش یک ولایت را نصیب شوند. بعد مسافه، عوامل سخت طبیعی و ده‌ها مشکل دیگر را ناگزیر متحمل شده‌اند. بناءً قضاوت این موضوع به خود جناب شما.

وضع فعلی معارف از نظر کمیت و ابتکار وزیر سابق معارف تا اندازه‌ای قابل اطمینان است، اما دربارهٔ کیفیت و پایین بودن پروگرام‌های درسی و لابراتوارها و ممد درسی قابل تشویش است. ولی بر وضع معارف هزاره‌جات بی‌غوری و بی‌اعتنایی ناشیانه به عمل آمده؛ نه تنها از توازن معارف و کمیت و کیفیت تعلیمی حرفی در آن مناطق به میان بوده نمی‌تواند، بلکه از کمیت‌های موجوده نیز کاسته می‌شود. چنان‌چه یک باب مکتب لیلیه که به امر و اراده اعلی‌حضرت همایونی در ولسوالی پنجاب تأسیس گردیده بود، در سال جاری وزارت معارف امر الغای آن را هدایت داده است. مکاتب

قلیل دیگر که در آن‌جا موجود است فاقد تمام شرایط تعلیمی است. چانس شمول به لیلیه‌های مرکز مملکت نیز قطع گردیده، وزارت جلیله معارف در مناطقی که شرایط زندگی سخت دشوار دارند برای معلمین آن‌جا معاش منطقوی اگر منظور فرمایند که تا به این صورت کمی از مشکلات آن مناطق کاسته شود.

شاغلی صدراعظم موظف!

دو موضوع عمده در خط‌مشی شما تذکر نرفته است:

۱. خلق‌های کوچی که همه خانه‌به‌دوش، آواره و فاقد تمام مزایای زندگی هستند با به وجود آمدن ده‌ها پروژهٔ زراعتی در ساحات مختلف افغانستان، اقلاً نامی از کوچی‌های محروم برده نشد. از لابه‌لای خط‌مشی شما چنین استنباط می‌شود که توجه به ده نشین ساختن کوچی‌ها در این نزدیکی‌ها مورد نظر نیست.

به صراحت باید بگویم مسئلهٔ کوچی‌ها چه از نظر عواطف انسانی و چه از نگاه حقوق و وجایب اجتماعی اهمیت خاصی دارد. فکر می‌کنم دیگر آن دوران گذشته باشد که اقوام را به جان هم می‌انداختند و از طریق بر هم زدن فضای برادری و حسن تفاهمات سوء استفاده به عمل می‌آید. امروز دیگر مردم نان، مسکن، کار و شرایط زندگی آبرومند و مناسبی می‌خواهند. عدم توجه به حال کوچیان به خرابی اوضاع اقتصادی کشور ارتباط مستقیم دارد. سر انجام این بی اعتنایی‌ها عواقب نیکو نداشته مشکلات عمده‌ای را ناشی خواهد ساخت.

۲. موضوع دیگر آن است که در حکومت‌های اول و دوم پارلمانی در خط‌مشی‌شان یک پاراگراف علی‌حده برای مناطق عقب مانده کشور جای داشت، ولی در خط‌مشی شما هیچ یادی از مردم عقب‌ماندهٔ کشور به میان نیامده است. به استناد مواد مصرحه قانون اساسی که می‌فرماید: «به منظور تأمین عدالت و مساوات، به منظور انکشاف متوازن تمام امور حیاتی افغانستان، به منظور تشکیل یک جامعه مرفه» و ماده ۲۵ می‌گوید: «تمام مردم افغانستان بدون تبعیض و امتیاز در برابر قانون، حقوق و وظایف مساوی دارند.» هم‌چنان ماده ۳۴ و ۳۶ قانون اساسی مؤید مکمل استدلال من است.

جناب صدراعظم موظف!

ستم ملی به بدترین وجهی بر مناطق عقب مانده کشور مانند بامیان، غورات، ارزگان، بدخشان، چخانسور و پکتیا تحمیل شده است. یقین دارم شما اذعان دارید که تضاد فاحش و آشکار در سطح زندگی مردم ما از عدم توجه حکومات و عدم رعایت توازن به وجود آمده است. اعتراض توأم با تشویش و نگرانی عمیق من این‌جاست که چرا در خط‌مشی شما که اساس برنامه حکومت شما را

معرفی می‌دارد، مطابق به روحیه قانون اساسی توجه به حال این مناطق گنجانیده نشده است.

اینک به طور نمونه از هزاره‌جات یعنی از یک ساحه عقب‌ماندهٔ کشور مختصراً یادآوری می‌نمایم:

با به میان آمدن قانون اساسی به خاطر نمایش و جلوه‌گری دموکراسی وعده‌های گرم و نویدبخش تحویل این مردم زجر دیده شده، به تعاقب آن اعزام هیأت‌های متوالی و دید و بازدیدهای متواتر از رجال مهم بزرگ کشور از آن مناطق فلاکت‌زا به عمل آمد.

در جریان مطالعه چه وعده‌ها بود که داده شد، اما تا کنون تا این لحظه هیچ‌کدام در هیچ زمینه جامه عمل نپوشید. همان‌گونه محروم و فاقد هر گونه شرایط زندگی به سر می‌برند. نمی‌دانم که سرانجام این توده افغانی که بدبخت‌ترین منطقه افغانستان را تمثیل می‌کند تا کی به چنین سرنوشت نافرجام مبتلا خواهد بود. چطور که به همگان معلوم است اکثر نفوس در این مناطق کوهستانی که دهاقین فقیر و بی‌وسیله تشکیل می‌دهد و قلب هر انسان شریف وطن‌پرست را می‌شکافد؛ زیرا هنوز در مغاره‌ها و مغاک‌ها و آغل‌ها و کلبه‌های محقر نمناک تاریک و فاقد هر گونه شرایط صحیح با حیوانات خویش یک‌جا زندگی دارند، زنان و کودکان در طول عمر تلخ از زهر خویش، یک شکم نان سیر نخورده‌اند.

شدت فقر و عدم مواد غذایی صحی و واجد ویتامین و نبودن دوا و بالاخره گرسنگی و مرگ همواره بر کودکان و زنان و جوانان بیداد می‌کند. در این‌جا بدون مبالغه و گزاف‌گویی به حیث یک نفر نماینده در محضر عام تشریح می‌دارم که حد اوسط یک‌ساله حاصل یک نفر دهقان در هزاره‌جات از ۵۰ سیر غله به وزن کابل تجاوز نمی‌کند که به طور اوسط یک نفر دهقان دارای پنج سر عایله هستند. پس قضاوت فرمایید که آیا در همچو حالت و چنین وضع با داشتن این مقدار ناچیز محصول تأمین غذا، لباس و دیگر احتیاجات و نیازمندی‌های مبرم زندگی در طول سال مقدور و میسر است؟

در طول یک سال که شش ماه زمستان است به صورت عام بیکاری مطلق در تمام ساحه حکمفرمایی دارد. در طول این مدت تمام نیروهای انسانی عاطل و به هدر رفته و عده‌ای از دهقانان بیچاره در زمستان‌ها برای پیدا کردن قوت لا یموت خود و عایله بی‌نوای‌شان به کابل روی می‌آورند. در شهر کابل همه می‌دانند چه بدبختی‌ها از قبیل عمل جبار نام و زجر و آزار پولیس، بیکاری، گرسنگی و... دامنگیر این مردم می‌گردد و عیال گرسنه آن‌ها انتظار لقمه نانی را می‌کشند.

راجع به امور صحیه یک گروپ صحی مؤسسه هی پی در ولسوالی‌های مرکزی فعالیت دارند. البته سعی داکتران مؤسسه هی پی تا حدی خوب است، اما بدون بستر و سامان لابراتوار اکسریز چندان مفید شده نمی‌تواند. وزارت صحیه در این باره توجه جدی خود را از این منطقه کاملاً مرفوع

نساخته در حصه سامان طبی و بستر امید داریم که سهم بگیرند.

در مورد قضیه پشتونستان تأمین حق آزادی پشتونستان براساس عدالت بین‌المللی از راه مسالمت‌آمیز مطابق به فیصله‌های لویه جرگه‌های افغانستان تأیید می‌کنم.

در مورد شامل ساختن لسان ترکی در تعلیم مکاتب و نشرات که از خواسته‌های معقول مردم صفحات شمالی کشور ما است، تأیید می‌نمایم. مشکلات حوزه انتخابی‌ام ولسوالی پنجاب در فرصت دیگر که تمام آن مطالعه و سروی شده، در بعضی امور آن احکام مبارک شاهانه هم اصدار یافته، در یک وقت و فرصت دیگر با شما در میان می‌گذارم. سیاست خارجی شما مورد تأیید من است.

با عرض حرمت.

قسمت‌هایی از بیانیه عبدالحسین مقصودی، وکیل ناور در دوره ۱۳ ولسی‌جرگه در جلسه رأی اعتماد بر حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

شاغلی عبدالحسین مقصودی وکیل ناور غزنی

جناب رئیس و نمایندگان محترم ملت، شاغلی صدراعظم موظف و رفقایش. عبدالحسین مقصودی وکیل مردم نجیب و شریف و شاه دوست نظریات خود را در پیرامون خط‌مشی حکومت موظف اظهار می‌نماید:

طوری که خط‌مشی حکومت‌ها در این چند سال اخیر به مشاهده رسید، این نتیجه به دست آمد که هر حکومتی که روی کار می‌آید خط‌مشی حکومت‌های سلف خود را با تغییر و تعدیل کلمات و عبارات و جابه‌جا کردن مطالب به عنوان خط‌مشی خود به ولسی‌جرگه ارائه می‌نماید و این امر نشان دهنده آن است که رجال بر سر اقتدار در دستگاه دولت از بس که سالیان دراز از یک چوکی به چوکی و از یک مقام به مقام دیگر جای عوض کرده و بیکار نمانده‌اند، دیگر مغزشان به کلی خسته شده و نیروی ابتکار را از دست داده‌اند و قادر به درک دردهای مردم و چاره آن نمی‌باشند.

جان مطلب در این‌جاست که این خط‌مشی‌ها اگر چه با حفظ پالیسی خود حکومت‌ها و با درنظرداشت سیاست پنهان‌کاری و ظاهرسازی تهیه می‌شود، با آن هم ۱۰-۵ فیصد آن در ساحه تطبیق و عمل وارد نمی‌شود. چنان که وکلای محترم و تمام مردم افغانستان شاهد خط‌مشی‌های حکومات گذشته و ناکامی آن‌ها در عمل بوده‌اند و می‌باشند.

آقای داکتر عبدالظاهر!

عوامل پسماندگی و بدبختی مردم و مملکت را در صفحه ۳ خط‌مشی خود فهرست کرده و از آن جمله فقدان بعضی از قوانین، بطی بودن رشد اقتصادی، پایین بودن عواید ملی، ثقلت قروض خارجی و ربح آن، نارسایی سیستم اداری و صعود معیار جرائم مخصوصاً قاچاق و رشوت و

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۴، ۱۳۵۰.

اختلاس را شمرده‌اند. ولی نگفته‌اند که این عوامل از کجا سرچشمه گرفته و چگونه رشد کرده‌اند. در این‌جا لازم است برای‌شان گفته شود که عامل اصلی موجودیت و رشد این عوامل فقط و فقط خود حکومت‌های افغانستان و سوء تدبیر و سیاست غلط و بی‌کفایتی افراد بر سر اقتدار آن بوده است و بس.

آیا نارسایی سیستم اداری بر نارسایی حکومت‌ها نیست؟ آیا افزایش رشوت و قاچاق و اختلاس دلیل بر بی‌کفایتی حکومت‌ها و شرکت افراد مؤثر آن در جرائم نمی‌باشند؟ آیا نبودن قوانین نشان دهنده این امر نیست که حکومت‌ها خواسته‌اند در ستم‌گری آزاد باشند و با سرنوشت مردم بازی کنند؟ آیا قرضه‌های کمر شکن خارجی که افغانستان را در گرو خارجیان قرار داده است، مورد دست بردها و حیف و میل‌ها و موتر سواری‌ها قرار نگرفته است؟

جواب این سؤالات در نزد هر کس حتی افراد وابسته خود حکومت، مثبت است و نمی‌تواند منفی باشد. خلاصه این‌که بی‌کفایتی و بی‌عدالتی و بی‌توجهی حکومت‌ها کار مردم را به جایی رسانیده است که امروز به‌جز یک مشت طفیلی و مفت خور که از خون مردم تغذیه می‌کنند؛ در سراسر افغانستان وضع زندگی مردم در نهایت فلاکت قرار دارد و گروه کثیری از آنان با خوردن علف‌های بیابان خود را زنده نگه می‌دارند و عده کثیری هم به جلای وطن مجبور شده‌اند؛ در کوچه‌ها و بازارهای همین شهر کابل که پایتخت مملکت خداداد ماست و هزاران قصر سر به فلک کشیده در آن وجود دارد، به فاصله هر قدم گدایی نشسته از گرسنگی ناله می‌کند و از مردم پریشان‌تر از خود استمداد می‌جویند و حتی در میان سرویس‌ها مردم از دیدن این مناظر فجیع رنج می‌برند. اما آنانی که عامل اصلی این‌همه بدبختی و سیه‌روزی مردم‌اند و به نام اولیای امور یاد می‌شوند، چنان سرگرم زدویند و پرکردن انبان‌های خود هستند که ابداً چنین مناظری توجه‌شان را به خود جلب نمی‌کند.

آقای صدراعظم موظف!

در یک‌جای خط‌مشی خود گفته‌اند که دستگاه امنیتی یعنی پولیس را تقویه می‌کنند، بلی تنها کاری که حکومت‌های افغانستان می‌توانند بکنند، همین تقویه و توسعهٔ روزافزون پولیس است که بعضاً به نام دستگاه امنیتی یاد می‌شود. زیرا حکومت‌های افغانستان آسایش خود را در عدم آسایش و در ناآرامی مردم می‌دانند که تأمین این امر به وسیلهٔ پولیس میسر می‌شود.

آقای داکتر عبدالظاهر!

لطفاً کمی توجه فرمایید و ببینید که مردم از دست همین پولیس موجود حکومت چگونه داد و فریادشان تا به آسمان رسیده است. آیا می‌خواهید تمام مردم افغانستان را در محاصره پولیس قرار

بدهید که چنین مطلبی را جزء خط‌مشی خود قرار داده‌اید؟ آیا دستگاه ضبط احوال حکومت یک دستگاه دیگر پولیسی نیست؟ آیا سارنوالی حکومت برای آزار و اذیت مردم کفایت نمی‌کند؟ آیا دستگاه تفتیش صدارت که در سراسر افغانستان مصروف دوسیه‌سازی و آزار مردم، مأمورین پایین‌رتبه و افراد ذی‌علاقه دوایر می‌باشند و سرگرم خوش خدمتی هستند.

جناب صدراعظم موظف!

شما از عدم قوانین حرف می‌زنید ولی توجه نکرده‌اید که قوانین پاس شده از شورا، مانند قانون احزاب، قانون شاروالی‌ها، قانون ولایتی جرگه و... قوانین که از مدت‌ها قبل باید نافذ می‌شد، چرا از طرف حکومت‌ها در طاق نسیان گذاشته شده است؟ چرا قوانین موجوده به تعداد کافی چاپ و به قیمت کم در تمام نقاط کشور به دسترس مردم قرار داده نمی‌شود تا مردم از احکام قوانین با خبر گردیده و به آن عمل نمایند. برای تمام وکلای محترم و شما معلوم است که برای ۱۴ یا ۱۵ میلیون نفوس افغانستان از هر قانون بیش از ۳-۲ هزار نسخه اضافه‌تر به طبع نرسیده، آن هم به قیمت ۲۰-۴۰ حتی ۷۰-۶۰ افغانی به فروش می‌رسد. زیرا اول وظیفه حکومت‌ها است که باید مردم را به قوانین آشنا بسازند، بعد از آن مطابق به احکام آن ارتکاب کننده جرائم را جزا بدهند. در صورتی که قوانین به دسترس مردم گذاشته نشود و آنان از احکام قوانین باخبر نشوند و جزاهای خلاف قانون را متحمل شوند، دیگر وجود قوانین چه به درد خواهد خورد که شما در صدد یک تعداد قوانین دیگر گردیده و در خط‌مشی حکومت خود وانمود کرده‌اید.

جناب صدراعظم موظف و رفقایش!

دیگر این که یک نوع افراط و تفریط در همه جا فراوان دیده می‌شود. یک عده محدود که از ارتباط و خویشاوندی با افراد موتر حکومتی برخوردارند در ناز و نعمت به سر می‌برند و سویه زندگی‌شان با سویه زندگی اروپایی‌ها برابری می‌کند ولی در مقابل، گروه کثیری از مردم در نهایت پریشانی و احتیاج روز و شب خود را می‌گذرانند و شکم‌شان از نان خشک سیر نمی‌شوند. تبعیض حکومت‌ها در مورد حقوق افراد نیز مزید برای افراط و تفریط می‌شود و مظاهر این تبعیضات در هر مورد آشکار است؛ مثلاً کوپون آرد که برای مأمورین ۸ سیر و برای اجیران و کارگران ۴ سیر است در حالی که وضع مأمورین مخصوصاً مأمورین بلندرتبه نسبت به اجیران و کارگران بهتر است و احتیاج‌شان کم‌تر می‌باشد؛ گویا متصدیان امور در این باره چنین فکر کرده‌اند که هر کس شکمش بر پشتش چسبیده باشد، ۴ سیر آرد و بالعکس برای شکم بزرگان ۸ سیر آرد داده شود. اما مسئلهٔ تعداد عایله و کم بودن معاش و دیگر مشکلات‌شان اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است.

جناب صدراعظم موظف!

در مورد توزیع پلان‌های انکشافی بین مرکز و ولایات و بار دیگر بین خود ولایات چشم‌پوشی و تبعیض حکومت‌ها بارزتر و آشکارتر است. چنان که مشاهده می‌کنیم در مرکز همه چیز به صورت متراکم وجود دارد از قبیل مکاتب، شفاخانه‌ها، عمرانات، تفریح‌گاه‌ها، مواد غذایی و... ولی در ولایات از این چیزها به ندرت دیده می‌شود و در بین ولایات نیز بعضی از ولایات از پلان‌ها و توجهات حکومت‌ها نهایت برخورداری را دارد ولی بعضی از ولایات از جمله ولایات مرکزی و بدخشان، فراه، چخانسور، پکتیا و بعضی ولایات دیگر کوچک‌ترین سهمی از پلان‌های انکشافی ندارند. در این ولایات وضع زندگی مردم بسیار فلاکت بار است و با انواع مشکلات دست و گریبان می‌باشند؛ با داکتر و دوا آشنایی ندارند؛ امراض گوناگون گلوی‌شان را می‌فشارد و همه ساله تعداد زیادی از ایشان قربان غفلت هیأت حاکمه افغانستان می‌شوند. هر گاه بعضی از مریضان را به کابل بیاورند، روزها و هفته‌ها در معاینه‌خانه مرکزی و شفاخانه‌ها به داکتر رسیده نمی‌توانند و بستری نمی‌شوند یا در کوته‌های سرای جان می‌دهند و یا به حال نیمه‌جان پس طرف اوطان خود رهسپار می‌گردند. داکتران در مقابل مریضان بی‌بضاعت نهایت غرور و بی‌اعتنایی را از خود نشان می‌دهند، لهذا همین ستم کشیدگان اطرافی هستند که با آبله کف دست خود وسایل تحصیل این آقایان را فراهم کرده‌اند و می‌کنند.

جناب داکتر صاحب و رفقایش!

تشکیلات ولایات مخصوصاً هزاره‌جات کماکان به شکل ظالمانه و خائنانه باقی است و هر قدر در این باره گفته و نوشته شده و می‌شود، کم‌ترین تأثیر در حکومت‌ها نکرده و نمی‌کنند و شما خود در دوره گذشته دیدید و شنیدید که در این مورد از طرف وکلا چه‌قدر حرف زده شد. ولی حکومت‌ها که دم از هماهنگی با ولسی جرگه می‌زنند کم‌ترین توجه به حرف‌های نمایندگان ملت نمی‌کنند. گویا این یک پرنسیپ است که هر کس به چوکی حکومت تکیه زد، شنوایی خود را باید از دست بدهد و یا به گوش خود پنبه بگذارد. خدا کند حکومت شما در صورت موفقیت رأی اعتماد از این پرنسیپ منحوس استفاده نکنید. ولایات مرکزی کشور که چند سال قبل حیثیت یک منطقه ممنوعه را دارا بود و هیچ‌کس حق نداشت دربارهٔ وضع آن و وضع زندگی مردم آن حرف بزند، حکام منطقه انواع مظالم را در حق مردم روا می‌داشتند و شکایت کسی از این ناحیه شنیده نمی‌شد و بارها اتفاق افتاده که مردم از مظالم حکام به مرکز آمده و عرض و داد کرده‌اند، اما حکومت به جای بازخواست، عارض را به انواع مختلف زجر و حتی در بین خودشان نفاق را تولید نموده است. امروز هم اگر چه از دموکراسی

و عدالت و توازن مسائل حیاتی مردم دم زده می‌شود، ولی در واقع و حقیقت امر تفاوتی بین دیروز و امروز وجود ندارد؛ هزاره‌جات از لحاظ طبیعی یک ساحه کوهستانی و سرد و کم زمین کشور ماست و مردم در آن با مشکلات زیاد زندگی به سر می‌برند؛ زراعت در آن‌جا به شکل قرون وسطایی صورت می‌گیرد؛ چون سطح آب‌ها غالباً از زمین‌ها زراعتی پایین‌تر است، در سیستم آبیاری مشکلات فراوانی عرض وجود می‌کند. وزارت زراعت از روز تأسیس خود تا امروز در مناطق هزاره‌جات غیر از اندکی توجه یکی دو سال گذشته کدام کمک و همکاری برای بهبود وضع زراعت دهاقین آن سرزمین انجام نداده است. البته تراکتور و ماشین‌های زراعتی را مردم به چشم ندیده‌اند؛ امراض نباتی و سرما همه سال کشت‌ها را از بین می‌برد؛ علاوه بر این‌ها عبور و مرور برادران کوچی ما که حکومت‌ها تاکنون برای اسکان آنان چاره نسنجیده‌اند، باعث زیان و از بین بردن حاصلات زمین‌های مزروعی‌شان می‌شود. جاده‌ها در هزاره‌جات که تماماً توسط خود مردم با وسایل ابتدایی احداث شده به کلی از استفاده عراده‌جات و ترانسپورت بیرون است و روزی نیست که حادثه دلخراشی در آن‌ها رخ ندهد. مشکل این معظله جهت نقل دادن گندم در مناطق مرکزی، برای ریاست عمومی تهیه ارزاق و ریاست ترانسپورت عمومی بهتر معلوم است و عرض مرا تأیید خواهند کرد. جاده بین‌المللی که ده سال است حکومت آن را تبلیغ می‌کند و به رخ مردم می‌کشد و سروی آن نیز انجام یافته است، علت آن را معلوم کرده نتوانستیم که چرا به کار آن آغاز نمی‌شود. وزارت فواید عامه به نام این که جاده بین‌المللی از هزاره‌جات عبور می‌کند، جاده‌ها را اصلاح و ترمیم نمی‌کند؛ تقریباً دو سال قبل مبلغ پنج میلیون دالر از بانک جهانی به منظور اصلاح و مراقبت جاده‌های افغانستان قرضه گرفته شد و مؤسسه کم‌تکسی به وجود آمد. این پول به جای این‌که در راه ترمیم و اصلاح جاده‌های مناطق مرکزی و امثال آن که فوق‌العاده خراب و درخور توجه است، به مصرف برسد، بالعکس در مناطقی که دارای جاده درجه اول و اسفالت می‌باشند، مصرف می‌شود.

مسائل معارف مناطق مرکزی اصلاً قابل یادآوری نیست. در هر ولسوالی چند باب مکتب دهاتی ابتدایی و متوسطه وجود دارد که فاقد تمام وسایل تعلیمی است؛ پسران آن مردم یا در زیر درختان و یا در مساجد درس می‌خوانند؛ میز و چوکی برای شاگردان وجود ندارد. لهذا همه بالای کهنه گلیم و یا به روی خاک می‌نشینند؛ از کتاب درسی، تخته و تباشیر اثری دیده نمی‌شود؛ معلمان دلسوزی ندارند؛ فاصله مکاتب با قریه‌ها بسیار زیاد است و اطفال صغیر همه روزه ۴-۳ ساعت پیاده روی می‌کنند. مسئلهٔ توازن معارف جز حرف روی کاغذ چیزی نیست و این هم از تبلیغات دروغین حکومت‌ها است در مدت ۴۰ سالی که افغانستان دارای پوهنتون است، حتی یک نفر هم از مناطق

مرکزی مستقیماً به پوهنتون شامل نشد است؛ زیرا در آن‌جا لیسه وجود نداشت که فارغ آن به پوهنتون می‌آمد. سفرهای رجال حکومتی در سال‌های اخیر در صفحات مرکزی گر چه آنان را به زندگی رقت بار مردم تا حدی آشنا ساخت، ولی با وصف وعده فراوان یک فیصد از وعده‌های خود را جامه عمل نپوشانیدند. این سفرها که همه جنبه نمایش و اغفال مردم را داشت، جز این‌که به مشکل مردم بیفزاید کدام نتیجه دیگری از آن به دست نیامد.

جناب داکتر صاحب!

مقصد از مطالبی که حضور جلالت‌مآب شما و نمایندگان ملت و مردم افغانستان به عرض رساندم این است که ما دردهای خود را درک کرده و می‌کنیم و هر عمل نیک و بدی که در برابر ما انجام گردیده و یا می‌گردد، به مفاد و مضار آن متوجه هستیم و نظر به ارزش‌های دموکراتیک قانون اساسی به سمع اولیای امور بی‌پرده رسانیدیم و هم می‌رسانیم.

شاغلی صدراعظم موظف و اعضای کابینه‌شان!

اینک توجه جلالت‌مآب شما و همکاران شما را به آن ولایت که در آن منسوب می‌باشم جلب می‌نمایم. ولایت غزنی روزگاری دارای شهرت جهانی بود و تاریخ افغانستان از آن عصر افتخارات زیادی دارد. کسانی که غزنی را در کتاب شناخته‌اند و عظمت آن را در ذهن خود جای داده‌اند، اگر امروز آن‌جا را از نزدیک ببینند، باور نخواهند کرد که این همان غزنی یک هزار سال پیش است.

دنیا در طی یک هزار سال به معراج علم و مدنیت رسیده است، ولی غزنه باستان از هزار سال پیش‌تر به مراتب به عقب برگشته است که مدنیت آن روز غزنی و وضع امروز آن شاهد این ادعاست. از شهر غزنی که بیرون شویم ولسوالی‌های آن را در عصر حجر مشاهده می‌نماییم؛ زیرا از آن‌چه شرایط امروزی زندگی نام آن را مدنیت گذاشته‌اند، کم‌ترین نشانی در ولسوالی‌های غزنی از قبیل وازه، خواد، کتواز، شرن و... به مشاهده نمی‌رسد. ولسوالی ناور که یکی از ولسوالی‌های عقب‌مانده ولایت غزنی به شمار می‌رود، در آن‌جا وضع جاده‌ها، وضع صحت مردم، سیستم زراعت و خلاصه همه چیز در آن‌جا شکل ماقبل تاریخ را دارد. مردم آن‌جا از لحاظ مشکلات فراوانی که دارد، باربار به مراجع مربوط مراجعه کرده و تقاضای رفع مشکلات خود را نموده‌اند و هم این‌جانب که وکیل آن منطقه می‌باشم به دفعات مشکلات و نابه‌سامانی‌های آن منطقه و مردم را به گوش رئیس و اعضای حکومت‌های وقت رسانده‌ام که متأسفانه تا حال کدام اقدامی برای بهبود وضع مردم در آن‌جا به عمل نیامد. خلاصه این‌که در صورت اخذ رأی اعتماد خواهش من از حکومت شما مواد ذیل است:

در اثر خشک‌سالی و کم آبی دو سال آخر وضع زراعت در ولسوالی ناور، تشویش آور است. در

این چند روز گذشته علاوه بر کم‌آبی، برودت هوا باعث سر مازدگی کشت‌ها گردیده و مردم را سخت مضطرب و پریشان ساخته، تشویش خودم را نیز از این ناحیه فراهم نموده است. حالا که بهار است و مردم آن منطقه از گیاه و علف و بعضی‌ها قدرت خریداری گندم را از مرکز کابل دارند، اما بعد از برج میزان راه‌های آن مسدود می‌شود، نه حمل و نقل مواد غذایی از دیگر مناطق ممکن است و نه در فصل زمستان علف و گیاه پیدا می‌شود که مردم تأمین معیشت نمایند. لهذا در این‌باره توجه جدی حکومت شما را قبل از مسدودی راه‌ها خواهانم که یک مقدار مواد غذایی کافی گندم تهیه گردد و اگر نه در حین زمستان، حیات ۶۰۰۰۰ نفوس آن منطقه به خطر شدید مواجه خواهد گردید.

برای پیش‌گیری از آفات زراعتی و رهنمایی دهقانان باید به صورت فوری یک کلینیک زراعتی در آن ولسوالی از طرف وزارت زراعت تأسیس گردد.

از طرف وزارت صحیه قبلاً یک مرکز صحی در نظر گرفته شده. آرزوی من از وزارت موصوف این است که هرچه زودتر در حصهٔ اعمار و تأسیس آن به غرض وقایه صحت مردم اقدام شود.

در قسمت معارف از این‌که یک تعداد مکاتب دهاتی و ابتدایی در آن منطقه از طرف وزارت معارف از نقطه نظر کمیت تأسیس گردیده، وسایل تعلیمی شاگردان را به اسرع وقت تهیه و ارسال دارد و در مورد اعمار مکاتب با کمک اهالی توجه جدی به عمل آورد و هم از این‌که منطقه ناور بسیار وسیع و قریه‌های آن پراکنده است و شاگردانی که از صنوف ششم فارغ می‌شوند، برای این‌که از تعلیمات ثانوی بهره‌مند شوند، تأسیس یک باب لیلیه که از صنف ۱۲-۷ داشته باشد در مرکز ولسوالی ناور از احتیاجات درجه‌اول به شمار می‌رود و باید در تأسیس آن توجه جدی وزارت معارف صورت بگیرد.

از این‌که به همه واضح است که ناور از اکثر مناطق دیگر سردسیرتر بوده، طوری که در فوق عرض شد، هفت ماه راه‌های آن مسدود می‌باشد. یک میدان هوایی کوچک از ضروریات اولی آن مناطق به شمار می‌رود و هم در زمینه چندین مراتب به ریاست عمومی هوایی ملکی و ریاست د باختر الوتنه مراجعه نموده و موضوع را یادآوری نمودم؛ با وصفی که راجع به احداث میدان مذکور کدام هموارکاری و دیگر مشکلات وجود ندارد و کار آن خیلی ساده و بسیط است، مگر متأسفانه تا حال کدام اقدام صورت نگرفته است.

در قسمت بعضی جاده‌ها و احداث پل و پلچک درخواستی‌هایی به وزارت فواید عامه تقدیم گردیده و تا اندازه‌ای اجراآت مقدماتی آن صورت گرفته، راجع به عملی شدن آن توجه وزیر فواید عامه را خواهانم.

مردم ولایت غزنی از کار کردگی گذشته و پاک‌نفسی آقای روشن والی غزنی رضایت دارند. خدا کند در این نوبت نیز والی مذکور با انجام دادن کارهای مفید برای مردم رضایت آنان را کما فی‌السابق فراهم سازد و درعین‌حال، همکاری وزارت‌های فواید عامه، معارف، صحیه و زارعت را در پیش برد امور انکشافی آن‌جا با ولایت مذکور لازمی می‌دانم...

مختصری از بیانیه محمداسلم، وکیل بهسود در جلسهٔ رأی اعتماد به کابینهٔ داکتر عبدالظاهر در دوره ۱۳ ولسی‌جرگه[1]

شاغلی محمداسلم وکیل مرکز بهسود:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشاینده و مهربان

به اجازه شاغلی رئیس و وکلای محترم جلالت‌مآب صدراعظم موظف و رفقای محترم‌شان محمداسلم وکیل مرکز بهسود در مورد رأی اعتماد اظهار نظر می‌نماید:

جلالت‌مآب صدراعظم موظف!

از آن‌جا که طبق عدالت مواد مندرجه وثیقه ملی اعلی قانون اساسی و منظور حضور مبارک اعلی‌حضرت همایونی پادشاه محبوب و دموکرات ما برای تشکیل کابینه موظف در این تالار که مظهر اراده مردم نجیب افغانستان است، جهت اخذ رأی اعتماد به اعضای محترم کابینه تشریف آورده‌اید، لازم دیدم تا خواسته‌ها و آرزوی موکلین خود را ابراز دارم.

صدراعظم موظف نمایندگان محترم ملت نیازمندی و مشکلات مردم را از هزار یکی در بیانات خود، گرچه طویل و تکرار تلخ و شیرین ادا نموده، به حکم احیاء خاطرات نمایندگی خویش عمیقانه...

صدراعظم موظف!

توازن معارف که یکی از مواد مهم قانون اساسی ما است، قطعاً رعایت نشده، تفاوت فاحش دیده می‌شود که یگانه قابل غور و جالب دقت است تا در معیار عدالت سنجیده به طور سالم و بی‌طرف با همهٔ مناطق کشور رفتار که تا همه اولاد و فرزندان وطن از این نعمت و حقوق خود یک سان برخوردار شوند.

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۴، ۱۳۵۰.

صدراعظم موظف!

خطوط مواصلاتی که از جمله احتیاجات مبرم مردم شناخته می‌شود، در هزاره‌جات به شیوهٔ ابتدایی بوده تا کنون در این قسمت اقدام مؤثری نشده است. جاده گردن دیوار و پنجاب که در سال گذشته شروع گردیده تا یک اندازه کار شده بود و امسال هم کار آن جریان دارد. از این که وسایل و سامان کار به دسترس ندارد، طوری که دیده می‌شود به صورت خیلی بطی در حرکت است. اگر در تشکیل آن افزایش آنی به عمل نیاید، سال‌های درازی را دربرخواهد گرفت. مسئلهٔ صناعتی که در تقویه و بنیهٔ اقتصادی جوامع نقش مؤثری دارد متأسفانه در هزاره‌جات وجود ندارد، گرچه دستگاه قالین‌بافی را جلالت‌مآب آقای عباسی در حین ولایت خویش در مرکز بهسود تأسیس فرموده بودند، که این دستگاه اگر ادامه پیدا می‌کرد، اندکی از بیکاری مردم می‌کاست. از نظر حضور مبارک ملوکانه موقعی که در مناطق مرکزی تشریف فرما بودند، گزارش یافته طرف توجه ذات شهریاری قرار گرفته بود. زمانی که آقای عباسی از ولایت وردک کنار گرفته و بعد از مدتی به عدم توجه مقام ذی‌صلاح کارگاه آن با قالین‌های نیم‌بافته به صورت درهم و برهم مانده تا حال از آن نام هم گرفته نشده است. ممکن است اصل سرمایه ابتدایی آن کرایه اتاق و تاجایی را هم پرداخته نتواند. در این حصه با کمال تأثر گوش‌گذار مقام وزارت صنایع را نموده و توجه جدی‌شان را در این‌باره خواهانم.

مناطق هزاره‌جات کوهستانی و سردسیر است که در زمستان، راه‌ها از کثرت برف باری مسدود می‌گردد؛ چون داکتر و دوا و شفاخانه وجود ندارد، به محض شیوع مرض انتظار مرگ را می‌کشند. از جلالت‌مآب وزیر صاحب صحیه ممنونم که یک باب شفاخانه را در آن منطقه بذل توجه نموده و امیدوارم که در اعمار و تکمیل آن سرعت به عمل آید تا مردم آن منطقه از دست مرگ نابه‌هنگام رهایی یابند...

قسمت‌هایی از بیانیهٔ لعل‌محمد اکبری، وکیل دایکندی در ولسی‌جرگه در جلسهٔ رأی اعتماد بر کابینه داکتر عبدالظاهر[1]

شاغلی لعل‌محمد اکبری وکیل دایکندی

به اجازه جناب رئیس و نمایندگان محترم ملت، اکبری وکیل اهالی زحمتکش دایکندی در پیرامون خط‌مشی حکومت شما از روی واقعیت نه به روی تظاهر اظهار نظر می‌کند.

پس از توشیح قانون اساسی جدید، امیدی در دل‌های ملت نجیب افغانستان پدید آمد مبنی بر این‌که دیگر آن روزهای سیاه و تاریک استبداد، خودسری، تبعیض و ستم گذشته و با تطبیق ارزش‌های مندرج در این وثیقهٔ ملی حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات عصر تنظیم خواهد یافت؛ عدالت و مساوات تأمین خواهد شد، دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مرحله اجرا قرار خواهد گرفت، شئون و ارکان دولت بر اساس تأمین آزادی و رفاه افراد در حفظ نظم عمومی تنظیم خواهد گردید و بالاخره تمام امور حیاتی افغانستان، انکشاف متوازن خواهد کرد.

اما متأسفانه این آرزوهای مشروع که در مقدمهٔ قانون اساسی از آن ذکر رفته است، چنان‌که لازم بود بر آورده نگردید. بیانیه‌های وکلای محترم ملت در جلسای رأی عمومی اعتماد که حاکی از دردها، بدبختی‌ها و عقب ماندگی‌ها و عدم توازن امور حیاتی اعم از صحت، فواید عامه، معارف، مالیه و... است، نشان می‌دهد که ارزش‌های قانون اساسی در مرحلهٔ اجرا و تطبیق قرار نگرفته است. من به حیث یک وکیل خوشبین اظهار امید می‌کنم که توجه به حال مردم در تمام کشور حتمی و ضروری است. خصوصاً مردم عقب افتاده مملکت از قبیل هزاره‌جات، بدخشان و غورات، چخانسور، پکتیا و... حق اولویت را دارند. ما مردم از علم و معارف بهره کافی نداریم و گناه این بی‌سوادی ما به دوش حکومات مستبد و تبعیض طلب قبلی افغانستان است.

جناب صدراعظم موظف!

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه (فوق‌العاده)، شماره ۲۴، ۱۳۵۰.

به عقیده ما تا وقتی که تمام افراد افغانستان و کلیه اقوام این مرزوبوم در حیات سیاسی، اداری، اقتصادی و اجتماعی سهم فعال و عادلانه نداشته باشند، وحدت ملی تأمین شده نمی‌تواند. بنابراین، جداً توقع می‌رود که از دانشمندان آگاه و خبیر و روشنفکر و جوانان فعال هزاره در کدر ستره محکمه، وزارت خارجه، وزارت داخله و... شامل شوند؛ امید است این آرزوی قانونی و مشروع را مصداق این ضرب‌المثل ندانید که هزاره را اگر روی دادی بوی دامادی می‌آید.

هنگام بحث بر مشکلات هزاره‌جات دو مطلب مهم را نمی‌توان ناگفته گذاشت. اول مسئلهٔ شاهراه بین‌المللی که سال‌ها دل هزاران هزار بی‌چاره و بی‌نوای ناامید به آن خوش ساخته می‌شد و اخیراً گویا به علل نامعلومی به تاق نسیان گذاشته شده است. آیا حداقل در مورد جاده‌های موجود هم توجهی نخواهد شد؟ دوم معدن آهن حاجیگک که در آن باب خبرها نشر شد و هیچ کار عملی صورت نگرفت یا ما از آن خبری نیافتیم. امیدواریم این معدن فیض برای همیشه در زیر خاک باقی نماند.

با وصف وضع اقتصاد موجوده، اضافه خرجی‌های بی‌لزوم تجدید همه‌ساله موترهای وزرا و داشتن چندین موتر سواری، تزئین اتاق مدیران و رئیس صاحبان دوایر با قالین، موبل و فرنیچر آخرین مود و موترهای سواری رئیسان و مدیران عمومی و...، قطعاً به حال ملتی که از گرسنگی یکی بعد دیگر جان می‌دهد، سازش نداشته قابل تجدید نظر می‌باشد.

من به عقیده خود وجود احزاب سیاسی را در افغانستان به منزلهٔ روح دموکراسی می‌دانم. بنابراین، از حکومت شما خواهشمندم زمینه ظهور احزاب سیاسی را هر چه زودتر فراهم سازند.

...وقتی که ما دموکراسی نداشتیم، ظاهراً شاروالی‌های انتخابی وجود داشت، ولی اکنون که دموکراسی تا اندازه‌ای رشد کرده چه دلیلی در دست است که کار شاروالی‌ها را شاروال‌های به اصطلاح سرپرست انجام بدهند.

بهتر است یک سؤال از حکومت محترم نمایم که حکومت‌ها در ولسوالی دایکندی چه کاری را انجام داده است؟ جواب حتمی منفی است زیرا به‌جز چند باب مکتب بدون معلم و تعمیر که در سال‌های اخیر به توجه وزارت معارف داده شده، قطعاً کاری را انجام نداده است که آن هم محتاج تکمیل مواد درسی، تعمیر و... می‌باشد. ما از باقی پروژه‌های انکشافی حکومت ناامیدیم، زیرا در گذشته نشده و در آینده نخواهد شد. تنها حکومت از تعذیب، بی‌عدالتی، ظلم و بیدادگری دربارهٔ مردم بی‌چاره و مظلوم ما که از همه تسهیلات و امتیازات محرومند، کار نگیرند. زیرا مالیه می‌پردازند ولی یک پول در منطقه مذکور مصرف نمی‌شود؛ سالانه ۲۰۰۰-۷۰۰ نفر جلبی عسکری دارند، ولی تا ۱۳۵۰ یک نفرشان هم در شوونحی عسکری راه نیافت؛ تنها در سال ۱۳۵۰ برای اولین مرتبه

دو نفر پذیرفته شد. امید است وزارت مربوط این سهمیه را به اساس نفوس و عادلانه من‌بعد تقسیم نمایند.

ولسوالی دایکندی که دارای جمعیت ۱۰۴۰۰۰ نفری بوده، منطقه کوهسار دارد. از یک سمت تا سمت دیگرش بیش از ۲۰۰ کیلومتر وسعت دارد که حاضر شدن اشخاص در مرکز حکومتی برای انجام کاری یک عالم مشکل بوده و ایجاب تشکیل دو ولسوالی را می‌نماید که مراتب به دفعات از طرف اهالی آن منطقه به مراجع ذی‌صلاح عرض و از طرف وکلای‌شان در هر دوره یادآوری گردیده ولی از طرف حکومت ترتیب اثر داده نشد.

... مردم زحمتکش، باهمت، با غیرت افغانستان مرکزی که از عرق جبین و آبله دست خویش مردانه‌وار و شرافتمندانه امرار حیات می‌کنند و دست تکدی به این و آن دراز نکرده به خاک، طن و حفظ نوامیس، در هر وقت در مقابل بیدادگران و متجاوزین قدم علم نموده، به کمال جرأت گفته می‌توانم که این قوم غیور هزاره در دفاع از خاک و وطن سهم بزرگ و بارزی دارد. حال هم یک حصهٔ بزرگ افراد اردوی باشهامت شاهی افغانستان را این قوم تشکیل نموده؛ در حالی که هزاره‌ها مشکلات حیاتی دارند، باز هم علاقه به وطن و شاه در شریان‌های وجود آن‌ها جای گرفته است.

ما مردم با هر گونه تعصبات و تبعیضات مخالف هستیم. ولی ما به نظر بعضی از تنگ نظران که می‌خواهند افغانستان عزیز را به حالت رکود مواجه کنند و سبب تفرقه و بدبینی بین اقوام مختلف افغانستان از قبیل پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک، ترکمن و... شوند و تخم نفاق را در قلوب مردم این مملکت بذر کنند، مخالفت داریم؛ به ملحوظ وحدت ملی، اتحاد و همبستگی تمام ساکنین افغانستان با هر گونه مشکلات زندگی ساخته‌ایم. این قوم غیور حتی برای تهیه نفقه خویش در بازارهای کابل، به کراچی رانی، طوافی و... هم آسوده نمی‌باشند و این حقیقت تلخ را تاریخ افغانستان ثبت می‌کند.

موضوع دیگری که وضع تیره مردم ما را تیره‌تر ساخته است، ارتباط آن ولسوالی به ولایت ارزگان می‌باشد. این تشکیل به حدی ظالمانه، جابرانه و دور از الطاف صورت گرفته که نمی‌توانم تمام ضررهای آن را تفصیل دهم؛ طور مثال عرض کنم که شخصی بخواهد و یا روی کار رسمی مجبور باشد به ولایت برود، مکلف است ده شب را در عرض راه گذشتانده به مرکز ولایت ارزگان برسد، در حالی که در شش روز راه پیاده ما می‌توانستیم به ولایت کابل که قبلاً به آن مربوط بودیم برسیم. به مظور تسهیلات اداری و تسهیلات به مردم، چهار روز راه دورتر از ولایت قبلی به ولایت ارزگان مربوط شده‌ایم. در این مورد مقام ولایت تحت مکتوب نمبر ۳۴۴۳ تاریخ ۲۷. ۱۰. ۱۳۴۸ به وزارت

داخله نظریه داده است که دایکندی نسبت بعد مسافه با ولایت، وسعت ساحه و ازدیاد نفوس به دو ولسوالی تقسیم و به ولایت دیگری مربوط گردد. در این‌باره بر علاوه تقاضای وکلای‌شان در هر دوره در موقع رفتن شاغلی نوراحمد اعتمادی صدراعظم به هزاره‌جات، مردم دسته‌جمعی خواهش و عریضه‌شان را نیز در این قسمت به حضورشان تقدیم کرد؛ اما نتیجه آن تا حال معلوم نیست. خلاصه این‌که ما نظر به مشکلاتی که از این ناحیه داریم، دست از تعقیب قانونی موضوع بر نمی‌داریم تا آن‌که به نتیجه برسیم.

دوری تشکیلات ولایت از ولسوالی سبب خودسری‌های مأمورین گردیده، عوض این‌که بهتر شده برود بدتر می‌شود. کنترل آن از طرف ولایت غیر ممکن است؛ زیرا اگر والی ولایت خواسته باشد دایکندی برود، مکلف است از طریق ولایت قندهار، زابل، غزنی، کابل، میدان وردک و عبور از یک قسمت ولسوالی‌های بامیان به دایکندی برود. امید است حکومت شما در مورد توجه عاجل و فوری نمایند.

هر گاه حکومت شما از ولسی‌جرگه موفق به اخذ رأی اعتماد شوند، امید است نکات آتی را در صورت مساعدت امکان مالی دولت در نظر داشته باشند:

از بین بردن دو کوتل صعب‌العبور دایکندی با ایجاد ۳۰ کیلومتر راه توسط وزارت فواید عامه؛

توسعه امور زراعتی امثال توزیع تخم‌های اصلاح شده و کود کیمیایی و ادویه ضد حشرات؛

امسال که کمبود غله در تمام مناطق افغانستان از آن جمله دایکندی، مشهود است، حکومت باید در امر رساندن غله مورد نیاز دایکندی توجه جدی مبذول دارد؛

تشکیل مرکز صحی که قبلاً مراحل خود را طی کرده و در نظر گرفته شده است؛

ترمیم خط تلفون اخضرات الی مرکز ولسوالی دایکندی؛

ساختمان میدان طیاره باختر الوتنه در سال گذشته سروی و اعمار میدان‌های طیاره ولسوالی‌های مالستان، اجرستان و شهرستان و دایکندی از طریق رادیو و جراید وعده داده شد؛ اما از وسط میدان طیاره ولسوالی اجرستان اعمار و ولسوالی‌های اطراف آن کمافی‌السابق باقی مانده است. امید است حکومت شما توجه فرمایند.

در اخیر می‌گویم: کور باد چشم حسودان و بدخواهان ملت افغانستان؛ نابود باد اشخاصی که تفرقه و تبعیض را در مملکت ایجاد می‌کنند. سربلند باد مملکت ما؛ زنده باد شاه؛ پاینده باد اتحاد مردم افغانستان.

با عرض احترام

چند قسمت از بیانیهٔ محمدایوب سلطانی، وکیل جاغوری در ولسی‌جرگه دورهٔ ۱۳ در جلسهٔ رأی اعتماد به حکومت داکتر عبدالظاهر[۱]

شاغلی رئیس: شاغلی محمدایوب سلطانی، وکیل صاحب جاغوری ولایت غزنی

شاغلی محمدایوب سلطانی وکیل جاغوری:

قبل از این‌که دردها و خواسته‌های موکلین خویش را به محضر رفقای پارلمان و کابینه شروع نمایم، لازم دیدم به جریاناتی که ماده ۲۵ وثیقه ملی ما آن را تحریم نموده، یک پارچگی و وحدت ملی آن را رد می‌نماید، تماس گرفته به پیشگاه برادران خود با قلب آکنده از دردهای ملی که سال‌ها دست‌خوش بیگانگان بوده ارائه نمایم و به‌عزم افغانیت می‌گویم که پیکر نیم‌جان مفکوره فامیل‌پرستی، عشیروی و قبیله‌ای و تبعیضی که چهرهٔ منحوس و بدبختی آن از طرف عموم ملت شناخته شده و از طرف بیگانگان که سازنده آن هستند، در چهارچوب نقش و نگار مزین و به چهار دیواری مفکوره‌ها میخکوب شده، با تازیانه وحدت آن را دور ساخته و به مساعد بودن وقت و اجتماع، دو قوه این سرطانی که فعلاً تقریباً ریشه کن شده، نابود ساخته و سازندگان غول پیکر، آن را وقتاًفوقتاً که از کمین مراقب احوال ما هستند، عملاً به اتحاد و فشرده‌تر مفکوره ناگسستنی به سرکوب آن‌ها برخاسته و مفکوره مسموم کننده و اختناق آورشان که ملت را به نابه‌سامانی‌ها و دربه‌دری‌ها مواجه می‌سازد، روزنه‌اش را مسدود و معدوم نماییم و ما نباید دردها، خواسته‌ها، پسمانی‌ها را اطلاق به تعرض نموده و رشته همدردی و شیراز همکاری را که در حال جوانه زدن است، نابود سازیم.

اکنون می‌پردازم به اصل گفتار خویش

نه پندارید که مرغ صبح خوانم

به‌جز آه و فغان چیزی ندانم

مده از دست دامانم که یابی

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۴، ۱۳۵۰.

کلید باغ را در آشیانم

به نام خداوند بخشاینده و مهربان!

به اجازه شاغلی رئیس، نمایندگان نجیب و شریف افغانستان، آقای داکتر عبدالظاهر صدراعظم موظف و رفقای محترم‌شان. بنده محمدایوب سلطانی نمایندهٔ آن عده اهالی افغانستان که به پیروی از قانون اجتماع و روحیه برادری، برابری و هم‌نوعی شب و روز، خستگی‌ناپذیر در پروژه‌ها و بلادهای مملکت با نیروی متین و روحیه وحدت‌ملی، با تب و تلاش خستگی‌ناپذیر برای ارتقاء مملکت و بهبود وضع مردم و رفع احتیاج شبانه‌روزی خود و فامیل خود، کار نموده و از قبول بیکاری و نان طفیلی بیزار بوده و با نیروی آهنین و بازوان پولادین خویش برای پیدا کردن لقمه نانی از شگافتن قلب‌های کوه، از دریدن سینه‌های سخت و سوزان دشت و دمن، به منظور اعتلای وطن و رفع مشکلات برادران هم‌مملکت خود با صداقت و صفایی و با عزم شکست‌ناپذیر جان‌فشانی نموده تا این مملکت باستانی و شاداب و خرم گردد. از شوارع ترقی همدوش همجواران شده و با ایشان دست و پنجه نرم نمایند. گرچه می‌خواستم این دوره مهر سکوت را بر لب زده و آتش پنهانی که از قلبم شراره می‌زد به تنهایی بسوزم و بسازم، مگر کجاست حوصله که قلب تفتیده، شکم عریان و گرسنه و تن علیل و استخوانی برادران خود را به صورت عینی ملاحظه نموده، عنان صبر از کفش رها نگردد. گرچه متیقن هستم که این گفتارها چون گذشته به یاوه‌سرایی‌ها تلقی گردیده و در چهاردیواری ولسی‌جرگه خمود و جمود قرار خواهد گرفت و به زودترین فرصت از خاطره‌ها محو و بهره‌ای از آن عاید مردم نخواهد شد و ثمر از آن کسی نخواهد چید. البته برعکس نتیجه را بار خواهد آورد که شلاق جبر، چپاول و خشونت عمال حکومت تیغه‌اش دو دم پیدا نموده و تازیانه تاخت و تاز و تعمیم یافتن رشوت، اختلاس، بلند رفتن آمال امتیاز، تبعیض نژادی، لسانی و مذهبی و قاچاق و احتکار، دمار از روزگار مردم خواهد برآورد و دامان جبر و ستم و شکنجه بیشتر گسترش یافته، افق تاریک بی‌چارگان را تاریک‌تر خواهد ساخت.

در این‌جا ایجاب می‌نماید که به نام یک فرزند صادق، سالم و بی‌طرف افغان از آقای داکتر عبدالظاهر پرسشی نمایم که تا چه اندازه احوال مردم افغانستان را تحلیل نموده، در ضمن از مناطقی که مردم آن خوراکش گیاه کوهی و علف صحرایی باشد که بدبختانه علف و گیاه هم در هذه السنه که تن زمین از بی‌آبی چون مردم مصاب محرقه می‌سوزد، خشکیده است، خبر دارند؟ برای محافظت بدن از سرما و گرما، عوض تکه از پوست حیوانات استفاده می‌نمایند، از عدم دوا و وسایل طبی در این عصر تسخیر اقمار و سیارات، جوان، مرد، زن، بچه و اطفال‌شان را زنده‌زنده به گور می‌روند؛

زراعت، فلاحت و اشجارشان به حکم طبیعت رشد و نمو می‌کند، مکتب‌شان از زمانی که پا به عرصه وجود گذاشته تا کنون از عدم معلم و وسایل و لابراتوار که جزء مهم و عمده شکایت‌شان است.

از آغاز شروع و ترتیب پلان‌های انکشافی کشور تا کنون هیچ یک از حکومات سلف شما در مناطق از نظر دور افتاده و پسمانده مرکزی، کوچک‌ترین التفاتی به عمل نیاورده و هر قدر هم از جانب نمایندگان تمام ولسوالی‌های مناطق متذکره در این مورد معروضات و یادآوری‌هایی صورت گرفت، فقط و فقط به وعده‌های بی‌اعتنای امروز و فردا موکول شده و بس. چنان‌چه شاعری می‌گوید:

گر به سخن کار میسر شدی
کار نظامی به فلک بر شدی

و اکنون یگانه عواملی که این‌گونه شک ما را به یقین مبدل ساخته بتواند، تنها و تنها عملی ساختن گفتارها است؛ چه به عبارت دیگر:

با سخن خود را نمی‌بایست باخت
خلق را از کارشان باید شناخت

آقای داکتر عبدالظاهر صدراعظم موظف!

همان‌طوری که گفته‌اند کار لاینحل در برابر ارادهٔ مردان فعال و عاقل در جهان وجود ندارد. بلی یقین کامل دارم که در برابر ازدیاد روزافزون نفوس و قلت زمین که مردم شاکی گردیده‌اند و خواهش زمین‌های لامالک کشور و گاهی از زمین‌های وادی هیرمند و بند زردآلو و... را نموده و به ایشان وعده داده شده و ایفا نگردیده است. این مشکل هم در مقابل عزم و تصامیم راستین و مردانه فرزندان فعال و بی‌آلایش و صالح وطن عزیز ما حل خواهد شد.

اگر از تراکم بیکاری آن مناطق عرض گردید، برای تسکین و تسلیت مردم به کار افتادن شاهراه بین‌المللی آسیایی فیمابین کابل و هرات بشارت‌هایی داده شد و به زودی شروع خواهد گردید و برای شفای درد بیکاری مردم بیچاره آن ولا، یگانه مداوای عاجل و قاطع شناخته شد.

ولی از بد قسمتی مردم این کار هم طوری فراموش و معدوم گردیده است که هیچ سر و صدایی از آن معلوم نیست، خدا کند آن هم به گلیم بیماری بدچانسی ما پیچیده نشده باشد. از جانب دیگر امید فراوان دیگری که اشتغال و سرگرمی بیکاران ما به کار افتادن و استخراج معدن آهن حاجیگک بود، آن هم بدبختانه به سرنوشت شاهراه بین‌المللی دچار شده و طوری خفه شده است که صدایش خاموش گردیده است. اکنون برای اجرای اصلاح این پریشانی و طغیان بیکاری، رهایی آن ولا چند

طریقی موجود است.

الف. این‌که به اساس وعده‌های مکرر اولیای امور برای مردم بی‌زمین و کم‌زمین در پروژه‌های انکشافی وادی هیرمند، بند سرده و نهرهای جدید ولایات شمالی طرز ناقل زمین داده شود.

ب. توجه فرموده تا به کار افتادن شاهراه بین‌المللی آسیایی که قرار انتشارات رادیو کابل مقاولات آن هم اکمال پذیرفته است، توجهی به عمل آید.

ج. حتی‌الامکان در تسریع روی کار آمدن استخراج معدن حاجیگک اقدامات صورت گیرد تا اگر خدا بخواهد بیکاری عمومی تا حدی مرفوع شود.

د. از این‌که زمستان مناطق مرکزی افغانستان شش ماه سال را در بر می‌گیرد، وزارت معادن و صنایع به نصب چندین دستگاه کوچک صنعتی از قبیل گلیم‌بافی، برک‌بافی و شالک‌بافی و... بتواند اندکی از بیکاری مردم بکاهد و هم به صادرات افغانستان ممکن کمک شود. هر منطقه جاغوری از نگاه معادن غنی بوده، اگر وزارت مربوطه اقدام نماید باعث ایجاد و ازدیاد سرمایه ملی اندکی از بیکاری می‌کاهد.

هـ. وزارت معارف مخصوصاً رئیس پلان آن وزارت به ارتقای سه و یا چهار مکتب در جاغوری فوق‌العاده بذل توجه نموده که از آن تشکر می‌نمایم؛ اما از نگاه کیفیت یعنی کمبود معلم و وسایل، فوق‌العاده ضعیف و فقیر می‌باشد. لیسه آن ولسوالی که فخر دانش آن‌جا را به خود گرفته، به کمبود نُه نفر معلم و لابراتوار مواجه است که این تأثیر مدهشی در زیربنای معنوی متعلمین وارد می‌نماید. گرچه چندین دفعه در این‌باره به نفر مربوط وزارت مراجعه نمودم، ولی بعد از وعده به فراموشی گراییده. اگر باز هم کمبودی‌ها دوام می‌نماید به روحیه معنوی متعلمین اثر خیلی ناگواری را بار خواهد آورد.

و. قراری که اطلاع حاصل است، در این روزها از توجه وزیر صاحب صحیه به اقدام یک شفاخانه عصری در آن منطقه اقدام به عمل آمده است. برعلاوه یک نفر معاون داکتر بدون دوا و وسایل هم موجود است که چندان مفید واقع نمی‌شود که از توجه وزیر مربوطه آن مشکل هم حل می‌شود، از ایشان جداً تشکر می‌نمایم.

ی. رفقای محترم ما همه مسبوق‌اند که اکثر مردم مناطق مرکزی افغانستان نظر به ضعف اقتصاد به غارهای تاریک و نمناک کوه، چون مردم قرون اولی پناه برده، چراغ شب‌شان مهتاب و ستارگان است؛ اطفال‌شان روز را در عقب حیوانات و شب را در کنج مغاره تاریک سپری می‌نمایند که من نمی‌دانم فردا جامعه از این اطفال که از همه‌گونه شوارع تمدن و عرفان بیگانه است، چه توقع خواهند کرد.

عوض گندم، جو، جواری و دیگر حبوبات از علف کوه و گیاه صحرا که آن هم نظر به قهر طبیعت خشکیده و از بین رفته است، رفع اعاشه می‌نمایند؛ به اشجار زراعت، فلاحت و حیوانات‌شان تحولی دیده نمی‌شود. به انواع امراض که مصاب می‌گردند، کدام علاجی وجود ندارد و دوایی نیست. به عرایضی که تقدیم می‌شود غور و توجه نمی‌گردد؛ این رنج تا به کی دوام خواهد نمود و آن مردم این ضایعات را تا چه وقت متحمل گردند. گرچه جاهای مناسب و کم‌مصرفی است از قبیل اعمار بند، چاه عمیق، احداث جاده، حفر جوی تا حتی ساختن میدان هوایی موجود که مصرف بسیار جزئی را لازم دارد. دراین‌باره، نیز عریضه درباره از طریق صدارت عظمی به وزارت‌های مربوط رسماً تقدیم شده، از اثر آن هیأتی مشتمل از وزارت خانه‌ها اعزام آن ولا و مناطق گردیده که بعد از مشاهدات نتایج را به مراجع مربوط تقدیم نموده است. ولی نتیجه که از آن تاریخ تا اکنون یک سال سپری می‌گردد، معلوم نیست که این هم قابل یادداشت است.

چند قسمت از بیانیه حاجی سلیمان یاری، وکیل حصهٔ اول بهسود در دورهٔ ۱۳ ولسی جرگه در مجلس رأی اعتماد به حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

شاغلی رئیس: شاغلی حاجی سلیمان یاری وکیل حصهٔ اول بهسود

شاغلی حاجی سلیمان یاری وکیل حصهٔ اول بهسود:

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خدای دادگر توانا؛ به نام خداوندی که خفاش صفتان ماتریالیزم از درک حقیقت وجوب آن عاجز، به نام مشیت کلی که پرتو انوار وجودش علی‌رغم مکتب مادیت، همهٔ جهان طبیعت را فرا گرفته است، آغاز می‌کنم. آری به نام بزرگش آغاز می‌کنم و به نام مقدسش ختم می‌نمایم.

جناب رئیس، نمایندگان محترم ملت، شاغلی صدراعظم موظف و اعضای کابینه! حاجی سلیمان یاری وکیل حصهٔ اول بهسود با حفظ موقف دینی و درک مسئولیت حیات ملی بدون اتکا به روش خاص، عرایض مختصر وابسته به رنج‌های دیرینه خلق ستم‌کش افغانستان می‌باشد، تقدیم می‌نماید. بنا به فرموده دادمرد جهان بشریت، پیشوای رزمنده اسلام: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیه» افراد کشور در برابر هم، مسئولیت بزرگ دارند. طبق این دستور مقدس و ملکوتی اشخاصی که به عنوان نمایندگان ملت موقف گرفته‌اند، مسئولیت بزرگی را در برابر شکم‌های گرسنه خلق ستم زده افغانستان دارند. از آن رو، جا دارد که وکلای محترم از خود سؤال کنند که آیا توانستند پنجه‌های خونین ظلم را از اعماق جگرهای توده مظلوم بیرون کشند؟ در خلال این مدت که بر کرسی شورا تکیه زدند، کم‌ترین تغییری در قسمت‌های حساس و تلخ زندگی مردم به وجود آورده‌اند؟ سطح زندگی اقتصادی و تجارتی، زراعت و کشاورزی، آبیاری و مالداری، بالاخره معارف و فرهنگ توده محروم، تحول و تکامل کرد؟ آیا معارف متوازن و اقتصاد متوازن در کشور باستانی ما مصداق واقعی دارند؟ اختلاس و رشوه‌گیری، تبعیض نژادی و مذهبی از بین رفته و یا تقلیل یافته است؟

---

۱. جریدهٔ ولسی جرگه، شماره ۲۳، ۱۳۵۰.

می‌دانیم که در قسمت زراعت و آبیاری تولید گندم و مواد ارتزاقی نه تنها طوری که مطلوب است در هیچ یک از صفحات کشور پیشرفتی به نظر نمی‌رسد، بلکه به پیمانه‌های سنوات گذشته نیز تولید نمی‌شود. در قسمت نواحی شرقی و غربی مملکت با آن‌همه مصارف انکشافی که در خلال چندین سال صورت گرفته، شاید از نگاه تناسب در حساس‌ترین نقاط کشور به آن پیمانه مصرف نشده باشد، ولی با آن هم نیازمندی‌های مردم آن سامان را نمی‌تواند تأمین کند. در قسمت شمالی و سمت هزاره‌جات که یکی از پرنفوس‌ترین نواحی مملکت بوده، از لحاظ زراعت و مالداری و صنایع‌دستی که رول مهم حیاتی دارد و در طول حیات افغانستان عزیز از راه تولید گندم، روغن، گوسفند، گلیم، برک و... خدمت بزرگی را به فرزندان وطن و اهالی پایتخت از روی علاقه سرشار به اعتلای کشور انجام داده و می‌دهند. ولی امروز به اثر عدم توجه، تشویق و تقویت نکردن طبقات حاکمه و از نظر انداختن این توده محروم، اوضاع زراعت و مالداری هزاره‌جات با آن استعداد ارضی و طبیعی رو به وخامت گذاشته است. چنان‌چه یک قسمت آرد و گندم مورد نیاز خویش را از کابل نقل می‌دهند. پس این پرسش پیش می‌آید که آیا حکومت وقت از این وضع رقت‌بار آگاه نشده است؟ اگر آگاه شد آیا در رفع این نقیصه ترتیب جدی اتخاذ نموده است؟ مبارزه با فقر و گرسنگی را که طبقات حاکمه عموماً در خط‌مشی حکومت‌شان وعده داده بودند، همین است؟

توازن نیازمندی‌های زندگی مردم را مدنظر بگیرید و به احتیاجات واقعی مردم پاسخ مثبت بگویید. صفحات هزاره‌جات که یکی از قسمت‌های عمده خاک کشور را تشکیل می‌دهد، دلیل قاطع بر عدم توازن و تعادل در بین ملت است؛ زیرا مرم هزاره‌جات به اراضی ناچیز و تعداد نفوس از لحاظ کمیت و کیفیت و از لحاظ خدمت به ناموس وطن، از داشتن جاده‌های خام و عادم محروم‌اند. جاده‌های عمومی هزاره‌جات شباهت تام به پیاده روهای قله‌های جبال دارد؛ صدها نفر قربانی تصادم و چپ شدن عراده‌جات می‌شوند، ولی بعضی نقاط دیگر که از نگاه کمیت و کیفیت برابر به یک‌سوم خاک پهناور هزاره‌جات نیستند، حتماً جاده‌ها ترمیم و حتی اسفالت دیده می‌شود. طبقات حاکمه نام این عمل را چه می‌گذارند؟ آیا مفهوم حکومت دموکراسی همین است؟ پس معنی حکومات اوتوکراسی و تیموکراسی چیست؟ آیا این روش تبعیض عملی نیست؟ این بدبختی‌ها به آقای اعتمادی هم گوشزد شد، ولی ایشان مانند حکومات سابقه ترتیب اثر ندادند؛ تنها با یک سفر مختصر و نویدهای ملون، مردم ساده لوح آن سامان را تسلی داد. به جاده‌ها و شبکه‌های آبیاری و اصلاحات ارضی و تشویق صنایع دستی مالداری و... کوچک‌ترین اقدامی دیده نشد. چنان‌چه وزیر صاحبان معارف، فوایدعامه، پلان، صحیه و زراعت به معیت صدراعظم سلف حاضر بوده و به هر کدام ایشان در هر

قسمت تذکر و هدایت لازمه دادند تا در مورد زراعت، صنعت، معارف، صحیه صفحات مرکزی و در منطقه اول بهسود اقدام جدی نمایند و تا هنوز کدام نتیجه مثبت به دست نیامده است. نه تنها منطقهٔ هزاره‌جات، بلکه در تمام نقاط افغانستان این وضع فلاکت‌بار حکم فرماست که به ادامه این وضع نمی‌توان برای ملت و حکومت مآل‌نیک و آبرومندی اندیشید...

... از مکتب بدون معلم و هم از مکتبی که متعلمینش از فقر و گرسنگی و نداشتن وسایل تعلیمی و تربیت و فقدان لوازم زندگی، یکی پس از دیگری شغل مقدس تعلیم را ترک گفته به وظایف سنگین جسمی بپردازند، کدام کاری ساخته نیست. یک بار دیگر توجه وزارت معارف را در این مورد مخصوصاً مناطق هزاره‌جات که اهالی آن نواحی فوق‌العاده پریشان و وسایل تعلیمی به کلی ندارند، خواهانم تا آرزوی آن عده توده ستمکش را بر آورده سازند تا بیشتر از این از علم و معارف بی‌بهره نمانند.

شاغلی داکتر عبدالظاهر صدراعظم موظف!

بار دیگر از معارف گذشته سری به بازار و امنیت بازارها و جاده‌ها و آرامش جاده‌ها بزنیم، چه خواهیم دید؟ شاید گفته شود عدالت و مساوات، کار و کارگری، برادری و برابری؛ آری می‌بینیم طبقه محکوم دست فروشان، کراچی رانان و طوافان به اساس عدالت و برابری زیر شلاق استبداد پولیس از یک گوشه به گوشهٔ دیگر فرار می‌کنند و مطاع ناچیزشان را که اغلباً از شور نخود تجاوز نمی‌کند، نمی‌توانند با خاطر جمعی به فروش رسانده مصارف شبانه‌روزی اهل و عیالش را که اکثراً از ۶ و ۷ نفر تجاوز می‌کند، تأمین نمایند. می‌گویند وطن حکم مادر را دارد نسبت به فرزند. این سخن راست است، ولی نسبت به توده رنجبر و خلق ستم‌کش افغانستان قضیه معکوس شده؛ نمی‌گذارند پرورش یافتگان آغوش مادر وطن، آزادانه زندگی کنند و با عرق ریزی‌های خویش امرار حیات نمایند. ناگفته نماند که سه موضوع دیگر را نیز لازم می‌دانم که در اخیر سخنانم یادآور شوم.

قسمت‌هایی از بیانیه غلام‌حسین یوسفی، وکیل شهرستان در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه در جلسه رأی اعتماد بر حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

به هر صورت، در صورت اخذ رأی اعتماد از ولسی‌جرگه نکات آتی را به حکومت‌تان خاطرنشان می‌سازم:

۱. جلالت‌مآب صدراعظم موظف! عدم شفاخانه و داکتر بلایی است که یکی از علل نابودی هزارها نفر مظلوم و بی نوای ولسوالی شهرستان را تشکیل می‌دهد. کوچک‌ترین امراض باعث تلفات سنگین جانی مردم این ناحیه شده و همه‌ساله عده زیادی از مردم از عدم وسایل صحی، پلان‌گذاری‌های نامتوازن حکومت متضرر می‌گردد. مردم ما داکتر و دوا را تا کنون در محیط خود ندیده‌اند؛ مریضان ما که از اطراف به مرکز می‌رسند، به هزاران گونه مشکلات مواجه بوده و داکتر صاحبان منور اجتماع که از خون این مردم مظلوم و بی‌چاره تربیه و اکنون به آسودگی زندگی می‌کنند، تعقیب عدلی طبی هم وجود ندارد و تا زمانی که یک مقدار پول گزاف را از آن بی‌چاره‌ها به نام فیس نگیرند، شامل بستر نمی‌نمایند و اگر شامل بستر نیز شوند به زحمت زیادتری مواجه می‌گردند. چنان‌چه نظیر عرض من از طرف وکیل صاحب مالستان به سمع شما رسیده امید است وزارت محترم صحیه برای بستر نمودن مریضان مردم بی‌چاره اطراف، تسهیلات مقتضی و لازمی را اتخاذ نمایند.

در این اواخر جلالت‌مآب وزیر صحیه دو باب شفاخانه را در پنجاب و یکاولنگ داده‌اند و هکذا در شهرستان مراکز صحی وجود ندارد و وعده داده‌اند که به زودی تدارکی صورت می‌گیرد. در این صورت مساعی جناب‌شان قابل‌قدر و سنجش بوده، امید که به وعده خود وفا نمایند و چنان‌چه که همین توقعات از شخصیت بارز محترم و بی‌آلایش وزیر صاحب موصوف بی‌جا نخواهد بود.

۲. راجع به خطوط مواصلاتی مردم زحمتکش و نجیب شهرستان با قدرت دست و پنجه کارگر

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۶، ۱۳۵۰.

خود، با تمام زحمت و مشقت در منطقه خود به صورت خامه عالی‌ترین سرک را اعمار نمودند. هر گاه به پول دولت ساخته می‌شد به قرار گفته جلالت‌مآب صدراعظم سابق آقای اعتمادی ده‌ها میلیون مصرف می‌شد. ما از زحمت کشی ولسوال سابق شهرستان خواجه عبدالغفار که در ولسوالی مالستان نیز زحمتکشی با مردم راجع به جاده نموده، قابل تقدیر می‌دانیم. ولی با تأسف این‌جاده‌ها عاطل و بیکار مانده، به نسبت این‌که ابتدا امتداد این‌جاده در منطقه ولسوالی‌های پنجاب و ورس تعلق دارد، در ولسوالی‌های مذکور این‌جاده را قطعاً نه اهالی و نه حکومت مورد توجه قرار می‌دهند و خرابی راه از نگاه ترانسپورت همیشه سبب تکلیف مردم گردیده و اکثر اوقات مسدود می‌باشد. جلالت‌مآب صدراعظم آقای اعتمادی در وقت سفر خویش به نقاط مرکزی کشور، مشکلات ولسوالی شهرستان را به چشم سر مطالعه و نظر به اهمیت این‌جاده وعده گشایش داده بود؛ توجه حکومت شما را در این باره معطوف می‌دارم.

ولسوالی شهرستان نسبت برفباری‌های زمستان شش ماه محصور می‌باشد. آرزومندم که به اساس اعلانی که در سال ۱۳۴۹ از طریق امواج رادیو و جراید شنیده و مطالعه شد، با سروی هرچه زودتر، میدان هوایی برای فرود آمدن طیارات باختر الوتنه اقدام فرمایند.

۳. انکشاف محل، بودجه هنگفتی که تقریباً مساوی بودجه عادی وزارت فواید عامه است، یعنی ۱۱۰ میلیون افغانی، ۹ میلیون افغانی کم‌تر از بودجه فواید عامه است، به نقاط دوردست افغانستان مصدر کاری شده نتوانسته، لذا الغای آن را که وظایف و بودجه آن مربوط به وزارت‌های فواید عامه، زراعت و صحیه گردد.

در قسمت زراعت فعالیت ریاست ترویج، تکثر، خیلی مفید است و هم از توجه شاغلی وزیر زراعت در این اواخر که به وجود آوردن مدیریت زراعت که پنجاب را برای ولسوالی‌های مرکزی از قبیل دایکندی، ورس و شهرستان تجویز نموده، قابل تمجید است و هم آرزوی من از جلالت‌مآب وزیر زراعت در مورد توسعه و فعال نمودن آن مدیریت به شکل بهتری می‌باشد تا بتواند برای بهبود وضع زراعتی مناطق فوق‌الذکر مصدر خدمتی شده بتواند.

۴. در مورد معارف افغانستان که از طرف شاغلی داکتر عبدالقیوم وزیر معارف از نقطه نظر کمیت مکاتب در تمام نقاط کشور انکشاف یافته؛ اما راجع به تهیه وسایل تعلیمی، جای رهایش و... در تمام نقاط کشور، مخصوصاً در شهرستان توجه جدی حکومت شما را ضروری می‌دانم.

۵. در مورد سانسور قبل از نشر جراید ملی و نشر بعضی کتب دینی، ممانعت آن نظریات آقای مقصودی وکیل صاحب ناور را تأیید و علاوه می‌دارم که شاغلی وزیر مطبوعات در این باره توجه

نمایند و هم توقع معقول مردم صفحات شمال کشور را راجع به لسان ترکی که تدریس مکاتب و نشرات رادیو کابل عملی شود، تأیید می‌دارم.

۶. راجع به مشکلات اداری از وقتی که ولسوالی شهرستان مربوط ولایت ارزگان شده است، تا کنون به صدها قطعه عریضه اهالی و وکلای منطقه به حضور ذات شاهانه و مقامات رفیعه از وضع دوری و بندش راه به حکومات وقت تقدیم نمود که این مشکلات مبرم مردم در حین سفر صدراعظم و وزرا نیز نزدشان واضح شده، از شهرستان به ولایت ارزگان رفت و آمد طولانی و مشکل است. باید از شش ولایت دیگر عبور نموده به ولایت ارزگان بروند. چنان‌چه هر وقت والی ارزگان به شهرستان می‌رود، از راه قندهار، کابل، میدان و عبور از ولسوالی ولایت بامیان به ولسوالی شهرستان می‌رسند. بعضی از وکلا نظریه اکبری وکیل صاحب دایکندی را تحریف نموده، بدون این‌که مشکلات این دو ولسوالی را در نظر داشته باشند، گفتند که ولسوالی‌های شهرستان و دایکندی به ارزگان مربوط باشد. به خاطر مخلوط بودن پشتون‌ها و هزاره، این تحلیل و تحریف نهایت غیر عالمانه و سطحی است. چون تمام مردم افغانستان در همه شئون حیاتی به صورت یک ملت واحد تحقق یافته است. لهذا این موضوع را از حکومت شما راجع به منظوری یک ولایت در نقاط مرکزی کشور جداً تقاضا دارم، هیچ‌گاه چنین اتهامی مورد قبول شده نمی‌تواند. هر گاه این دو ولسوالی از ولایت ارزگان جدا شود، باز هم بیشتر از نفوس این دو ولسوالی مردم هزاره به ولایت ارزگان باقی می‌مانند. در صورتی که دو ولسوالی ما به ولایت دیگری مربوط شود، معنی جدایی پشتون و هزاره را ندارد؛ همه افغانیم. نظریه ایشان را محترمانه تردید می‌نمایم که طرفدار چنین نظریه‌هایی سطحی نشده و میل خاطر مبارک را به این شکل ابراز نفرمایند؛ زیرا که ما از تباهی و سرگردانی مردم ولسوالی‌های خود صحبت کردیم که این بدبختی ما یک‌سره سودی نداشته و شما را متوجه یک امر نهایت مشکل و شاق مردم خود نمودیم که از بسیاری روشنی موضوع، از آوردن دلایل بی‌نیاز است، لذا خودداری به عمل آمد.

۷. راجع به مالیه مازاد ولسوالی شهرستان نهایت دچار تکلیف بوده و از مردم خلاف قانون سروی اراضی، مازاد اخذ می‌گردد. خواهشمندم که الی سروی کامل اراضی، مالیه مازاد از مردم گرفته نشود. در این باره متوجه حکومت شما را معطوف می‌دارم تا هر چه زودتر در صورت موفقیت خود به رفع این مشکل اقدام نمایید.

۸. بعضی رفقای محترم راجع به قوه قضائیه و اجراآت آن دستگاه اظهار رضایت کردند؛ قابل تقدیر و تأیید من است، مخصوصاً از جناب رئیس صاحب تمیز که شخص بی‌آلایش و پاک‌نفس است. اما توجه قوه قضائیه را درباره قضیه محمدغوث خان سابق قاضی محکمه ابتدائیه شهرستان

که شخص رشوت خور و فاسد است، مثل دیگر خائن و ناپاک به کیفر اعمالش برساند، معطوف می‌دارم.

۹. حکومت گذشته علیه قاچاق جهاد ملی را اعلان فرمودند و جناب شما نیز در آن باره اشاره کرده‌اید. واقعاً قاچاق یک مسئلهٔ نهایت خطیر بر ذمه حکومت‌هاست که جلوگیری از قاچاقبران را در رأس برنامه کار خود قرار دهند. تمام مؤسسات صنعتی ما را هر روز به ورشکستگی و نابودی می‌کشاند، ولی مجادله با قاچاق کار آسانی نیست؛ از تاریخی که شاغلی عبدالحکیم کتوازی به حیث فرمانده عمومی ژاندارم و پولیس مقرر شده، قاچاق و... امورات تا اندازه‌ای تقلیل و جلوگیری به عمل آمده که اجراآت‌شان قابل تقدیر است.

گرچه من رئیس گمرک کابل را نمی‌شناسم، ولی مردمی که در آن‌جا به طور غریب‌کاری کار می‌کنند، همیشه روش نیک‌شان را ستایش می‌کنند.

چند نکته از بیانیه سید محمدحسن نجفی، وکیل یکاولنگ در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه در جلسه رأی اعتماد به حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

... طبق تعامل من هم از مشکلات منطقه خود یادآور می‌شوم. در همه پلان و پلان‌گذاری در هر سه پلان اقتصادی که انجام شده، حتی یک پروژه کوچک در هزاره‌جات به وجود نیامده؛ منطقهٔ ممنوعه بوده است. بعضی رفقا پلان سوم را مخصوصاً پروژه‌ای را به نام سنگچل، غیر اقتصادی خواندند. ولی من معلومات ندارم که پروژه مذکور اقتصادی است و یا نه. فکر می‌کنم که طرح هم‌چو پلان و پروژه‌ها مسئولیت داشته نزد خدا و شورا که همه ساله بودجه آن را قبول می‌کند، خالی از مسئولیت نیست. عندالله خدا کند که در پلان چهارم سهو و خطاهای صورت گرفته جبران نماید.

اگر از توان تعلیم و تربیه از حیث کمیت و کیفیت ربعی به ما حصه داده شود، احتیاجات ما از یک لیلیه و دو لابراتوار برای لیسه و شفاخانه مرتفع خواهد شد.

۲. ضرورت بند آب گردان سر ترنگ و بیکل و بند کنک که سبب حیات یک دسته زیاد از مردم بی‌چاره می‌شود، علاوتاً احیای هزاران جریب زمین بایر تحت آبیاری خواهد آمد.

۳. آبگیره گزک سال‌هایی که آب زیاد است، خسارات جبران‌ناپذیری به زراعت مردم می‌رساند.

۴. احداث جوی در خشک دره که سبب حیات یک دسته مردم بی‌چاره و زمین بایر زیادی خواهد بود.

۵. منطقه ما واقع خط سیر چخچران است، احداث میدان طیاره کوچک دی سی آ، نیز شده، عطف توجه شما را خواهانیم.

۶. از جاده، پل و پلچک گر چه ضروریات مبرم داریم، مقامات محترم دل ما را به خط سیر جاده بین‌المللی شاد و به حوایج ما نپرداخته‌اند.

۷. به دو عراده بلدوزر برف‌پاک که در زمستان‌ها بین مرکز و ولسوالی نسبت برف‌باری زیاد راه

---

۱. جریده ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، ۱۳۵۰.

مسدود است و مشکلات رفت و آمد فوق‌العاده از هر ناحیه خصوصاً از حمل و نقل مواد ارتزاقی احتیاج مبرم است.

از وزارت صحیه خواهانم هر چه زودتر به افتتاح شفاخانه‌ای که به نام جزامیان وضع شده، اقدام کنند.

در اخیر منطقه ما با داشتن مناطق تاریخی مثل بندامیر، موقعیت خوبی را برای یک شبکه برق آبی نیز دارد. و من الله التوفیق.

از خدا می‌خواهم که از دو نعمت بزرگ که صحت و امنیت است، مملکت را برخوردار داشته باشد.

خلاصه‌ای از بیانیهٔ محمدسرور شاهی، وکیل ورس در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه در جلسه رأی اعتماد بر حکومت داکتر عبدالظاهر[1]

شاغلی رئیس: شاغلی محمدسرور شاهی وکیل صاحب ورس ولایت بامیان

شاغلی محمدسرور شاهی وکیل ورس:

بسم الله الرحمن الرحیم

به اجازه رئیس و اعضای محترم مجلس، این‌جانب محمدسرور شاهی وکیل ورس نظریات خود را در اطراف خط‌مشی حکومت شاغلی صدراعظم موظف و اعضای محترم کابینه‌شان ابراز می‌دارم.

همان‌طوری که مشاهده می‌فرمایید بحران اقتصادی عجیبی این مملکت را تهدید می‌نماید که شاید در تاریخ مملکت ما بی‌سابقه باشد. تا جایی که من آن را تحلیل نموده‌ام، این بحران زادهٔ علل و عواملی است که تا آن علل و عوامل از بین برده نشود، ممکن نیست که معلول آن از بین برود. سیاست حکومات سابق از سال‌هاست که روی‌هم‌رفته نقش رکود تولیدی را در مملکت بازی نموده مانع ترقی و پیشرفت گردیده است. هر گاه اصلاحات در زمینه به وجود نیاید، ممکن نیست که کشتی شکسته اقتصادی مملکت به جایی برسد. با پشتیبانی حکومت‌های سابق از سیستم تولیدی مذکور ملت ما را بدین مشکلات که می‌بینید کشانده است. باید در این زمینه اقدام اساسی صورت گیرد و هم خط‌مشی شما که ملاحظه شد جلوگیری از قاچاق و رشوه‌ستانی و خودسری و بی‌عدالتی و... را گنجانیده‌اند، خدا کند که سیاهی روی کاغذ نشده جامهٔ عمل بپوشد.

شاغلی صدراعظم موظف!

اینک گفتار خود را تحت چند شماره ابراز می‌دارم:

۱. تجارت، مبنی بر مواد خام فروختن و مواد پخته خریدن است که هر روز ما را به سوی گودال فقر می‌کشاند. تا زمانی که در مملکت فابریکه‌هایی به وجود نیاید که مواد خام ما را به شکل پخته

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، ۱۳۵۰.

تبدیل نماید، ممکن نیست که جلو این همه نارسایی که ناشی از عدم توازن در واردات و صادرات است، گرفته شود و یا ادعا کرد برای مردم بیکار مملکت کار پیدا گردد.

۲. قاچاقبری علت دیگری است که به این بدبختی کمک نموده که مواد حیاتی ما را از قبیل روغن و گوسفند و میوه و... به خارج برده در عوض پوقانه و بازیچه اطفال و یا اجناسی را وارد می‌نمایند که تأثیر منفی مستقیم بالای رشد صنایع داشته و آن را در نطفه خفه می‌کند. حکومت‌های وقت نه تنها از این بلای مملکت تباه کن جلوگیری نکرده‌اند، بلکه از قاچاقبران حمایت و پشتیبانی نیز نموده‌اند. چنان‌چه قرارداد مواد نفتی که در سال ۴۸ بین کمپنی پاکستان و افغانی انعقاد شد. همان بود که یک گیلن پترول از ۱۱۳ پیسه پاکستانی به ۶۷ پیسه تنزیل داده شد و باز چرا واپس به ۱۱۳ پیسه قرار داده شد که سالانه تخمیناً ۱۶۵۰۰۰۰۰ افغانی خسارت که در مدت ۵ سال ۸۲۵۰۰۰۰۰ افغانی خساره بر پیکر مالی ملت به واسطه منفعت و استفاده‌جویی شخصی وارد آورده و هم‌چنان اختلاس ۵۰۰۰۰ لیتر پترول امساله مواد نفتی قابل بازخواست جدی دیده می‌شود.

۳. در ساحه معارف باید گفت که این مسئله خیلی بغرنج گردیده است. علاوه بر این که معارف طبق قانون اساسی توازن را در مملکت احتوا نکرده، از لحاظ کیفیت طوریست که به قناعت هیچ فرد از افراد این کشور پرداخته نمی‌تواند. به خصوص اطراف و نقاط تاریک کشور از قبیل بدخشان و نورستان و هزاره‌جات و پکتیا و... که بیشتر احتیاج به علم و باسواد شدن را دارند. چنان‌چه اگر وضع معارف به همین شکل پیش می‌رود، نه تنها افراد مملکت باسواد نگردیده، بلکه به بی‌سوادی و جهل آن عده از مردم بیشتر می‌افزاید. حالا قضاوت با شما که چگونه این معارف را متوازن می‌پندارید. قضیهٔ توزیع لیسه‌ها در سال گذشته، گفتار مرا تأیید می‌کند و هم کسانی که از معارف فارغ می‌شوند، کار برای‌شان موجود نیست و اگر احیاناً کاری هم پیدا شود، کار تولیدی نیست بلکه کاریست مصرفی. در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

شاغلی صدراعظم موظف!

اگر رأی اعتماد حاصل نمودید، حکومت شما به توجه لازم و مؤثر هرچه زودتر به خواسته‌های معقول طلاب مکاتب مسلکی و تکنیک ثانوی و... که تحصیلات عالی می‌خواهد، ترتیب اثر داده در تظاهرات پی‌هم‌شان که سبب پریشانی اولیای اطفال و پسمانی تعلیمات خودشان گردیده است، هرچه زودتر خاتمه دهید.

۴. موضوع دیگری که امروز جامعه ما را به سوی فلاکت کشانیده، همانا خودسری‌های مأمورین رشوه‌خوار است که کاردهای‌شان از گوشت گذشته به استخوان رسیده که از آه مظلومان نمی‌هراسند

و نگاه مظلومانه آنان را نادیده می‌گیرند. این کار مشکل رسمی و سابقه را به خود گرفته است. انواع دسیسه‌ها را ساخته، به خوردن خون بی‌چارگان مشغول‌اند.

۵. در حصه وزارت مطبوعات من گفتار وکیل صاحبان را تأیید می‌کنم که در سانسور کتب‌های مذهبی خاتمه داده قلوب میلیون‌ها برادران اسلامی خود را جریحه‌دار نساخته، کتب مذهبی که از قرآن عظیم‌الشان و احادیث نبوی سرچشمه می‌گیرد، هیچ‌گونه سانسور و مداخله را ایجاب نمی‌نماید. چه می‌شود که حکومت شما در این باره بنا به تحکیم پایه وحدت، یکی از همچو اقدامات خلاف شئونات اسلامی منصرف و باید به جای آن از توريد کتبی که مخالف وحدت ملی و مذاهب و بالاتر از آن که به دین اسلام مغایر است، جلوگیری نمایند و هم دربارۀ نشر زبان ترکی و ازبکی از رادیو افغانستان نظریات وکلای محترم را تأیید می‌کنم.

۶. به زراعت مملکت عزیز طوری که شاید و باید رسیدگی نشده است. خصوصاً هزاره‌جات که هیچ یک رهنمونی و کمک از طرف وزارت زراعت به عمل نیامده این قسم رویه مقابل یک طبقه مردم ناامیدی را بار آورده، نمونه‌ای از تبعیض می‌باشد.

۷. در حصۀ معدنیات اگر از طرف وزارت معادن بررسی شود، کوه‌های هزاره‌جات خالی از معدنیات نیست. چنان‌چه در سلطان‌رباط ورس، معدن گوگرد موجود می‌باشد و در اثر بررسی صحیح از معدنیات دیگر از قبیل سرب و مس و آهن و دیگر معدنیات پیدا خواهد شد. در این باره توجه وزارت معادن و صنایع را معطوف می‌سازم.

۸. راجع به مردم کوچی، من نظریات وکیل صاحبان کوچی را تأیید می‌کنم که حکومت شما هرچه زودتر در این باره تصمیم جدی اتخاذ نموده که از این سرگردانی و خانه‌بدوشی و غربت، ایشان رهایی یابند.

شاغلی صدراعظم موظف!

چند موضوع دیگری را، که دردهای محلی ما است، مربوط ولسوالی ورس است و من از ایشان نمایندگی می‌کنم، قرار ذیل به سمع شما می‌رسانم.

۱. همان‌طوری که مشاهده می‌فرمایید به اثر خشک‌سالی زراعت آن مردم به کلی از بین رفته که مردم آن ولسوالی برای سال ۵۱-۱۳۵۰ گندم و آزوقه ندارند و حتی تخم بذری هم ندارند. اگر حکومت شما پریشانی مردم ما را مدنظر نگیرد، آن مردم به کلی از بین می‌روند. یقین کامل است که مهاجرت‌شان به سوی شهرها سیل‌آسا خواهد بود که آن هم مشکل دیگری برای شهرها و برای خودشان بار خواهد آورد و به همه معلوم است که هزاره‌جات سرد می‌باشد که در برج عقرب

راه‌هایش مسدود می‌گردد و اگر از قبیل گندم خوراکه و تخم بذری کمک می‌شود، هرچه زودتر رسیدگی شود بهتر خواهد بود. به تأیید گفتار وکیل صاحب درواز آقای کوفی این را هم باید گفت که گندم که از طرف ریاست تهیه غله به ولایت و ولسوالی‌ها فرستاده شده طور عادلانه نبوده است؛ چون‌که ولسوالی ورس تخمین ۵۰۰۰۰ نفوس دارد و ریاست مذکور ۵۰۰۰ گندم ارسال نموده که فی نفر کم‌تر از دو پاو می‌رسد. قضاوت این هم با شما.

۲. مکاتب که نیازمندی آن ولسوالی را رفع کرده بتواند نیست و اگر مکتب موجود باشد، محض به نام بوده منتها از ابتدائیه و متوسطه که آن‌هم بدون پرسونل و حتی جاده که از وسایل ارتباطی است، به مکتب‌ها تمدید نیافته است.

۳. جاده عمومی بین پنجاب و ولسوالی ورس و لسوالی شهرستان به کلی خراب است که اهالی آن قدرت درست کردن آن را ندراند. از این‌که همه سنگ است، باید از طرف وزارت فواید عامه در تمدید و ترمیم آن اقدام جدی شود، بهتر خواهد بود.

۴. شفاخانه را از برکت حکومت‌های سلف تبعیضی تا اکنون به کلی نمی‌شناسند و صدها امراض که صدها نوع تلفات از عدم دوا و داکتر در پی دارند، استقبال کرده می‌شوند. در سال گذشته یک شفاخانه کوچک از ولسوالی یکاولنگ به ولسوالی ورس انتقال داده بودند. در هذالسنه مقام ذیصلاح آن را به ما روادار نشده به یکی از ولایات ننگرهار بخشید که می‌توان آن را نشانه تبعیض بزرگ دانست و مقام توجه وزارت معادن و صنایع را ذیصلاح شمرد.

این بود نظریات این‌جانب که به سمع حکومت شما رسانیده شد.

با احترام

اظهار نظر رمضان‌علی شریفی، وکیل جاغوری در دورهٔ ۱۲ ولسی‌جرگه[1]

شاغلی رمضان‌علی شریفی وکیل جاغوری:

شاغلی رئیس و اعضای محترم مجلس! شریفی به عرض می‌رساند. آرزو می‌کنم نمایندگان محترم افغانستان در این خانه ملت، عرایض ما را استماع فرمایند. طوری که از تعاطی افکار شاغلی ببرک و شاغلی واصفی چند بار به مردم هزاره اشاراتی استماع شد، من هم یک فرزند محروم و بی‌چاره آن قوم که دارای قیافه‌های گردآلود و چهره‌های خاک‌آلود است، اکنون نورهای قلب حزین خود را ابراز می‌نمایم. شنوندگان بسیار گرامی و ارجمند دربارهٔ انتخابات حرف‌هایی گفته می‌شود، مخصوصاً دربارهٔ ماده دوم قانون انتخابات سخنان جلوه می‌زند. نام از شهرهای پر جمعیت برده می‌شود و از ولسوالی‌های پر جمعیت نام برده نمی‌شود. تشکیلات که بر سیاست متکی بوده و ولسوالی‌ها تفاوتی از زمین تا آسمان دارد و جمعیت‌های مربوط ولسوالی‌ها فرقی فاحش دارد. چرا از جمعیت کم و زیادشان سخن رانده نمی‌شود، تنها از شهرهای پر جمعیت سخنانی به میان می‌آید. ما عاجزانه در مقابل آنانی که از مناطق محلی و منطقه‌ای حرف می‌زنند، مبارزه خواهیم کرد؛ خواه به جایی برسیم و یا به جایی نرسیم. شهر کابل که دارای پنج نفر وکیل روشنفکر در پارلمان است و بعضی مراکز ولایت‌های دیگر دارای یک نفر وکیل می‌باشد، چرا چنین شده؟ شاید بگویند به روی این فلسفه استوار است که کابل جمعیت کثیر دارد و مشهور به پرنفوسی و کثرت جمعیت است. کثرت جمعیت کابل را که تشکیل می‌کند آیا مردم کابل الاصل است یا مردم اطرافی در خیابان‌ها و در کوچه‌های سرگردان و بی‌چاره وار، جمعیت کابل را ازدیاد می‌بخشد. در حالی که مردم اطراف خصوصاً مردم مظلوم و مردم محروم و مردم مأیوس هزاره در خیابان‌ها و کوچه‌ها و معبرها به رنجبری و زحمتکشی اشتغال دارند و جمعیت کابل را ازدیاد می‌بخشند. چرا از کثرت جمعیتش استفاده شود و نام این شهر پرجمعیت است و پنج وکیل داشته باشد، ولی در وقت رأی دادن چرا چنین

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱۳، ۱۳۴۶.

گفته شود که این خارج از حوزه انتخابی کابل است. زیرا تذکره‌شان از کدام ولسوالی دیگر است و از کابل نیست. بسیار حیرت‌انگیز و عجب‌آور است، در زمانی که جمع کابل را این مردم بی‌چاره تشکیل می‌دهند و به این نام سهمیه زیادتر گرفته شود، در وقت رأی دادن به نام این‌که این‌ها خارج از این حوزه احصائیه و نفوس‌شان ثبت می‌باشد، حق رأی دادن نداشته باشند. هکذا در ولسوالی‌های متشکله یک ولسوالی مردم هزاره یا بعضی اقوام دیگر که دارای ۹۰۰۰۰ نفوس است، آن یک وکیل حق دارد و یک ولسوالی که دارای ۶۰۰۰ نفوس است، آن هم یک وکیل حق دارد. ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا.

حال این‌که نظام دموکراسی بر اساس اکثریت نفوس استوار است و این کاخ با عظمت دموکراسی که بر اکثریت نفوس استوار است، چرا رعایت نمی‌شود و تنها از کابل، اگر ما حرف بزنیم و شهر زیبای قندهار حرف برانیم و یا از شهر هرات سخنانی بگوییم، چرا از ولسوالی‌ها و مردم بی‌چاره‌وار آن‌ها سال‌هاست که در تحت یوغ استبداد و دیکتاتوری، مأیوسانه زندگی می‌کنند و حرف‌شان به جایی نمی‌رسد؛ حق برای آنان کسی قایل نمی‌شود.

هر کسی محبوب خود بیند به خواب
برزگر باران و...

مقصود این است که این حرف‌هایی که در این جلسهٔ ما روی کار آمده، تنها غم خوردن شهر کابل و قندهار و هرات است. مردم رنجبر و بی‌چاره وار که در اطراف ولسوالی‌ها زندگی می‌کنند، غم آن‌ها را کسی نمی‌خورد. پس عقیدهٔ ما در این موضوع این است که به شکل مبارزه مسالمت‌آمیز که شاغلی ببرک گفتند نیز حرف‌های خود را ادامه می‌دهیم و ما این حرف را علاوه می‌کنیم که بسیار عجب این‌جاست که به نام این‌که جبه ارتجاع چنان و چنین می‌کنند و جبه ارتقاء این و آن می‌کنند، همگی پی مقاصد منطقه‌ای و مقاصد محیطی خود می‌گردند و دنبال حق اجتماعی و عموم افراد و نفوس افغانستان نمی‌گردند. یا آن است که انتخابات در سراسر افغانستان به روی تناسب نفوس صورت بگیرد و یا آن است که در تمام افغانستان به روی حوزه صورت بگیرد و یک بام و دو هوا نمی‌شود که در اطراف و ولسوالی‌های افغانستان بر روی حوزه صورت گیرد و در شهرها به روی تناسب نفوس صورت بگیرد. حال این‌که مردم افغانستان اعم از شهری و دهاتی مرکزی و اطرافی سرنوشت مشترک می‌پیمایند؛ مشترک المزارع و منافع‌اند؛ حقوق مساوی دارند. پس تغییر سیستم چه معنی داشته باشد که تنها در شهرها به روی تناسب نفوس باشد و در اطراف و دهنشینان به روی حوزه صورت بگیرد. اگر مجلس محترم ولسی جرگه موافقه می‌کند که به روی تناسب نفوس صورت بگیرد، بسیار خوب

است ورنه ما شدیداً مقابله خواهیم کرد که تنها در کابل به روی تناسب نفوس صورت بگیرد و حقوق دیگران پایمال بگردد.

این بود مبارزه عاجزانه ما با تقدیم احترام.

اظهار نظر رمضان‌علی شریفی، وکیل جاغوری در جلسهٔ ولسی‌جرگه[1]

شاغلی شریفی: شاغلی رئیس و اعضای محترم مجلس! شریفی به عرض می‌رساند:

آرزو می‌کنم رفقای محترم به عرایض عاجزانه ما توجه بفرمایند؛ طوری که شاغلی صداقت یک موضوع بسیار جاندار و حساس سیاسی را به میان گذاشت و شاغلی ببرک هم در آن باره اظهار نظر نمودند، ما هم به نوبهٔ خود در آن موضوع اظهار عقیده می‌کنم. قانون دموکراسی و انتخابات آزاد در تمام دنیا و جهان بر روی نفوس و مردم صورت می‌گیرد و در قانون دموکراسی، احترام به اکثریت قایل شده‌اند؛ اکثریت مردم است که کار به کوتی‌های آسمان خراش و یا زمین‌های پهناور و یا دریاهای غرنده یا کوه‌های سر به فلک کشیده ندارد. آقای ببرک گفت با تأسف از حکومت‌های سابقه ما عرض می‌کنیم با کمال تنفر از آن ادای بی‌رحمانه و ظالمانه که انجام دادند و حقوق هزارها مردم بی‌چاره را بی‌رحمانه لگدمال کردند و هیچ‌گاهی در آن باره از عاطفه بشری کار نگرفته‌اند.

قانون اساسی به صراحت می‌گوید مردم افغانستان در مقابل قانون حق مساوی دارند. هم‌وطنان گرامی به حضورتان به عرض می‌رسانم این چگونه حقوق مساوی است؛ یک ولسوالی تعداد نفوسش ۷۰۰۰۰ است که آن را ولسوالی ناور می‌گویند؛ یک ولسوالی دیگر ۳۲۰۰۰ نفوس دارد که آن ولسوالی مالستان است. ۳۲۰۰۰ نفر نفوس که یک ولسوالی را تشکیل داده حق دارد یک وکیل در ولسی‌جرگه اعزام کند، ۷۰۰۰۰ نفوس ولسوالی ناور هم حق دارد یک وکیل در ولسی‌جرگه اعزام نماید. آیا حقوق ۳۲۰۰۰ نفوس با ۷۰۰۰۰ نفوس که مشابه باشد این را شما حقوق مساوی گفته می‌توانید؟ به روی کدام سنجش، به کدام منطق و به روی کدام قانون ما بتوانیم حقوق ۷۰۰۰۰ نفوس را با حقوق ۳۲۰۰۰ نفوس برابر بدانیم و از کدام جرأت این را کار بگیریم. این یک مثالی بود ورنه ما ولسوالی‌هایی داریم که دارای ۱۰۰۰۰ نفوس است، دارای ۱۲۰۰۰ نفوس است، برابر حق دارد با آن ولسوالی که ۷۰۰۰۰ نفوس دارد. پس اتلافی که کرده‌اند صرف از روی هوا و هوس بوده کدام

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱۶، ۱۳۴۵.

سنجش عاقلانه و از روی عطوفت به میان نیامده بود. آخر در تشکیلات باید توازن نفوس و یا توازن ساحه و مناطق در نظر گرفته شود، با این‌که در نظر گرفته نشده است. لهذا ما با کمال تأسف و تنفر از آن اوضاع عقیده عاجزانه و ناچیزانه خود را ابراز می‌داریم که ای وکلای محترم دوره دوازدهم، شما بسنجید؛ عقیده عاجزانه ما این است که یا علی‌الفور دربارهٔ تشکیلات نظر اندازی شود و تشکیلات عادلانه در جوار تشکیلات ظالمانه قرار بگیرد و یا آن است که دربارهٔ انتخابات به روی نفوس قرار صادر شود تا این‌که نفوس بتوانند هر کدام حقوق خود را در هر ولسوالی و هر گوشه و کنار مملکت است، اظهار و ابراز نمایند. اگر با هم‌چنین تشکیلات گذشته باشیم، با همین طرز رأی‌گیری که می‌گویند به روی ولسوالی‌ها، این هم جز از پایمال کردن حقوق یک دسته از مردم مفهوم دیگری ندارد. این عقیده را که به عرض رساندم رفقای محترم توجه ندارند. این عقیده را که به عرض رساندم رفقای محترم توجه نمایند.

شاغلی فرهنگ فرمود چه می‌شود که این ماده را فعلاً بر همین شکل بپذیریم با فهم این معنی که در تشکیلات در وقت دیگر این نظراندازی و عدالت به میان آید. ما به حضور مبارک‌شان به عرض می‌رسانیم که عقیده‌شان بسیار پاک و موافق ذهنیت تابناکی که این حرف‌ها نشئت کرده، ولی تجارب تلخی که در چند دوره به یاد داریم، بسیار گفتند که ما در تشکیلات تجدید نظر می‌کنیم و تشکیلات عادلانه صورت می‌گیرد. این حرف‌ها مانند دود سیگار به هوا پراکنده شد و هیچ جامهٔ عمل به خود نگرفت. آیا کی خواهد شد که تا این زمان نفوس مردم را نتواسته‌اند بگیرند، ولی کوشیدند که نفوس مواشی را زودتر احصائیه اموال‌شان را بگیرند که محصول مواشی پس مانده نشود. آیا از حقوق مواشی و چهارپایان پست‌تر است حقوق مردم و انسان‌های افغانستان؟ چرا در این باره بیشتر توجه نشود؛ علی‌العجاله چرا رسیدگی نشود؟ ما چندی قبل هم به عرض رساندیم نه راهی صعب‌العبور را کس در نظر گرفت نه تشکیلاتی که به تلفات بسیار مردم سر کشی کند، در نظر گرفته شد، صرف گفتند که ما تجدید نظر می‌کنیم و چه‌ها می‌کنیم و این طورها می‌کنیم و این عصای ریسمان به جایی نرسید. لهذا ما عرض می‌کنیم که در این باره رفقای محترم توجهات عادلانه و وکیلانه شان را معطوف فرمایند که بسیار مردمی هستند که از این ناحیه قلب مجروح و چشم‌های مأیوسانه دارند که نظر به این خانه ملت و به وکلای محترم دوخته‌اند.

این بود عرایض عاجزانهٔ ما که فعلاً به عرض رساندم و در این باره مبارزات ما ادامه خواهد داشت.

با عرض حرمت.

اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ در ولسی جرگه دورهٔ ۱۲[1]

شاغلی محمداسماعیل مبلغ وکیل حصهٔ اول بهسود: با اجازهٔ جناب رئیس و نمایندگان محترم، مبلغ در زمینهٔ مورد بحث اظهار نظر می‌کند. هرچند دربارهٔ عدم توازن معارف از طرف عده‌ای از وکلای محترم بحث کافی به عمل آمد و آن‌چه را که من می‌خواستم در زمینه اظهار کنم، از طرف آنان به قدر کافی و وافی گفته شد. معذلک من به نوبهٔ خود اظهار آن وکلای محترمی را که در زمینهٔ عدم توازن معارف و عدم عدالت در امر کانکور و امتحان اظهار عقیده کرده‌اند، همه را تأیید می‌کنم.

وکلای محترم سال‌ها پیش که هنوز مردم اطراف و ولایات افغانستان متوجه اهمیت و ارزش معارف نبوده‌اند، حکومات سابقه گذشته با آن ماهیت خاص خویش نتوانسته و نخواستند که معارف را در تمام ولایات افغانستان متوازن بسازند. در سال‌های گذشته طبق معمول اگر اطفال کشور از مکتب ابتدائیه خارج می‌شدند، بلافاصله به متوسط و از آن‌جا به پوهنتون و پوهنحی‌ها راه می‌یافت. اما بعد از آن‌که مردم ولایات به اهمیت معارف متوجه شدند و از هر طرف بالای حکومت‌های وقت فشار وارد شد، حکومت مجبور شد که در بعضی از ولایات کشور و در بعضی از دهات کشور مکاتب ابتدایی یا دهاتی تأسیس کند. حالا شما دربارهٔ آن اطفال بی‌چاره مملکت که در مکاتب ابتدایی اطراف که آن هم به سویه بسیار کم و حداقل را تحصیل می‌کنند، توجه بفرمایید؛ وقتی که پسری از مکاتب ابتدایی فارغ می‌شود و از طرف دیگر از کانکور زده می‌شود و مکاتب متوسط نمی‌توانند او را جلب کنند. در این صورت، حداقل سن آن بچه و یا آن دختر به دوازده سالگی و سیزده سالگی رسیده است، چه می‌تواند انجام دهد؟ آیا پس می‌تواند دهقان شود و در این زمینه مددگار فامیل و پدران خود باشد؟ آیا فابریکه و صنایع وجود دارد تا آن‌ها را صنایع جذب کند؟

آیا می‌توان در سرتاسر مملکت کار دیگری را سراغ کرد تا آن‌ها به آن کار جلب شوند؟ گمان می‌کنم جواب در تمام این زمینه‌ها منفی است. پس وضع این اطفال مملکت چه خواهد شد؟

---

۱. جریدهٔ ولسی جرگه، شماره ۱۰، ۱۳۴۷.

هم‌چنان کسانی که از صنوف دوازده فارغ می‌شوند و مجال تحصیل در پوهنتون پیدا نمی‌کنند و روی وساطت‌ها مخصوصاً اطفال پسران و جوانان بی‌وسیله و بی‌واسطه زده می‌شوند و باز هم جای آنان را یعنی آنانی که بار مالیات مملکت را به دوش خود کشیده‌اند و تا به امروز می‌کشند، محروم می‌شوند. در اثر یک کانکور جعلی و غیر منطقی و آقازادگان به وسیله و با واسطه، جای آن‌ها را می‌گیرند. نمی‌دانم که حال جوانان مملکت ما مخصوصاً آن‌هایی که به طبقه محروم و ستم‌کش و بی‌چاره منسوب‌اند، چه خواهد شد. من معتقدم که این‌گونه حکومت‌ها قادر نیستند که مسائل اساسی توده‌های افغانستان را حل کنند و در آن باره بیاندیشند؛ زیرا ماهیت واقعی آن‌ها به آن‌ها اجازه نمی‌دهد. این حکومت‌ها آن‌هایی که بودند و رفتند، آن‌ها باشند؛ حوزه آن‌هایی که بعداً از این قماش در میان می‌آیند، ولی جای بسیار مسرت است که وکلای محترم اطرافی یک بار دیگر همه‌شان به یک صدا این مشکل مهم را در این زمینه و این مجلس طرح کردند. واقعاً حال آنان قابل توجه است، البته این سؤال که بعد از آن‌که حتی از پوهنحی‌ها یا صنوف ۱۲ فارغ می‌شوند، چه باید بکنند، سؤالی است کاملاً جداگانه، هرچند از لحاظ حقیقت با سؤال اول ارتباط دارد ولی فعلاً ما با سؤال اول روبه‌رو هستیم که کانکور زدگان صنوف مکاتب ابتدایی و صنوف دوازده حال‌شان چه خواهد شد؟ من در این زمینه از جمله پیشنهادهایی که از طرف وکلای محترم ابراز شده است، آن پیشنهاد را تأیید می‌کنم که طبق اصول وظایف داخلی ولسی‌جرگه، وزیر معارف پس فردا یعنی در روز سه شنبه در جلسه سؤال احضار شود تا در این زمینه ما با او تبادل نظر کنیم و یک بار دیگر عقیدهٔ خود را به آن‌ها ابلاغ کنیم. هرچند می‌دانیم که او و امثالش قادر نیست که این‌گونه مشکلات اساسی مملکت را رفع کند و یا در زمینه یک قدم بنیادی و اساسی بردارد. خدا کند که این جلسه سؤال که فعلاً ممکن است تصویب شود، به سرنوشت آن جلسه سؤال هفتهٔ گذشته که راجع به مسئلهٔ توازن صحت در مملکت در این‌جا به عمل آمد، دچار نگردد. من از وکلای محترم به نوبهٔ خود خواهش می‌کنم و روی این خواهش خود تأکید می‌کنم که در جلسه سؤال همه باید حاضر باشیم تا یک بار دیگر عقیدهٔ خود را راجع به موکلین خود، راجع به مردم دهات، راجع به آن‌هایی که در ولایات زندگی می‌کنند، در دهکده‌ها زندگی می‌کنند، درباره آن‌ها با وزیر معارف در میان بگذاریم.

با عرض حرمت

اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ، وکیل حصهٔ اول بهسود در دورهٔ ۱۲ شورا[1]

شاغلی مبلغ وکیل حصهٔ اول بهسود: به اجازه جناب رئیس و نمایندگان محترم، مبلغ اظهار نظر می‌کند. دیروز در اثر عریضه گروهی از شاگردان معارف بار دیگر مسئلهٔ توازن معارف در افغانستان و برخی مسائل دیگری که با معارف کشور ارتباط دارد، در مجلس عمومی مطرح بحث قرار گرفت. وکلای محترم در مورد عدم متوازن بودن معارف در افغانستان از جهات مختلف و گوناگون آن اظهارنظر فرمودند که من به نوبهٔ خود تمام گفتار ایشان را تأیید می‌کنم. پیشنهاداتی در این زمینه به دارالانشاء سپرده شد که روی‌هم‌رفته تمام این پیشنهادها به نحوی از انحا، مراجعه به حکومت و قوهٔ اجرائیه را ایجاب می‌کند. سؤال اساسی و عمده در این است که آیا قوهٔ اجرائیه و حکومت می‌تواند در مسئلهٔ متوازن ساختن معارف در افغانستان گام اساسی بردارد، یا آن‌که نمی‌خواهد و نمی‌تواند؟

من در این مورد می‌خواهم قدری روشنی بیاندازم. نمایندگان محترم به خاطر دارند که در آن روز که آقای میوندوال برای اخذ رأی اعتماد به ولسی جرگه آمدند و اکثریت به ایشان رأی اعتماد دادند، من نیز در آن جمله توأم که به آقای میوندوال رأی اعتماد دادم، در آن وقت به این باور بودم که ممکن است حکومت شاغلی میوندوال در راه تطبیق احکام قانون اساسی و خط‌مشی خویش گام‌های اساسی بردارد و لیکن متأسفانه در طول تجارب یک‌ونیم ساله گذشته، روشن شد که آقای میوندوال نتوانست در راه تطبیق یک کلمه از کلمات قانون اساسی و یک جمله از جملات خط‌مشی خویش و یک سطر از سطور پروگرام اصلاحی خویش، گامی بردارد و ابداً در این مورد چیزی عملی در معرض اجرا نگذاشته است. از آن‌جمله مسئلهٔ متوازن ساختن معارف بود؛ مسئلهٔ متوازن ساختن معارف هم در قانون اساسی مصرحاً ذکر گردیده و هم در خط‌مشی آن جناب و هم پروگرام اصلاحی عریض و طویل. در این‌جا باید اندکی انصاف دهیم که مسئلهٔ عدم توازن معارف در افغانستان محصول کار یک‌ونیم ساله آقای میوندوال نیست، بلکه سابقه بسیار عظیم و طولانی در تاریخ کشور دارد که

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱۱، ۱۳۴۶.

متأسفانه آقای میوندوال نیز نتوانست خود را از آن سابقه دور نگه دارد. ما روی اعتمادی که به ایشان داریم، نمایندگان محترم اختیار دارند خواه آن را به ساده لوحی و خوش باوری من حمل می‌کنند، یا آن‌که بر اشتباه من. ولی من با کمال صراحت اظهار می‌کنم که آن اشتباه بود و باید گفت که اشتباه در سیاست گناه نیست، اما تکرار اشتباه گناهی است عظیم و لا یغفر. امیدوارم که در آینده به چنین اشتباهی برخورد نکنم؛ اشتباه از آن جهت بود که من در آن موقع متوجه می‌شدم که آقای میوندوال و حکومتش با آن ماهیت خاصی که دارد، ابداً نمی‌تواند که در راه اصلاحات اساسی گام متین و قوی بردارد.

بیاییم بر سر مسئلهٔ متوازن بودن و عدم متوازن بودن معارف در افغانستان. در این‌جا دو مسئله است؛ یکی این‌که فرق فاحشی در بین کابل و ولایات افغانستان به طور عمومی و کلی موجود است، به این معنی که در کابل هم تعداد مکاتب بسیار زیاد است و هم معلمین نسبتاً ورزیده در این مکاتب مشغول تعلیم و تدریس‌اند و هم از لحاظ کیفیات دیگر تا اندازه‌ای نسبت به ولایات فرق دارند؛ اما وقتی که به ولایات کشور می‌رسیم، باز وضع در ولایات کشور یکسان نیست. در بعضی از ولایات کشور، معارف تا حدودی وجود دارد، هر چند که کافی نیست. اما در برخی از ولایات دیگر کشور، ابداً ما نمی‌توانیم بگوییم معارف واقعی وجود دارد. درست است که یکی دو مکتب ابتداییه و دهاتی آن‌جاها به نظر می‌رسد، ولی گاهی معلم نیست و گاهی کتاب نیست و هم‌چنان عمارت ندارد که اطفال آن گوشه‌های دوردست در زیر سقف آن بنشینند و درس بخوانند و غالب اطفال از آن گوشه‌های دوردست، در تابستان در زیر سایه درخت و یا روی زمین می‌نشینند و به درس خویش که آن هم ملایی را از مسجد آورده‌اند و معلم آن‌ها ساخته‌اند، گوش می‌دهند. معلوم است که آن‌ها چه چیزی را می‌توانند در چنین حالاتی بیاموزند.

مطلب من در این ولایات در قدم اول به نمایندگان محترم، باید عرض کنم که مناطق مرکزی افغانستان یعنی ولایات هزاره‌جات بعد از آن‌که ولایات دیگر از قبیل بدخشان و چخانسور و... چنین است که من در صدد دادن احصائیه آن‌ها نیستم، در همین‌جاست که از نمایندگان محترم معذرت می‌خواهم که اگر من بر روی دردها و بدبختی‌های ولایات مرکزی افغانستان بسیار تکیه می‌کنم، نه از آن جهت است که عرق من با عرق آن‌ها شباهتی دارد، بلکه از آن جهت است که مردم ولایات مرکزی افغانستان در میان توده‌های محروم و ستم‌کش افغانستان، محروم‌ترین و بی‌چاره‌ترین و مظلوم‌ترین آن‌ها را تشکیل می‌دهند. علت اساسی این است که حکومات گذشته و هم‌چنان حکومت فعلی نتوانست معارف را در افغانستان متوازن بسازد، نیز به کلی روشن است. حکومات گذشته و حکومت موجود علی‌رغم آن که همیشه دم از عدم تبعیض در افغانستان می‌زنند، ولی

می‌خواستند از این تبعیض به نفع خود سوء استفاده کنند. روی همین عقیده بود که در بعضی از ولایات، معارف را تا حدی ترویج کردند و در برخی از ولایات ابداً ترویج نکردند. ولی آنان غافل از این بودند که روزی در افغانستان فرا می‌رسد که روشنفکران و ترقی‌خواهان مردم افغانستان به این حقیقت واقف می‌شوند و پی می‌برند که در افغانستان مانند جوامع دیگر اصلاً دو گروه وسیع وجود دارد؛ یکی گروه ظالم و ستمگر و بهره‌کش و دیگری گروه مظلوم و ستم‌دیده و بهره‌ده. در همین‌جا است که ممکن است این گروه دوم از هر توده‌ای که از توده‌های ملت افغانستان باشد، روزگاری فرا خواهد رسید که با هم متحد شوند و پیمان به همبستگی ببندند، وانگهی خود مشکلات خویش را و گره‌های آن را به انگشتان خویش باز کنند. زیرا این‌گونه حکومات با ماهیتی که دارند، ابداً نمی‌توانند مشکلات واقعی مردم را علاج کنند و چارهٔ اساسی برای آن بجویند. آن‌ها غافل از این بودند که روزی فرا می‌رسد که نابه‌سامانی‌های کوچی پشتون از حلقوم مظلوم هزاره و مظلومیت‌های مردم هزاره از حلقوم بی چارگان ترکمن و ازبک و مظلومیت‌ها و محرومیت‌های مردم ازبک و ترکمن از حلقوم مظلومان تاجیک بیرون خواهد شد و همه با هم دیگر هم‌صدا خواهند شد. عقیده من بر این است که وقتی سطح آگاهی و شعور توده‌های محروم و مظلوم افغانستان بالا نرود و آن‌ها به این حقیقت پی نبرند و حکومت را خود ایشان تشکیل ندهند، این‌گونه حکومات نمی‌توانند دردهای واقعی مردم را دوا کنند و قدم اساسی بردارد. روی همین مطالب است که من با کمال جرأت آن اعتمادی را به آقای میوندوال و خط‌مشی آن داده بودم، پس می‌گیرم. علناً اظهار می‌کنم که من دیگر به چنین کسی که نتوانست علی‌رغم آن ادعاها که: «من تبعیض‌طلب نیستم؛ من چنین و چنان می‌کنم؛ در راه متوازن ساختن معارف همت می‌گمارم» و ابداً نه معارف را متوازن ساخت بلکه بیش از پیش به شدت آن افزود، دیگر اعتماد ندارم و هرگز نمی‌توانم به آن اعتماد کنم.

دیروز بعضی از رفقا روی مسائل دیگر نیز روشنی انداختند که من فقط بر یک نکته آن تکیه می‌کنم و آن این است که بایستی اگر واقعاً حکومات گذشته افغانستان در پرتو وحدت‌طلبی و نقض وحدت نمی‌گردند، باید در مناطق ترکمن‌نشین افغانستان و ازبک‌نشین افغانستان، بایستی مکاتب ابتدایی را به زبان‌های مادری ایشان دایر می‌کردند تا آن اطفال کوچک و محروم هم وطنان ما، از معارف بی‌بهره نمی‌ماندند، ولی این کار را نیز نکردند، بلکه تشدید و تضاد و اختلافات را در میان مردم افغانستان و توده‌های ستم‌کش افغانستان بیش از پیش افزودند. آری از آن‌ها توقع جز این نمی‌توان داشت و انتظار جز این نمی‌رود.

با عرض حرمت

اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ در ولسی جرگه دورهٔ ۱۲[۱]

شاغلی مبلغ وکیل حصهٔ اول بهسود: به اجازه جناب رئیس و نمایندگان محترم، مبلغ، عرایض خویش را تقدیم می‌کنم. یکی از مسائل و مشکلاتی که امروز غالب کشورهای عقب مانده با آن روبه‌رو هستند، عبارت است از مسئلهٔ مشکل کمبود مواد غذایی. کشور افغانستان که در این حلقه داخل است، نیز علی‌القاعده نمی‌توانست خود را از این امر مستثنی نگه دارد. آن‌سان که ما در سال‌های گذشته در بعضی از جراید می‌خواندیم که مثلًا در هندوستان عده‌ای از کمبود مواد غذایی جان دادند و مردند و نظیر این خبر را می‌شنیدیم و می‌خواندیم که در کشورهای مشابه هند نیز اشخاصی از گرسنگی و قحطی جان دادند. اینک می‌بینیم که در افغانستان که به اصطلاح آن را کشور زراعتی می‌نامیدند، متأسفانه بعضی از هم‌وطنان عزیز و تهی‌دست ما در اطرف و اکناف مملکت از گرسنگی و قحطی جان می‌سپارند. از این‌جاست که این مسئله ارزش حیاتی برای خود کسب می‌کند و موقع آن برای نمایندگان محترم ملت می‌دهد که در این باره غور کنند و تصمیمی اتخاذ نمایند.

من خودم دیروز در موتر سرویس که یکی از اشخاص مرا به نام وکیل یاد کرد و احوال‌پرسی نمود، کس دیگری که ابداً نمی‌شناخت بلا فاصله، بی‌آن که چیز دیگری از من بپرسد گفت؛ شما وکلا در مورد قحطی و کمبود مواد غذایی چه تصمیمی گرفته‌اید؟ این سخن نشان می‌دهد که تمام مردم گرسنه افغانستان چشم به تالار ولسی جرگه دوخته و واقعاً وظیفهٔ ما نیز همین است که در این زمینه غور و بحث کنیم. اگر ما خود را متوجه به علل قحطی و کمبود مواد غذایی در افغانستان بسازیم، وانگهی به این نتیجه می‌رسیم و می‌بینم که ساحهٔ افغانستان نسبت به نفوس آن بسیار وسیع است. پس این سؤال در میان می‌آید که چرا این ساحه وسیع نمی‌تواند مواد غذایی را برای مردم افغانستان تهیه کند. پاسخ این سؤال این است و بسیار ساده است که ما می‌توانیم بگوییم که علت این امر همانان نقص نظام اقتصادی افغانستان است که اکنون به سر ما مسلط است. اگر حکومت‌ها به این

---

۱. جریدهٔ ولسی جرگه، شماره ۱۰، ۱۳۴۶.

امر متوجه می‌شدند و همیشه به این مسئله و در قسمت زراعت افغانستان توجه می‌کردند، ما امروز با قحطی و کمبود مواد غذایی دچار نمی‌شدیم.

در طی دو برنامهٔ پنج سالهٔ اخیر که در افغانستان تطبیق شد، بعضی از پروژه‌ها را به نام پروژه‌های زراعتی تطبیق کردند و برای آن‌که مردم را ظاهراً خاموش بسازند، گفتند این پروژه‌ها، پروژه‌های زودرس نیست؛ ممکن است در آینده ثمر بدهد، ولی ما اکنون می‌بینیم که نه از آن پروژه‌ها حاصل به دست آمد و نه آن زمین‌هایی که کاملاً برای زراعت مستعد و آماده بود، در قسمت آن کاری انجام یافت و پروژه هم انجام نیافت. این امر را اگر ما دقیقاً مطالعه کنیم، خود وابستگی عمیق نظام اقتصادی افغانستان را به کشورهای امپریالیستی، که تمام ممالک عقب‌مانده را در تحت استثمار خویش قرار داده‌اند، نشان می‌دهد. این بود مقدمه‌ای که در این زمینه عرض کردم و خواستم ذهن نمایندگان محترم را متوجه اهمیت مسئله بسازم. آقای کرزی فرمودند که یادآوری این مسئله ممکن است تشویشی ایجاد کند؛ خدمت ایشان عرض می‌کنم که از آن تشویش باید هراسید که اگر این درد چاره‌جویی و علاج نگردد، روزی گرسنگان به راه بیافتند و کندوهای غله‌های زمین‌داران بزرگ را که احتکار کرده‌اند، پاره کنند و از کندوها مواد غذایی خود را به دست بیاورند، در آن روز ممکن است تشویش ایجاد شود، ولی حالا ذکر این مسئله و آن را با نمایندگان مسئول حکومت در میان گذاشتن، موجب هیچ‌گونه نگرانی خاطر و تشویشی برای کسی نخواهد شد.

یک روز میمنه و اندخوی و سایر صفحات شمال مملکت کندوی غله افغانستان بودند؛ اما متأسفانه از عدم توجه حکومات گذشته افغانستان و حکومت فعلی افغانستان که نتوانست در آن ساحه‌های وسیع پروژه‌های زراعتی عمیق و اساسی و مدرن ایجاد و تأسیس کند، امروز می‌بینیم که در آن‌جا غله وجود ندارد و مردم از گرسنگی می‌میرند. پس از این‌جا حال مناطق دیگر که از این‌جا به آن‌جا نقل غله و مواد غذایی می‌شد، کاملاً معلوم و روشن است. بنابراین، پیشنهادی که در این زمینه به عمل آمده است، من نیز آن را به نوبهٔ خود تأیید می‌کنم. باید نمایندگان مسئول حکومت، باید برای جلسهٔ سؤال بعد از ظهر حاضر شوند تا ما بعضی مطالب دیگر را با آن‌ها در میان بگذاریم و راه چاره در این‌جا سنجیده شود.

با عرض حرمت

اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ در ولسی جرگه[1]

شاغلی مبلغ وکیل حصهٔ اول بهسود: با اجازه جناب رئیس و نمایندگان محترم مبلغ استیضاح خود را با ذکر پیش گفتاری اظهار می‌دارد.

در این شکی نیست که کشور ما از جمله کشورهای عقب‌مانده است و توده‌های ما تا هنوز بار گران استثمار، ستم، استبداد و استعمار را به دوش خود می‌کشند و در آتش جان‌سوز فقر و بیماری و ناتوانی می‌سوزند و در تنگنای طاقت‌فرسای جهل و بی‌سوادی به سر می‌برند و در گرداب جانکاه تبعیضات گوناگون دست‌وپا می‌زنند. دستگاه حاکمان سالیان درازی است که بر این حقایق پرده می‌اندازد و به وسیلهٔ مؤسسات تبلیغاتی خود، دم از پیشرفت سریع شئون کشور می‌زند.

اجازه بفرمایید چند سال به عقب برگردیم. یکی چند سال قبل آمد و نغمه دموکراسی را نواخت؛ گروهی از روشنفکران‌اند که غالباً دموکرات‌ها بودند، روی احساس وطن‌پرستی، انجمن‌ها تشکیل دادند و بنیاد بعضی از احزاب سیاسی را گذاشتند و جرایدی را انتشار دادند؛ اما متأسفانه آن‌گاه کس دیگری به جای سلف خود نشست و نغمهٔ دموکراسی کذایی سلف خود را قاهرانه خاموش ساخت و طومارهای جنبش‌های نوظهور را با حبس و طرد و تهدید درهم پیچید. این مسئله ما را به یاد آن حکایت تاریخی می‌اندازد که سالیان دراز سال‌ها قبل، یکی از زمامداران دهکده‌ای را مورد تاخت‌وتاز خویش قرار داد؛ همه را کشت و نابود کرد. وقتی که می‌خواست از آن‌جا کوچ کند خواست بقیةالسیف را نیز از دم تیغ بگذراند؛ همان بود که موظفین را دستور داد تا اذان بگویند؛ مؤذن روی خرابه‌ها اذان گفت و آن بی‌چارگانی که در ویرانه‌ها پناه برده بودند، به فکر آن‌که مهاجمین رفته‌اند و حالا باید بیرون شد و نماز گذاشت، از هر کناره خرابه یکی و دو تا بیرون شدند و آن‌ها را نیز کشتند. آری آن مؤذن چیره‌دست سیاسی با ابلاغ دموکراسی خود عده‌ای را طرد کرد و عده دیگر را به زندان فرستاد و عده دیگر را مستحیل ساخت. تاریخ مبارزات ملی کشور ما فراموش نمی‌کند که چگونه

---

۱. مجلهٔ ولسی جرگه، شماره ۱۶، ۱۳۴۷.

عده‌ای از فرزندان صدیق افغانستان یا در زندان جان سپردند و یا آن که مستأصل و متواری شدند. بار دیگر شاهد رعنای دموکراسی به مصداق این بیت:

پری رخ تاب مستوری ندارد

چو در بندی سر از روزن برآرد

جلوگیر کرد و دل‌باختگان خود را به وجد آورد. این دوره را دوران انتقال نامیده‌اند و بدون انجام کار بنیادی با شتاب هر چه تمام‌تر از آن دوره گذشتند. سپس روزگار بعد از انتقال آغاز یافت؛ شخصی با پروگرام مفصل روی کار آمد؛ او نیز بعد از سخنرانی‌ها، وعده و وعیدها، نشست‌ها و برخواست‌ها، رفت‌وآمدها رفت، بدون آن‌که کار بنیادی و کوچک‌ترین کار سطحی را انجام داده باشد و اینک، از مدتی است که شما آقای اعتمادی در رأس حکومت قرار گرفته‌اید. حالا ببینید این رفت‌وآمدها که تقریباً ربع قرن را دربرگرفت، برای افغانستان چه نتیجه داد. ما که همه چیز را به معیار واقعیت‌ها می‌زنیم، لذا با توجه به واقعیت‌ها می‌توان پاسخ داد که حکومت‌های اسبق و سابق و لاحق و موجود، کشور را به عقب بردند و در نتیجه استثمار توده‌ها شدت یافت؛ اختلاس و رشوت، ظلم و ستم به حیث کار علنی کارکنان دستگاه در آمد؛ فقر و بی‌سوادی و مرض و بی‌خانمانی روز افزون شد و تبعیضات قومی و مذهبی و لسانی و فرهنگی و منطقه‌ای بی‌داد کرد و کشور تا گلو زیر بار قرض فرو رفت. این قرضه‌ها گذشته از آن‌که غالباً در پروژه‌های بنیادی به کار نرفت، قسمتی از آن را رهزنان آگاه ربودند، ولی پیوسته مورد حمایت اربابان خود قرار گرفته‌اند. چرا حکومت‌ها به حال مردم ما مفید ثابت نشدند؟ جواب خیلی ساده است؛ زیرا که خصلت توده‌ای نداشته و ندارند و با یک نگاه اجمالی می‌توان درک کرد که کشور ما در یک وضع نیمه‌فئودالی و نیمه‌استعماری قرار دارد. سال‌ها قبل، استعمار امپریالیزم ظاهراً از دروازه رانده شد، ولی بار دیگر از دریچه درآمد. پس تضادهای چنین جامعه فقط می‌تواند به وسیلهٔ نهضت دموکراتیک، تحت لوای طبقهٔ پیشتاز و دوران‌ساز عصر ما که طلیعه آن هم اکنون نمودار است، حل گردد.

چون حکومت موجود افغانستان مانند اسلاف خود از این صنف نیست، بنابرآن، از حل مشکل‌های اساسی عاجز است. چون عاجز است پس نباید خدمت‌شان پیشنهاد اصلاحی تقدیم کرد؛ می‌توان به حیث یک وکیل استیضاح نمود. این است استیضاح من:

۱. آقای اعتمادی تا کنون دربارهٔ توازن معارف و تهیه مکتب در اطراف مملکت چه اقدام به عمل آورده‌اید؟ زیرا تا هنوز اطراف ما و ولایات ما فاقد مکتب و مدرسه هستند و این مطلب را نمایندگان محترم مکرراً به حکومت‌های سابق و حکومت شما تذکر دادند.

۲. دربارهٔ شاهراه بین‌المللی که بایستی از مناطق مرکزی افغانستان عبور می‌کرد و از چند سال مردم آن دیار را زیر این لفافهٔ موهوم فریب داده‌اند، حکومت شما در برنامهٔ پنج سالهٔ سوم در این باره چه تصمیم گرفته است؟

۳. راجع به استخراج معدن آهن حاجیگک که کلید استقلال اقتصادی افغانستان است، حکومت در برنامهٔ پنج ساله سوم چه نظر دارد؟

البته بعضی اجزای دیگر نیز استیضاح مرا داشت. از آن می‌ترسم که وقت نمایندگان دیگر را ضایع نکرده باشم. سخنان خود را در همین جا خاتمه می‌دهم.

با عرض حرمت

اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ، وکیل حصهٔ اول بهسود در دورهٔ ۱۲ ولسی‌جرگه[1]

شاغلی مبلغ: به اجازه جناب رئیس و نمایندگان محترم، ولسی‌جرگه گاه‌گاهی شکل مرده‌خانه را به خود می‌گیرد که هر وکیلی دربارهٔ مردهٔ خود سخن می‌گوید و اشک و ناله سر می‌دهد. مخصوصاً وقتی که مسئلهٔ معارف در میان می‌آید، می‌بینیم که وکلای محترم هر یک راجع به معارف منطقهٔ خود اظهار عقیده می‌کنند و از کمبود آن شکایت دارند. اگر وکلای محترم اجازه بفرمایند و بیان مرا در این مورد خارج از موضوع تلقی نمی‌کنند، بگذارند که من نیز بر مردهٔ خود باری اشک بریزم؛ چنان‌که خود ایشان اشک ریختند.

مردهٔ من عبارت از افغانستان مرکزی یا مناطق وسیع هزاره‌جات است. سال‌ها که ما می‌بینیم در این مورد یعنی راجع به معارف این منطقه توجه به عمل نیامده است. وکلای محترم خود این مطلب را بهتر از من می‌دانند، اجازه بفرمایند وقتی که من مخصوصاً در همین قسمت فشار می‌آورم، دلیل آن نیست که من به مناطق دیگر افغانستان عزیز بی‌علاقه هستم. الحمدالله من به وجب‌وجب این خاک علاقه دارم و از پیشرفت‌های مناطق دیگر مسرور و خوشحال می‌شوم. ولی این امر معذلک مرا بر آن نمی‌دارد که از همان منطقه‌ای که در آن‌جا متولد شده‌ایم و تربیت یافته‌ایم، چشم بپوشیم. مناطق وسیع هزاره‌جات هیچ‌گاهی از معارف مورد احتیاج خود برخوردار نبوده است. وقتی که ما به حکام مناطق یا زمامداران بزرگ، این مطلب را عرض کرده‌ایم و گفته‌ایم، گاهی مسئلهٔ کمبود بودجه را به رخ ما کشیده‌اند و گاهی دیگر مسئلهٔ عدم علاقه این مردم را به رخ ما کشیده‌اند. در هر دو قسمت باید مختصراً عرض کنم که اگر کمبود بودجه بود، چرا بعضی قسمت‌های دیگر به صورت نامتوازن انکشاف یافت. همین مردم هستند که از سالیان دراز مالیه می‌دهند و مالیه می‌پردازند، معذلک از مالیه آن‌ها جاهای دیگری رشد و تربیت پیدا می‌کند. این‌که می‌فرمایند این مردم علاقه به معارف ندارند، باید بگوییم که کدام جا در کدام منطقه افغانستان در آغاز این‌که معارف جدید تأسیس

---

۱. جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۶، ۱۳۴۵.

می‌یافت، خود آن مردم علاقه گرفتند. من خودم شاهد پایتخت افغانستان، کابل، بودم که سالیان دراز پسران را به زور و اکراه از کوچه و بازار جمع کرده شامل مدرسه می‌کردند. پس باز ضعف دستگاه حاکمه افغانستان است. ما هر قدر که در ماهیت این دستگاه دقیق می‌شویم و فرو می‌رویم می‌بینم اعمال و کارهای آن‌ها غیر آن چیزی است که در بیانیه‌های خود و در گفتارهای خود و در خطابه‌های خود اظهار می‌دارند. این بود قسمتی از اصل درد من. در این مورد اگر مجال یافتم در آینده باز که مسئلهٔ معارف و متوازن بودن آن موضوع سخن قرار گرفت، وانگهی احصائیه دقیق و مقایسوی افغانستان مرکزی را با مناطق دیگر خدمت وکلای محترم به عرض خواهم رسانید.

وکلای محترم! شما هم‌وطن منید. من و شما همه در افغانستان به وجود آمده‌ایم. بیایید بر مردهٔ مناطق افغانستان مرکزی با من یک‌جا اشک بریزید و گریه کنید. وکلای محترم بار دیگر اگر بر سر این موضوع آمدیم، با شما بیش از آن‌چه که گفتم درد دل خواهم کرد و ما همه طالب معارف متوازن هستیم. اینک که مسئلهٔ بودجه روی دست است، تصور در این‌جا همین است؛ عقیدهٔ ما در این‌جا همین است که از هر قسمت بودجه که چیزی تنقیص می‌شود، باید در قسمت معارف در نظر گرفته شود. مخصوصاً خود وزارت معارف را وقتی که ما مورد بحث قرار می‌دهیم، هر چیزی را که از تشکیل آن می‌کاهیم و تنقیص می‌کنیم، باید در قسمت معارف بیافزاییم. موضوع سخن مسئلهٔ معین اداری وزارت معارف بود، در آن صورت که وزارت معارف دارای ریاست اداری باشد، پس شما خود انصاف بدهید چه لزومی و چه ضرورتی برای وجود معین اداری باقی می‌ماند. زیرا کار او را رئیس اداری انجام می‌دهد؛ بهتر آن است که از معاش سالیانهٔ معین اداری اگر ما بتوانیم یک باب مکتب دهاتی لااقل در یکی از اطراف مملکت تأسیس کنیم، باز هم تا اندازه‌ای وظیفه و مسئولیت‌های خود را انجام داده‌ایم. دربارهٔ مشاورین وزارت معارف نیز عین همین قضیه حکومت می‌کند. من با تمام اعضای مشاورین وزارت معارف که الان در آن‌جا به نام مشاور وزارت معارف یاد می‌شوند، از نزدیک دوستی و آشنایی دارم و به فضیلت و دانش و علم بعضی از آن‌ها اعتقاد کامل دارم، از آن جمله مورخ شهیر وطن آقای کهزاد است که تمام کسانی که در تاریخ افغانستان مطالعه دارند، می‌شناسند. من ادعا می‌کنم که به تاریخ ماقبل اسلام افغانستان تا کنون هیچ یک از فرزندان وطن نتوانست خود را به پای کهزاد برساند و یا جای او را در این زمینه اشغال کند. وقتی که کهزاد رئیس انجمن تاریخ بود، وظیفهٔ خود را خوب انجام می‌داد؛ کتب بسیاری در تاریخ افغانستان تألیف کرد. ولی او را آوردند در گدام مشاورین نشانیدند (هلهله و مخالفت عده‌ای از وکلا). پس بفرمایید وکلای محترم اجازه بدهید من عرض خود را در همین‌جا به آخر می‌رسانم. بی‌حوصله نشوید؛ این‌جا جایی

است که ما و شما باید روی مطالب اساسی ملی عمیق شویم و دقیقاً فکر کنیم و اظهار عقیده کنیم.

آقای انصاری هکذا؛ آن آقای دیگر هکذا. بهتر بود که از این شخصیت‌ها به حیث معلم فاکولته استفاده می‌شد. این شخصیت‌ها می‌توانستند جای آن استادان بی‌سواد را که همیشه عمال دستگاه ارتجاعی افغانستان بوده‌اند، بگیرند و به‌خوبی به شاگردان وطن درس القا کنند. بنابراین، باید مشاورین از بودجه تنقیض شود و معاش آن‌ها در قسمت معارف افزوده شود و شخصیت‌هایی که در آن‌جا مشغول کارند، از آنان به حیث استاد و معلم در پوهنحی‌ها استفاده شود.

با عرض حرمت.

بخش سوم

گزارشات

افتتاح مرکز انسجام ملت هزاره[1]

مرکز انسجام ملت هزاره بعد از ظهر دیروز، طی محفل باشکوهی افتتاح گردید. در کار محفل متذکره سلطان‌علی کشتمند، رئیس کمیته اجرائیه شورای وزیران ج. ا. عبدالواحد سرابی، معاون رئیس جمهور، سلیمان لایق و نجم‌الدین کاویانی، اعضای بیروی سیاسی و منشیان کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. نظام‌الدین تهذیب قاضی‌القضات ج.ا. محبوب‌الله کوشانی، معاون صدراعظم و منشی اول سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، غلام‌فاروق یعقوبی، وزیر امنیت دولتی ج.ا. و برخی دیگر از وزراء، معاونان سنا و ولسی‌جرگه، اعضای کمیسیون کار مقام ریاست جمهوری با ملت هزاره، برخی از رهبران احزاب سیاسی کابل، شاروال، عده‌ای از جنرالان قوای مسلح ج.ا. و تعدادی از روحانیون و متنفذین اشتراک ورزیده بودند.

محفل پس از صحبت مختصر عبدالواحد سرابی معاون رئیس جمهور، با قرائت چند آیت از کلام‌الله مجید توسط قاری امام‌بخش افتتاح گردید. در آغاز محفل سلطان‌علی کشتمند رئیس کمیته اجرائیه شورای وزیران ج.ا. پیرامون اهمیت ایجاد مرکز انسجام ملت هزاره، وظایف و مسئولیت‌های آنان در امر تحقق مشی مصالحه ملی و تأمین صلح سراسری در کشور بیانیه مفصل و همه‌جانبه ایراد نمود.

سپس احمدعلی فکور رئیس مرکز انسجام و ملت هزاره در رابطه با موضوع صحبت نموده متعاقباً به یک عده افسران گروپ اوپراتیفی وردک و غزنی و عده‌ای از مسئولین ریاست عمومی امور ملت‌ها که به پاس خدمات شایسته آنان نشان‌های ج.ا. از جانب محترم نجیب‌الله، رئیس جمهور افغانستان منظور گردیده بود، توسط سلطان‌علی کشتمند رئیس کمیته اجرائیه شورای وزیران ج.ا. تفویض شد.

محفل با قرائت دعائیه توسط محترم شیخ محمدعوض صادقی معین وزارت شئون اسلامی افغانستان خاتمه یافت. باختر.

---

۱. روزنامهٔ انیس، شماره ۱۷۷، ۱۳۶۸.

حکم رئیس جمهور در مورد مساعدت به اهالی مناطق مرکزی کشور[1]

دفتر ریاست جمهوری خبر می‌دهد که حکم رفیق نجیب‌الله منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. و رئیس جمهور افغانستان در مورد مساعدت به اهالی مناطق مرکزی کشور به این شرح مساعد گردیده است:

بر طبق تقاضاها و ارزیابی‌هایی که به عمل آمده است، کمبود مواد اولیه مورد نیاز مردم در مناطق مرکزی کشور (هزاره‌جات) محسوس است و مردم از این ناحیه دچار مشکلات می‌باشند. بدین جهت، مساعدت به خانواده‌های نیازمند در مناطق متذکره و جلوگیری از تأثیرات سوء ناشی از کمبود مواد اولیه و به خصوص مواد ارتزاقی امر ضروری و به موقع تلقی می‌گردد.

دولت جمهوری افغانستان با احساس مسئولیت در برابر اهالی کشور و مساعدت بشردوستانه به اطفال، زنان و پیرمردان نیازمند مناطق مرکزی به حکومت جمهوری افغانستان وظیفه می‌سپارد تا مقادیر لازم مواد اولیه شامل گندم، شکر، روغن، ادویه، کود کیمیایی، تخم‌های اصلاح شده بذری، خیمه، کمپل و سایر مواد مورد نیاز را با استفاده از تجارب پروگرام مساعدت به اهالی مناطق شمال‌شرق، به مناطق مرکزی جمهوری افغانستان با مساعدت سازمان‌ها و گروه‌های مسلح مستقر در این مناطق و همکاری فعال کمیسیون انسجام کار ریاست جمهوری در رابطه به پیشبرد امور با ملت هزاره و مرکز انسجام ملت هزاره انتقال و توزیع آن را تحت نظر کمیسیون‌های مصالحه ملی متشکل از نمایندگان، سازمان‌ها و گروه‌های مسلح، شخصیت‌های اجتماعی، روحانیون، موسفیدان در محلات به مستحقین واقعی سازمان بدهد.

دولت جمهوری افغانستان از قوماندانان گروپ های مسلح مناطق مرکزی کشور تقاضا می‌نماید تا برای فعالیت کمیسیون‌های مصالحه ملی جهت توزیع کمک‌های دولت به اهالی نیازمند محلات متذکره که دارای ماهیت بشر دوستانه می‌باشد، مساعدت و یاری رسانند.

نجیب‌الله، رئیس جمهور افغانستان

---

۱. روزنامهٔ پیام، شماره ۱۸، سال ۲.

دیدار رفیق نجیب‌الله با نمایندگان ملت هزاره[1]

رفیق نجیب‌الله، منشی عمومی کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. و رئیس جمهور افغانستان بعد از ظهر دیروز نمایندگان ملت هزاره مربوط حصه‌های اول و دوم ولسوالی بهسود را در قصر گلخانه مقر ریاست جمهوری پذیرفتند.

در آغاز چند آیت از قرآن عظیم‌الشأن قرائت گردید. بعداً رفیق نجیب‌الله پیرامون وضع سیاسی‑نظامی کشور صحبت نموده گفت: ملت هزاره مردم آزادی دوست و وطن‌پرست‌اند. آنان به خاطر حفظ استقلال و نوامیس ملی مانند سایر ملت‌های کشور سهم فعال گرفته و از تمامیت ارضی کشور خود دلیرانه دفاع می‌نمایند.

رفیق نجیب‌الله علاوه کرد که دولت جمهوری افغانستان قاطعانه آرزو دارد تا همهٔ ملت‌های با هم برادر کشور ما، بدون هیچ‌گونه تبعیض زندگی نمایند. اما دشمنان مردم ما نمی‌خواهند مردم مستضعف و زحمتکش افغانستان از یوغ ظلم و ستم رهایی یابند. آن‌ها توطنه‌های گوناگون را به راه انداختند، مگر مردم غیور و با شهامت افغانستان با درک واقعیت‌های عینی مانند پدران و نیاکان خویش دسایس شوم دشمنان وطن و مردم را برملا ساخت و دلیرانه از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور دفاع می‌نمایند و خواب و خیال دشمنان وطن را با خاک یکسان می‌سازند.

هم‌چنان در این ملاقات‌ها عده از نمایندگان اهالی حصه‌های اول و دوم ولسوالی بهسود صحبت نموده، مشکلات و پرابلم‌های محیطی‌شان را به رفیق نجیب‌الله ارائه داشتند. آنان طی صحبت‌های‌شان از مشی مصالحه ملی، اقدامات و پیشنهادات صلح خواهانه دولت جمهوری افغانستان مبنی بر راه حل صلح‌آمیز مسئلهٔ افغانستان که باعث قطع جنگ و خونریزی و تأمین صلح و امنیت سراسری در کشور می‌گردد، پشتیبانی نموده و به خاطر حفظ استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور وعده هر گونه فداکاری را دادند.

---

۱. روزنامه پیام، مورخ ۱۶. ۹. ۱۳۶۸.

هزاره‌ها مردم فروتن، زحمتکش، با مناعت و شجاع هستند[1]

متن بیانیه سلطان‌علی کشتمند، رئیس کمیته اجرائیه شورای وزیران در مراسم افتتاح مرکز انسجام ملت هزاره:

بسم الله الرحمن الرحیم

دوستان، هم وطنان محترم! اجازه بدهید ابراز آرزومندی نمایم. مرکز انسجام ملت هزاره که امروز رسماً گشایش می‌یابد به مرجع با اعتبار تجمع نیروهای سالم وطن‌پرست و مبارزان راه نیل به حقوق حقه مردم صلح‌دوست و زحمتکش هزاره و رشد اجتماعی- فرهنگی آنان مبدل گردد. اتحاد نیروهای این ملت به خاطر رسیدن به آرمان‌های دیرین‌شان مبنی بر رهایی ملی و تأمین حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی‌شان امر ضرور است.

مرکز انسجام ملت هزاره یقیناً می‌تواند نقش با ارزشی در این امر مهم ایفا نماید. برای پاسخ به این سؤال احتمالی که چرا برای یک ملت از میان ملت‌های با هم برادر افغانستان چنین مرکزی مشخص تحت نام ملت هزاره ایجاد گردیده است، باید اظهار داشت که توجه خاصی از لحاظ سیاسی، از جانب رهبری جمهوری افغانستان در این رابطه مبذول می‌گردد و این یک وظیفه و وجیبه انسانی اخلاقی و ملی شمرده می‌شود. زیرا هزاره‌ها مربوط به ملتی‌اند که بیش از همه ملت‌های دیگر کشور، در طی قرون متوالی رنج و ستم کشیده‌اند. در تحت شرایط دشوار طبیعی و اجتماعی کار کرده و زیسته‌اند، ولی از کلیه حقوق ملی و انسانی و نعمات مادی محروم بوده‌اند.

هزاره‌ها که در قلب افغانستان در منطقه وسیعی متشکل از کوه‌های مرتفع و هزاران دره و چشمه‌سار از غزنه و نواحی مجاور کابل تا غور و حوالی هرات از شرق تا غرب و از کرانه‌های ارغنداب و هلمند در همواری‌های زابل و کندهار در جنوب و بادغیس و بلخ در شمال زیست دارند. مردمی فروتن، زحمتکش، با مناعت و شجاع هستند. سرزمین هزاره‌ها حالا به نام هزاره‌جات معروف است و در

---

۱. انیس، شمارهٔ ۱۷۸، ۱۳۶۸.

گذشته‌ها غرجستان نامیده می‌شده است؛ بعضاً هزارستان و غورجستان نیز به آن اطلاق شده است. غرج به معنی کوه است و منطقه هم کاملاً کوهستانی است. سلسله کوه‌های هندوکش و بابا بخش اعظم هزاره‌جات را دربرگرفته است. تمام سرزمین هزاره‌جات کوهستانی است؛ ارتفاع متوسط منطقه به ۳۰۳۰ متر می‌رسد؛ قله‌هایی هم به بلندی بیش از ۴۰۰۰ متر وجود دارد. ارتفاع مناطق مسکونی دایمی به طور متوسط ۲۴۲۵ متر می‌باشد. غالب دریاهای عمده مانند دریای هلمند، رود ارغنداب، هریرود، رود مرغاب، رود کابل، رود لوگر، رود کندز و... از هزاره‌جات سرچشمه می‌گیرند. رودها و دریاچه‌ها از هزاران باریکه‌های آب تشکیل می‌شوند. در کوهستانات هزاره‌جات، در دامنه‌های کوه‌ها و حتی تا قله‌های آن‌ها کشت می‌گردد. هزاره‌جات دارای اقلیم خیلی سرد است؛ کوه‌های بلند، طبیعت سخت و کار دشوار، باشندگان این سرزمین را بلند همت، متحمل و زحمتکش بار آورده است. هزاره‌ها از هزاران سال به این سو در قلب افغانستان کنونی که بخش بزرگی از خراسان بزرگ پیشین است، در صلح و همکاری با خلق‌ها و ملت‌های همجوار زیسته‌اند و هیچ گاه به حقوق دیگران متعرض نبوده‌اند، ولی با دلاوری و پایمردی از خود نیز در برابر استیلاگران دفاع کرده‌اند و چه بسا که قربانی‌های عظیم در این راه متحمل شده‌اند.

در این تردیدی نیست که هزاره‌ها از لحاظ نژادی اصلاً مغول‌اند، ولی توأم با اختلاط‌هایی که در درازنای زمان به وجود آمده است. از سوی پژوهشگران مفکوره‌هایی دربارهٔ خصوصیات نژادی-اتنیکی این ملت به مثابهٔ مغول‌های تاتار، اختلاط و ترکیب ترک و مغول و چرکس و التای ابراز گردیده است که یا از زمانه‌های بسیار قدیم باشندگان بومی محل بوده و یا در گذشته‌های خیلی دور از کرانه‌های بحیرهٔ خزر کوچیده و در این حوالی مسکن گزین شده‌اند. ادعای برخی از به اصطلاح محققین، گویا هزاره‌ها، بازمانده‌هایی از لشکریان چنگیزخان باشند، بی‌پایه، افواه، افسانه و عامیانه است و نه تنها با واقعات و واقعیات تاریخی وفق ندارد، بلکه هزاره‌های وطن‌پرست و صلح‌دوست در برابر استیلاگران چنگیزی نیز به دفاع از خود و سرزمین خویش ایستادگی کرده‌اند.

شهرت منطقه در حوالی غور امروزی به نام بربرستان در نخستین سال‌های اشاعه دین مقدس اسلام و قبل از آن در خراسان بزرگ، یکی از نشانه‌های قدیمی بودن باشندگان بومی منطقه می‌باشد و روایات زیادی دربارهٔ ترویج مذهب شیعه میان هزاره‌ها از همان آغاز پخش دین مبین اسلام وجود دارد. قدیمی‌ترین و سچه‌ترین کلمات زبان فارسی دری هنوز در هزاره‌جات باقی مانده و در میان هزاره‌ها مورد استعمال دارد. در میان هزاره‌ها به طور عنعنوی از روزگاران قدیم خصوصیات خودگردانی و نیمه خودمختاری وجود داشته است و هرگاه سلسله پادشاهان غور را در این رابطه

در نظر نگیریم، از خود سلطانی نداشته‌اند و می‌گویند که کوه‌ها خود در این منطقه پادشاه بوده‌اند. هزاره‌ها اگرچه از هموراری‌ها به کوه‌ها رانده شده‌اند، ولی با اقوام و ملت‌های همجوار خویش پیوسته در صلح و همکاری زیست کرده‌اند. تاریخ گواه است که هزاره‌ها با اقوام و ملت‌های دیگر برادر کشور در رزم و پیکار برای دفاع از وطن واحد و در مجموعه سختی‌های روزگار، همدرد و همکار بوده‌اند و به خاطر سرنوشت آینده مردم و وطن مسئولانه اندیشیده و پیکار کرده‌اند؛ نقش شایسته و وطن‌پرستانه هزاره‌ها، دوشادوش ملت‌ها و اقوام برادر کشور در جنگ‌های آزادی خواهانه و استقلال‌طلبانه علیه استعمار بریتانیا، ثبت تاریخ کشور ما است.

هزاره‌ها ملهم از روح آزادی خواهی، خصلت ملی و وطن‌پرستانه خویش، به بیعت امیر عبدالرحمن که مردی سخت ستمکار، متعصب و وابسته به استعمار انگلیس بود، تن در ندادند و بر او شوریدند. تاریخ به انقیاد کشیدن هزاره‌ها و تحمیل رنج‌ها، بدبختی‌ها و شکنجه‌های عظیم بر آنان از رویدادهای غمناک سال‌های ۹۰–۱۸۸۰ م. به دست عبدالرحمن خان آغاز می‌گردد.

هزاره‌ها مردم صادق و وفادار به دوستی و تعهد اخلاقی خویش هستند. به یاد بیاوریم که چگونه به پاس حق‌شناسی از امیر شیرعلی خان و از غازی امان‌الله خان تا پایان پشتیبانی کردند. به آنان وفادار باقی ماندند و خصومت خانواده‌های سلطنتی را به جان خریدند.

هزاره‌ها از سالیان متمادی به این سو در کار سازندگی در عرصه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی در کشور نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در حالی که آنان خود از همه چیز محروم بوده‌اند، ولی کارهای پرمشقت را در امور خدمات اجتماعی و شهری در ساختمان‌ها و جاده‌ها در تأسیسات اقتصادی، مدنی و فرهنگی و در تولید نعمات مادی به انجام رسانده‌اند و چه بسا که در این راه سلامتی و زندگی خویش را از دست داده‌اند.

در طول سال‌های انقلاب، هزاره‌ها علاوه بر سهم خویش در عرصه‌های رشد اقتصادی، اجتماعی و کارهای مشقت بار عنعنوی، در صفوف قوای مسلح به مثابه سربازان دلیر و از جان گسیخته دوشادوش برادران دیگر خویش از میان اقوام و ملت‌های مختلف کشور فعالانه علیه دشمن مشترک رزمیده‌اند و در سال‌های اخیر در قطعات متعدد ویژه متشکل شده‌اند.

سختی‌های زندگی هزاره‌ها را مانند ملت‌های دیگر کشور، هشیار بار آورده است و آنان دارای قدرت انطباق بزرگ بوده و به سخت کوشی و تیزهوشی شهره‌اند. هزاره‌ها منافع ملی خویش را در لحظه معین تاریخی به درستی تشخیص می‌دهند. ما فراموش نمی‌نماییم که آنان چگونه مانند همه مردم کشور از رخداد انقلاب ملی و دموکراتیک ثور با جان و دل استقبال کردند. آخر انقلابی که

در ماهیت خویش به سود مردم مستضعف و زحمتکش انجام گرفته بود و مردم زحمتکش باید چنین عکس‌العمل مساعد تبارز می‌دادند، ولی افسوس که در دوران حکومت جابرانه حفیظ‌الله امین انقلاب بدنام گردید و سعی در جهت احیای دوران سیاه گذشته عبدالرحمن به‌خصوص در برابر هزاره‌های صلح‌جو و وطن‌پرست انجام گرفت.

اگرچه زندگی و زمان، قانون‌مندانه از برگرداندن چرخ تاریخ به عقب جلو گرفت و بساط ظالمانه دوران حاکمیت ستم‌گرانه امین برچیده شد، ولی اقدامات برای بازگرداندن اعتماد مردم، بسنده و متناسب به شرایط پدید شده و جدیداً شکل گرفته سیاسی، نظامی در افغانستان و اطراف آن نبود تا این‌که مشی خردمندانه مصالحه ملی پا در میان گذاشت و راه را برای دیالوگ و جلب اعتماد از دست رفته مردم گشود. اما باز هم افسوس که نیروهای افراطی جنگ‌طلب که سرکردگان آن‌ها تحت نام به اصطلاح حکومت موقت در پاکستان، حکومت می‌نمایند تا خرخره در منجلاب وابستگی به غرب و هواداران آن در منطقهٔ ما و به‌خصوص ایالات متحده امریکا، پاکستان و عربستان سعودی غرق شده و در طلسم پول و سلاح آن‌ها به سختی گیر مانده‌اند و زنجیر وهابیت را به گردن بسته‌اند. آن‌ها گوش شنوا، چشم بینا، عقل، قلب و احساس انسانی را از دست داده‌اند و می‌خواهند هر چه بیشتر خون بریزند.

اگرچه در طی سال‌های اخیر در سرتاسر هزاره‌جات و در دیگر مناطق هزاره‌نشین نیز نیروها، سازمان‌ها و پایگاه‌های مسلح به وجود آمده‌اند، ولی آن‌ها عمدتاً از هر گونه وابستگی به محافل نظامی پاکستان و وهابیت عربستان سعودی و حامیان آن‌ها پرهیز کرده‌اند. خصیصه فعالیت‌ها و حرکات این نیروها چنین مشخص می‌گردد که علی‌رغم برخی درگیری‌های درونی و دست زدن به برخی اعمال علیه حاکمیت به طور کلی هدف مبارزه به خاطر اعاده حقوق مشروع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی ملت هزاره را در برابر خویش قرار داده‌اند.

موضعگیری تدریجی واقع‌بینانه این نیروها پس از اعلام مشی مصالحهٔ ملی به‌خصوص پس از عودت قطعات نظامی اتحاد شوروی از جمهوری افغانستان از همین هدف و از خرد جمعی مردم که در پی منافع ملی خویش بوده‌اند، منشأ می‌گیرد. افزون بر آن برخورد عادلانه دولت جمهوری افغانستان نسبت به خواست‌ها و مطالبات بر حق ملت مظلوم ولی شجاع هزاره و از جمله درک موقف شورای ائتلاف هشتگانه و شورای اتفاق اسلامی و نیروهای متعدد دیگر متعلق به تشیع افغانستان و ایستادگی آن‌ها در برابر تعصبات و زورگویی‌های هفتگانه مقیم پاکستان و هم‌چنان تغییر در جو سیاسی منطقه و به‌خصوص ایجاد فضای تفاهم و همسایگی نیک میان دو کشور هم‌جوار اتحاد

شوروی و جمهوری اسلامی ایران و سرانجام اتحاد روش واقع‌بینانه‌تر از جانب ایران در برابر کشور همسایه دیگر یعنی افغانستان همه و همه زمینه‌های عینی برای جلب اعتماد هزاره‌های وطن‌پرست و صلح‌دوست به سوی مصالحه ملی شمرده می‌شود، قابل تذکر می‌دانم که مصالحه ملی به قول محترم نجیب‌الله رئیس جمهور، جاده یک طرفه نیست.

علاوه بر آن مصالحه تنها بیانگر منافع حاکمیت کنونی نبوده، بلکه در مطابقت با منافع توده‌های وسیع مردم و مستضعفین واقع‌بین، به نفع صلح و برادری میان ملت‌های کشور می‌باشد. هزاره‌ها هم‌اکنون در شرایط ادامه جنگ از لحاظ اقتصادی اجتماعی رنج می‌برند، ولی منافع آنان مانند سایر ملت‌ها و اقوام کشور در تأمین صلح و قطع جنگ نهفته است. پیروزی اندیشه‌های مصالحه ملی که بیانگر حقوق ملی ملت هزاره هم می‌باشد، راه را برای آزادی واقعی ملی و مذهبی ایشان می‌گشاید.

مسئلهٔ اساسی برای هزاره‌ها، خودمختاری ملی است. محترم نجیب‌الله رئیس جمهور افغانستان این مسئله را در بیانیهٔ خویش در نخستین سالگرد امضای موافقت‌نامه‌های ژنو چنین فرمول‌بندی کرده است: به خاطر تأمین صلح و ثبات و مطابق به منافع اولیای افغانستان، زمینهٔ ایجاد واحدهای اداری، محلی دارای اختیارات وسیعی تا سرحد خودمختاری منطقه‌ای مساعد خواهد شد. چنین امری قبلاً نیز در جرگه سراسری ملت هزاره در سال ۱۳۶۵ که برای این ملت رویداد با اهمیتی شمرده می‌شود، گفته شده بود. باید گفت برای چنین حقی که خواست دیرین و اساسی خلق زحمتکش هزاره را تشکیل می‌دهد، اکنون فرصت مساعد تاریخی پدید گردیده است. دولت جمهوری افغانستان به آن اذعان دارد.

هزاره‌ها دارای ساحهٔ معین و مشخص تاریخی خویش هستند و شرایط سیاسی بیش از هر زمان دیگر مساعد می‌باشد. صرف عامل مهم تأمین وحدت کامل میان نیروها و سازمان‌های گوناگون مستقر در هزاره‌جات و ابراز آمادگی علنی و عملی از سوی آن‌ها برای رسمیت بخشیدن به آن ضرور است که باید موجودیت و مؤثریت خویش را تبارز دهد. در این صورت امکانات عینی برای تأمین حاکمیت محلی به معنی کامل آن، یعنی حق ایجاد واحدهای اداری در درون منطقه خودمختار، تأسیس ادارهٔ محلی دولتی در سطوح مختلف، طرح و تطبیق بودجه و پلان اقتصادی، اجتماعی، محلی؛ ایجاد مقرره‌های امنیتی، دفاعی، تشکیل شورای محلی قانون‌گذاری و ایجاد نهادها و مؤسسات اجتماعی، فرهنگی و تمام سیستم‌ها و مکانیزم‌های دیگر ضروروی برای یک ادارهٔ دولتی خودمختار محلی به وجود خواهد آمد. البته طرح و تشیکل ادارهٔ خودمختار و سیستم‌های کار آن با دولت مرکزی در مطابقت قرار خواهد داشت. ولی این امر به معنی دخالت در سیستم ادارهٔ

خودگردان نخواهد بود؛ در شرایط ایجاد خودمختاری محلی هزاره‌جات که در میان واحدهای اداری دیگر تقسیم گردیده است، یک‌پارچه خواهد شد. حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم تأمین گردیده و از لحاظ اقتصادی کمک‌های وسیع برای مردم تأمین می‌گردد. هم‌چنان مسئلهٔ رسمیت بخشیدن به فقه جعفری نیز در چهارچوب ادارهٔ خودمختار می‌تواند حل شود. قابل تذکر می‌دانم که حقوق مردم و خودمختاری محلی هزاره‌جات، کامل نخواهد بود تا در دولت مرکزی وطن واحدمان، جمهوری افغانستان از حق شرکت متناسب خویش برخوردار نگردند.

من به صراحت از قول نجیب‌الله رئیس جمهور افغانستان نیز ابراز می‌دارم که آمادگی برای پذیرش نمایندگان هزاره‌ها و مجموع تشیع کشور در چهارچوب دولت جمهوری افغانستان اعم از شورای ملی و حکومت به همان فیصدی‌هایی که از هفتگانه‌ها تقاضا شده بود، ولی حتی در روی کاغذ نپذیرفتند، در عمل وجود دارد. البته یک‌بار دیگر از ضرورت همان عامل اصلی که عبارت از وحدت و ابراز آمادگی عملی و علنی نیروها، سازمان‌ها و پایگاه‌های مستقر در هزاره‌جات است. در این مورد نیز نام می‌برم.

باید در نظر گرفت که پایه قانونی برای رسمیت دادن به هر دو خواست اساسی هزاره‌ها و تشیع کشور وجود دارد؛ در مادهٔ ۱۳ قانون اساسی جمهوری افغانستان در رابطه به مسئلهٔ خودگردانی ملی چنین آمده است: «جمهوری افغانستان کشور کثیرالملیت است. دولت سیاست رشد همه‌جانبه تفاهم، دوستی و همکاری همه ملت‌ها، اقوام و قبایل کشور را به منظور تأمین برابری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، رشد و انکشاف سریع‌تر مناطق عقب‌مانده از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تعقیب می‌کند. دولت زمینهٔ ایجاد واحدهای اداری را بر مبنای خصوصیات ملی به تدریج مهیا می‌سازد.»

در ماده ۲ قانون اساسی کشور، دین مقدس اسلام به مثابهٔ دین مردم افغانستان اعلام گردیده است و به این ترتیب قید مذهب وجود ندارد، در حالی که نه در گذشته چنین بود و نه هفتگانه‌ها که مدعی غصب قدرت هستند، چنین وسعت نظر دارند. در واقع سر تا پای اندیشه و عمل هفتگانه‌ها که تحت حمایت ایالات متحده امریکا، وهابیون عربستان سعودی و حلقات نظامی و جاسوسی پاکستان قرار دارند، از تعصب کور و خصومت ملی و مذهبی بافته و ریخته شده است. این‌چنین طرز تفکر و نیات هرگز نمی‌تواند با منافع هزاره‌ها سازگار باشد. هزاره که در پی تأمین حقوق سیاسی، امکانات بهبود زندگی مادی و رشد معنوی و فرهنگی خویش هستند، باید این حقیقت را به درستی درک نمایند که با کدام نیرو می‌توانند بر پایه منافع ملی خویش کنار بیایند و همکاری کنند. انتخاب سیاسی باید دقیق

باشد و تحقق آن با جسارت پیگیری شود.

به عقیده من هزاره‌ها انتخاب خود را انجام داده‌اند و به امر مصالحه خواهند پیوست. هزاره‌های صلح‌دوست و وطن‌پرست در چهارچوب افغانستان به مثابه کشور اسلامی مستقل غیر منسلک و واحد بر پایه ائتلاف وسیع نیروها که سیاست رسمی دولت جمهوری ما را تشکیل می‌دهد، جای شایسته و مناسبی خواهند داشت.

ما جداً علاقه‌مندیم که نه تنها در داخل کشور راه‌های حل سیاسی برای پایان بخشیدن به برخوردهای مسلحانه، اختلافات و معضلات با نیروها و گروه‌ها و فرماندهان جست‌وجو گردد و به توافق سراسری ملی نائل آییم، بلکه خواهان حل سیاسی با رهبری این نیروها و شخصیت‌ها در خارج کشور از طریق مذاکره و رسیدن به تفاهم هستیم. هم‌چنان تلاش می‌نماییم تا با ملل و کشورهای دیگر و به خصوص همسایگان خویش مناسبات دوستانه بر پایه همکاری متقابل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر داشته باشیم. می‌خواهم در این‌جا در رابطه به مناسبات میان افغانستان و ایران اشاره نمایم. میان مردم و کشورهایی که دارای پیوندهای عمیق تاریخی و فرهنگی هستند، ما با این موضع حکومت جمهوری اسلامی ایران که پس از عودت قطعات نظامی اتحاد شوروی از افغانستان، نباید نیروهای خارجی دیگر برای اعمال نفوذ و مداخله در امور کشور ما تلاش نمایند، موافق هستیم.

ایالات متحده امریکا و پاکستان که حمایتگران افراطیون جنگ‌طلب هستند، تلاش می‌ورزند تا از طریق اعمال فشار نظامی به هدف خویش که عبارت از ایجاد یک رژیم دست نشانده در افغانستان باشد، دست یابند. ولی زندگی نشان داد که آن‌ها به این نیات و اهداف ناپاک خویش دست نخواهند یافت. برای قطع جنگ و تأمین صلح در افغانستان راه حل سیاسی می‌تواند وجود داشته باشد. راهی که تمام نیروهای درگیر به اشتراک هم در کار ایجادگری و سازندگی کشور و نه ویرانگری، همکاری نمایند. آرزومندیم که هزاره‌ها دوشادوش نیروهای وطن‌پرست متشکل از تمام ملت‌های برادر کشور در امر تأمین صلح و تحقق مشی مصالحه ملی سهم خویش را فعالانه ادا نمایند.

در پایان می‌خواهم برای مرکز انسجام ملت هزاره که در شرایط نوین سیاسی و نظامی در کشور جاگزین شورای مرکزی پیشین ملت هزاره گردیده است، به خاطر تحقق آرمان‌های صلح طلبانه مردم افغانستان و تحقق مشی مصالحه ملی در کشور موفقیت‌های شایان آرزو نمایم.

پیروز باد صلح در افغانستان، زنده باد مردم افغانستان.

با بروز خطر قحطی در مناطق مرکزی، هزاران خانواده کشور را ترک می‌نمایند[1]

در منطقهٔ وسیع کوهستانات مرکزی افغانستان، هزاران تن از روستاییان فقیر دار و ندار خود را فروخته عازم پاکستان و ایران می‌شوند. کاروان‌های مهاجرین متشکل از مرکب‌ها و لاری‌ها از هزاره‌جات واقع در شمال غرب افغانستان، هر روزه راه مهاجرت را در پیش می‌گیرند. این منطقه که باشندگان آن را ملت هزاره تشکیل می‌دهد، سفر دشواری را از طریق کوهستانات به جانب پاکستان متحمل می‌شوند. عده‌ای از این مهاجرین هنگام رسیدن به شهر کویته در پاکستان با هزاره‌های دیگر یک‌جا می‌شوند، اما قسمت زیادتر راه به جانب ایران را ادامه می‌دهند.

این حالت حتی برای فقیرترین مناطق افغانستان غیر مترقبه می‌باشد. دیپلومات‌های ملل‌متحد و عمله امداد، آن را مصیبت بشری خوانده معتقدند که جنگ مسئول چنین مهاجرت‌ها نیست.

آنتونیو دونینس، آمر نمایندگی ملل‌متحد در کابل که مسئول انسجام برنامه‌های مساعدت اقتصادی و بشری (یو.ان.او.سی.آی.) در افغانستان می‌باشد، در این رابطه گفت: «چنین حالت ارتباطی با جنگ ندارد.» در صورتی که آن‌ها مهاجرت نکنند، مرگ ناشی از گرسنگی و سرما یگانه چیزی است که در انتظار آن‌ها خواهد بود. عمله امداد ملل‌متحد سال جاری را سال استثنایی و بدترین سال برای مردم غریب توصیف نمود.

مایک سیمپل، کارمند امداد از مؤسسه اوکفای انگلیسی گفت: «کسانی که این محلات را ترک می‌کنند برنخواهند گشت.» آن‌ها هر چیزی که دارند می‌فروشند و با همسایگان خود برای آخرین بار خداحافظی می‌کنند. این مهاجرت‌ها به تعقیب کاهش جدی در حاصلات گندم به وقوع پیوست که در اثر شیوع مرض زردی گندم، باران‌های شدید بهاری، آب شدن برف‌های زمستان و در نتیجه سیلاب‌های ناشی از آن به وجود آمد که نهرهای زراعتی را ویران و زمین‌های مزروعی را متضرر ساخت. کشت بهاری در بسیاری از ساحات دیرتر از وقت معینه آن صورت گرفته؛ برف و سرمای پیش از وقت که ماه قبل به مشاهده رسید، آخرین ضربتی بود که قبل از تکمیل جمع‌آوری حاصلات

---

۱. اخبار هفته، شماره ۴۲، سال ۳، ۱۳۷۰.

بر آن‌ها وارد گردید.

کارمندان امداد گفتند: دست‌یابی به ارقام دقیق مشکل است. اما از قرای لعل و سرجنگل، ورس، پنجاب و یکاولنگ که ۳۰۰۰۰۰ نفر نفوس داشته و بیشترین صدمه را دیده‌اند، یک ثلث نفوس آن‌ها تا اواسط ماه آینده فرار خواهند کرد.

سیمپل گفت: آن‌هایی که مهاجرت نمی‌کنند، فقط به این دلیل است که آن‌ها توان پرداخت کرایه سفر ایران را ندارند. چنین مصارف را مهاجرین از طریق فروش وسایل زندگی خود تهیه می‌کنند. در این فروش اضطراری، مرکب یگانه حیوانی است که نسبت به قیمت‌های سال گذشته بلندتر به فروش می‌رسد. چون حیوانات بارکش ضرورت مهاجرین را تشکیل می‌دهند، قیمت یک مرکب در بازار هزاره‌جات به ۱۰۰۰۰۰ افغانی (۱۰۰ دالر) رسیده است.

سیمپل گفت: در اوقات عادی مهاجرین می‌توانند از طریق ولایت غربی هرات وارد ایران گردند، ولی اوضاع امنیتی در منطقه و سرحد خطرناک بوده، برای آن‌ها بسیار دشوار است که خطر را قبول کنند. وی افزود: سفر از طریق کوه‌ها غیرقابل باور است، ولی چارهٔ دیگری وجود ندارد. سیمپل گزارش مذکور را طی سفری از تاریخ ۲۹ سپتمبر تا ۱۱ اکتوبر با یک تیم زراعتی موسوم به اوکفام را که یکی از آن‌ها داکتر حیوانات و دیگری انجنیر می‌باشد، مشترکاً تهیه کرده‌اند. تیم مذکور در بعضی از قریه‌ها مجموعاً وضع حاصلات زراعتی را بسیار خراب خوانده است. در سایر قریه‌ها سطح محصول گندم ۹۰ فیصد کاهش یافته است. در ورس منطقه‌ای در ولایت بامیان که ۲۵۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد و زمستان در آن‌جا تا ۷ ماه دوام می‌کند، ۷۰ فیصد محصولات زراعتی تلف گردیده است. فکر می‌شود که یک سوم ۹۰۰۰۰ نفر مردم آن‌جا فرار نمایند.

سیمپل گفت: اوضاع مذکور دفعتاً خلق نشده است و محصول شرایطی است که با فقر دوامدار مردم منطقه، با محیط فوق‌العاده سرد آن‌جا آغاز شده است. در نقاط دیگر افغانستان مردم ذخایر غذایی دارند ولی آن‌ها گندم زیادی ندارند که در زمستان دوام کند. سیمپل افزود؛ مردم محل امسال ۱۹۹۱ را سال ناهنجار می‌گویند. زیرا هوا به سرعت خفقان آور شده و به انواع گندم محلی آسیب رسانده است. در مناطق تحت کنترل مجاهدین اهل تشیع از سه سال به این سو مراکز خدمات توسعه زراعتی وجود ندارد تا مردم محل ادویه ضد آفات زراعتی تهیه نماید.

دونینی، نمایندهٔ ملل‌متحد می‌گوید: در این وقت سال هوا بسیار سرد است؛ مردمی که در آن‌جا می‌مانند غذایی ندارند که در زمستان زنده بمانند. آن‌ها مجبور خواهند بود مواشی خود را بخورند که برای حیوانات مذکور علوفه هم وجود ندارد.

سیمپل می‌گوید آن‌هایی که در این منطقه می‌مانند، شاید تا گلو مقروض زمین‌داران شوند که زمین آن‌ها را در بدل چهارم حصه محصولات می‌کارند. آن‌ها تلاش می‌ورزند به خاطر به دست آوردن حداقل آزوقه به خاطر نباتات خوردنی یا جهت خوردن علف‌ها به دامنه‌های تپه‌ها بروند. سازمان ملل متحد می‌خواهد کم از کم ۵۰۰ تن گندم را قبل از اواسط ماه نوامبر، وقتی که سیر و حرکت در زمستان مشکل‌تر می‌شود به قریه‌های سخت آسیب دیده، انتقال دهد.

دونینی گفت ما گندم و کارمند داریم ولی به آن‌ها دسترسی نداریم و مشکل است که اکنون ما بالای آن کار می‌کنیم. اکثر راه‌ها که انتقالات از آن طریق صورت می‌گیرد، در کنترل فرماندهان پشتون قرار دارد که به گفته ناظرین، فرستادن کمک‌ها به مردم هزاره آن‌ها را رنجیده خواهد ساخت. تاکنون مساعی سازمان ملل متحد در انتقال مقدار محدود بیسکویت‌های پروتئین‌دار برای اطفال هزاره‌جات محدود بوده است. بهترین راه رسیدن به منطقه از راه مزارشریف از طریق دره کیان و تاله و برفک می‌باشد که معمولاً در طول سال در اثر برفباری مسدود نگردیده و باز می‌باشد و راه مذکور را فرمانده مجاهدین، بازمحمد خان مسدود ساخته است.

در گزارش تیم اوکفام هشدار داده شده است که هر روز تأخیر در انتقالات مجموع مواد که باید قبل از زمستان انتقال داده شود، تقلیل خواهد داد. سیمپل می‌گوید علی‌رغم آسیب‌پذیر بودن طبیعت هزاره‌جات با محیط فوق‌العاده سرد آن، محیط آن‌قدرها فاقد زندگی نیست. لازم نیست هزار تن از این مهاجر شوند. زیرا منطقه مذکور نباتات طبی فراوان، رنگ‌های طبیعی و صنایع دستی خوب دارد. فقط به مردم آن‌جا باید فرصت‌های انکشاف مهیا گردد. ولی در اوضاع کنونی به خاطر آن‌ها کارهای بسیار کمی را می‌توان انجام داد.

آژانس فرانس‌پرس

نقش گل در نام‌گذاری فولکلوریک مردم هزاره[1]

اقوام و قبایل مختلف ملت هزاره از روزگاران کهن تا کنون به نام‌گذاری کودکان خویش توجه و دلبستگی خاص داشته و دارند. در فولکلور ملت هزاره مراسم خاصی برای نام‌گذاری کودکان نوزاد اعم از دختر و پسر معمول بوده که با کمی تغییرات در روستاهای هزاره‌نشین تا کنون معمول و مروج است. از جمله این مراسم یکی هم این است که نام‌گذاری در یک بزم خانوادگی و با ابراز نظر بزرگان قوم انتخاب و برگزیده می‌شود. روی هم رفته در نام‌گذاری فولکلوریک بدین‌گونه توجه شده است:

بیشتر نام‌ها بر اساس نام‌های گذشتگان برگزیده می‌شود. برخی نام‌ها از نام‌های حیوانات که مورد علاقه و محبت قرار داشته انتخاب می‌شوند. هم‌چنین نام‌های پرندگان نیز معمول بوده است. نام‌های کایناتی مانند ستاره‌ها، مهتاب و آفتاب نیز رواج داشته است. علاوتاً نام‌های مذهبی نیز در نام‌گذاری جای خاص خود را دارد، ولی از همه مهم‌تر توجه مردم هزاره به طبیعت بسیار زیاد بوده است؛ نام‌هایی که با استفاده از طبیعت برگزیده می‌شدند، بیشتر مربوط می‌شوند به موقعیت نشیمنگاه‌ها و موقعیت جغرافیایی مناطق هزاره‌نشین که بیشتر در روستاها و دامنه‌های هندوکش جنوبی و سلسله جبال کوه بابا در مرکز افغانستان زندگی می‌کنند.

یکی از مواردی که در تجلی زیبایی طبیعت، انسان را به خود معطوف می‌دارد مربوط می‌شود به گل. گل‌دوستی، گل‌پرستی و استشمام راحیه دل‌انگیز گل، چیزی نیست که از نظر انسان دور بماند. به همین سبب مردم هزاره که از فرهنگ دیرپای برخوردار بوده‌اند، به گل توجه و علاقه زیاد داشته، نخستین علاقه مردم هزاره را در زمان‌های بسیار دور به گل آفتاب‌پرست می‌یابیم. یکی از سیاحان اروپایی بر اساس روایات و مشاهداتی که از زبان سیاحین دیگر شنیده است، می‌گوید که بر روی مغاره‌هایی که مورد استفاده باشندگان اقوام هزاره بوده‌اند، نقش گل آفتاب‌پرست حک شده است که نگارنده خود در اطراف منطقه ورس در مغاره‌هایی که هنوز مورد استفاده بود، نقش گل آفتاب‌پرست

---

۱. روزنامهٔ انیس، شماره ۱۷۲، ۱۳۶۸.

را به روی دروازه‌های دخولی مغاره‌ها مشاهده کرده‌ام.

بر طبق روایت‌های فولکلوری آن مردم در روزگاران قدیم این سرزمین در دست یک دیو قوی هیکل اسیر بوده است؛ در آن زمان دیو برای این‌که مردم را به اطاعت خود نگهدارد با دست‌های بزرگش، روی آفتاب را می‌پوشانده است و به این ترتیب مردم را همیشه در تاریکی، سرما و یخبندان نگه‌داشته است. سرانجام یک دختر زیبا و جوان هزاره که عاشق آفتاب بوده برای نجات مردم دست به کار می‌شود و او می‌کوشد تا دیو را عاشق خود گرداند. دیو قوی هیکل، سرانجام شیفتهٔ زیبایی دخترک می‌شود و در آرزوی وصل دختر تلاش می‌کند. در یک روز قشنگ بهاری دختر زیبا با صدای لطیف خود چنان نغمه را سر می هد که دیو دست‌هایش را برای به آغوش گرفتن دخترک پایین می‌آورد و در این هنگام نور آفتاب سراسر دره‌ها را گرم می‌سازد و با صدای گرم دخترک، دیو به خواب می‌رود و دختر که عاشق آفتاب بوده است، دست‌هایش را به طرف آفتاب دراز می‌کند. آفتاب لبخند می‌زند و از گوشهٔ چشمش قطره اشکی فرو می‌افتد. این قطره وقتی به زمین می‌رسد به شکل دانهٔ سیاه روی دست دخترک می‌افتد؛ دخترک آن را به مشتش می‌فشارد. در همین هنگام دیو به خود می‌آید و می‌بیند که آفتاب بر خلاف خواستش روی زمین تابیده همه جا را گرم و روشن ساخته است. با عصبانیت نعره می‌کشد؛ دخترک از ترس دانه سیاه را روی خاک می‌اندازد و می‌خواهد بگریزد، اما دیو خشمگین او را چنان می‌فشارد که جان از تنش بیرون می‌رود. خون دخترک دانه سیاه (اشک آفتاب) را آبیاری می‌کند و چند لحظه بعد گیاه سبزی می‌روید. این گیاه طی مدت کوتاهی قد می‌کشد و گل می‌کند. گل شکل آفتاب را به خود گرفته و طرف بالا سوی آفتاب نظاره می‌کند. دیو که خیال می‌کند که آفتاب به زمین آمده، می‌خواهد با دستانش آن را نابود سازد. در همین هنگام آفتاب دوباره می‌تابد و شعاع آفتاب چنان گرمی را بر روی گل می‌پاشد که هر برگ آن به شکل نیشتر درمی‌آید و به چشمان دیو فرو می‌رود. دیو عصبانی از شدت درد به خود می‌پیچد و به طرف کوه فرار می‌کند. اما کوه او را نیز جای نمی‌دهد و به دریا می‌اندازد. دیو به شدت پایین افتاده نابود می‌شود. به این ترتیب طلسم می‌شکند و مردم از شر دیو نجات می‌یابند. آن‌هایی که ناظر این صحنه‌ها بودند، به دور گل حلقه می‌زنند و آن را به فال نیک می‌گیرند.

در نتیجه گل آفتاب‌پرست مورد ستایش و احترام قرار می‌گیرد و نقش آن روی مغاره‌ها به جاودانگی می‌پیوندد. نقش گل آفتاب پرست با این افسانه دلپذیر سینه‌به‌سینه و نسل‌به‌نسل به خاطره‌ها باقی می‌ماند. انگشتان هنرآفرین و دست‌های پرتوان زنان و مردان هزاره با بافتن گلیم و بافتن نمد این خاطره را هم‌چنان زنده نگه داشته و می‌دارد و زیباترین نام برای دختران هزاره نام گل‌چهره است

که یاد دخترک قربانی شده را که با مرگ خود مردمش را از شر دیو ستم‌گر رهانید، زنده نگه می‌دارد.

تیم پهلوانی افغانی در مقام قهرمانی[1]

تیم ملی پهلوانی جمهوری دموکراتیک افغانستان در مسابقات پهلوانی بین‌المللی جام احمدجان با اخذ ۵۶ نمره، مقام قهرمانی را حائز گردید.

جام احمدجان بعد از ظهر دیروز توسط برید جنرال رفیق خلیل‌الله، معین وزارت دفاع ملی به سرتیم پهلوانی افغانی تفویض گردید. هم‌چنان تیم پهلوانی اتحاد شوروی مقام دوم و تیم (ب) پهلوانی افغانی مقام سوم را نصیب شدند. تیم پهلوانی جمهوری خلق بلغارستان به اخذ ۳۸ امتیاز حائز درجه چهارم، تیم پهلوانی جمهوری خلق مغولستان با گرفتن ۳۷ امتیاز درجه پنجم، تیم (ج) پهلوانی افغانی با گرفتن ۱۷ امتیاز درجه ششم و تیم پهلوانی جمهوری سوسیالیستی چک اسلواکیا به درجه هفتم این مسابقات نائل گردیدند.

در دور نهایی مسابقات پهلوانی بین‌المللی که عصر دیروز به افتخار پنجمین سالگرد انقلاب ظفرمند ثور در استادیوم ورزشی کابل انجام شد. در وزن ۴۸ کیلوگرام اونیف، پهلوان اتحاد شوروی برنده مدال طلا، خلیل‌الله، پهلوان افغانی برندهٔ جایزهٔ مدال نقره و غلام‌مختار، پهلوان افغانی حائز مدال برنز؛ در وزن ۵۲ کیلوگرام، لورگی‌ده، پهلوان مغولستانی برنده مدال طلا، ابراهیموف برندهٔ مدال نقره و اختر محمد، پهلوان افغانی برندهٔ مدال برنز شناخته شدند.

در وزن ۵۷ کیلوگرام کانباتور، پهلوان مغولستانی حائز مدال طلا، دیمچوک، پهلوان بلغاری برنده مدال نقره و شریف‌الله، پهلوان افغانی برندهٔ مدال برنز گردیدند. در وزن ۶۲ کیلوگرام علی‌داد، پهلوان افغانی حائز مدال طلا، ظاهر، پهلوان افغانی برندهٔ مدال نقره و امیروف پهلوان اتحاد شوروی حائز مدال برنز شدند.

علی‌داد پهلوان: اگر پایم صدمه نمی‌دید وارد فاینل می‌شدم[2]

علی‌داد سرباز پوهنتون هوایی و عضو تیم ملی پهلوانی کشور که اخیراً بعد از اشتراک در مسابقات المپیای آسیایی منعقده دهلی جدید به کابل برگشته است، طی مصاحبه‌ای به خبرنگار انیس گفت: پنج سال می‌شود که به ورزش پهلوانی اشتغال دارم. فعلاً در کلاس سوم هستم. در ابتدا نزد خلیفه طاهر به تمرین پهلوانی پرداختم. از سه سال به این طرف است که عضویت تیم ملی کشور را دارا

۱. روزنامهٔ حقیقت انقلاب ثور، ۱۳ ثور، ۱۳۶۲.

۲. روزنامهٔ انیس، شماره ۲۳۲، ۱۳۶۱.

هستم. علاوتاً عضو تیم کلب ورزشی اردو می‌باشم. در مسابقات داخلی که تا حال انجام داده‌ام مستحق چهار مدال طلا و یک مدال نقره و یک جام قهرمانی شده‌ام؛ از جمله یک مدال طلا را در سال ۱۳۶۰ در مسابقات پهلوانی که از طرف ریاست عالی ورزش و کمیتهٔ ملی المپیک دایر شده بود، در وزن ۵۷ کیلوگرام به دست آوردم.

تا حال سه بار به اتحاد شوروی و دو بار به بلغارستان، غرض انجام یک سلسله مسابقات دوستانه به همراه ورزشکاران افغانی مسافرت کرده‌ام. پهلوان علی‌داد دربارهٔ نتایج مسابقاتش در المپیای آسیایی امسال که در کشور هند دایر گردید، چنین معلومات داد: در مسابقات دهلی سه مسابقه دادم. در مسابقه اولی با پهلوانی از کشور سوریه مقابل شدم که توانستم وی را در ظرف پنج دقیقه ضربه‌فنی و مغلوب سازم. در مسابقه دوم با پهلوان یمن دموکراتیک دست‌وپنجه نرم کردم و در نتیجه با نمره بر وی غالب آمدم. مسابقه سومی‌ام با پهلوان جاپانی بود که تا تفریح با هم طور مساویانه مسابقه دادیم. اما متأسفانه در دقیقه سوم میدان دوم پایم صدمه شدید دید که در نتیجه نتوانستم به مسابقه ادامه دهم و وارد فاینل شوم.

در خط آبی وطن[1]

خط صلح، راه امروز و فردای ما است؛ خطی که با وسعت دید، با وسعت صدر و با بزرگداشت از مقام انسان به میان آمد. از این خط جز جلادان که همیشه در کمین رفاه و سعادت انسان نشسته‌اند، هیچ سرپیچ‌گر دیگری، سراغ نمی‌شود.

گام گذاشتن برای اعاده و تأمین صلح به نیروی بالاتر، بالنده‌تر و نیرومندتر از نیروی جنگ ضرورت داشت. این نیرو در وجود توده‌های وسیع مردم ما، در وجود فرزندان راستین این وطن و به‌خصوص در استقامت سرسپردگی و فداکاری اعضای رزمنده ح.د.خ.ا. به نیروی مهار کننده جنگ تبدیل شد.

بی‌شمار فرزندان این سرزمین در خط صلح حماسه‌ها، کارنامه‌ها و آیین‌نامه‌های مردانه‌ای آفریدند. در همین خط صلح بود که شعار مرگ یا وطن، وطن یا کفن را مردانه تا سرحد تحقق مفهوم وسیع کلمه آن به پیش بردند تا بر جنگ و جنگ‌افروزان پیشی بگیرند و سرحد میان جنگ و صلح را به نفع صلح تکوین ببخشند. یکی از فرزندان وطن که در فضای آبی وطن در خط صلح می‌رزمید خود را دست‌وپابسته در میان هیزم انبار شدهٔ جنگ‌طلبان در دیار بیگانه یافت که برای دستیابی به وی و امثال آن لحظات نامحدودی دندان قرچه می‌رفتند تا آنان را در بند بیابند و بنمایانند که جنگ

۱. روزنامهٔ سرباز، شماره ۱۶۵، ۱۳۶۸.

نیرومندتر از صلح است. غافل از این‌که نه تنها علی‌مدد بلکه احمدالدین‌ها، ملنگ‌ها، شیراز گل‌ها و صدها تن دیگر یکی در وطن و دیگری در بیرون از وطن در دست جنگ‌طلبان، تا کام مرگ پیش رفته‌اند. عده‌ای زنده و عده‌ای جاودانه شده، پندار نیرومندی جنگ را باطل ساخته‌اند و این حقیقت را جاگزین آن نموده‌اند که: صلح نیروی بزرگ است و جنگ آتشی که دیر یا زود به خاموشی می‌گراید.

دگرمن علی‌مدد، پیلوت جوان قوای هوایی کشور، این زندان‌شکن جنگ‌افروزان با تن خسته از شکنجه‌ها دو سال پیش از امروز بندها و زنجیرها را گسست. راه وطن را پیش گرفت و یک بار دیگر بر تن تب کردهٔ زندان بانان و ایجادگران زندان‌ها در خاک پاکستان آب یخ ریخت و نشان داد که صلح بر جنگ پیشی می‌گیرد. بار دیگر پیکرهٔ نیم‌سوخته جنگ با عصبانیت به تماشا نشست و می‌دید که علی‌مدد در خط صلح، فضای بی‌کران آبی وطن را می‌نوردد و چون شهاب ثاقب بر فرق جنگ‌طلبان از بالا و پایین و از چپ و از راست حواله می‌شود. حکایت دو سال و چهار ماه اسیری و پا به زنجیری علی‌مدد و نجات مردانه‌اش از زیر ساتور جنگ افروزان به تفصیل در وسایل اطلاعات جمعی کشور، قصه شده که تکرار آن لزومی ندارد.

... و این بار فرزند ۲۴ ساله قوای هوایی کشور را در پروازهای اخیر ۳۵۰۰ ساعته محاربه آیش به تماشا می‌نشینیم تا در یابیم که چگونه در توان این مدافعان وطن طلسم جنگ تکه‌تکه در هم می‌شکند.

علی‌مدد از پرواز برگشته بود. خواست لحظه کوتاهی استراحت کند؛ پاپوش‌هایش را از پا بیرون کرد؛ آن‌چه دیدم باور نمی‌کردم. این پاهای کسی باشد که همین دم از پرواز چند ساعته بالای ناور، غوربند و کوه‌های سر به فلک کشیده یغمان برگشته است. در حالی که با مواجه شدن به مه و غبار و حالات غیر مجاز پروازی با ارتفاع ۵۰۰۰ متر از رفتن با کورس غلط شده پروازی، توأم با یک حادثهٔ انفجار هوایی استینگر دشمن در هوا که برای اصابت به هلیکوپترش فیر شده بود، با لبان متبسم و آرام به نظاره زخم‌های پاهایش نشسته باشد.

انگشتان هر دو پای علی‌مدد به هم چسبیده بودند. این پاها لحظات دراز در آتش سوخته بودند و این فقط معجزه طبی خواهد بود که هر انگشت پا را از انگشت دیگر جدا سازد. زخم‌ها هنوز آبله‌دار و خونین بودند؛ ساق‌های هر دو پا شیارهای عمیق و تازه سوختگی را با خود داشتند و او با این حال به خاطر راه خود، به خاطر قلب خود و به خاطر وطن و مردم خود پرواز می‌کرد...

علی‌مدد سهم وطن پرستانه‌اش را در دفاع جانبازانه از جلال آباد در همان نخستین روزهای تجاوز دشمن نیز ایفا کرد. روزانه ۶-۵ پروازهای محاربه‌ای و پروازهای اکمالاتی... در همین پروازها بود

که لحظهٔ کوتاهی جنگ‌طلبان هار شده را با همه ساز و برگ جنگی‌شان که اجتماع بزرگی را تشکیل می‌داد، در یکی از دره‌های تنگی ابریشم از فراز کوه‌ها مشاهده می‌کند. راکت‌های طیاره یکی بعد دیگر نقطه تجمع دشمن را در هم می‌کوبید که ناگاه خود به سانحه‌ای مواجه گردید. طیاره سرعت می‌باخت؛ به تیغه کوه تصادف کرد و از آن‌جا به پایین و پایین‌تر...

علی‌مدد می‌گفت: «من با چشمانم می‌دیدم که قسمت پایین بدنم در شعله‌های آتش می‌سوزد، ولی توان برخاستن نداشتم. اندک‌اندک بی‌هوش می‌شدم؛ بعداً وقتی به هوش آمدم از محیط پروازی دور بودم؛ این پرواز اول همان روزم بود؛ در پرواز دوم هدایت بود که من پرواز کنم و این بدترین خاطره پروازی من است که چرا نتوانستم پرواز دوم را انجام دهم. اکنون پروازها را از سر گرفته‌ام، ولی همان پروازی را که نتوانستم آزارم می‌دهد. چون من باید پرواز می‌کردم...» چنین است راه آنانی که در خط صلح در آسمان آبی وطن می‌رزمند.

در قره‌باغ غزنی پشتون‌ها و هزاره‌ها با هم برادروار زندگی می‌کنند[1]

جریدهٔ وفا در این اواخر با آقای میرزاحسین خاکیار، آمر بازسازی نقاط مرکزی افغانستان گفت‌وشنود کوتاهی داشت که اینک غرض آگاهی خوانندگان تقدیم است.

نخست ما از جناب خاکیار پرسیدیم که لطفاً خود را به خوانندگان وفا معرفی بدارند؛ ایشان خود را چنین معرفی داشتند: نام من میرزاحسین خاکیار است. فعلاً به حیث آمر بازسازی نقاط مرکزی افغانستان کار می‌کنم؛ محل زندگی من در افغانستان ولسوالی قره‌باغ غزنی است. سابق دفتر ما در پیشاور بود؛ فعلًا ما قصد داریم که دفتر خود را به کابل انتقال دهیم، البته بعد از بهبود وضع؛ فعلاً در کویته منتظر وضع هستیم.

از آقای خاکیار پرسیدم: شما پس از سقوط رژیم کابل به غزنی تشریف برده‌اید؟ ایشان در پاسخ گفت: ما به غزنی نرفته‌ایم؛ نمایندگی ما در قره‌باغ غزنی است. برادران همیشه از آن‌جا برای ما گزارش می‌دهند. ان شاءالله وضع غزنی خوب است.

از خاکیار سؤال کردم به چه تعداد خانواده‌ها از قره‌باغ مهاجر شده بودند؟ آیا اکنون دوباره به قره‌باغ عودت کرده‌اند؟ ایشان دراین‌باره اضافه کرد: تقریباً در حدود ۱۰ فیصد مهاجر شده بودند. بیشتر مردم وطن آبایی خود را حفظ کردند و در مقابل روس‌ها جنگیدند. وقتی که وضع خوب بود یک اندازه مهاجرین پس می‌رفتند؛ حال که وضع خوب نیست، امنیت نیست، مردم رفته نمی‌توانند.

از آقای خاکیار سؤال شد هدف مؤسسه شما اعمار مجدد ویرانی‌های جنگ ۱۴ ساله می‌باشد؟ در جواب گفت: اصل هدف ما همین است که کارهای بازسازی را شروع کنیم. سال گذشته در یک تعداد کاریزها کار شد؛ تخم اصلاح شده برای مردم توزیع گردید که نتیجه و حاصلش خوب بود؛ مکتب‌ها باز شدند. هم‌چنان ما در ولسوالی ناور، جاغوری و جغتو نیز قصد کار داریم. فقط منتظر هستیم که وضع بهتر شود.

---

۱. نشریه وفا (نشریه پانزده روزه انجمن نویسندگان افغانستان آزاد)، شماره ۲۱، سال ۱، ۱۳۷۱.

آقای خاکیار دربارهٔ ساختار نفوس قره‌باغ چنین معلومات دادند: در قره‌باغ غزنی ۱۳۰۰۰ خانواده زندگی می‌کنند. از این جمله تقریباً نیمی پشتون و نیمی هزاره هستند. این پشتون‌ها و هزاره‌ها قبل از دو سال با هم برادروار زندگی می‌کردند؛ کاریز ما یک‌جا بود؛ قبرستان ما یک‌جا بود؛ لحد یک‌جا بود؛ بازار ما یک‌جا بود؛ در مسائل فاتحه و در مسائل عروسی با هم مشترک بودیم. بدبختانه دو سال قبل نسبت مداخله بیگانه و خارجی، عده‌ای تحریک شده و به یک عده خانه‌ها حمله آوردند؛ بسیاری خانه‌ها را چور کردند. بعداً از پیشاور یک هیأت آمد و این عمل را تقبیح کردند و حمله کنندگان نیز راضی شدند و به جرم خود اعتراف کردند و گفتند که ما باید جرم خود را جبران نماییم؛ باید تاوان‌های مردم را بدهیم. فعلًا وضع در قره‌باغ غزنی که باشندگانش پشتون و هزاره می‌باشند، خیلی خوب است. ولی باز هم بدبختانه که دست‌های کثیف خارجی نمی‌خواهند که این پیوند برادری محکم بماند.

از آقای خاکیار پرسیدیم که دست‌های خارجی در بین کی‌ها کار می‌کند و آیا در اثر این‌گونه مداخلات برادری پشتون و هزاره در قره‌باغ صدمه دیده است؟ او در جواب گفت: این دست‌های کثیف در بین هر دو طرف یعنی هم در بین پشتون‌ها و هم در بین هزاره‌ها کار می‌کنند. خوشبختانه هیچ تأثیر نداشت. ما سابقه همه با هم برادر بودیم؛ رفت و آمد داشتیم و فعلاً هم همان برادری سابق در بین هردوی‌مان است.

آقای خاکیار معلوماتش را در مورد وضع غزنی چنین بیان داشت: وضع غزنی خوب است. خوب به این است که قاری بابا والی غزنی است. معاون والی از مردم هزاره است؛ کدام اختلاف در بین پشتون و هزاره وجود ندارد. تمام مردم برادروار زندگی می‌کنند؛ امنیت غزنی هم خوب است.

دربارهٔ بهبود وضع عمومی در افغانستان ایشان چنین ابراز نظر کردند: این وضع وقتی خوب می‌شود که تمام مردم افغانستان این را درک کنند که ما از افغانستان هستیم و در مقابل وطن مسئولیت داریم. اگر ما به جان یکدیگر افتادیم، وضع افغانستان بر هم می‌خورد. ما این توقع را از برادران روشنفکر خود داریم که آن‌ها دست برادری را با هم بدهند. در بین تمام ملت‌های افغانستان یک پیوند برادری به وجود بیاید. امروز روز عمارت و سازندگی است. ما امروز به جای قوت‌های تنظیمی از قوت‌های برادری عملی استفاده نماییم و سازندگی نو را به عمل بیاوریم. ما باید از همه روشنفکران خود استفاده اعظمی نماییم و ادارهٔ خود را توسط قانون بسازیم. نظر من این است که هر تبعهٔ افغانستان حق رأی و حق کار در افغانستان دارد. در صورتی که مستحق باشد، اهل باشد، این اهلیت توسط مردم تشخیص می‌شود. وقتی که لویه جرگه واقعی از کل اقشار تشکیل شد و مردم به کسی که اهل

بود رأی دادند و او را انتخاب کردند، باز می‌توانیم جامعه خود را از این بدبختی‌ها خلاص نماییم. در غیر آن هر قدری که قوت نظامی به وجود بیاید، امنیت را در کشور آورده نمی‌توانند.

علاوه بر این‌که بعضی مردم ظاهر شاه را در ذهن مردم بد معرفی کرده بودند، اما امروز می‌بینیم که مردم ظاهر شاه را دوست دارند. ظاهر شاه نظر به تجربه‌ای که دارد، می‌تواند در این شرایط برای خوشبختی مردم افغانستان مثمر واقع گردد.

اعلامیهٔ مشترک هیأت شورای علمای جهادی افغانستان و هیأت صلح مناطق مرکزی هزاره‌جات افغانستان[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

اعدلو هو اقرب للتقوی

هیأت صلح مناطق مرکزی هزاره‌جات و هیأت شورای علمای جهادی افغانستان که مجموعاً از ۱۶ ولایت کشور نمایندگی می‌نماید، اوضاع کابل را با دقت کامل نگریسته، تأسف و تأثر خود را نسبت به راکت باران شهر کابل اظهار داشته بعد از مشاوره، مذاکره و تبادل نظر با مسئولین دولتی و نظامی رهبران احزاب و تنظیم‌ها، علما و روحانیون، شخصیت‌های ملی و اجتماعی، فرماندهان جهادی و هیأت‌های صلح به این نتیجه رسیدند که:

جنگ راه‌حل معضل نبوده و نمی‌تواند باشد. مردم افغانستان همه در خانواده مشترک پرورش یافته، بدون مداخله خارجی افغان‌ها می‌توانند به آتش بس، مذاکره و تفاهم بین‌الافغانی بر بنیاد احیای وحدت‌ملی بر اساس معیارهای اسلامی دست یابند.

افغانستان کشور واحد و غیرقابل تجزیه است و همهٔ نیروها مشترکاً از کابل و وطن عزیزشان افغانستان، دفاع نمایند. با درنظرداشت واقعیت‌های فوق هیأت شورای علمای جهادی افغانستان و هیأت صلح مناطق مرکزی هزاره‌جات مشترکاً تصویب می‌نمایند:

۱. آتش‌بس که اعلان شده به تمام قوت خود باقی مانده ادامه یابد.

۲. تمام تنظیم‌ها و نیروها و مجموع مردم افغانستان مکلف هستند از دولت اسلامی افغانستان که خون‌بهای شهدای انقلاب اسلامی است، حمایت نموده و در جهت گسترش پایه‌های حاکمیت اسلامی عمل نمایند.

۳. هیأت صلح که از ولایات مختلف کشور غرض آتش‌بس و حل مسائل سیاسی- نظامی به

---

۱. نشریه مرکزی فرهنگی جنبش ملی اسلامی افغانستان، شمارهٔ ۷، ۱۳۷۱.

کابل آمده‌اند، از حقوق مساوی برخوردارند. هر گونه تصمیم بدون در نظر داشت خواست‌های همه هیأت‌های صلح بنیاد قانونی ندارد.

۴. برای دریافت راه‌حل و فصل معقول منازعه، کمیسیونی که بتواند از همهٔ ولایات، همهٔ نیروها و همهٔ ملت‌های کشور نمایندگی نماید، ایجاد گردد. کمیسیون به طور عاجل در جابه‌جاسازی نیروهای ثالث بالخیر دست به کار شوند.

۵. نیروهای ثالث بالخیر تمثیل کننده واقعی و عادلانه حضور همهٔ نیروها و تنظیم‌ها، همهٔ ملت‌ها و همهٔ اقوام و همهٔ ولایت گردد.

۶. کمیسیون حل منازعات مکلف است که ناقضین آتش‌بس را به هیأت صلح معرفی و هیأت صلح به قاطعیت تمام در برابر جناحی که آتش‌بس را نقض می‌نماید، تصمیم خویش را اعلام بدارد.

۷. آن عده افرادی که با استفاده از عفو عمومی در ادارات ملکی یا نظامی مشغول کار می‌باشند و اگر بر ضد منافع مردم و دولت اسلامی عمل می‌نمایند، در صورت اثبات جرم‌شان از وظیفه برکنار و به دادگاه اسلامی سپرده شوند.

۸. وزارت‌های دفاع و داخله دولت اسلامی افغانستان، نیروهای‌شان را با سرعت تمام از همهٔ نیروهای نظامی جهادی از همه ملت‌ها و اقوام که تابعیت کشور را دارند، به تناسب نفوس تکمیل نمایند تا اردوی ملی وزارت داخله بتواند از امنیت و تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت اسلامی دفاع نماید.

۹. شورای اهل حل‌وعقد که شامل علماء، دانشمندان، روشنفکران و شخصیت‌های جهادی می‌گردد، معیار انتخاب آن صرف به تناسب نفوس در همه نقاط افغانستان طور یکسان و بلا استثناء قرار گیرد.

۱۰. دولت اسلامی و هیأت صلح، شاهراه‌های مواصلاتی کشور را هر چه زودتر امن ساخته و به رهایی همهٔ اسیران جنگ‌های اخیر بدون قید و شرط اقدام نماید.

و من الله التوفیق

رئیس هیأت مناطق مرکزی افغانستان، رئیس هیأت شورای علمای جهادی افغانستان.

نامهٔ سرگشاده عنوانی هفته‌نامهٔ کابل[1]

از برادران خویش می‌خواهیم که از اجرای دستورات غیر قانونی و غیرشرعی آقای مزاری، سر باز زنند.

خوانندگان گران‌ارج هفته‌نامهٔ کابل!

در این هفته که صفحات شماره ۸ نشریه برای چاپ آماده می‌شد، از طرف دو تن از هم‌وطنان، هر یک برید جنرال در محمد تابش معاون لوای ۷۲ حزب وحدت اسلامی و برید جنرال نادر مدیر امنیت لوای ۷۲ حزب وحدت اسلامی، نامه‌ای غرض چاپ به ادارهٔ هفته‌نامه مواصلت ورزید.

نشریهٔ کابل چنان‌که از نخستین شماره تذکر یافته، نشریه آزاد و غیرتنظیمی و گروهی است و رسالت خود را در این می‌داند که تا آئینه دار دردها، خواست‌ها و حالت جاری مردم کشور باشد. روی این مأمول نامهٔ مذکور بدون کم‌وکاست به نشر سپرده می‌شود و بی‌مناسبت نیست که در پایان گفته شود که مسئولیت نامه‌های وارده متوجه اداره نبوده، بلکه به نویسندگان آن‌ها تعلق دارد.

ما دو نفر از افسران ملت هزاره هستیم. می‌خواهیم با نوشته کوتاهی پیرامون وضع موجود و ملتی که قربانی هدف‌های شخصی شده، اظهار عقیده نماییم. ما در سال‌های اول انقلاب اسلامی بود که از هزاره‌جات آواره جنگ‌های خانمان سوز داخلی گردیده و در کابل آمدیم. با این‌که یکی از ما در کابل تحصیل می‌کردیم و دیگر ما بعد از چند سال که عاقبت از آتش خانمان‌سوز اختلافات گروهی به ستوه آمده بود، به کابل آمد. در آن وقت حزب نصر که رهبری آن را آقای عبدالعلی مزاری به عهده داشت، بر سر تسخیر مناطق بیشتر و توسعه دادن قلمرو حاکمیت خویش و احزاب دیگری از اهل تشیع به جنگ و منازعه پرداخته که جوانان زیادی از ملت محروم ما، قربانی این هدف ناشایسته و نامعقول گردیدند. در ابتدای جنگ با شورای اتفاق اسلامی افغانستان و بعد با پاسداران جهادی اسلامی که اساساً از ایران رهبری می‌شد، درگیر گردیده و بعدها نیز با هواداران حرکت اسلامی سر جنگ و نزاع و زندان افکندن و شکنجه را آغازیدند که در نتیجه به اظهار خود آقای مزاری در یک

---

۱. هفته‌نامهٔ کابل، شمارهٔ ۸، ۱۳۷۲.

محفل سخنرانی که در ایران برگزار گردیده بود، اعتراف نمودند که ما با یک اشتباه داخل ۴۵ هزار جوان مسلمان هزاره را از دست داده‌ایم.

ما دو نفر از جوانان هزاره مقیم صفحات مرکزی هزاره‌جات که از اثر این جنگ‌های تحمیلی حزب آقای مزاری، هر کدام پدر و برادری و اقوام عزیز دیگری از دست داده بودیم، ناچار در کابل اقامت گزیدیم و به خدمت عسکری پرداخته و بعدها هم افسری را قبول نمودیم، در حالی که از خدمت در اردوی کمونیست شدیداً بدمان می‌آمد. لهذا مجبور بودیم و از جان و حیات خویش می‌ترسیدیم، تا این‌که شنیدیم در سال ۱۳۶۸ حزب وحدت تشکیل گردیده دامنه جنگ‌ها برچیده شده یا به عبارت دیگری بساط ایرانی‌ها از فروش مانده است. خوشحال بودیم و خدا را شکر می‌کردیم که بعد از این مردم مظلوم و محروم هزاره زندگی آرام‌تری خواهند داشت. تقریباً یک سال قبل که انقلاب اسلامی افغانستان پیروز شد، ما و صدها تن از صاحب‌منصبان هزاره به حزب وحدت پیوستیم و خوشحال بودیم که البته می‌توانیم با تجارب و دانشی که اندوخته‌ایم، به مردم خویش مصدر خدمت شویم و دیگر اختلافات الحمدلله از بین رفته است، ولی...

متأسفانه دیری نپایید که باز هم حزب وحدت به رهبری آقای مزاری اختلافاتی که عادت همیشگی یا عادت نظری و فامیلی وی بوده که از کودکی در یک هم‌چنین فامیل پر از غوغا و کشمکش و جنگ تربیه شده بود، باز هم در کابل سر از آستین مزاری برون کشیده و بار دیگر ملت مظلوم و محروم هزاره قربانی خواسته‌های همیشگی آقای مزاری گردیده و صدها جوان هم‌وطن و هم‌مذهب ما نابود گردیدند که دیگر هرگز آن‌ها را نمی‌بینیم و صدها خانه مردم مظلوم هزاره ویران و اموال و دارایی‌شان به چپاول و غارت رفت. روزنهٔ امید و شکوفایی ملت زجر دیده هزاره، تاریک گردیده و امیدهای ده‌ها بل صدها جوان مترقی ما به یأس و ناامیدی تبدیل گردیده، ما نمی‌دانیم حالا به کجا برویم و در چه شرایط زندگی نماییم. بناءً من‌حیث فرزندان واقعی ملت هزاره از تمام برادران عزیز خویش دعوت می‌نماییم که از دستورات غیرقانونی و شرعی آقای استاد مزاری، سر باز زده و به آغوش اسلام و ملت خویش برگردند و زندگی نوین و شرافتمندانهٔ خویش را آغاز نمایند و از تمام مادران و پدران عزیز دعوت می‌نماییم که فرزندان‌شان را به صلح و برادری دعوت نموده و دیگر نگذارند که بیهوده قربانی روحیه قدرت‌طلبی شخصی شوند؛ نه اجر و ثوابی و نه نام و نشانی، آیا جان یک انسان مسلمان بهتر از رسیدن به قدرت یک شخص نیست. چرا؟ و اما جواب این همه ویرانی‌ها و کشتارها و اعمال فجیع را که خواهد داد و عامل این‌همه بدبختی‌ها کی خواهد بود؟ امیدوارم با خواندن این مطالب کوتاه و مختصر که به عنوان درد دل نگاشته‌ام، برادران عزیز و ملت مظلوم ما به واقعیت پی برده و از

بدبختی‌های بیش از این بپرهیزند تا باشد که یک بار دیگر در آغوش برادران مسلمان دیگر خویش، زندگی با صفا و صمیمیت را بآغازند. والسلام

هزاره کیست، پشتون کیست، تاجیک چیست، ازبک چیست

اساس فرقه‌سازی‌های استعمار را بشکن

مخلصین شما برید جنرال دُرمحمد، معاون لوای ۷۲ حزب وحدت اسلامی و برید جنرال نادر، مدیر امنیت لوای ۷۲ حزب وحدت اسلامی.

اعلامیهٔ هیأت صلح مناطق مرکزی هزاره‌جات[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

انما المؤمنون اخوة فاصلحو بین اخویکم

مردم مسلمان و مؤمن و مجاهد مناطق هزاره‌جات که در دوران جهاد بار عظیم انقلاب را بر دوش و سهم اساسی در سرنگونی رژیم دست نشانده داشته و همیشه از جنگ خانمان‌سوز و برادرکشی نفرت خود را ابراز کرده‌اند و در این مورد احساس مسئولیت شرعی و اسلامی نموده‌اند. لهذا نمایندگانی اعم از علما، روشنفکران و فرماندهان جهادی برای حل قطعی جنگ و منازعات و برادرکشی به کابل اعزام تا با همکاری و هم نظری هیأت صلح سراسر کشور برای ملت مظلوم افغانستان یک فضای مطمئن را به وجود آورده و مردم را از این بلای مصیبت‌زا نجات دهند.

ابتدا هیأت صلح حل مشکل عظیم جنگ و خونریزی و برادر کشی را از اهم موضوعات دانسته و معتقد است تا در کشور صلح و امنیت به وجود نیاید، انتظار منافع ملی و کشوری برآورده نخواهد شد. چیزی که ما را در این راستا موفق می‌سازد تا به صلح دایمی دست یابیم، کنار گذاشتن اختلافات حزبی- قومی، مذهبی، فرقه‌ای، لسانی، منطقه‌ای و منافع شخصی است تا در پرتو صلح و آرامش خیر و سعادت، وحدت، صمیمیت، تحصیل علوم، ایجاد فضای آرام، رشد صنعت و زراعت، تأمین اخوت و برادری و زندگی بر وفق مراد مردم مظلوم خود برسیم.

در پرتو صلح تمام انسان‌ها از جنگ و تفرقه در امان بوده و به زندگی شرافتمندانه نائل می‌گردند و خداوند بزرگ به منظور جلوگیری از جنگ، تفرقه و تحکیم روابط انسان‌ها می‌فرماید: «والصلح خیر». جنگ جامعه را به فقر و تنگ‌دستی، ذلت و خواری، انحطاط فکری، وابستگی سیاسی، نظامی و بیدادگری می‌کشاند. پیامد جنگ جز مصیبت و ویرانگری چیز دیگری نبوده، موجب بر هم زدن نظام اقتصادی و اجتماعی و بدتر از همه موجب فساد و بی‌رحمی می‌گردد. بنابراین، شورای

---

۱. خبرنامهٔ وحدت، شمارهٔ ۷، ۱۳۷۱.

هیأت صلح مناطق مرکزی (هزاره‌جات) به تاریخ ۸. ۷. ۱۳۷۱، به خاطر ختم قطعی جنگ و ایجاد آرامش و امنیت، مواد آتی را فیصله نمودند:

۱. آتش‌بس برقرار شده از جانب هیأت صلح، هرچه بیشتر تحکیم گردد.

۲. نیروهای حائل از قوت‌هایی جابه‌جا گردد که تمثیل کننده عادلانه همهٔ ملت‌ها باشد.

۳. کمیسیون نظارت بر آتش‌بس و نیروهای حائل از هیأت صلح تشکیل گردیده، موظف است تا ناقضین آتش‌بس را به هیأت صلح معرفی نماید.

۴. افرادی که نظم عامه را برهم می‌زنند، شناسایی و به دادگاه اسلامی معرفی گردند.

۵. هیأت صلح هزاره‌جات با مداخلات خارجی چه از لحاظ سیاسی و یا نظامی مخالف بوده و آن را قاطعانه رد می‌نماید.

۶. تمام اسیران و گروگانان جنگ‌های اخیر تحت نظر هیأت صلح بدون قید و شرط آزاد گردند.

۷. دولت اسلامی موظف است تا شاهراه مواصلاتی کشور را امن ساخته که عابرین با اطمینان خاطر رفت‌وآمد داشته باشند.

۸. هیأت صلح زمینهٔ عودت مهاجرین حوادث اخیر در کابل را مهیا سازد.

۹. احیای وحدت ملی بر اساس معیارهای اسلامی و جلوگیری از تجزیه احتمالی کشور صورت گیرد.

۱۰. شورای اسلامی یا اهل حل‌وعقد به تناسب نفوس هر ملت دایر گردیده، سرنوشت کشور را رقم زنند.

و من الله التوفیق

شورای هیأت صلح مناطق مرکزی هزاره‌جات

پاورقی شماره ۱۵ مقالهٔ «با چشمان چون توت» به قلم بابک[۱]

۱۵ نوشته شده است: روس‌ها به همه ولایات به استثنای هزاره‌جات... از طریق هوا و زمین یورش بردند. این استثناء که دروغ محض و محض دروغ است، عمداً و از روی شیطنت گفته شده است و بنا به قرائنی که هرگز احتمال نمی‌رود که از سر بی‌خبری و جهالت ساده نوشته شده باشد. هزاره‌جات کجاست؟ یک وقتی شهید عبدالرئوف ترکمنی در پیام وجدان به مناسبت سفر پادشاه سابق به هزاره‌جات گزارشی انتشار داده، زیر عنوان شاه مملکت در قلب مملکت؛ پس هزاره‌جات قلب مملکت است. به راستی آیا روس‌ها به قلب مملکت ما حمله نکرده‌اند؟ تا آن‌جا که نگارنده

۱. نامهٔ خراسان، شماره ۱، ۱۳۶۸.

این سطور اطلاع یافته است، روس‌ها بارها به قلب افغانستان حمله برده‌اند؛ به جاغوری (جایگاه پدر شهید سناتور علی‌خان جاغوری) که با خانواده‌اش قتل عام شد و جایگاه شهید رمضان‌علی شریفی مبارز آگاه و دانشمند؛ به ورس (مرکز حکومت شورای جهادی اتفاق اسلام)؛ به بامیان قهرمان (که حفیظ‌الله امین در آن ولایت تبهکاری‌ها و رسوایی‌ها به بار آورد، اما جز ننگ و لعنت حاصلی به دست نیاورد و انتقام همهٔ هرزگی‌هایش را متحمل شد)؛ به سرخ و پارسا (واحد اداری که شهید حاجی صالح ترکمنی در دوره‌ای وکیل آن واحد در ولسی جرگه بود و با خانواده قتل عام شد و رئیس عبدالحسین ترکمنی صاحب ترانسپورت رضایی از همان‌جا بود که نیز با خانواده قتل عام شد. هم‌چنان نادرعلی الله‌داد، وکیل سرخ و پارسا بود که در جهاد به شهادت رسید)؛ به جغتوی غزنی (به دره قیاق که مردم با ایمان آن خانه‌ای را که کریم میثاق به آن منصوب بود آتش زدند)؛ به دره ککرک (خانه آبایی شهید عبدالکریم لعلی و انجنیر محمدیعقوب لعلی وزیر که تن به ذلت مقام و مأموریت در حکومت کمونیستی نداد)؛ به دره ترکمن که زادگاه نگارنده ناتوان است و من نام چند تن از شهیدان حمله به زادگاهم را به یاد دارم؛ به ناور (جایگاه وکیل عبدالحسین مقصودی مجاهد نامور)؛ به قره‌باغ و به بهسود و خصوصا به دره صوف آغازگر جهاد و یکاولنگ و چندین جای دیگر.

در کتاب شکست روس‌ها در هزاره‌جات به قلم مجاهد محمدعیسی غرجستانی ناشر مجله ندای خراسان از انتشارات شورای ثقافت اسلامی، طبع کویته که در آلمان تجدید طبع شده است و در استقامت ماهنامهٔ حرکت اسلامی افغانستان به رهبری شیخ آصف محسنی قندهاری که بیش از ۷۰ شماره به نشر رسیده است و در صف نشریه اتحادیه انجمن‌های اسلامی محصلان افغانی در اروپا و در دیگر انتشارات جهادی، شمه‌هایی از یورش روس‌ها و مزدوران رذیل آن‌ها به هزاره‌جات بازتاب یافته است.

تا آن‌جا که به هزاره‌های مقیم کابل ارتباط پیدا می‌کند، دیگر بر کسی پوشیده نمانده است که امین‌وال‌ها، چنان‌که در متن مقاله اشاره رفت، اصل کار روس‌ها و عمال شیاد انتخابی بعدی آن‌ها را، پیشاپیش وحشیانه‌تر و ددمنشانه‌تر از خود آن‌ها به دستور آن‌ها و بی‌دستور آن‌ها انجام دادند.

بر مردم کابل مخفی نمانده است که هیچ قومی در کابل و در هیچ شهر دیگر افغانستان صرفاً به نام قوم و به خاطر قوم و بی‌هیچ بهانه و پرسشی، دسته‌جمعی و خانواده به کشتارگاه‌های خلقی‌های روسی فرستاده نشدند و با طرح و برنامه‌ای از قبل ترتیب شده، قلع و قمع نگردیدند. هیچ قومی بدون استثناء هرچند که امین‌وال‌هایی هنوز هم عقده به دل مانده باشند و در پی توطنه و تطبیق پلان‌های دیگر بگردند.

اگر چه جزئیات جریان جهاد مردم هزاره‌جات در اثر علل و عواملی که این‌جا جای شرح و بیان آن نیست، جز توسط چند خبرنگار عمده خارجی حتی به اجمال کافی در جهان انتشار نیافته است، اما مردم مملکت از آن بی‌اطلاع نیستند. در این حاشیه نقل چند سطر از نوشتهٔ محمدعمر ابوبکر، هم‌وطن با وجدان و دردمند و ناشناس صدیق که نظیرش را در اظهار حقایق متأسفانه کم‌تر می‌توان یافت، از شماره سنبله ۱۳۶۸ قلم در خدمت جهاد که در آن به حق گفته است: نوشته زرملوال همچو خاری به چشم می‌خورد، بسیار به جا و مناسب بل ضروری می‌نماید.

محمد ابوبکر نوشته است: ... مردم هزاره مانند سایر افغان‌های افغانستان، از شروع روی کار آمدن باندهای خلق و پرچم تا امروز هدف گلوله‌های ناپاک تعصب قرار گرفته و کم‌تر از هیچ قومی دیگر در افغانستان تلفات نداده‌اند. این قوم با استعداد و با غیرت و شجاع از شروع تا امروز یک لحظه دست از جهاد برنداشته‌اند و هزاران هزار شهید داده‌اند و مانند سایر مجاهدین راه حق، سنگرهای‌شان آبستن خون گرم آن شیرمردان است که برای به کرسی نشاندن آزادی، برابری و عدالت ریخته شده است. به امید آزادی مملکت و برابری حقوق برای همهٔ انسان‌ها، خصوصاً برای مردم و قوم‌هایی که ستم به آن‌ها تحمیل شده است.[1]

---

۱ . برای شناخت بهتر و بیشتر هزاره‌ها رجوع شود به: هزاره‌ها، حسن پولادی ارزگانی، ص ۴۳۱. Hassan Poladi, The Hazaras, Mughal Publishing Co. Stockton, CA. 1989.

قطعنامۀ بررسی مسائل افغانستان در آلمان

کنفرانس بررسی مسائل افغانستان در فضای کاملاً آزاد و حوصله‌مندی برگزار شده، هر کدام از نطاقان نظریات‌شان را با صراحت تام و روحیه دموکراتیک ایراد نموده و هر سؤالی به کمال حسن نیت جواب داده شده و توضیحات ارائه گردید. نشریه‌های وطنی که در اروپا و امریکا نشر می‌شوند، به شمول نامه خراسان و نشرات انجمن فرهنگی مهاجرین افغانستان در امریکا توزیع گردید.

در اخیر جناب میر ابوالقاسم سوما از اشتراک کنندگان ابراز امتنان کرد و قطعنامه‌ای که قبلاً توسط یک کمیسیون مرکب از دانشمندان، علما و تعلیم یافتگان تسوید یافته بود، قرائت گردید. قطعنامه این کنفرانس چنین است:

نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان در آلمان

بسم الله الرحمن الرحیم

ان‌الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیر ما بانفسهم.

تحولات سریع سیاسی و دگرگونی‌ های اجتماعی، کشورهای زیادی را دستخوش تغییرات نموده و برخی نیز در آستانه تغییرات اساسی و شکل‌گیری‌های نظام‌های جدید قرار دارند. پر واضح است که شکست مکتب الحادی کمونیزم در برابر مکتب حیات بخش اسلام، در کشور افتخارآفرین افغانستان و فروپاشی نظام سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی در پی ناتوانی آن نظام در سرکوبی ملت غیور و مقاوم افغانستان، عمده‌ترین عامل این تحول عمیق می‌باشد. با این وصف جای بسی تأسف است که مقاومت اسلامی در افغانستان تا کنون منجر به ایجاد حکومت اسلامی و استقرار دولت مشروع و منتخب مردم نگردیده است و رژیم الحادی کابل که نتیجه اشغال کشور توسط روس‌ها و عامل کشتار حدود ۱/۵ میلیون شهید و صدها هزار معلول و مهاجرت بیش از ۵ میلیون از هم‌وطنان و ویرانی کشور می‌شود، هنوز باقی است.

در این شرایط حساس لازم است که مردم مسلمان کشور ما دست به دست هم داده و با هماهنگی

برای مبارزه با موانع و مشکلات بیش از پیش بذل مساعی نمایند. مجاهدین غیور و قهرمان ما صفوفشان را فشرده‌تر نموده و روشنفکران و اندیشمندان کشور، نقش‌شان را در حل معضلات کشور بیش از پیش ایفاء نمایند. کنفرانس بررسی مسائل افغانستان برای انجام این مهم به ابتکار نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان در آلمان در شهر هامبورگ که از تاریخ ۳۰ قوس تا ۱ جدی ۱۳۷۰ برابر ۲۲-۲۱ دسمبر ۱۹۹۱ با شرکت جمعی کثیر از شخصیت‌های جهادی، سیاسی و فرهنگی کشور برگزار گردید؛ با تأکید بر مواد ذیل به کار خود پایان داد:

۱. مردود دانستن شرکت رژیم الحادی کابل در سرنوشت آینده کشور؛

۲. تأکید بر استقلال و تمامیت ارضی، حاکمیت اسلامی و ملی و پشتیبانی از اصل عدم انسلاک و حق خودارادگی مردم افغانستان و قطع مداخلات خارجی؛

۳. تأکید بر ضرورت ادامه جهاد و پشتیبانی از تماس‌های مجاهدین با طرف‌های ذی‌علاقه در رابطه با حل قضیه افغانستان؛

۴. محکومیت اشغال نظامی افغانستان و تأکید نسبت به پرداخت غرامت جنگی، بازگرداندن اسراء و اطفال، اعاده آثار تاریخی و فرهنگی و سایر ثروت‌های به غارت برده شدهٔ افغانستان و خنثی‌سازی مین‌های کاشته شده توسط روس‌ها؛

۵. تأکید بر حفظ ارزش‌ها و دست‌آوردهای جهاد اسلامی، ایجاد وحدت در صفوف احزاب سیاسی و جهادی کشور برای تسریع پیروزی و ایجاد دولت اسلامی و منتخب مردم؛

۶. تقبیح هر نوع حرکت قشری و انحصار طلبانه و حمایت از ایجاد شورای فراگیر و دربرگیرندهٔ احزاب جهادی و سایر اقشار و اجزای ملت مسلمان افغانستان؛

۷. حمایت از موضع حزب وحدت اسلامی افغانستان در رابطه با تأمین حقوق زنان؛

۸. جلب توجه محافل جهانی، مؤسسات بین‌المللی و کشورهای اسلامی در رابطه با وضعیت اسفبار اقتصادی، تعلیمی و صحی در مناطق مرکزی و سایر مناطق آسیب‌دیده؛

۹. تقدیر و تشکر از همکاری‌های برادرانه و اسلامی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان و معاونت بشردوستانه سایر ملت‌ها؛

۱۰. جلب توجه احزاب جهادی به حساسیت اوضاع سیاسی منطقه و جهان که بیش از هر زمان دیگر سرعت عمل را ایجاب می‌نماید.

تاریخ ۲۲. ۱۲. ۱۹۹۱ کنفرانس بررسی مسائل افغانستان، آلمان- هامبورگ.

کنفرانس بررسی مسائل افغانستان در هامبورگ[1]

نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان در آلمان، کنفرانسی را برای بررسی مسائل افغانستان در شهر هامبورگ دایر نمود. از صبح روز شنبه ۳۰ قوس تا شام روز یک شنبه اول جدی ۱۳۷۰ مطابق ۲۲-۲۱ دسمبر ۱۹۹۱ منعقد بود. برای توضیح مسائل مختلف افغانستان، دانشمندان افغانی از شهرهای مختلف آلمان، انگلستان، فرانسه، دنمارک، امریکا، ایران و داخل افغانستان دعوت شده بودند که طی ۴ جلسه، عده‌ای از آن‌ها مطالب عمده‌ای مطرح و بر برخی مشکلات موجوده وطن صحبت نمودند.

کنفرانس با تلاوت آیات کلام الله مجید توسط جناب معلم زاده آغاز یافت و جناب میر ابوالقاسم سوما مسئول کمیسیون سیاسی و نمایندگی حزب وحدت اسلامی مقیم آلمان خیر مقدم گفت و آن‌گاه جناب محمد فیاض رئیس شورای نمایندگی حزب وحدت اسلامی مقیم تهران گفت: «... اگر چه مردم مسلمان افغانستان در طول ۱۴ سال با کمال عزت و اقتدار و سربلندی در برابر توطنه‌ها و دسایس دشمنان اسلام مقاومت ورزیده و دشمن متجاوز و اشغالگر را به تسلیم و اعتراف به حقانیت جهاد افغانستان نمود، اما هنوز راه طولانی و سخت و دشوار را در پیش دارند تا قله‌ها را فتح و جهاد را به سرمنزل مقصود برسانند.»

او گفت که ایمان و اعتقاد اسلامی روحیه ضد تجاوز و ضد اجنبی و فراگیری و شمول همه اقوام و قبایل همه مناطق و ولایات کشور و همه احزاب و گروه‌های سیاسی و جهادی و همه اقشار و اصناف و طبقات ملت، هر کدام در تناسب هر آن‌چه در توان و امکاناتشان بود، علیه دشمن متجاوز، قیام و جهاد نمودند که باعث پیروزی‌های جهاد مردم افغانستان گردید. این جهاد تا روزی دوام می‌کند که اصل استقلال، آزادی، عدالت و حکومت اسلامی در افغانستان تأمین شود. وی تأمین وحدت اسلامی را ضرورت مبرم و اولی شمرده، تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان را ثمرهٔ

---

۱. نامهٔ خراسان، شماره ۱، سال ۳، (کالیفورنیا ۱۳۷۰).

وحدت‌خواهی و انسجام طلبی خواند و تفرقه و اختلاف و خودمحوری و قدرت‌طلبی شخصی را باعث برآورده نشدن انتظارات مردم و مجاهدین تلقی کرد و اظهار داشت: «در هر طرحی که برای ایجاد صلح به عمل آید، باید حقوق همه اقشار جامعه از زن و مرد و همه احزاب جهادی به تناسب سهم آن‌ها در جهاد و میزان جمعیت و نفوس آن‌ها رعایت گردد.»

آقای فیاض سپس از وضعیت نا به سامان زندگی، قحطی و گرانی سرسام آور در کشور یادآور شده تذکر داد که آخرین پیام رسیده از شورای مرکزی حزب وحدت در بامیان حاکی است که مردم در حال مرگند و اگر کمک فوری نرسد یک فاجعه عمومی خلق خواهد شد. موصوف وضعیت فرهنگی نا به سامان و محرومیت مناطق مرکزی را از تعلیم و تربیه و ضرورت عاجل بازسازی نیز تفصیل داد و تأکید کرد که این اوضاع اقدامات عاجل می‌خواهد.

بعداً جناب عبدالحکیم طبیبی، شخصیت برجسته سیاسی افغانستان و مدیر مسئول و ناشر مجلهٔ عروةالوثقی نیز مطالبی را عنوان کردند که همه برای سامعین جالب و آموزنده بود. در جلسه بعد از ظهر جناب سید رحمت‌الله مرتضوی، عضو شورای مرکزی و شورای نمایندگی حزب وحدت اسلامی، جناب سید قاسم رشتیا، نویسنده، مورخ و تحلیل‌گر سیاسی، جناب داکتر قاسم فاضلی، دانشمند علوم سیاسی، جناب ذکی عضو شورای نمایندگی حزب، جناب پروفیسور داکتر غلام‌حیدر داور، استاد سابق پوهنتون کابل، جناب سید محمدحسین محقق‌زاده عضو شورای حزب، جناب عالمی عضو شورای وحدت اسلامی، جناب داکتر سید علی رضوی غزنوی، نماینده انجمن فرهنگی مهاجرین افغانستان در امریکا و استاد سابق دانشگاه کابل و یکی از نویسندگان مشهور کشور، جناب سید جان کاروانی، رئیس انجمن افغان‌های مقیم انگلستان سخنرانی نمودند.

در جلسه‌های روز دوم، جناب پروفیسور میر محمدحسین هدی، جناب داکتر سید زبیر صدیقیان، استاد سابق دانشگاه کابل، جناب داکتر امان‌الله رسول، رئیس سابق تجارت خارجی، جناب سید هاشم صاعد استاد سابق علوم سیاسی دانشگاه کابل، جناب بلاغی مسئول کمیسیون سیاسی حزب وحدت اسلامی در پیشاور، جناب محمدداود، نمایندهٔ جمعیت اسلامی افغانستان در فرانسه (که پیام حسن‌نیت جناب استاد برهان‌الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی را نیز تذکر داد)، جناب حشمت، جناب پیام و جناب رحیمی بیاناتی ایراد نمودند که هر کدام آن حقایق تلخ و واقعیت‌های المناک سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی کشور را احتوا می‌کرد. هم‌چنان جناب آقای نجفی، مشاور وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران در امور افغانستان راجع به چگونگی معاونت‌های ایران در پاسخ سؤالات نطاقان، هر دو روز توضیحات داد.

ریاست جلسات به جناب سید رحمت الله مرتضوی، جناب محمد فیاض، جناب داکتر طبیبی، جناب استاد رشتیا، جناب هاشمی سنچارکی، جناب همایون شاه آصفی و جناب غلام حضرت کوشان، سکرتر انجمن فرهنگی مهاجرین افغانستان در امریکا، محول گردید. منشی‌گری جلسات را جناب پروفیسور محمدحسین هدی به دوش داشتند.

در این کنفرانس بیش از ۳۰۰ نفر اجتماع کرده بودند و بنا بر ضیقی جا، از اشتراک زنان معذرت خواسته شده بود. اما طبق گفته جناب سوما در آینده نزدیک یک کنفرانس خاص برای زنان دایر خواهد شد.

کارگاه جاجیم و گلیم‌بافی در هزاره‌جات افغانستان[1]

هزاره‌جات اسمی است که ملت افغانستان بر منطقه مرکزی آن کشور گذاشته و از ازمنه قدیم این اسم بر آن مناطق اطلاق می‌شده و مردم هزاره‌جات مثل سایر مردم افغانستان، جدی و زحمتکش می‌باشند و شغل اصلی آن‌ها کشاورزی و دامپروری است و اراضی هزاره‌جات هم استعداد کشاورزی دارد و آب در آن‌جا فراوان است و به طور کلی در کشور افغانستان، آب فراوان می‌باشد، مگر در سنوات خشکسالی و به همین‌جهت در کتاب تحقیقی و مستندی که به تازگی به زبان فرانسوی در کشور سویس راجع به افغانستان منتشر شده و اسم آن افغانستان است، نام دیگر آن کشور را به زبان فرانسوی شاتو دو گذاشته‌اند که اگر بخواهیم این کلمه را طوری به زبان فارسی ترجمه کنیم که برای ما قابل فهم باشد، باید بگوییم: چشمه‌سار.

یک قسمت از سکنهٔ هزاره‌جات برای تعلیف دام، از ییلاق به قشلاق و برعکس می‌روند و آن‌ها نمی‌توانند برای بافتن قالی و جاجیم و گلیم داربست‌های عمودی داشته باشند، چون مسکن ثابت ندارند و لذا به طوری که در عکس روی جلد این شماره می‌بینیم، داربست یا کارگاه بافتن جاجیم و گلیم را روی زمین می‌سازند و قرار می‌دهند و در این نوع کارگاه‌ها همان‌طور که در عکس دیده می‌شود، می‌توانند جاجیم‌ها و گلیم‌های بزرگ ببافند و یک شاخه از رود هیرمند که بنا بر نوشته دایرةالمعارف کولومبیا چاپ امریکا، در موقع طغیان پر آب‌ترین رود خاورمیانه می‌شود، از کوه بابا واقع در هزاره‌جات سرچشمه می‌گیرد.

---

۱. خواندنی‌ها، شماره ۳۵، سال ۳۵، ۱۳۵۳.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

۱. اسناد لانهٔ جاسوسی، شماره ۳۰، تهران: بی‌نا، بی‌تا.

۲. بخارایی، میرزا سراج‌الدین، تحف اهل بخارا، تهران: محمد اسدیان، ۱۳٦۹ .

۳. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، ج۲، تهران: بی‌نا، بی‌تا.

۴. تتلر، فرایزر، افغانستان، ترجمهٔ عبدالوهاب فتایی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۵. جریدهٔ شمس‌النهار، ج۲، شماره ۲۴، ۸ جمادی‌الثانی ۱۲۹۱ ، ۲۴ جولای ۱۸۷۴ .

٦. دیوان قاآنی.

۷. رشتیا، سید قاسم، افغانستان در قرن ۱۹ ، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۸. روا، اولیور، افغانستان: اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمهٔ ابوالحسن سرو قدم مقدم، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳٦۹ .

۹. ریاضی، محمدیوسف، عین‌الوقایع، مشهد: بی‌نا، بی‌تا.

۱۰. سالنامهٔ ۱۳۳۸ .

۱۱. سالنامهٔ ۵۵-۵۴.

۱۲. سایکس، سرپرسی، تاریخ افغانستان، ترجمهٔ عبدالوهاب فتایی، ج۱ ، (غیر مطبوع).

۱۳. صدیقی، جلال‌الدین، سمینار بین‌المللی به مناسبت یک‌صدوسی‌ومین سالزاد فیض‌محمد کاتب، کابل: پوهنتون، ۱۳٦۷ .

۱۴. عبدالرحمن، تاج‌التواریخ، ج۱ ، مشهد: بی‌نا، بی‌تا.

۱۵. غنی، قاسم، تاریخ عصر حافظ، ج۱ ، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۱٦. فرهنگ، میر محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، امریکا: بی‌نا، ۱۳٦۷ ، ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ .

۱۷. فوفلزایی، عزیزالدین، تیمور شاه درانی، ج۱ ، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۴٦ .

۱۸. کاتب هزاره، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، جلد سوم، تهران: مؤسسهٔ تحقیقات و انتشارات بلخ، ۱۳۷۲ .

۱۹. کاتب هزاره، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، کابل: مطبع حروفی دارالسلطنه، ۱۳۳۱ .

۲۰. کاتب، فیض‌محمد، سراج‌التواریخ، ج۱ ، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۲۱. کاکر، حسن، تاریخ سیاسی و دیپلوماسی افغانستان از ۱۸٦۳-۱۹۰۱ ، کالیفرنیا: بی‌تا.

۲۲. کلیفورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمهٔ مرتضی آسوری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦۸.
۲۳. کیرو، سر اولاف، پتان‌ها، لندن: بی‌نا، ۱۹٦۲.
۲۴. گروتس باخ، آروین، جغرافیای شهری افغانستان، ترجمهٔ سید محسن محسنیان، مشهد: معاونت فرهنگی، ۱۳٦۸، ۱۹۷۹.
۲۵. لاکهارت، لانیس، سقوط سلسلهٔ صفوی و اشغال ایران از جانب افغانان، کامبریج: بی‌نا، ۱۹۵۸.
۲٦. مؤدب‌السلطان، عبدالمحمد، امان التواریخ، ج۵، بی‌جا، بی‌تا.
۲۷. نایل، حسین، یادنامهٔ سمینار یک‌صدوبیست و پنجمین سالزاد کاتب، کابل، ۱۳٦۲.
۲۸. همام، پوهاند سید سلطان شاه، سخن اندر شرح دردهای خراسانیان، پیشاور: بی‌نا، ۱۳۷۰.
۲۹. E. Bacon، تحقیقی پیرامون تاریخ مغولان هزاره، ۱۹۵۱.
۳۰. H. Kakar، آرام‌سازی هزاره‌های افغانستان، ۱۹۷۳.

مطبوعات

۳۱. اظهار نظر رمضان‌علی شریفی وکیل جاغوری در جلسهٔ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱٦، اسد ۱۳۴۵.
۳۲. اظهار نظر رمضان‌علی شریفی وکیل جاغوری در دورهٔ ۱۲ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱۳، سال ۱۳۴٦.
۳۳. اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ در ولسی‌جرگه دورهٔ ۱۲ ...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱۰، سال ۱۳۴۷.
۳۴. اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ در ولسی‌جرگه دورهٔ ۱۲ ...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱۰، سال ۱۳۴٦.
۳۵. اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ در ولسی‌جرگه...، مجلهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱٦، سال ۱۳۴۷.
۳٦. اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ وکیل حصهٔ اول بهسود در دورهٔ ۱۲ شورا...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۱۱، سال ۱۳۴٦.
۳۷. اظهار نظر محمداسماعیل مبلغ وکیل حصهٔ اول بهسود در دورهٔ ۱۲ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ٦، سال ۱۳۴۵.
۳۸. اعلامیهٔ مشترک هیأت شورای علمای جهادی افغانستان و هیأت صلح مناطق مرکزی هزاره‌جات افغانستان، نشریه مرکزی فرهنگی جنبش ملی اسلامی افغانستان، شماره ۷، مورخ ۷. ۸. ۱۳۷۱.
۳۹. اعلامیهٔ هیأت صلح مناطق مرکزی هزاره‌جات، خبرنامه وحدت، شماره ۷، مورخ ۹ میزان ۱۳۷۱.
۴۰. آتش باری‌های مستمر بالای غرب کابل، نشریه روزانه حزب وحدت اسلامی افغانستان، سال سوم، شماره ٦۲۹، یک شنبه ۱۵. ۸. ۱۳۷۳.
۴۱. آرشیف ملی.
۴۲. بابک، با چشمان چون توت، نامه خراسان، شماره ۱، سال ۱۳٦ نامه خراسان، شماره ۱، سال ۱۳٦۸ (۱۹۸۹).
۴۳. بررسی مسائل افغانستان در هامبورگ، نامه خراسان، شماره ۱، سال سوم، (کالیفورنیا ۱۳۷۰).
۴۴. بروز خطر قحطی در مناطق مرکزی...، اخبار هفته، سال سوم، شماره ۴۲، ۵ شنبه ۹ عقرب ۱۳۷۰.
۴۵. به یاد آریم کاتب را، مجلهٔ نقد و آرمان، شماره‌های ٦-۴.

۴۶. بیانیه حاجی سلیمان یاری وکیل حصهٔ اول بهسود در دورهٔ ۱۳ ...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۳، ۱۳۵۰.

۴۷. بیانیه حاجی غلام‌حسن وکیل بامیان در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، سال ۱۳۵۰.

۴۸. بیانیه سید محمدحسن نجفی وکیل یکه‌ولنگ در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، سال ۱۳۵۰.

۴۹. بیانیه عبدالحسین مقصودی وکیل ناور، در دوره ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۴، سال ۱۳۵۰.

۵۰. بیانیه غلام‌حسین یوسفی وکیل شهرستان در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۶، ۱۳۵۰.

۵۱. بیانیه محمداسلم وکیل بهسود در دوره ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه (فوق العاده)، شماره ۲۴، ۱۳۵۰.

۵۲. بیانیه محمداکبر نرگس وکیل پنجاب در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، سال ۱۳۵۰.

۵۳. بیانیه محمدسرور شاهی وکیل ورث در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، سال ۱۳۵۰.

۵۴. بیانیهٔ حاجی نادرعلی الله‌داد، وکیل پرسروصدای اُلسوالی سرخ و پارسا در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، سال ۱۳۵۰.

۵۵. بیانیهٔ خادم‌حسین بیگ وکیل لعل و سرجنگل در دورهٔ ۱۳ ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه، شماره ۲۵، سال ۱۳۵۰.

۵۶. بیانیهٔ لعل‌محمد اکبری وکیل دایکندی در ولسی‌جرگه...، جریدهٔ ولسی‌جرگه (فوق العاده)، شماره ۲۴، ۱۳۵۰.

۵۷. بیانیهٔ محمدایوب سلطانی وکیل جاغوری در ولسی‌جرگه دورهٔ ۱۳ ...، جریدهٔ ولسی‌جرگه (فوق العاده)، شماره ۲۴، ۱۳۵۰.

۵۸. تیم پهلوانی افغانی در مقام قهرمانی، روزنامهٔ حقیقت انقلاب ثور، ۱۳ ثور ۱۳۶۲.

۵۹. حبیبی، عبدالحی، معرفی تحفة‌الحبیب، آریانا، شماره ۵، سال ششم.

۶۰. حکم رئیس جمهور در مورد مساعدت به اهالی مناطق مرکزی کشور، روزنامهٔ پیام، شماره ۱۸، سال دوم.

۶۱. در خط آبی وطن، روزنامهٔ سرباز، شماره ۱۶۵، ۵ دلو ۱۳۶۸.

۶۲. در قره‌باغ غزنی پشتون‌ها و هزاره‌ها با هم برادروار زندگی می‌کنند، نشریه وفا (نشریه پانزده روزه انجمن نویسندگان افغانستان آزاد)، سال اول، شماره ۲۱، مورخ ۸ میزان ۱۳۷۱.

۶۳. دیدار رفیق نجیب‌الله با نمایندگان ملت هزاره...، روزنامه پیام، مورخ ۱۶. ۹. ۱۳۶۸.

۶۴. رامادین، و. ا. آغاز صنعت چاپ در افغانستان، ترجمهٔ اسدالله ندیم، مجلهٔ سباوون، شماره۶، ۱۳۶۹.

۶۵. رستاخیر افشار، نشریه روزانه حزب وحدت اسلامی افغانستان، سال سوم، شماره ۷۰۱، پنج شنبه ۲۰. ۱۱. ۱۳۷۳.

۶۶. رشتیا، سید قاسم رشتیا، ملاحظات مختصر در اطراف شخصیت و آثار فیض‌محمد کاتب، ماهنامهٔ

کاروان، ماه می ۱۹۷٦، کالیفورنیا.

٦٧. روزگار، شماره ۳۱، سال سوم، کالیفورنیا ۱۳۷۵.

٦٨. روزنامهٔ انیس، شمارهٔ ۲۳٦، سال ۱۳۷۰.

٦۹. روستایار، سید علی‌شاه، مجله ژوندون، شماره۲، سال پنجم، ۱۳٦۵.

۷۰. ریسنر، ای. ام. صنعت چاپ در افغانستان، ترجمه اسدالله ندیم، مجلهٔ سباوون، شماره ۸-۷، سال ۱۳٦۹.

۷۱. سراج‌الاخبار افغانیه، شمارهٔ ۲۴، شوال سال ۱۳۳۵.

۷۲. سیاست خارجی افغانستان، بی‌جا، بی‌نا.

۷۳. شیکارندو، الکساندر، مقدمه تحقیقی بر یک اثر تاریخی، ترجمهٔ شیرین‌محمد، مجله غرجستان، شماره ۷-٦، سال ۱۳٦۷.

۷۴. عطایی، ابراهیم، صدمین سال آغاز کار وقایع‌نگاری ملا فیض‌محمد کاتب...، روزنامهٔ انیس، شماره ۲۳٦، ۵ دلو ۱۳۷۰.

۷۵. عطایی، محمدابراهیم، روزنامهٔ انیس، شنبه ۵ دلو ۱۳۷۰.

۷٦. علی‌داد پهلوان، روزنامهٔ انیس، شماره ۲۳۲، جدی ۱۳٦۱.

۷۷. غزنوی، دوکتور علی‌رضا، فیض‌محمد کاتب پیش‌آهنگ تاریخ‌نویسی در افغانستان معاصر، مجله کاروان، شماره ۲۱، جمعه ۱۵ سرطان ۱۳۷۵.

۷۸. کارگاه جاجیم و گلیم‌بافی در هزاره‌جات افغانستان، خواندنی‌ها، شماره ۳۵، سال ۳۵، سه شنبه ۲۴ تا شنبه ۲۸ دی ماه ۱۳۵۳.

۷۹. کاروان، شماره ۳۱، سال سوم، کالیفورنیا، سرطان ۱۳۷۵.

۸۰. کهزاد، احمدعلی، طی سه هزار کیلومتر در افغانستان، مجلهٔ کابل، ۱۳۱۲.

۸۱. گزارشی از افتتاح مرکز انسجام ملت هزاره...، روزنامهٔ انیس، شماره ۱۷۷، ۷ عقرب ۱۳٦۸.

۸۲. متن فرمان زمان شاه به صافی سلطان، مجله کابل، شماره۳، سال هشتم، ۱۳۱۷.

۸۳. مجله کابل، شماره۳، سال هشتم، جوزای ۱۳۱۷.

۸۴. نامهٔ سرگشاده عنوانی هفته‌نامهٔ کابل، هفته‌نامه کابل، شمارهٔ ۸، چهارشنبه ۱۱ حمل ۱۳۷۲.

۸۵. نصیب، محمدناصر، مجله غرجستان، شماره٦، ۱۳۷٦.

۸٦. نقش گل در نام‌گذاری فولکلوریک مردم هزاره، روزنامهٔ انیس، شماره ۱۷۲، دوشنبه اول عقرب ۱۳٦۸.

۸۷. نویسندهٔ بی‌مقام و لقب و سراج‌التواریخ وی، مجلهٔ سباوون، شماره ۷ و ۸، ۱۳٦۹.

۸۸. هزاره‌ها مردم فروتن، زحمتکش، با مناعت و شجاع، انیس، شمارهٔ ۱۷۸، مورخ ۸ عقرب ۱۳٦۸.

۸۹. یاد کفن‌کش قدیم به خیر، نشریهٔ روزانه حزب وحدت اسلامی افغانستان، سال سوم، شماره ٦۵۱، یک‌شنبه ۲۰. ۹. ۱۳۷۳.

منابع انگلیسی

90. A biographical Dictionary of Contemporary Afghanistan, P. 48, 1987.

نمایه

الف

ب

ن

و

هـ

ی